

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ



اسلام و شمشير

● مجموعه چهل و پنج یادداشت و بلاگي
از ناصر پورپيرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسلام و شمشیر

مجموعه‌ی ۴۵ یادداشت وبلاگی از
ناصر پورپیرار

به یکتا پرستان جهان،
تابعین قرآن،
ستایندگان و پیروان پیامبر اسلام (ص)
و هر کس دیگر که
منتظر و مترصد دریافت حقیقت است.

اسلام و شمشیر، ۲۳، ۱۷۳	مقدمه، ۶
اسلام و شمشیر، ۲۴، ۱۸۱	اسلام و شمشیر، ۱، ۱۳
اسلام و شمشیر، ۲۵، ۱۸۷	اسلام و شمشیر، ۲، ۱۷
اسلام و شمشیر، ۲۶، ۱۹۴	اسلام و شمشیر، ۳، ۲۱
اسلام و شمشیر، ۲۷، ۲۰۰	اسلام و شمشیر، ۴، ۲۸
اسلام و شمشیر، ۲۸، ۲۰۶	اسلام و شمشیر، ۵، ۴۱
اسلام و شمشیر، ۲۹، ۲۱۳	اسلام و شمشیر، ۶، ۵۱
اسلام و شمشیر، ۳۰، ۲۲۰	اسلام و شمشیر، ۷، ۵۷
اسلام و شمشیر، ۳۱، ۲۲۸	اسلام و شمشیر، ۸، ۶۵
اسلام و شمشیر، ۳۲، ۲۳۶	اسلام و شمشیر، ۹، ۷۲
اسلام و شمشیر، ۳۳، ۲۴۵	اسلام و شمشیر، ۱۰، ۷۸
اسلام و شمشیر، ۳۴، ۲۵۳	اسلام و شمشیر، ۱۱، ۸۶
اسلام و شمشیر، ۳۵، ۲۶۲	اسلام و شمشیر، ۱۲، ۹۲
اسلام و شمشیر، ۳۶، ۲۷۲	اسلام و شمشیر، ۱۳، ۱۰۰
اسلام و شمشیر، ۳۷، ۲۷۶	اسلام و شمشیر، ۱۴، ۱۰۹
اسلام و شمشیر، ۳۸، ۲۹۰	اسلام و شمشیر، ۱۵، ۱۱۶
اسلام و شمشیر، ۳۹، ۲۹۸	اسلام و شمشیر، ۱۶، ۱۲۵
اسلام و شمشیر، ۴۰، ۳۱۰	اسلام و شمشیر، ۱۷، ۱۳۴
اسلام و شمشیر، ۴۱، ۳۲۲	اسلام و شمشیر، ۱۸، ۱۴۰
اسلام و شمشیر، ۴۲، ۳۳۴	اسلام و شمشیر، ۱۹، ۱۴۸
اسلام و شمشیر، ۴۳، ۳۴۶	اسلام و شمشیر، ۲۰، ۱۵۴
اسلام و شمشیر، ۴۴، ۳۵۹	اسلام و شمشیر، ۲۱، ۱۶۰
اسلام و شمشیر، ۴۵، ۳۶۹	اسلام و شمشیر، ۲۲، ۱۶۶

مشرکین نجس اند!

مقاومت مسلمانان در برابر زورگویی های مشرکین، در قرن اخیر، که نمونه های درخشانی چون جنبش های آزادی بخش شمال آفریقا و مقاومت های قهرمانانه ی مردم افغانستان و ایران و عراق و فلسطین و لبنان در برابر متجاوزین را عرضه کرده، مهار و کنترل اعصاب و عقل را از کف سران سیاسی و فرهنگی و نظامی و مذهبی غربیان بیرون کشیده، هر روز افتضاح تازه ای در برخورد با جهان اسلام به بار می آورند که نهایت خشم آن ها از ناتوانی مطلق در مقابله با مسلمین را نشان می دهد. اینک سخن گوی اصلی و متبرک کننده ی تجاوز درجهان، پاپ اعظم به میدان آمده، تا برای حفظ عصای طلایی دست و رسن تذهیب شده ی گردن، به پیامبر اسلام بهتان ببندد. ما با او از زبان قرآن سخن می گوئیم و جایگاه واقعی اش را نشان می دهیم که با کمال تأسف، معتقدین به تعارفات دنیوی و رسمی موجود، راه برخورد صریح و بی مجامله ی اسلامی با آنان را بسته اند تا جانیان و خائنان به تمدن بشر، با بی شرمی اظهار طهارت، و گستاخانه از اسلام ادعای طلب کنند!

«لقد كفرالذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم و قال المسيح يا بني اسرائيل اعبدوا الله ربّي و ربكم انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و ماواه النار و مالا للظالمين من انصار...» بی شک کافر شدند آن کسان که مسیح پسر مريم را خدا انگاشتند. مسیح خود می گفت ای بنی اسرائیل خداوند را بپرستید که

پروردگار من و شماست. هر کس برای خدا شریکی بشناسد بهشت بر او حرام می شود، جایگاه او آتش است و یآوری نخواهد داشت. (مائده، ۷۲).
یا ایها الذین امنوا انما المشرکون نجس... ای ایمان آوردگان، بدانید که مشرکان نجس اند». (توبه، ۲۸)

مطلب زیر را، که دو سال پیش، به مناسبت مسائل زندان ابوغریب عراق، در مقدمه ی کتاب اشکانیان آمده بود، اینک به پاپ طلایی تقدیم می کنم تا پرونده ی جنایات کلیسا را مرور کند، جایگاه خویش را بشناسد و بداند که از نظر مسلمین و آزادگان جهان، به فرمان قرآن و به سبب جنایات بی شمار، اهالی کنیسه و کلیسا و به خصوص پاپ اعظم، نجس اند!

قرنی است تبلیغات تازه و وسیع کلیسا و کنیسه، همراه آواهایی با نمای روشنفکری، شرق میانه را عقب افتاده و مسلمانان را مرتجع و وحشی و این روزها، تروریست می خوانند! تاریخ، چنین توطئه های سازمان یافته علیه مردم این خطه، علیه مسلمانان و علیه بشریت را رد می کند و گواهی می دهد که با مفهوم دورانی و آرمانی، تاکنون رسالت و سیاست و فرهنگ متمدنانه ای در غرب پدید نیامده، تا قضاوتی قابل اعتنا ارائه دهد. مدیران و راهبران آن جوامع، هنوز همان بربران وایکینگ، گل، فرانک و اسلاواند که اینک گرزهای خود را با بمب های هدایت شونده ی لیزری تعویض کرده اند، به جای قایق های کوچک چرمی، ناوگان های هواپیمابر اقیانوس پیما دارند و تجاوز به جهان را، در جای تجاوز به قبیله ی همسایه گذارده اند!

ما با تمدن بدون نقاب آن ها، آن گاه که بر سر تقسیم منافع جهان - و نه گسترش تمدن - به فاصله ای کوتاه، در نیمه ی نخست قرن بیستم، دو بار با یکدیگر جنگیدند و پنجاه میلیون جسد باقی گذاردند، آشنا شدیم و آن زمان که میلیون ها روس را، از تمام گروه ها، به سبب نپذیرفتن عقاید و اعمال قائد اعظمی چون استالین، قتل عام کردند! آن دو جنگ بزرگ، اروپا و غرب را، تا مرحله فنای کامل برد و معلوم کرد اگر ظهور دوباره ی درنده خویی باستان، در بین رؤسای قبایل اروپا، و این بار بر سر تقسیم اموال جهان، چنان توحشی را با مجموعه ی خودی روا می داشت، پس در بیرون کشیدن دارایی موضوع تقسیم، از دست صاحبان آن ها، در سراسر جهان، چه اندازه وحشیگری را مجاز شمرده بوده اند و می شمرند!؟

تا ۵۰۰ سال پیش، غرب که در آن زمان به معنی اروپا بود، هنوز حمام کردن نمی دانست، کتابی جز انجیل نمی خواند، کلیسا و کنیسه راهبر عقل و اندیشه ی آنان بود و خرده ریزهای علم شرق را از سفره ی دانایی برمی چید،

که در همان دوران، بر میراث سلیم محمد پایدار مانده بود، سخنان حکیمانه‌ی کنفوسیوس و بودا را می‌پذیرفت و رشد طبیعی خود را ادامه می‌داد، که بر تجربه‌ای گران از دانش وسیع و قدیم بین النهرین، هند، چین، مسلمین و مردم آسیای جنوب شرقی متکی بود.

پنج سده پیش، انباشت عظیم ثروت و ذخایر کلیسا، که با فروش بهشت و نان و گوشت متبرک خداوند به دست آمده بود، واتیکان را به سرمایه‌گذاری برای تصرف سرزمین‌های غیرمسیحی و صدور تفکر «عهد عتیقی» به جهان تشویق کرد و از آن زمان، آن رشد متکی بر ارتفاع جنازه‌ها آغاز شد و انگیزه گرفت که دنیای غرب از قرن شانزدهم دنبال می‌کند: کشیشان، اشراف و نظامیان فرمان بردار پاپ، شریک شدند و به بهانه‌ی گسترش مسیحیت، توپ‌ها و کشتی‌ها را به سرزمین‌هایی راندند، که مردم‌اش گلوله را نمی‌شناختند!

آفریقا را سوزاندند، بومیان‌اش را کشتند، ثروت‌اش را چپاول کردند و بازوهای توانای قبیله‌ها را به آباد کردن مزارع و زمین‌های زرع نشده‌ی اروپا و آمریکا بردند. معادن الماس، طلا، زغال سنگ و بعدها اورانیوم و نفت و مزارع کائوچو، قهوه و موز به تصرف صلیب و تفنگ درآمد و آن سرزمین وسیع، آباد، زیبا و ثروتمند، که با امکانات جغرافیایی و رشد موزون خود پیش می‌رفت، طی چند قرن، به آفریقای امروز بدل شد، که خطه‌ای است قحطی زده، دست به گریبان بیماری و فقر، با طبیعتی تخریب شده، دولت‌هایی غالباً دست‌نشانده و بقایای کلنی‌های غربی زبان نفهم مسلح. کلیسا این رسالت سودآور را در آمریکای جنوبی، مرکزی و شمالی، استرالیا، چین و هند هم ابلاغ کرد و حتی بودا و کنفوسیوس، با پیروان صدها میلیونی، در برابر وسعت خون‌ریزی سربازان صلیب تسلیم شدند.

در پایان آن دوران سیاه‌گارتگری تاریخی، نیمی از ثروت شناخته شده‌ی آن روز جهان و بخش عمده‌ای از مدیریت سیاسی، نهادهای تصمیم‌گیری و روشنفکری سرزمین‌های تسلیم شده به چنگ کلیسا و کنیسه افتاد و در حوزه‌ای مصرف شد که قصد نهایی آن، نه توسعه‌ی تمدن، که گسترش داد و ستد و منظم کردن یک سویه‌ی روابط تجاری بوده است و بس! پیشرفت امروز آن‌ها، فقط مرکب تجارت و کمان و تفنگ داران محافظ کاروان‌شان را الکترونیک کرده، تا شاید بتوانند داد و ستد را با استانداردهای خود اجباری کنند و آخرین موانع بومی و ملی را از مسیر توسعه طلبی‌های خویش بردارند، که به پنهانی جهان گسترده شده است.

گواهی تاریخی می‌گوید: مسلمین در برابر آن حمله‌ی سراسری دیرین به جهان

مقاومت کرده‌اند و به بهای گزاف، مبلغان و تاجران و حقه‌بازان غربی را سرشکسته و در مجموع دست خالی، پس نشانده‌اند. این شکست از جهان اسلام، بر کینه‌ی کهن دینی آنان نسبت به مسلمانان افزوده، قرن‌هاست لحظه‌ای فراموش نمی‌کنند که قرآن، تورات و انجیل را پس زده و بی‌محتوا کرده است، تخیلات تاریخی کلیسا را در جنگ‌های صلیبی و تجاوزات نوین‌شان در شرق میانه و شمال آفریقا را مسلمین نیمه‌کاره و ناکام گذارده‌اند و تفنگ‌داران امپراتوری انگلستان را، قریب قرنی پیش، و ارتش نیرومند سرخ و تفنگ‌داران روان‌پیش آمریکا را، همین اواخر، قبیله‌های مسلمان پا برهنه و دست خالی افغانستان از پای درآورده و به هزیمت وادار کرده و می‌کنند.

اسلام دو بار امپراتوری و گسترش جهانی خود را تجربه کرده است: در زمان امویان و به دوران عثمانی‌ها. آن‌چه را درباره‌ی تحمیلات و تجاوزات مسلمین بر ملل دیگر، مورخان غربی گفته‌اند، سخنان بی‌سندی لبریز از جعل و دروغ و فریب‌کاری است که خوانندگان کتاب‌ها و یادداشت‌های من با بخشی از آن آشنا شده‌اند. برای لمس آسان‌تر این حقیقت، کافی است به گواهی وجدان و عکس‌العمل ملت‌های جهان مراجعه کنیم. هیچ ملتی، اعم از مسلمان و غیر آن، مدعی اسلام نیست و مسلمین را شماتت نمی‌کند. هیچ سرزمینی مسلمین را مسئول نابه‌سامانی‌های قومی و ملی خویش نمی‌شناسد و هر ملتی که در ۱۴۰۰ سال و یا سیصد سال پیش مسلمانی را اختیار کرده، هنوز هم مسلمان است و کسی قادر نیست سابقه‌ای از تجاوز مسلمین، با ادله‌ی صحیح و سالم، به تاریخ ارائه دهد و هر ادعایی در این باره باید که بارها از غربال تحقیق گذرانده شود، تا همچون اسناد جدید و دیرین شعوبه‌ی ایران، ساختگی و کنیسه‌ای از کار درنیاید.

اما از کره تا ژاپن، از فیلیپین تا ویتنام، از اندونزی تا چین، از هند تا پاکستان و افغانستان و ایران، از بین‌النهرین تا مصر، از مراکش و الجزیره و کنگو تا آفریقای جنوبی، از مکزیک تا برزیل و شیلی، از سرخ‌پوستان اتازونی تا مردم جزایر کارائیب و از یوگسلاوی تا خراسان و چین، پرچم آمریکا را می‌سوزانند، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها، ایتالیایی‌ها و روس‌ها را نفرین می‌کنند و مسئول تجاوزات و جنایات بی‌شماری می‌شناسند که در سده‌های اخیر بر مردم جهان روا داشته‌اند. امروز اندیشه‌های هوشیار سرزمین‌های غربی هم، گذشته‌ی خود را نمی‌پسندند و گردن‌کشی‌های کنونی راهبران سیاسی تابع کلیسا و کنیسه را، در تجمع مداوم خیابان‌ها، به سرزنش می‌گیرند. افتخار مسلمین است که در حیات و حضور اسلام، و به بهانه‌ی آن، پیکر تمدن انسانی را مجروح نکرده‌اند، حقوق هیچ ملتی را به خانه‌ی خویش

نبرده‌اند، پیوسته با توانایی طبیعی خود پیش رفته‌اند، دعوت به مسالمت و تسلیم به خرد را ندا داده‌اند و به اسلوب زندگی دیگران، حتی دشمنان‌شان، احترام گذارده‌اند. اگر تلفن همراه و کامپیوتر را مسلمانان نساخته‌اند و صد سال دیرتر، اما با امکانات مادی و عقلی و علمی «خود» به فضا خواهند رفت، در عوض به کابوس عکس‌العمل انتقام جویانه‌ی این همه مدعی از جان گذشته، از میان تمام ملت‌های غارت و تحقیر شده نیز، مبتلا نیستند که غریبان خون‌خوار، نام‌شان را تروریست می‌گذارند! اینک عاقبت اندیش‌ان جهان، علیه دام‌گستری‌های وسیع تاجران بین‌المللی بسیج می‌شوند، ولی سردم‌داران داد و ستد دنیا، برای مقابله با سایه‌ی وحشتی که به سوی‌شان می‌خزد، تنها به برداشتن اثر انگشت تعدادی از مسلمانان در مبادی ورودی کشورشان دل خوش‌اند! آیا به راستی نمی‌دانند که اوج‌گیری ستیزه با زیاده‌خواهی‌های درازمدت آنان، در اندیشه‌ی عمومی آزادگان جهان شکل می‌گیرد و نه در سرانگشت چند مسلمان ساکن و یا نیازمند ورود به آمریکا؟!!

امروز جهان شاهد است که غرب کودکان و جوانان استقلال‌خواه فلسطین و مردم آرامش‌طلب و آهنگین روحیه‌ی لبنان را می‌کشد، غرب بر میهمانان یک عروسی روستایی در افغانستان بمب‌های لیزری می‌ریزد، غرب به خواست اسرائیل، که هیچ دولت قدرتمند مسلمان را در شرق میانه نمی‌پسندد، مردم عراق را تهدید به نابودی و محکوم به فقر می‌کند و در سراسر جهان، فرماندهان و مدیران نالایق و خائن را، غرب بر سرنوشت ملت‌ها می‌گمارد، تا مغزهای ناراضی از شرایط ملی را به سوی خود بخواند و ثروت‌های مادی و معنوی یک سلسله از ملت‌ها را، به بهانه‌های مختلف، به خزانه‌ی خود ببرد. تا زمانی که جهان، بر اثر رفتارهای مخرب اقتصادی و سیاسی و فرهنگی غرب، در فقر و ناامنی و بیماری و ظلم و نابرابری می‌سوزد و تا زمانی که حاصل این رفتارها مردم جهان را هر روز فقیرتر و مریض‌تر و از امکانات ملی و بومی خود محروم‌تر می‌کند، مظاهر کنونی غرب نشانه‌ی پیشرفت، تمدن و یا دموکراسی نیست، زیرا آنان را می‌بینیم که گام به گام به خودکامگی دیرین متمایل و نزدیک‌تر می‌شوند و در همان زمان که از جهانی شدن سخن می‌گویند، ابزارهای سرکوب سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را چندان توسعه می‌دهند و چنان تکمیل می‌کنند که عملاً به تدارکی برای تسلیم کردن جهان شبیه‌تر است!

امروز کلیسا و کنیسه، یعنی صاحبان دو سوم سرمایه‌ی جهان، متحدند تا مسلمین و مشرقیان را به زانو درآورند. انگیزه‌ی آنان انتقام‌کشی تاریخی از شکست‌های پیشین و تصرف منابع غنی شرق میانه است، تا تمام دارایی

جهان را به خود منتقل کرده باشند! در طول تاریخ و هم امروز، مسلمین با فداکاری بی نظیر، هویت ملی، قومی و اعتقادی خود را حفظ کرده، تسلیم زیاده خواهی های کلیسا و کنیسه نشده اند. احترام به این پرچم مقاومت و کمک به افراشتن بیش تر آن، تنها راه مبارزه علیه زورگویی های ملی و جهانی در جغرافیای ملت های مسلمان است.

با افسوس بسیار می بینیم در همان حال که برنامه ریزان و مفسران جمع شده در سازمان های بزرگ جاسوسی و تحقیقاتی کلیسا و کنیسه، به اهمیت نقش اسلام در مقاومت تاریخی شرق میانه معترف اند، روشنفکری بی مایه ای در میان مسلمین، به ستیزی ایدئولوژیک با اسلام و تمسخر آن مشغول است! این پدیده توضیحی ندارد مگر آن را بینشی موظف و سازمان یافته در جهت اهداف کلیسا و کنیسه بیانگاریم و بی تردید هر کس دیگر هم، در مجموعه ی حکومت های اسلامی، با توسل به هر بهانه، رفتاری خلاف توصیه های قرآن، برای بیزار کردن مردم از اسلام و فروگذاریدن این پرچم دوام روا می دارد، درست صورت دیگری از همین مجموعه ی موظف است. از میان روشنفکر نمایان بی مایه ی ما نیز، کسانی در عین بی شهامتی، بسیار دور از عرصه ی دفاع عمومی مسلمین، با نگاهی منسوخ به تاریخ، مثلاً برای مردم افغانستان، نسخه های غربی بی خاصیت می پیچند و به قصد آلودن مقاومت منطقه ای، صحنه های سینمایی قلبی و عقل فریب، مثلاً درباره ی قصور پر از حورعین ملاعمر تدارک می بینند، که در این عصر حضور همه جانبه ی چشم های الکترونیک، حتی تصویر سیاه و سفیدی از ادعای آن ها دیده نشده است!!! این تبلیغات چپان غرب، بی شک، کم ترین پیوندی با پیشینه و پسند و باور مردم منطقه ی خویش ندارند و تنها با تأیید واماندگان اطراف خویش رو به رویند.

اینک زمان دفاع با تمام توان، از هستی شرق میانه و از جمعیت مسلمین است. این حکمی ثبت شده در کتاب گشوده ی تاریخ معاصر است و حاصلی که از مزرع بزرگ تجربه جنبش های استقلال خواهانه ی منطقه ی ما برداشت می شود. اینک که غریبان درصددند تا ما را مستعمره ی خویش کنند، دفاع از مقاومت اسلامی تنها پناه است. اگر غریبان بازی ساقط کردن سرسختی شرق میانه را، که ظاهراً از فلسطین و اخیراً از افغانستان و عراق و لبنان و ایران آغاز شده، برنده شوند، هیچ یک استوار و بر جای نخواهیم ماند و دیر نیست، به اجبار، منابع منطقه را به رایگان تقدیم شان کنیم و از هستی و هویت کهن خویش دست بشویم. اینک ضرورت استواری را مسئولین عربستان سعودی

نیز می‌دانند و با ایالات متحده اتمام حجت می‌کنند، پس چه گونه روشنفکران بی‌مایه‌ی حزب پرورده‌ی ما، این گونه خوش خیال‌اند، اگر در واقع کاسه گردان گردن‌کشان جهانی نیستند و امیدی به حصه‌های چرب‌تر از سفره‌ی گسترده‌تری، که خواب آن را می‌بینند، ندارند؟

مورخ با درک حساسیت و دشواری شرایط عبور از این مرحله‌ی تاریخ شرق میانه، و با ارائه‌ی این مقدمه‌ی بیدارگر، مسلمین منطقه و جهان، به خصوص معتقدین به خداوند و قرآن و رسالت پیامبر اکرم در ایران را به دقت در یادداشت‌هایی جلب می‌کند، که به تدریج در رد توصل مسلمین نخستین به حربه‌ی شمشیر در گسترش اولیه‌ی اسلام تدارک و به حواشی جدی‌تر کشانده شده است. بی‌شک خداوند اراده دارد تا درهای اتحاد دوباره میان مسلمین را بگشاید.

این مجموعه یادداشت‌ها، که با عنوان کلی «اسلام و شمشیر» عرضه می‌شود، به قصد رد بهتان گسترش اسلام به ضرب تیغه‌ی شمشیر، در فاصله‌ای قریب ۷ ماه و در وبلاگ Naria.blogfa.com تدارک شده، که اینک مجموعه‌ی آن را، بدون تصرف و تفسیر عمده، برای گشودن روزنه‌ی تازه‌ای به سوی اتحاد اسلامی تقدیم مسلمانان جهان می‌کنم. باشد که خردمندان این سرزمین و دل‌سوزان جهان اسلام را به ضرورت وحدت دوباره ندا دهد. برای آشنایی با اشارات تاریخی و مدخل‌های نوینی که در موضوع تاریخ و تمدن شرق میانه در این یادداشت‌ها عرضه شده، به مجموعه‌ی هشت جلدی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» از صاحب همین قلم رجوع کنید.

ناصر پورپیران

اسلام و شمشیر، ۱

بیشترین کوشش دشمنان اسلام در کار پیوند اندیشه‌ی اسلامی با کارآیی تیغه‌ی شمشیر گذشته است. ابزار دست این معاندان حيله‌گر و بیش از آن، دوستان سهل‌انگار و آسان‌گیر، توسل به آیه‌های «قتال» در قرآن عظیم است که عمدتاً در سوره‌ی بقره دیده می‌شود.

اینک در گمان و بیان بسیاری از غیرمسلمانان و نیز مسلمانانی که داستان‌های رسوخ اسلام به جهان، از مسیر شمشیرکشی‌های مجاهد عرب مسلمان را پذیرفته‌اند، اسلام دین خون‌ریزی، مکافات‌دهی، دست‌بری، گردن‌زنی، رجم و تخریب جاهلانه‌ی فرهنگ ماقبل خویش شناخته می‌شود! در این میان، با حیرت بسیار، ناسیونالیسم عرب در القاء چنین باوری به جهان، از همه حریص‌تر است. آن‌ها که در حال حاضر از ظهور تره‌های جدید تاریخی برای شرق میانه هراسان‌اند و فی‌المثل بدون امپراتوری ساسانیان، قادر به تکرار افسانه‌های فتوح قادسیه و جلولا و نهاوند نیستند و شمشیر فرضی‌شان را از کار افتاده می‌بینند، علیه مجموعه‌ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران»، در منطقه تبلیغ می‌کنند، چنان‌که کسانی در مراکز دانشگاهی باکو، پایتخت آذربایجان، لحظه‌ای از پريشان‌پراکنی درباره‌ی این تحقیق کوتاه نمی‌آیند و در رأس کشورهای عرب، که

ورود جدید به مسایل صدر اسلام را غیر ضرور، مجرمانه و اندکی آن سوتر کافرانه می بینند، صاحب نظران رسمی و فرهنگی دولت عربستان سعودی نشسته اند. برای من این موضع گیری آن ها چندان هم ساده پندارانه، افسانه پرستانه، بی دلیل و غیرقابل فهم نیست. یک کشور اسلامی که در پرچم رسمی اش، شعار اصلی و اعتباری اسلام، یعنی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را با نمایش تیغه شمشیری در زیر آن تخریب می کند، نوع و ماهیت نگاه اش به اسلام قابل درک است و از میان این همه صاحب نظر و روشن فکر عالی جاه مسلمان کسی نیست تا از آن ها بپرسد: میان بیان لا اله الا الله با اشاره به شمشیر چه سنخیت و تناسبی است؟ آیا همین افزودن تیغه ی شمشیر بر شعار بنیانی مسلمین و یا بند کردن دست خطیب جمعه به شمشیر و در زمان ما تفنگ، شک رسوخ آن تفکر دست ساخت بیگانگان را در سرزمین کنونی کعبه و دیگر مراکز عبادتی مسلمین برنمی انگیزد که قرن ها است هدایت های اسلام را با هراس از شمشیر مسلمین درهم می آمیزند و تبلیغ می کنند؟ ابزاری که امروز با نام تروریسم اسلامی در دست یهودیان می گردد و تفکری که به کلی ساخته ی کرسی های تفرقه افکنی و ایجاد ترس میان مسلمین و میان مسلمان و غیرمسلمان است و اضافه کنم پرچم دار تفکر شیعی، علی ابن ابی طالب را نیز مالک نوع دو دم همین شمشیرهای ساختگی کرده اند، آن هم در حالی که باستان شناسی وجود آلات حرب در صدر اسلام را ثابت نکرده و در قرآن صدیق نامی از تیغه ی خنجر و شمشیر نیامده است و بار دیگر بگویم که مورخ تنها و تنها بر سند همزمان با دوره ی تاریخی آن اعتبار می گذارد و تابع هیچ قول و بیان و حدیث و روایتی نمی شود که غالباً با زمان خود سده ها فاصله دارد.

حقیقت این که نه فقط در قرآن عظیم، چنان که در اندازه ی امکان بازخواهم گفت، اشاره ی مستقیمی به جنگ های فراوان نیست، بل آن آیات «قتال» نیز غالباً اندازه ی مهربانی و تفاهم و تحمل تأثیر گرفته از سفارشات اکید قرآن عظیم را معلوم می کند و نشان می دهد مراعات دیگران و پرهیز از

کین توزی و مقابله به مثل تا آن جا از سوی خداوند کریم و پیامبر بزرگوار توصیه و تبلیغ می شده، که حتی اقدام به دفاع شخصی نیز پیشاپیش نیازمند صدور اجازه و مجوزی در آیات الهی بوده است.

«و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین، و اقاتلهم حیث ثقتهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم و الفتنه اشد من القتل و لا تقتلوه عند المسجد الحرام حتی یقاتلوه فیہ فان قاتلوه فاقتلوه کذلک جزاء الکافرین، فان انتهوا فان الله غفور رحیم، و قاتلوه حتی لا تكون فتنة و یكون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین، الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدى علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدى علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین، و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكة و احسنوا ان الله یحب المحسنین. با آنان که قصد فتنه گری بدتر از آدم کشی، قتل و نفی شما را دارند، بستیزید و نفی کنید، هر جا که باشد، مشروط بر این که در راه خدا و بدون زیاده روی انجام شود، که خداوند زیاده روی را نمی پسندد. در کنار مسجد الحرام با کسی ستیزه نکنید مگر این که در همان محل قصد ستیز با شما را داشته باشند و اگر آن ها حرمت ماه های حرام را نگه نداشته اند شما هم نگه ندارید. این مقابله تا مرحله ای است که آن ها از فتنه گری دست بدارند، آن گاه شما نیز دست بدارید. برای استقرار دین خدا، فقط به آن اندازه مجاز به مقابله اید که به شما ستم می شود. از خدا پروا کنید و پرهیزکاری را از یاد نبرید. تمام این مراتب باید در راه و برای دین خدا باشد، نباید آگاهانه خود را در معرض مهلکه قرار دهید و فراموش نکنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». (بقره، آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵)

چکیده و روح این فرامین فقط به شرایط مقابله به مثل و دفاع از خویش باز می گردد، که با قید احتیاط های لازم، و چند اما و اگر، در قرآن عظیم می گذرد. معلوم است عمل به این دستورات نمی تواند شامل حوادثی شود که در آشفتگی یک جنگ رسمی بزرگ و عمومی می گذرد. در جنگ رعایت انصاف میسر نیست و نمی توان ملاحظه کرد و منتظر بود تا دشمن ضربه را وارد آورد تا برابر دستورات درخشان این آیه ها به همان میزان تلافی شود. در جنگ رعایت و پرهیز از زیاده روی معنا نمی گیرد و بل مرسوم و واجب است تا هر چه بیش تر، حتی اگر خالی هم بر صورت شما ننشاند باشند، دشمن بکشید. تمام این آموزه های عالی، با شروط لازم، فقط

اجازه‌ی دفاع از خویش به هنگام تبلیغ دین تا مرحله‌ی قتل فتنه‌گر و متجاوززی که قصد قتل دارد، حتی در اطراف خانه‌ی خدا و در ماه‌های حرام را می‌دهد و نمی‌توان این گونه آیات قتال را به جنگ عمومی تعبیر کرد. چنین است که در بررسی من‌آیه‌های قتال به میدان جنگ رسمی باز نمی‌گردد. این آیات فقط تکلیف فرد را در برخورد با معاندین و فتنه‌گران معلوم می‌کند و اجماع و شمول جاری در نبردی همگانی را ندارد.

چنین دستورهایی از ظهور دوران جدیدی، در آغاز حیات اسلام، که دوران مقابله با متعديان است، خبر می‌دهد. آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی حج اجازه‌ی مقابله به کسانی داده است که مورد ستم قرار می‌گیرند و خداوند آنان را به حمایت خود دل‌گرم کرده است. در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی آل عمران یادآوری می‌شود که کافران قریباً به زانو درمی‌آیند و به درک واصل می‌شوند. آیه‌ی ۱۱۱ همان سوره تأکید می‌کند که مخالفان قادر به عرض اندام نیستند و برای توسل به قتل از سوی مردم پشتیبانی نمی‌شوند، چنان‌که در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی فتح از ذلت و ناتوانی کافران در رویارویی با مسلمین خبر می‌دهد و سرانجام آیه‌ی ۱۹۵ سوره‌ی آل عمران تذکر می‌دهد که خداوند زنان و مردانی را که در راه خدا تارانده شده، آزار کشیده و کشته شده‌اند به پاداش شایسته خواهد رساند. بدین ترتیب مرتبط کردن آیات «قتال» با جنگ رسمی نیازمند بازبینی و باریک اندیشی بیش‌تری است تا در هر دستور مقاومت فردی، پای شمشیرکشی و جنگ‌های وسیع به عرصه‌ی اسلام باز نشده باشد. در عین حال خداوند در آیات ۸ و ۹ سوره‌ی ممتحنه سفارش می‌کند که بی‌جهت نباید همه را دشمن فرض کرد و حتی رافت و ملاطفت و دوستی با غیرمومنی که عملاً در مقابله با اسلام نکوشیده را سفارش می‌کند و حساب آن‌ها را از دشمنان کافر، مشرکین و مخالفان سیاسی و نظامی جدا ننگ می‌دارد و این است نگاه واقعی اسلام به جوامع انسانی و سفارشات مکرر قرآن به رعایت دیگران و اجابت انصاف و بسط مهربانی و هماندیشی و پرهیز از جدال و خون‌ریزی، تا آن‌جا که ممکن باشد. لغت «جنگ» در قرآن نه «قتال» که «حرب» است و نیاز به گفت‌وگوی دیگری دارد، که به توفیق الهی در پی خواهد آمد.

گرفتاری های جاری زندگی، که وبال گردن همه ی ماست، کار توان فرسای تالیف تک نفره ی بدون یاور، آن هم در زمینه ای چنین بی پیشینه، دشمنی های رنگ رنگ ناجوانمردانه، که به شرح نمی آید، اداره ی دشوار یک مرکز فرهنگی بی رونق و رمق و مورد غضب دستگاه های رسمی، و بسیاری از بی توازی های روزانه، که حاصل کار شکنی های این و آن است، تا اندازه ای که در محضر قاضی دادگستری و در ساده ترین تظلم متعارف نیز، به عیان قصد انتقام کشی و تلافی می بینی و همان نام تو محکمه را به قساوت و حق کشی و قضاوت غلط هدایت می کند، و بی عنایتی های بسیار، که پیوسته و مفتخرا حاصل و نصیب مستقیم و مسلم و معتاد سرائندگان نوای نواندیشی بوده است، و نیز ظرافت و حساسیت های بی حد، که منزلت و ورود به آموزه های قرآنی می طلبد، مرا واداشت تا این بحث و بررسی روشنگر در موضوع پیراستن اسلام از ابزار شمشیر را به تاخیر اندازم و اینک گرچه هنوز آمادگی ضرور و مناسب را در دنبال کردن این مبحث دامنه دار در خود نمی بینم، اما از آن که چند پیامی در طلب ادامه ی مطلب گرفته ام، باری با پوزش از تأخیر به اختصار اجابت می کنم.

گفته شد که آیات قتال، در قرآن عظیم، به جنگ و خون ریزی بی منطق و

گسترده متوجه نیست و تنها اجازه‌ی دفاع متقابل است که با تذکراتی سخت گیرانه صادر می‌شود و مقدم بر همه به تکرار تأکید می‌شود که این اجازه، مجوز انتقام جویی بی‌لگام فردی و بهانه‌ی حساب‌رسی‌های شخصی نیست و شرط نخست آن، لزوم ایجاد امکان تبلیغ و دفاع از راه خداست. بدین ترتیب باید به چند واژه دیگر بپردازیم که می‌گویند اشاره به جنگ‌های صدر اسلام در قرآن متین است: حرب، جهاد و یوم، که همانند «یوم حنین و بدر» و غیره، به معنای روز جنگ می‌گیرند. گمان می‌کنم بررسی هر یک از این لغات در قرآن، گفت و گوی مستقل و مفصلی را می‌طلبد که باریک بینی و باریک اندیشی، ویژگی اصلی آن است و از لغت «حرب» آغاز می‌کنم.

در کتاب خدا این لغت به فراوانی به کار نرفته است، کم‌تر از هفت مورد، و هیچ یک نیز قصد بیان یک جنگ جاری را ندارد و عمده‌ترین آن مواردی است که قرآن پاک در آیه‌های ۲۷۶ تا ۲۸۱ سوره‌ی بقره در ذم ربا می‌گوید و همین جا فرصت است تا یادآوری کنم که در قرآن مبارک در موارد اندکی به حرمت رفتار و کردار و یا صرف خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها اشاره رفته و تقریباً در تمام آن‌ها شروطی برای اسقاط حرمت وجود دارد، الا ربا و شرک: «اگر ربا خوردید، پس چنان است که با خدا و رسول‌اش جنگ می‌کنید». در این بیان زبده‌ی بی‌گذشت، سایه‌ای از خشم تأمل برانگیز الهی پدیدار است که در تمام قرآن همانند ندارد، به ضرب و زور هیچ تفسیری کم‌رنگ نمی‌شود و ناشایست دیگری جز شرک نیست که سزاوار و در حد این تمثیل آمده باشد. به گمان من اعلام حرمت جدی ربا و نهی از مسکرات و دیگر حقه بازی‌های معمول و جاری جوامع، چون قمار و جایزه پراکنی و غیره، مبارزه‌ی مستقیم و مؤکد قرآن با یهودیان و محروم کردن آنان از امکان تخلیه‌ی کیسه‌ی مسلمین به وسیله‌ی کارگزاران کنیسه است که از نخست جز ربا خواری و شراب فروشی و بسط بساط سرگرمی‌های تحمیق و تحقیر کننده، ممر درآمد و جایگاهی نداشته‌اند و آیا با وجود چنین دستور مؤکدی در حرمت ربا، که همسان نبرد با خدا و رسول گفته شده، دریافت بهره‌های کلان را در بانک‌های زیر کلید حکومت‌های اسلامی

چه گونه توجیه می کنند، آن گاه که پول های کوچکی را هم که مردم معمول خدا ترس، به امید اجابت دعوت قرآن، به صورت قرض الحسنه و بی چشم داشت در اختیار بانک ها می گذارند، با ربی نجومی و هزار دنگ و فنگ و منت و رشوه و رفت و آمد، به نیازمندان بازمی گردانند، تا سود سالانه ی بانک ها سرسام بیاورد، تولیدگر نیازمند ناگزیر سهم ربح این بانک های اسلامی را بر بهای کالا بیافزاید، کمر مصرف کننده زیر این بار بشکند، تورم از مهار درآید و برای رنگین کردن این بساط، به جرم و نهی دیگری متوسل شوند که مسابقه ی افزایش بی لجام جوایز حساب های قرض الحسنه است!!!! باری، جای دیگری نیز که قرآن عظیم به حرب اشاره دارد، در آیه ی ۶۴ سوره ی مائده است، که باز هم سخن از توطئه های یهود و از جمله کوشش برای جنگ افروزی است که صریح آیه در ناکامی آن ها در شعله ور کردن این آتش می گوید. در آیه ی ۵۵ و ۵۶ سوره ی انفال سخن از پیمان شکنان است، خداوند به پیامبر می گوید که اگر ناگزیر به جنگ شدی، چنان بر آنان بتاز و تار و مارشان کن که عبرت شود و بی گفت و گو معلوم است که در این جا هم طرح احتمال جنگ است و نه خود جنگ. و سرانجام به آیه ی ۴ از سوره ی محمد می رسیم که در آن دستور یک جنگ بی ترحم جاری است و گرچه در این آیه هم سخن از «اگر» است و نه یک جنگ جاری و یا اجرا شده، اما تصویر مستتر در آن، برابر ترجمه های موجود، توصیه ی شقاوت در جنگ را القا می کند:

«فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتى تضع الحرب اوزارها ذلک و لو يشاء الله لاتنصر منهم ولكن ليبلو بعضكم ببعض والذين قتلوا في سبيل الله فلن يضل اعمالهم.

اگر با کافران رو به رو شدید، گردن های شان را بزنید، اسیرشان کنید در بندهای محکم، پس از آن با فدیة و یا منت رها شان کنید تا بارهای شان را فرو گذارند. و اگر خدا اراده داشت بر آنان غلبه می کرد ولی می خواست برخی از شما را بیازماید و اعمال آن ها که در راه خدا کشته می شوند، باطل نخواهد شد». (محمد، ۴)

در میان ده ها ترجمه ای که اینک از این آیه به دست داریم، گرچه اختلاف های فاحش و مشخص دیده می شود، اما فی الجمله همگی همین برداشت را به بار آورده اند. آیا به راستی آیه ی شریفه قصد بیان همین الگورا دارد و اگر آیه تکلیفی عام است و مقطع و محدوده ندارد، پس آیا ما هنوز اگر با کافران روبه رو شویم وظیفه داریم گردن شان را بزنیم، در بندهای محکم اسیرشان کنیم تا فدیة بپردازند و از دارایی های خود بگذرند و آیا هرگز در قرآن فتوای دیگری با چنین مضمونی در برخورد با مخالفان دیده شده است؟ وانگهی مگر ممکن است ابتدا گردن کافران را زد، سپس آن ها را در بندهای گران نگه داشت و سرانجام با منت و یا با فدیة آزادشان کرد؟ و چرا رقبه و رقاب که در چند موضع دیگر قرآن فصیح به معنای برده و بنده به صورت مفرد و جمع آمده، در این جا ناگهان معنای گردن به خود گرفته است و اگر الرقاب به معنای گردن هاست، چرا در آیه ی ۵ سوره ی مسد «جید» و در آیه ی ۱۳ سوره ی اسرا «عنق» را به معنای گردن گرفته اند و آیا هیچ آیه و یا حتی متن کهن دیگری در زبان عرب وجود دارد که رقاب و رقبه را به معنای گردن گرفته باشد؟ پس آشکارا دیده می شود که در این آیه نیز مترجمین، درست همانند آیات قتال، سعی در تخریب وجهه ی کلام خدا و القای رواج گردن زنی در اسلام را داشته اند و همین جاست که اصرار می کنم مسلمین و تابعین قرآن، باید زبان عرب بیاموزند و بی واسطه با قرآن مربوط شوند و تأکید دارم که تدارک و تبلیغ زبان فارسی، نه فقط با قصد ایجاد شکاف میان شرق و غرب جهان اسلام، بل عمدتاً و در مرتبه ی نخست، با هدف دور کردن ایرانیان از درک مستقیم مفاهیم قرآنی انجام می شود.

زمان ترک تعارفات فرا رسیده و بر صاحبان خرد فرض است تا شجاعانه، ستیزه‌ی آشکار با بی‌هویتی فرهنگی موجود و نبرد با ترتیبات و تنظیمات پوچ و بی‌پایه‌ای را، که اینک به باورهای ملی در زمینه‌هایی متنوع بدل شده، آغاز کنند و بی‌هراس از این همه مبتلا و مشغول به تکرار و تبلیغ و تلقین مطالبی موهوم درباره‌ی هویت و هستی و دین و دارایی تاریخی ما، با درک و دریافت عمیق از واقعیاتی، که از هنگام آغشته شدن به معجون جعلیات دانشگاه‌های کنیسه و کلیسای غرب، مسخ و مذاب شده، با کوشندگانی همراه شوند که به صورت سپاهیانی منفرد و یا در مجموعه‌هایی کم‌شمار، به میدان جنگ با دروغ نویسی‌های مورخین، باستان‌شناسان، مراکز ایران‌شناسی کثیف و کهنه‌شیادانی عازم‌اند که صد سال است در فضا و فرصتی بلا‌منازع، علیه هستی و هویت مردم ما و علیه فرهنگ قرآنی مسلمین، عربده می‌کشند، دستگاه‌های رسمی و ملی و تبلیغاتی و رسانه‌ای کشور را تا هم امروز در اختیار دارند، کف برلب، علیه این سپاه تازه رزم، با تمام توان به میدان آمده‌اند و بنا بر رسم و سنت دشمنان حقیقت، دراین هجوم جدید و برای ارباب فرهنگی، بی‌شرمانه و به شیوه‌ی یهودیان فقط بر حجم دروغ‌های خود می‌افزایند!

مرکز و میدان و مقصد اصلی ستیز این ماموران کلیسا و کنیسه، که قرن‌هاست از تلاش علیه اسلام و پیامبر بزرگوار وانمانده و هرگز همانند صد سال اخیر در یک تازی بی رقیب موفق نبوده‌اند! آلودن فرهنگ ملی ما، به این تصور واهی، بی منطق، نامنطبق با واقع و شوونیستی است که گویا ایران از زمان ظهور اسلام به قهقرا می‌رود، مسلمین عقب مانده‌اند و به فرمان قرآن، جز ریختن خون رسالتی نداشته‌اند. چنان‌که هنوز شاهدیم کسان بسیاری آشکارا قوم عرب را، که پیامبر والا از میان شان برخاسته، جاهلانی مطلق و محض می‌گویند، زبان عرب را، که گزینه‌ای الهی برای بیان قرآن است، تحقیر می‌کنند، آموزه‌های الهی آن کتاب مبین را وام‌دار نبوغ و نبوت پنهان دیگرانی از قماش سلمان فارسی دروغین می‌شمارند و تأسف بزرگ آن جاست که دسته‌ای از همین‌ها به قرآن‌شناسی رو کرده‌اند تا از طریق ترجمه و تفسیرهای دل‌خواه و تاویل‌ها و تحریف‌های منحرف کننده، مسیر اسرائیلیات را همچنان باز نگه دارند، متن کبیر قرآن را به منویات و منظوره‌های قوم گرایانه‌ی خود بیالایند، از جایگاه و در جای خداوند، کتاب سرمدی او را چنان توضیح دهند که خداوند در قرآن پارسیان را بستاید، پیامبر به فارسی سخن گوید و از این قبیل مضامین قرین به کفر، که این جا و آن جا فراوان است. تاسف بزرگ‌تر این که همین سب کنندگان تمدن و توانایی‌های عرب و اسلام را، لمیده بر کرسی‌های استادی دانشگاه‌ها ملاقات می‌کنیم و طوماری از اسامی آن‌ها را در دست داریم که کلاس‌ها را علنا به تربیونی برای ستیزه با اسلام و قرآن تبدیل کرده‌اند!!! آیا آن‌ها به نبودن ناظری آگاه بر اعمال خود، در دستگاه فرهنگی این جمهوری، تا این مقدار واقف‌اند و یقین دارند؟!؟

«یهودیان بسیار زیرک‌تر و مکارتر از این بوده‌اند که بخواهند در سیمای یهودیگری مبادرت به اجرای نقشه‌های شوم خود کنند. از این رو عالم نمایان یهود با درآمدن به کسوت اسلام و جا زدن خود به عنوان مسلمانانی مقدس مآب، به نشر خرافات و ترهات خود در میان مسلمین پرداختند و با حسن ظنی که پاره‌ای از خلفا و حکام جور به آن‌ها داشتند، بازار دروغ‌پردازی‌های شان روز به روز رونق گرفت، از این فرصت مغتتم نهایت بهره‌ربردند و

داستان های ساختگی خود را به نام تفسیر قرآن در میان مسلمانان پراکنده ساختند. اسرائیلیات گسترها به همراهی سایر داستان سربایان و خرافه پردازان درباره ی زندگی پیامبران الهی افسانه های فراوانی ساختند به گونه ای که سرگذشت زندگی انبیای عظام را هاله ای از گزافه گویی ها و دروغ پردازی ها احاطه کرده و همین افسانه های بی اساس در صدر اسلام، میان مسلمین سینه به سینه می گشت، تا این که در قرن دوم هجری که نهضت تفسیر نویسی آغاز شد، همین داستان ها و حکایت های خرافی که میان مردم شیوع یافته بود و به دست افرادی مغرض یا ساده اندیش و بی احتیاط، به صورت حدیث درآمد و به پیامبر اسلام و صحابه ی جلیل القدر رسول خدا همچون علی و ابن عباس و مانند ایشان نسبت داده شده بود، به کتب تفسیری راه یافت و تفاسیر قرآن را مشحون از این خرافات و داستان های موهوم و موهون ساخت که **سوگمندان** باید گفت این قبیل مجعولات تا این زمان نیز در میان بسیاری از تفاسیر جای گرفته و گاه از ناحیه ی برخی کج اندیشان تلقی به قبول شده است». (حمید محمد قاسمی، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در تفاسیر قرآن، ص ۲)

گرچه به نظر می رسد آقای قاسمی هنوز بر وسعت نفوذ اسرائیلیات در فرهنگ عمومی و باورهای کنونی مسلمانان تا آن اندازه مشرف و مسلط نیستند تا همچون استاد بزرگوار و بی مانند، علامه ی کبیر و شیخ عالی مقام، مرتضی عسکری، «۱۵۰ صحابه ی ساختگی» معرفی کنند و هنوز در این باورند که یهودیان بر مبنای موجودی سینه به سینه ی مسلمانان، در قرن دوم تفسیر قرآن نوشته اند و به این نقطه نرسیده اند که تمام ادعاهای وجود کتاب در جهان اسلام تا پیش از قرون اخیر یکسره جعل و در زمره ی تلقینات ابن ندیمی است و احتمالاً اشراف ندارند که خط عرب تا همین اواخر اقتدار و استحکام و امکان کتاب نویسی را تا آن حد نداشته است که نخستین قرآن های مدون و محکم و به صورت کتاب را با قید احتیاط در پنج قرن اخیر سراغ کرده ایم و احتمالاً هنوز به این یقین نرسیده اند که هیچ مکتوب پیش از قرن دهم هجری را نمی توان بدون کارشناسی ناقدانه و بی ظن جعل، به فهرست فرهنگ اسلامی وارد کرد، اما با این همه، تذکر ایشان در این باب که تفسیر نویسی بر قرآن مبین، تا هم امروز، ملهم و متأثر از موهومات و موهونات یهودیان و در کار پراکندن اباطیل آنان در پیکره ی کتاب عظیم خداوند است، از ظهور باب تازه ای از

عقلانیت سخت گیر و دشمن شناسانه در تحقیقات اسلامی خبر می دهد، بابی که عمدتاً با این اشارات چراغ سان علامه ی عسگری به راه مسلمین گرفته و گشوده شده است:

«آن قدر در حدیث و سیره ی پیامبر، دروغ و افسانه های زننده انباشته شده است که با وجود آن ها پی بردن به اسلام صحیح در حد محال و وجود آن احادیث دروغ باعث آن است که اسلام بد آموخته شود».

(مرتضی عسگری، ۱۵۰ صحابه ی ساختگی، ص ۲۲)

اینک به تعیین و یقین می توان نادرست بودن بسیار و بل تمامی داده ها درباره ی حوادث صدر اسلام را، به اثبات رساند و از طریق غور در مطالب کتاب هایی که ابزار فرقه سازی و تفرقه افکنی میان مسلمین بوده، معلوم کرد نه فقط نزدیک به تمامی نویسندگان این کتب، یهودیان به سیمای متفکران اسلامی درآمده اند، بل بخش عمده ای از این اسامی و آثار مطلقاً هویت تاریخی و فرهنگی ندارند و همچون الفهرست ابن ندیم، در اصل و فرع ساخته ای از کارگاه های جدید در مکتب و صنعت جعل، در زیر زمین دانشگاه ها و موزه های کنیسه و کلیسای غرب و یا مستقیماً در زمره ی سوغات و صنایع دستی اورشلیم اند، مصنوعات که تاکنون اصل آن ها به رؤیت هیچ کس نرسیده است.

«با آن چه از دروغ پردازی و افسانه سازی و انواع تحریف در احادیث سیف دیده ایم، احادیث او در متون اسلامی جای وسیعی برای خود باز نموده، در مدارک به اصطلاح معتبر اسلامی راه یافته و علمای بزرگ افسانه ها و احادیث او را با همه ریزه کاری های اش در کتب خود آورده اند. ما در این فصل برای نمودن این حقیقت تلخ و شگفت انگیز فهرست علمایی را که از سیف حدیث گرفته اند و همچنین فهرست کتب و مدارکی را که احادیث وی در آن ها راه یافته است، می آوریم».(مرتضی عسگری، ۱۵۰ صحابه ی ساختگی، ص ۱۰۰)

فهرستی را که علامه عسگری در ذیل این مقدمه می آورند، برای نقل در این وبلاگ، گرچه بسیار مطول است، اما از آن که ما را با کثرت و جامعیت و جلوه ی عام و وفور جعلیات در فرهنگ اسلامی، مختصراً آشنا می کند

و از جبروت نام‌های کلانی می‌کاهد که در گمان کسانی از استوانه‌های تدوین و تبلیغ و تحکیم فرهنگ اسلام اند، آن را به صورت فشرده، تنها با ذکر نام مؤلف و بدون اشاره به سال حیات و یا تألیفات آن‌ها در این جا می‌آورم تا کسانی را که به کتاب استاد عسکری دست رسی ندارند به کار آید و آنان که کتاب را می‌شناسند، شرح مفصل آن را در صفحه ی ۱۰۰ تا ۱۰۴ آن کتاب بیدار ساز خواهند یافت:

«البغوی، ابن قانع، ابو علی بن السکن، ابن شاهین، ابن منده، ابن عبدالبر، عبدالرحمان بن منده، ابن فتحون، ابوموسی، الذهبی، ابوزکریا، ابوالشیخ، حمزة بن یوسف، ابونعیم، ابوبکر خطیب، ابن عساکر، ابن بدران، ابن حزم، سمعانی، مقدسی، رازی، ذهبی، ابن الفقیه، حموی، عبدالرحمان، حمیری، ابومخنف، نصر بن مزاحم، شیخ مفید، ابن خیاط، بلاذری، طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، ابن کلبی، ابن اعرابی، العسکری، غندجانی، ابونعیم، بلقینی، قلقشندی، اصبهانی، ابن بدرون، ابن منظور، زبیدی، ترمذی، النجیری، ابن حجر، متقی هندی، عقیلی، ابن جوزی و سیوطی».

این تقریباً تمامی نام‌های معتبر در معرفی فرهنگ و تاریخ و ادب اسلامی، تا قرن دهم هجری است که استاد عسکری آن‌ها را متابعین از جاعلین یهود معرفی می‌کند. ایشان در عین حال، شاعران ظاهراً بزرگ و نام‌داری چون مرزبانی، دارقطنی، ابوبکر خطیب، ابن ماکولا، رشاطی و ابن الدباغ را مخلوق ذهن سیف یهودی می‌شمارد و در پایان با افزودن جمله ی «و هزاران کتاب دیگر از مؤلفین متقدم و متأخر و مستشرقین و اسلام شناسان غربی» دفتر فرهنگ مجعولات اسلامی را به گونه ای می‌بندد که ما را موظف و مجاب می‌کند تا دست از رسم تعصب و تلقین بشویم، به نواندیشی حفاظت‌گرانه از اسلام، پرهیز از مکاشفات مهمل این گونه مکتوبات و توسل مطلق و محض و منفرد به مطمئن و متین‌ترین سند تنها دین یکتا پرستی، یعنی قرآن عالی بیان روی آوریم.

و اضافه کنم که حتی فهرست استاد عسکری نیز نواقص خود را دارد که به آن خواهم پرداخت و بگویم که عرضه و ارائه کنندگان اطلاعات تاریخی و فرهنگی در آلودن اسلام به جدال و خون‌ریزی چه گونه زیرکانه، به

گونه‌ای عمل کرده‌اند که اینک و در اثر ابتلا به ویروس دروغ‌سازی یهودیان، کافر کشی عام را، در زمره‌ی افتخارات مسلمین می‌انگاریم و بی‌اعتنا به توصیه‌های قرآن، گمان داریم که پیامبر خدا و یاران‌اش، دمی از ایام دعوت را، بی‌ضربه‌ی شمشیر برگزار نکرده‌اند، چنان که می‌گویند و می‌نویسند از زمان وفات پیامبر رفیع مرتبه تا پایان فتوحات اسلامی نیز، انتشار اسلام جز با توسل به تیغه‌ی شمشیر برگزار نشده است!!!

کار این بی‌اعتنایی جسورانه به آموزه‌های قرآنی، در روزگار ما، تا آن جا گسترش یافته است که در حکومت اسلامی، آشکارا و با ربی مضاعف بر نرخ یهودیان، از مسلمین ربا می‌گیرند، درعین حال که قرآن مبارک شعر گویی و شعر خوانی را پیروی از رسم گمراهان می‌شمارد، لجوجانه حتی کتاب خدا را هم به شعر در می‌آورند و بی‌توجه به فرمان الهی که تکلیف می‌کند، از زمانی معین، پیروان تورات و انجیل را مشرک و نجس بشماریم و از آن‌ها جزیه بگیریم، نه فقط به چند هزار یهودی و مسیحی در مجلس شورای اسلامی کرسی نمایندگی می‌دهند، بل با نام‌گذاری زردشتی بر چند هزار گبر دیگر، که در عرش اشغالگران انگلیسی هند و با «تراب» یهودیان ساخته شده‌اند و دین و پیامبر و کتاب‌شان قلابی است، برای آن‌ها با عنوان ایرانیان کهن پیرو راست‌کرداری در مجلس مسلمین مسند می‌گذارند تا علاوه بر این همه کاغذ که در طلب‌کاری از مسلمین سیاه و این همه تبلیغات آزاد ضد اسلام که اعمال می‌کنند، فرصت استفاده از تربیون قانون‌گذاری و رسمی‌کشور را نیز از دست ندهند و اگر بهانه می‌آورند که در روزگار ما به جای تبعیت از فرامین قرآن، باید فضای دموکراتیک جهانی را منظور کنیم، آن‌گاه بپرسید اگر به ازای چند هزار تابع اوستا و تورات و انجیل، در مجلس اسلامی یک کرسی و تربیون قرار می‌دهید، پس برای میلیون‌ها مسلمان ساکن آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا در این دموکراسی قلابی و ادعایی، که چشم و گوش شما را از قرآن برگردانده است، چند کرسی پارلمانی مقرر و موجود است؟!!! و اگر بار دیگر بهانه بگیرند که خداوند در قرآن ما را به رعایت دیگران موظف

شمرده، پس پاسخ بخواهید آن گاه که از این همه دستور مؤکد و مهم قرآنی اعراض می کنید و سر باز می زنید، اگر ریگی به کفش ندارید، چرا فقط رعایت حال یهودیان و گبران را از یاد نمی برید، واجب می شمارید و مشمول رعایت قرآنی قرار می دهید؟؟!!

در قرآن فصیح و کبیر، چند گردنه ی عبور نشده ی لفظی وجود دارد که حکمت استقرار آن ها هنوز بر مسلمان و غیر مسلمان آشکار نیست و در رأس آن ها حروف مقطعه، همچون «کهیص»، «ن»، «ص»، «الم»، «یس» و غیره قرار می گیرد که علی رغم انبوه کنجکاوانی که به آن توجه کرده اند و به دنبال گشایش قصد کاربرد آن بوده اند، تاکنون کسی به رمز این غمزه در بیان الهی پی نبرده و ادراک مقصود از نصب این نشانه های منفرد و مرکب از حروف، بر مدخل ۲۹ سوره از قرآن، با وجود انبوهی از گمانه ها، تاکنون میسر نبوده است. بررسی این انحنای لفظی قرآن، به بحث ما در موضوع «اسلام و شمشیر»، بسیار مدد خواهد رساند.

انحنای دوم، در تعداد نسبتاً قابل اعتنایی از کلمات و ترکیبات عربی آمده در قرآن است، که تا امروز معنای محکم آن بر کسی معلوم نیست و غالباً بر این الفاظ، تصورات و تعیین هایی قرار داده اند که نه فقط نزد مترجمین و مفسرین به وحدت نمی رسد، بل و مهم تر این که توضیحات ارائه شده در باب این گونه گزینه ها، موجب و مورد یقین کسی نیست، اما در مقاطعی منجر به انحراف توجه خواننده از اشارات روشن قرآن و یا برداشت نادرست از این یا آن آیه می شود. اگر بخواهم تنها از ساده ترین آن ها مثال آورم، به

شماره کثیر است، پس در این جا به چند نمونه بسنده می‌کنم:

روح القدس: این ترکیب را در تورات نمی‌یابیم و با انجیل عرضه شده است. مفسرین کتاب مقدس برای آن معنای منفرد نداده‌اند و بیش‌تر به چنین شروخی برگزار کرده‌اند، که نارسا و مبهم است: «روح القدس اقوم سوم از اقانیم ثلاثه ی الهی است...». این ترکیب چهار بار در قرآن تکرار شده، که سه بار آن در اشاره‌ی به مسیحیت و در زمهری عطایای الهی به مریم مقدس آمده و یک بار هم در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی نحل به عنوان حامل آیات قرآن معرفی شده، که مترجمین و مفسرین به «جبرئیل» فهم کرده‌اند که با سه روح القدس پیشین قرآن و با روح القدس انجیل متفاوت می‌شود. در باب معنای ترکیب «روح القدس»، بیش از این توان برداشت نیست و مفهوم و یا مفاهیم این ترکیب، همچنان نزد خداوند مکتوم است.

طور: این واژه را نام کوهی گرفته‌اند و حال آن‌که در قرآن مجید، مجرد «طور» است، بی‌قید کوه، که معنای لغوی ندارد و منظور الهی از بیان آن پنهان است. اهمیت این لغت در قرآن، از اختصاص سوره‌ای با نام و آغاز «قسم به طور» تبیین می‌شود: «و الطور». و کتاب مسطور». مفسرین و مترجمین همه جا تبیین «طور» به عنوان نام کوه را چندان جدی گرفته و کار را چنان تمام شده پنداشته‌اند، که هرکجا اشاره به کوه نامعینی در قرآن آمده، از جمله در آیه‌ی ۱۷۱ سوره‌ی مبارکه‌ی «اعراف»، در پرانتزهای معروف شان، چنان که بخواهند سقط نام کوه را به خداوند یادآوری کنند، «طور» را به دنبال آن افزوده‌اند!!! و در مقابل، هر کجا هم به واژه‌ی مجرد «طور» برخورده‌اند، با بینش فرضی خود، آن را «کوه طور» معرفی کرده‌اند!!! اما در واقع امر تاکنون تشخیص معنا و مقصود و اشاره‌ی روشن خداوند از بیان این لغت در قرآن میسر نبوده و در زمهری اسرار بیان الهی قرار دارد.

من و سلوی: این ترکیب هم، که عیناً در تورات و سه بار هم در قرآن و هر سه بار به عنوان اشاره به عنایت مخصوص خداوند در تأمین غذای بنی اسرائیل، پس از خروج از مصر آمده، بدون معنای لغوی باقی مانده،

مفسرین و مترجمین، چنان که دخالت در بیان قرآن را موجب بزرگ انگاری خویش بگیرند و نخواهند به ناهمپی موجود در درک کامل معانی پاره ای از لغات قرآنی گردن نهند، برای این دو واژه، از «بلدرچین» تا «عسل» و «گز انگبین» - همراه داستان هایی شیرین تر از این انتسابات بی بنیان - حدسیاتی آشکارا فضولانه آورده اند. آیا نباید از آن ها بپرسیم که اگر خداوند بیان عسل و یا بلدرچین را در عرضه ی «من و سلوی» اراده فرموده بود، به چه جهت ذکر مستقیم لغات شناخته ی آن را، چنان که در مورد عسل در آیه ی ۱۵ سوره ی محمد می خوانیم، صلاح ندیده است؟ تا نتیجه ی معلوم به دست آید که ما معنای مورد نظر خداوند از این نام گذاری بر آن عنایت ویژه بر قوم یهود، به هنگام سرگردانی را، نمی دانیم. از این دریچه شاید بتوان به این فرض رسید که مائده ی ارسالی خداوند بر آن مردم ناسپاس، چنان که صراحت دارد، هدیه ای رسیده از آسمان بوده است، که طبیعتاً نام شناخته شده ی زمینی نداشته و هنوز هم ندارد.

سبعاً من المثنائی: در توضیح این ترکیب، که به کلی بدون معنا مانده، توجیهات به راستی حیرت آوری موجود است که هیچ کدام جز اطناب و اخلال نیست، جز بر سرگردانی دامن نمی زند و چندان آشفته و نامربوط است، که ذهن جست و جوگر را از دنبال کردن مطلب منحرف می کند. این ترکیب نیز، همانند لغت «کوثر»، فقط یک بار در قرآن عظیم، در آیه ی ۸۷ سوره ی حجر: «و لقد آتیناک سبعا من المثنائی و القرآن العظیم»، و در آیه ی اول سوره ی کوثر آمده است: «انا اعطیناک الکوثر». فصل لربک و انحر». در مورد نخست، خداوند چنان بخششی را به پیامبر والا مقام یادآوری می کند که همپای قرآن و به وصف آیه ی بعد، از تمام دارایی های دیگر با ارزش تر است و در مورد دوم، به عطیه ی پایین دست تری اشاره است، که با مقیاس سپاس از خداوند و انجام قربانی پاسخ داده می شود. این جا نیز، درست همانند «من و سلوی»، تنها می توان و باید گفت که عطیه و یا عطایای ویژه ی الهی، به پیامبر برگزیده اش، چندان ممتاز و متمایز و نوشناخت و مخصوص بوده است، که به طور طبیعی، زبان معمول و

معهود و متعارف و آشنای عرب، به علت نبود پیشینه، برای آن خطاب و وصفی نداشته و نساخته بوده است.

به همین ترتیب ما هنوز نمی دانیم آتشی که خداوند بر کافران مقرر کرده و در آیه ی ۲۴ سوره ی بقره، «آتشی با هیزم انسان ها و سنگ ها» توصیف می شود، چه گونه پدیده ای است، منظور خداوند از دمیده شدن در «صور» که در ده آیه ی قرآنی، به اصرار و تعدد و تکرار، وقوع آن قطعی شده را نمی دانیم و با معنی لغوی صور در این اشارات آشنا نیستیم، زیرا علم و آگاهی نسبت به این اوصاف و القاب و ترکیبات تنها نزد خداست و ما را به مقولات و مراتب مرموز آسمانی هدایت می کند که زبان عرب به زمان نزول قرآن، در شناسایی و نام گذاری آن، به سبب فقدان سابقه ی قبلی، عاجز بوده است. در این صورت و بدون تعارف و مجامله و مخفی کاری، باید گفت که هر حدس و حاشیه و پرانتز گذاری بر این کلمات و کنایات، جز پریشان نویسی شخصی و در مواردی دخالت ناموجه در متن و مفهوم قرآن مبارک نیست، زیرا بی شک بیان الهی در قرآن مبین و فصیح و عظیم، از هدایت معنایی بندگان ناچیزش، در هر صورت و مقیاسی، بی نیاز است.

این ها فقط مثال هایی اندک از مجموعه ای بود که به ما توجه می دهد تا قرآن مجید را جایگاه جلوه گری خویش نگیریم، از حد خود تجاوز نکنیم و اگر از شناسایی مفهوم و معنایی در قرآن عاجزیم، به آن معترف شویم، خود را در جای مددکار و مصحح و ویرایشگر فرموده های الهی نپنداریم، با حدسیاتی بی بنیان و بها، دست آویزی برای آشوبگران فراهم نسازیم که از مسیر همین تفاسیرات و درامتداد عرب و اسلام ستیزی معمول خود، نزدیک است که قرآن فصیح را هم، صحیفه ای از فارسیان بگویند، چنان که بی شرمانه، ابراهیم ستوده را، زردشت سپتمان شناخته اند!!!

و بالاخره آخرین انحنای لغوی قرآن، آشکارترین حجت بر صحت مدخل باز هم تازه گشوده ی فوق است و آن، دوازده لغت و ترکیب لغوی در ده سوره ی قرآنی است، که خداوند بلافاصله پس از به کارگیری هر یک از

این کلمات و ترکیبات، با قید «و ما ادراک؟» به پیامبر بزرگوار، به بندگان و دریافت کنندگان آیه، علنا و آشکارا تذکر می دهد که در درک معنای آن لغات و ترکیبات عاجز خواهند ماند، چنان که در مواردی، برای ایجاد امکان ادراک بیش تر، به دنبال تذکر «و ما ادراک» توضیح و تفصیل روشن تری برای آن کلمه و یا ترکیب ارائه می شود. نکته ی مکتوم و مهم آن جاست که تمامی این لغات و ترکیبات لغوی را، برای بار نخست، در سوره های کوتاه نازل شده در مکه می یابیم و اگر هر یک از این کلمات و یا ترکیبات، در متن قرآن و در سوره های جدیدتر، مکرر شده باشد، دیگر قید «و ما ادراک» را به دنبال ندارد، که خود ظرافت و دقت بیان قرآن را اعلام و آشکار می کند. به گمان من این شیوه ی مطمئنی است که از مسیر آن، تقدم و تأخر نزول برخی از آیات و شاید هم سوره ها را، با دقت تمام، معین کنیم، که غالباً با تشخیص های موجود و کنونی انطباق ندارد و یکسان نیست. پس نخست به بررسی این لغات مشغول شوم:

الحاقه: تنها مورد کاربرد این واژه را، در ابتدای سوره ای به همین نام می خوانیم:

«الحاقه. ما الحاقه. و ما ادراک ما الحاقه. حاقه، حاقه چیست. و از حاقه چه می فهمی؟».

سپس سوره از نابودی دو قوم عاد و ثمود در اثر هشت شبانه روز طوفان طولانی و سهمگین، خبر می دهد. آیا شدت و زمان زیاد این طوفان، که پیش از نزول قرآن، عرب تجربه نکرده بود، تا بر آن نامی گذارد، اسباب آن نامیدن ناآشنا و آن تذکر عدم ادراک بندگان شده است؟ خنده دارتر از این نیست که با وجود تأکید قرآن بر عدم آگاهی بندگان نسبت به معنای حاقه، اینک مترجمین و مفسرینی می شناسیم که به نازل کننده ی قرآن یادآوری کنند که خلاف قید قرآن، آن ها معنی «حاقه» را، که «واقع شدنی و رخ دادنی» تشخیص داده اند، می دانند!!!

سقر: این واژه را در آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی «مدثر» می یابیم:

«فقال ان هذا الا سحر يوتر. ان هذا الا قول البشر. ساصلیه سقر. و ما ادراك ما سقر. لا تبقي و لا تذر. لواحة للبشر. علیها تسعة عشر. پس گفت این جز جادویی تأثیر گذار و جز سخنی از بشر نیست. به سقر فرستاده خواهد شد. و از سقر چه می فهمی؟ رها نمی کند و باقی نمی گذارد. آدمی را می سوزاند و سیاه می کند. بر او نوزده است.» (مدثر، ۳۰-۲۴)

در این جا نیز درست همان مراتب است. از کسانی سخن می رود که قرآن را چیزی جز حاصل قدرت بیان ساحرانه ی بشر نمی دانند. خداوند به آن ها وعده ی «سقر» می دهد و بلافاصله یادآوری می کند که کسی معنای سقر را نمی داند و این جا هم همانند «حاقه» شرح عذابی را می آورد، که موحش است و آن را با عدد نوزده مربوط می کند. معلوم است عرب برای این عذاب در زمان نزول قرآن لغت نداشته که خداوند، ضمن تذکر نادانی عمومی نسبت به فهم معنایی کلمه، بر آن عذاب، «سقر» نام نهاده است. اما کسانی از مفسرین و مترجمین، بی توجه به یادآوری الهی در فقدان اشراف به معنای سقر، آن را دوزخ معنی کرده اند که در قرآن مبین جهنم است. همین مفسرین و مترجمین معلوم نیست چه گونه آن عدد نوزده را هم تعداد نگهبانان دوزخ گرفته اند که آشکارا ایراد فضولی و زیاده گویی در معنای آیات قرآن و القای موزیانه ی نظر شخصی خویش به جای انتشار مجرد و مودبانه ی آن متن کبیر ارزیابی و شناخته می شود. شیرین کاری دیگر برخی از مترجمین آن جاست که واژه «بشر» در آیه را، «بشره» به معنای چهره گرفته و «صورت های شان را سیاه می کند»، ترجمه کرده اند!!! توجه روشنگر دیگری بیاورم که خداوند همین لغت سقر را در آیه ی ۴۸ سوره ی مبارکه ی «قمر»، اما بدون هیچ توضیح و تذکری تجدید کرده است. از این راه می توانیم لااقل به برداشت این حاصل برسیم که بی تردید سوره ی «قمر» از نظر زمانی، پس از «مدثر» نازل شده است. چنین راه نمایان بی صدا و مطمئنی، در قرآن کریم فراوان اند که با اندکی تامل، چه بسا تصحیحات در مسائل مورد مناقشه را به آسانی میسر می کنند، که به امید حمایت الهی پرده هایی از آن را خواهم شکافت.

یوم الفصل: به این ترکیب در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره ی مرسلات بر می خوریم:

«لای یوم اجلت. لیوم الفصل. و ما ادراک ما یوم الفصل. ویل یومئذ للمکذبین. تا چه زمان فرصت هست. تا روز فصل. و از روز فصل چه می فهمی؟ در آن روز وای بر تکذیب کنندگان». (مرسلات، ۱۵-۱۲)

در این جا نیز خداوند بر موعد اجرای یک عذاب مقرر دیگر، برای منکران و تکذیب کنندگان، با یادآوری نا آشنایی عمومی نسبت به معنای آن، «روز فصل» نام داده است. این ترکیب را قرآن عظیم، در آیه ی ۲۱ سوره ی صافات، در آیه ی ۴۰ سوره ی دخان و در آیه ی ۱۷ سوره ی نباء نیز بر همین عذاب، اما این بار بدون قید «و ما ادراک»، اطلاق کرده است. این نشانه ها به روشنی گواهی می دهد که زمان نزول سوره ی مرسلات، بر سوره های صافات و دخان و نباء، مقدم است و نیز معلوم می کند که این اصرار در تنوع القاب و اسامی در قرآن مجید، بر مدارج و مناسک مختلف رخ دادهای قیامت، بر سبیل تصادف نیست و هر یک را باید فصل و نحوه ی جداگانه ای از رفتار نهایی با گروه های متفاوت منحرفان گرفت. در این جا نیز مفسران و مترجمینی، بر روز فصل، که خداوند ناتوانی در درک معنای آن را به صراحت بیان کرده، روز جدایی حق از باطل، روز داوری و روز واپسین معنا گذارده اند، که هر یک از این معانی در قرآن مبین واژه ی مخصوص خود را صاحب است. آیا این حضرات چه می اندیشند و با چه جراتی بر کلام و پیام خدا رديه می نویسند، به آن ها فضولانه و فضل فروشانه ورود می کنند و نادانی نسبت به درک معنای این لغات را، که قرآن موکد می کند، با عرضه ی معنایی من درآوردی، منکر می شوند؟!!!

یوم الدین: به این ترکیب هم در آیه ی ۱۷ سوره ی مبارکه ی انفطار بر می خوریم:

«ان الابرار لفی نعیم. و ان الفجار لفی جحیم. یصلونها یوم الدین. و ما هم عنها بغائبین. و ما ادراک ما یوم الدین. ثم ما ادراک ما یوم الدین. یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله. منزهان در نعمت و ناپاکان در جهنم خواهند بود. در روز دین معلوم می شود. و کسی از قلم نمی افتد. و از روز دین چه می فهمی؟ پس، از روز دین چه می فهمی؟ روزی که کسی بر

چیزی مالکیت ندارد و اختیارات به دست خداست». (انفطار، ۱۹-۱۳)

ترکیب یوم الدین را به فراوانی و در آیات ۴ سوره ی فاتحه، آیه ی ۳۵ سوره ی حجر، آیه ی ۸۲ سوره ی شعراء، آیه ی ۲۰ سوره ی صافات، آیه ی ۷۸ سوره ی «ص»، آیه ی ۱۲ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶ سوره ی واقعه، آیه ی ۲۶ سوره ی معارج، آیه ی ۴۶ سوره ی مدثر و سرانجام در آیه ی ۱۱ سوره ی مطففین و آیات ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ سوره ی انفطار نیز می یابیم. بدین ترتیب و عقلاً باید که زمان نزول سوره ی انفطار را، که قید و آیه ی «و ما ادراک ما یوم الدین» را دارد بر دیگر سوره ها، که این قید را ندارد، مقدم بگیریم که گرچه این امر ترتیب کنونی ادعاها در باب نزول سوره ها را برهم خواهد زد، اما به زمانی دیگر، اگر خدا بخواهد، خواهم نوشت که منافع این گونه بررسی ها در چیست. اینک و در این جا هم مفسرین و مترجمین بسیاری را می شناسیم که برای روز دین و علی رغم این که خداوند قدیر، اشراف به درک آن را، حتی با تأکید دوباره، ممکن ندانسته، معانی بی مایه ی دیگر، از جمله «روز جزا» را آورده اند که بدین ترتیب در فرهنگ نامه ی اینان، معنای لغت دین، «جزا» خواهد شد!!!

سجین و علین: با موارد کاربرد این دو لغت، در آیه ی ۷ و آیه ی ۱۸ سوره ی مطففین آشنا می شویم:

«یوم یقوم الناس لرب العالمین. کلا ان کتاب الفجار لفی سجین. و ما ادراک ما سجین. کتاب مرقوم... کلا ان کتاب الابرار لفی علین. و ما ادراک ما علین. کتاب مرقوم. آن روز که مردم در برابر خدای عالمین حاضر شوند. بدان که کرده های فاجرین در سجین ثبت است. و از سجین چه می فهمی؟ نوشته هایی است... چنان که کرده های آزادگان در علین ثبت است. و از علین چه می فهمی؟ نوشته هایی است». (مطففین، ۹-۶ و ۲۰-۱۸)

این توضیح الهی است درباره ی دو گنجینه ی اطلاعات، که کردارها و گفتارهای نیک و بد آدمیان، به صورتی جداگانه، در آن ها دسته بندی، ثبت و مصور است، همان که در اشارات دیگری در قرآن قویم، به «لوح محفوظ» هم تعبیر شده است. بی تردید سجین و علین و لوح محفوظ

نام گذاری الهی بر امکانات و ابزارهایی در عرش است، که اسنادی را برای ارائه در دادگاه قیامت آماده می کند، تا چنان که در آیات قرآن آمده، فاجرین را امکان تحاشی در پیشگاه خداوند نماند:

«الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ابیدهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون. آن روز به حدسیات خاتمه داده می شود، دست ها به سخن درمی آیند و پاها به آن چه کرده اند، شهادت می دهند. (یس، ۶۵)

حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون. و به محض رسیدن، گوش و چشم و کالبدشان به اعمال شان گواهی خواهند داد». (فصلت، ۲۰)

و چون مسلم است که ذهن عرب با این لغات به طور طبیعی نا آشنا بوده، پس خداوند به درستی عدم ادراک نسبت به آن ها را یادآوری می کند. خوش بختانه در این جا خیال بافی مترجمین و مفسرین در معنا تراشی برای سجین و علین متوقف می ماند و تا آن جا که دیده ام به تذکر خداوند درباره ی نادانی نسبت به مفهوم این واژه ها اجباراً گردن نهاده اند! نکته ی دیگری که در باب و باره ی سوره ی مطففین می توان نگاشت این که چون در این سوره از ترکیب بدون توضیح «یوم الدین» استفاده شده، پس بی تردید نزول این سوره از سوره ی انفطار جدیدتر است، که در آن یوم الدین لغتی ناشناس معرفی می شود.

طارق: تنها مورد کاربرد این لغت منفرد را در ابتدای سوره ای با همین نام می یابیم:

«والسماء و الطارق. و ما ادراک ما الطارق. النجم الثاقب. قسم به آسمان و طارق. و از طارق چه می فهمی؟ ستاره ای است درخشنده».

در این سوره از عذاب الهی سخنی نیست، چکامه ای بس زیباست در ارتباط میان خلقت انسان، توان بازآفرینی خداوند، اعتبار و اصالت قرآن و در آن آیه ی شگفت انگیز «یوم تبلی السرائر» ضبط است که آدمی را به انتظار عیادت آن یوم مشتاق می کند. با این همه و در حالی که هنوز برای کسی مکان و موقع طارق در فلک پهناور، منطبق با تذکر الهی، معلوم

نیست، اما برخی، و نمی دانیم از چه راه، آن را ستاره‌ی شب آینده، (احتمالاً برای جلوگیری از اختلاط با ستاره‌های روز آینده!) یا اختر شبگرد و از این قبیل شناخته اند؟!!

عقبه: تنها مورد کاربرد این کلمه، در آیه‌ی ۱۱ و ۱۲ سوره مبارکه‌ی «بلد» آمده است:

«الم نجعل له عینین. و لساناً و شفقتین. و هدیناه النجدین. فلا اقتحم العقبه. و ما ادراك ما العقبه. فك رقبه. او اطعام فی يوم ذی مسغبه. یتیمًا ذا مقربه. او مسکینًا ذا مقربه. آیا به او دو چشم ندادیم. و زبان و دو لب. و نمودیم راه دو وادی را. اما او عقبه را اختیار نکرد. و از عقبه چه می فهمی؟ آزاد کردن بنده‌ای. یا سیر کردن گرسنگان در زمان قحطی. یا یتیمی در اطراف خویش. یا ناتوانی به خاک افتاده». (بلد، ۱۶-۸)

پناه می برم به خداوند برای این همه متانت و فصاحت و انسانیت، در بیان قرآن. این قصیده‌ی آسمانی، که سوره‌ی مبارکه‌ی بلد نام دارد، به تنهایی بر تمام ادعاهای مندرج در بیانیه‌ی بی‌خاصیت حقوق بشر افضل است. سخن از کسی است که لاف مال می زند، بی دریغ دارایی هدر می دهد و گمان نظاره بر اعمال اش را ندارد. قرآن می فرماید: آیا چشم و لب و زبان ندارد و راه درست را نمی داند که با مال اش عقبه‌ای بر جای نمی گذارد؟ و بدون مکث تذکر می دهد که معنای عقبه بر عموم روشن نیست، و توضیح می آورد که عقبه آثار اقدام به سلسله‌ای از نیکی‌ها به دیگران است: رهاندن بدهکاری، سیر کردن گرسنگان به زمان تنگی، رسیدگی به یتیمان در اطراف خویش و یا دستگیری از مفلوک بر خاک افتاده‌ای است. آیا این آیه‌ها به ما نمی گوید که اسلام چه تحول شگرفی در رفتار مردم نجد و مسلمین به آنان پیوسته پدید آورد؟ آیا معلوم نمی کند که بنیان توجه به دیگران را اسلام گذارد، در زمانی که حتی معنای «عقبه» بر کسی از مخاطبین قرآن هم آشکار نبود؟ و البته به جز بر مفسرین و مترجمین، که خلاف تذکر و توضیح خداوند، بر «عقبه» معنای «گردنه» گذارده اند!!!! به راستی که قضاوتی نمی توان کرد جز این که بگویم آن‌ها نه با کلیت کلام خداوند، که به طور نسبی با لغت، آن هم در اندازه‌ی

رونق کاسبی خویش آشنایند!!!

لیلة القدر: این ترکیب انحصاری را هم فقط یک بار و در ابتدای سوره ی «قدر» یافته ایم:

«انا انزلناه فی لیلة القدر. و ما ادراك ما لیلة القدر. لیلة القدر خیر من الف شهر. تنزل الملائكة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر. ما در شب قدر نازل کرده ایم. و از شب قدر چه می فهمی؟ شب قدر به تر از هزار ماه است. که در آن ملائکه و روح با اجازه ی خداوند برای تمام امور فرود می آیند».

خداوند با ارائه ی ترکیب «لیلة القدر» به تصویری از مدیریت مسائل زمین، با ارسال مسئولینی که ملائکه و روح خوانده شده اند، در شبی معین سخن می گوید، که به فرمان پروردگار، تا طلوع فجر به امور رسیدگی می کنند. واژه به واژه ی این سوره ی گران قدر، متضمن حاکمیت و نظارت و سلطه ی مطلق الهی بر جزئیات امور جهان است. در این بیانات گره هایی نهفته است که هنوز هم فهم اشاره ی شب قدر را ناممکن می کند و نمی دانیم چرا فضیلت و قیمت این شب، از هزار ماه، یعنی قریب ۹۰ سال، افزون تر است. آیا این زمان را فاصله ی میان ادوار نزول و حضور مستقیم مأمورین الهی بر زمین بدانیم؟ به هر حال مسلم است که مخاطبان قرآن، به زمان پیامبر، از این تصاویر اجرایی در آن شبی که قرآن شب قدر نام می دهد، چیزی ندانند و نفهمند و به همین سبب خداوند نبودن امکان ادراک نسبت به مسائل و مراتب این شب را با قید «و ما ادراك» مسجل می کند. تقریباً کافه ی مفسرین و مترجمین در این جا نیز این ترتیبات مقدرانه ی الهی را، معلوم نیست با کدام دلیل، به نزول قرآن در شب قدر مربوط کرده اند؟! آیا قرآنی را که خداوند بنابر مشهور، طی ۲۳ سال بر پیامبر اعظم، آیه به آیه فرستاده و این همه ادعا در باب مراتب و منازل و مقاطع نزول هر آیه و سوره موجود است، پس چه گونه، تنها به قصد فضل فروشی، در یک شب فرود می آورند؟

قارعه و هاویه: این دو لغت را نیز در آیه های اول و دوم و سوم و نهم سوره ی مبارکه ی قارعه یافته ایم:

«القارعه. ما القارعه. و ما ادراك ما القارعه. یوم یكون الناس كالفرش

المبثوث. و تكون الجبال كالعهن المنفوش. فاما من ثقلت موازينه. فهو في عيشة راضيه. و اما من خفت موازينه. فامه هاويه. و ما ادراك ماهيه. نار حاميه. قارعه. قارعه چیست. و از قارعه چه می فهمی؟ روزی است که مردم چون پروانگان پراکنده شوند. و کوه ها به صورت پشم حلاجی شده درآیند. پس آنان که موازنه ی مثبت نشان دهند، در عیش و رضایت اند و آنان که موازنه ی منفی نشان دهند. از اصحاب هاویه اند. که از ماهیت آن بی خبری. آتش سوزانی است.»

این سوره نیز زمان و صورتی از حساب و عقاب را «قارعه» می خواند با این تذکر که کسی معنای قارعه را درک نمی کند و توضیح می دهد که قارعه روزی است که مردم پراکنده و کوه ها چون پشم حلاجی شده اند. از نصیب صالحان که زندگی مؤمنانه کرده اند می گوید که در آن روز در رضایت و عیش اند و از فاجران که به «هاویه» سپرده می شوند و باز هم همان تذکر، که ماهیت «هاویه» بر کسی آشکار نیست و همان توضیح، که آتش شعله وری است. مفسرین و مترجمین ما در توضیح و ترجمه و تفسیر این سوره شاه کارها بروز داده اند. نخست این که برای «قارعه» ای که خداوند وصفی از حوادث یک روز معین گرفته است، معنایی به صورت «درهم کوب» تراشیده اند!!! و از آن باور نکردنی تر این که برخی از آنان لغت «منفوش» در آیه ی پنجم با معنای حلاجی شده را، «منقوش» خوانده و «رنگین» ترجمه کرده اند. آیا نباید کسی این همه سهل انگاری در فهم قرآن را، به ویژه از سوی مترجمین و مفسرین، جایی متوقف کند؟! و بالاخره در قرآن مبین، لغت قارعه، اما بدون قید «و ما ادراك» در آیه ی ۳۱ سوره ی «رعد» و نیز در آیه ی ۴ سوره ی «حاقه» تکرار شده و بدین ترتیب معلوم می شود که سوره مبارکه ی «قارعه» از «رعد» و «حاقه» نیز قدیم تر است. **حطمه:** کاربرد اختصاصی و نامکرر این لغت را هم، فقط در آیه ی ۴ و ۵ سوره ی «همزه» یافته ایم:

«يحسب ان ماله اخلده. كلا لينبذن في الحطمه. و ما ادراك ما الحطمه. نارالله الموقده. التي تطلع على الافئدة. حساب می کرد که مال اش آرامش می آورد. نه، بی تردید در حطمه خواهد بود. و از حطمه چه می فهمی؟ آتشی

خدا افروخته است. که در قلوب زیانه می‌کشد». (همزه، ۷-۳)

در تمام این ۱۲ مورد، نوع سؤال قرآن، یعنی «وما ادراک؟»، به کمال مبین آن است، که در آن زمان، معنای لغت در نظر عرب مکشوف نبوده و هنوز هم نیست. اما در این جا هم، حتی بی توجه به توضیح و تشریح مجدد قرآن، که معنای لغت «حطمه» را آتشی خدا افروخته در دل‌ها می‌شناساند، مفسرین و مترجمینی داریم که مایلند «حطمه» را به دل خواه خویش «درهم شکن» معرفی کنند!!! آیا این عالی‌جاهان قرآن‌شناس سوره را تا پایان نمی‌خوانند؟! یادداشت طولی شد، مقدمه‌ای بر ورود در عنوان اصلی این مدخل، یعنی «اسلام و شمشیر». می‌خواستم بنویسم و بگویم که کلام خدا مداخله بردار نیست و هیچ کس، در هیچ مرتبه‌ای، محق و مختار و مجاز نیست که به هیچ صورت و اندازه‌ای، در متن کبیر قرآن، با تعبیر و تفسیر و نصب پرانتز و تدارک ترجمه‌های بی‌اساس، دخالت موضوعی و معنایی و برداشت از آیه‌های قرآن را با تصورات خود هدایت کند، زیرا به راستی نه تنها تأیید و تحکیم صلاح و سلامت این مداخله‌کنندگان و مضمون این مداخلات، از هیچ مسیری میسر نیست، بل کاربران هر یک از این موارد، احتمالاً خود را در اندازه‌ی دست یار خداوند در تدوین و تنزیل و تفهیم قرآن تصور کرده‌اند!!!

قرآن عظیم در صورت و ماهیت، بلیغ، فصیح، صریح و روشن است و باری تعالی برای بیان هدایت‌ها، نصیحت‌ها، هشدارها، دعوت‌ها و وعده‌های دوزخ و بهشت، چشم به ویراستاری بندگان ناچیز نداشته است، که گمان‌های شخصی و اشارات بی‌هویت ناسره را، به مثابه و عنوان مقصد اصلی خداوند، در بیان این و آن کلمه و آیه و سوره می‌گنجانند. همین دخالت‌های نامربوط، چنان که اکنون با عواقب آن‌ها مواجهیم، کورش در تاریخ شرق میانه تا سده‌ی پیش ناشناس را، در جای ذوالقرنین قرآن قرار داده و صدها بهتان و داستان نادرست و بی‌سند و ناپسند و توطئه‌آمیز دیگر را، به کتاب خدا وارد کرده، که هنوز صلاح در سکوت نسبی است. والله خیر الماکرین.

مقصود از عرضه‌ی مقدمات قبل، اعلام این مطلب بود که قرآن، در زمره‌ی مهجور و محبوس‌ترین متونی است که در میان مسلمانان و معتقدان ایران، صرفاً برای تبرک و تظاهر، در مراسم خانوادگی و رسمی و اداری، به سفره و تاقچه و میز کار و قفسه‌ی کتابی سپرده می‌شود و از آن که زبان قرآن، از نظر زبندگان ما نیز، متعلق به عرب متجاوز و دشمن خوست، که گویا با بر باد دادن تمدن دروغین ایران باستان، با زور و تزویر، ما را به پذیرفتن اسلام مجبور کرده و از آن که دانستن زبان دشمن هم، موجب بی‌اعتباری روشن‌فکری کند ذهن کنونی است، پس درک‌کننده‌ی مستقیم و درست و بی‌واسطه‌ی متن قرآن، در اقلیم ایران و میان اقوام غیر عرب زبان، چندان به ندرت یافت می‌شود که می‌توان گفت هیچ نداریم و نمی‌شناسیم و این نکته آن جا علامت‌گذاری و عیان می‌شود، که با نمونه‌های عرضه‌شده در یادداشت‌های قبل و آن چه از این پس خواهد آمد، می‌بینیم مترجمینی که قرآن را، به نیاز لایه‌ای از عامی‌ترین مردم، به فهم و زبان فارسی زبانان تغییر شکل و محتوا داده‌اند، خود از آیه‌های قرآن، غالباً درک درستی نداشته‌اند:

«اولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوه فان يكفر بها هولا ففقد

وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين». (انعام، آیه ی ۸۹)

این آیه ای است از سوره مبارکه «انعام»، که خداوند پس از ذکر مقدماتی درموضوع گزینش پیامبران، از ابراهیم تا یوسف و موسی و عیسی و یونس و زکریا و لوط و دیگران، سرانجام می فرماید که حتی اگر همین پیامبران، که کتاب و حکم نبوت دارند، به وظایف خود کافر شوند، به جای آن ها کسانی را خواهد گمارد که به مأموریت و نبوت خود درست عمل کنند. هرکس که به میزان یک صاحب دیپلم معمول هم، زبان قرآن بداند، با خواندن متن اصلی آیه های ۸۳ تا ۹۰ سوره ی انعام، به سادگی بر مضمون این آیات مسلط خواهد شد که انحصاراً بیان خداوند، در باب رسولان و انبیا و پیامبران اعزامی صاحب کتاب و حکم و نبوت است، اما آن ها که کتاب خدا را دست مایه ی قوم پرستی و کاسبی خود گرفته اند و مایل اند این آیه را اشاره ی الهی به نالایقی قوم عرب، در حفاظت از اسلام و انتقال مأموریت آنان به ایرانیان قلمداد کنند، ناگزیر این پیام به راستی مهم قرآن را، که معلوم می کند قضاوت الهی در باب و باره ی تمام بندگان، از پیامبر و رسول و نبی و غیر آن یکسان است، مفهوم و منظور آیه را در ترجمه ی فارسی، به صورت زیر مسخ کرده و به استخدام و انتخاب علائق خویش درآورده اند:

«اینان کسانی هستند که بدیشان کتاب و حکمت و نبوت بخشیدیم، پس اگر اینان (معاصران پیامبر) به آن (شریعت الهی) کفر ورزند، قومی را بر آن گماریم که به آن کافر نباشند». (قرآن کریم، سوره ی انعام، آیه ۸۹، ترجمه بهاء الدین خرم شاهی)

ملاحظه کنید که ترجمه، آیه را به چه صورت آماده ای برای بهره برداری قوم پرستان درآورده و چه گونه با منظور خداوند متفاوت شده است! نخست آن لغت «حکم»، که معنای محکم انتساب و مأموریت را دارد، در ترجمه به «حکمت» مبدل شده، سپس «اینان»، که آیه آشکارا پیامبران صاحب کتاب و حکم و نبوت را می گوید، در پراگندگی به سوی «معاصران پیامبر»، یعنی «اعراب» فلش زده شده و آن گاه نوبت اشاره به «آن» است

که گرچه منظور واضح آیه، همان ماموریت و کتاب و نبوت است، در ترجمه به «شریعت الهی»، یعنی «دین اسلام» برگشت داده شده، تا سرانجام با استعانت به این ترجمه و برداشت دل به خواه، استدلال کنند که چون اعراب لایق حفظ شریعت اسلام نبوده‌اند و خداوند هم، طبیعتاً به این ناتوانی اشراف داشته، پس پیشاپیش تذکر داده است که آن را، یعنی دین اسلام را، به دیگران، یعنی ایرانیان خواهد سپرد که قدر شریعت الهی را می‌دانند!

«آن‌ها کسانی بودند که ما آن‌ها را کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم، پس اگر این قوم به آن کافر شوند، ما قومی را که هرگز کافر نشوند (و همیشه از دل و جان مانند علی علیه السلام و شیعیان او ایمان دارند) برگماریم».

(قرآن کریم، سوره ی انعام، آیه ی ۸۹، ترجمه ی مهدی الهی قمشه ای)

و این هم ترجمه ی قمشه ای، که تعارفات را به سویی نهاده و آیه را آشکارا و علناً به استخدام کامل تعلقات مذهبی و قومی خویش درآورده است. آیا گمان نمی‌برند که این کتاب خداست و آیا این همنوایی و هم‌انگیز بدون رهبر ارکستر اجرا می‌شود؟ از دو حال خارج نیست، یا این مدعیان، زبان عرب نمی‌دانند و از آن ناباب‌تر، قرآن را به صورت آیه‌های مجرد می‌شناسند و به جمع مباحث آن بی‌توجه‌اند، که در این صورت چرا به دنبال حرفه‌ی موجه‌تر دیگری نمی‌روند و یا می‌دانند که به چه کار مشغول‌اند، که قضاوت در باب آن‌ها به خداوند محول است، اما در هر دو حال آن تذکر من سر بلند می‌کند که می‌گویم کسی در حوزه‌ی غیر عرب زبان سرزمین ما، متن شریف و متین قرآن را مستقیماً جذب و هضم نمی‌کند و ملاک مصادر و ملوک و مجتهدین ما، در سده‌های گذشته، نه غور در کتاب خدا، که قرائت و خوش نویسی و طلا اندازی و تذهیب و تابلوسازی و وادار کردن چند کودک و نوجوان به از برکردن آن بوده و لحظه‌ای درنگ نکرده‌اند که اگر دهه‌هایی می‌گذرد که در خانواده‌های معتقد و مسلمان ایران نیز، عرب ستیزی، سنتی جاری است، پس چه گونه جوانان رغبتی به آموزش قرآن نشان خواهند داد، که آن را متنی عربی می‌شناسند و بیش از همه آن‌ها را به یاد بی‌داد دروغینی می‌اندازد که ظاهراً اعراب مسلمان بر اجداد

باستانی او روا داشته اند؟! آن ها بدون پی بردن عمیق به گستره ی آشوبی که یهودیان، از جمله با توسل به تفسیرها و ترجمه های مغرضانه و هدفمند، به راه انداخته اند و موجب شده اند تا مسئولیت تخریب تمدن شرق میانه در ماجرای پلید پوریم، از گرده ی آن ها برداشته و به دوش عرب مسلمان منتقل شود، و بدون چاره اندیشی برای این باور بدتر از جذام کنونی، که اسلام را مبتکر و مبدع خون ریزی و کتاب سوزی و تخریب تمدن باستانی ایرانیان می گوید و معرفی می کند، بدنه ی معصوم و مومن مردم ایران را واگذاشته اند که محصور و مشغول به زندان اندیشه های باستان ستیانه، که تبلیغ آن شبانه روز از در و دیوار این سرزمین به اصطلاح اسلامی می بارد، قرآن رادر زمره ی وسایل سفره ی عقد و عزا و تاقچه ی خانه ی جدید بچینند، آیه های آن را از زبان روضه خوان محله بشنوند، به ترجمه و تفسیرهای هدف دار نیازمند شوند و از آن که لسان کتاب را مستقیماً نمی دانند و نمی فهمند، ارتباط عمده ای با آموزه های اصلی و عمده ی آن نداشته باشند!

«غلبت الروم. فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون. فی بضع سنین... شکست خورد روم. در همین حوالی و پس از شکست دوباره غلبه خواهند کرد. در سال های نزدیک...». (روم، آیه ی ۲ و ۳)

این متن صریح و روشن قرآن مبین، اشاره ای به شکست کوتاه مدت روم در این منطقه و پیروزی سریع و دوباره ی آن ها دارد. در متن قرآن، چنان که می خوانیم، محل و زمان شکست، چه گونگی غلبه ی دوباره و مشخصات طرف جنگ با رومیان معلوم نیست، اما انبوه تهمت هایی که مفسران و مترجمین، از هزار سال پیش تاکنون، بر این آیات مبارک بسته اند، در عین حال که خجالت آور است ما را به نتایجی می رساند، تا واضح و بی تردید، آغاز کنندگان و ادامه دهندگان این گونه افزوده ها بر آیات الهی را، به کمال شناسایی کنیم.

«قصه ی غلبه ی پارسیان بر روم و غلبه ی رومیان بر پارسیان: آن بود پیش

از روزگار پیغامبر ما صلی الله علیه، میان فارس و روم حرب ها و وقایع بسیار بودی. در آن وقت که پیغامبر علیه السلام به مکه دعوی پیغامبری کرد، غلبه ای افتاد پارسیان را بر رومیان سخت، چنان که شام و یمن و جزایر عرب همه از دست رومیان بیرون کردند، و مشرکان خاصه قریش، بدان شادی کردند و بر مسلمانان شماتت کردند که شما می گفتید که نصرت، اهل کتاب را خواهد بود، پدید آمد که پارسیان، نه از اهل کتاب اند و روم اهل کتاب، چه گونه غلبه کردند پارسیان بر روم. ابی خلف جمحی، بوبکر را گفت: پدید آمد دروغ یار شما که می گفت غلبه اهل کتاب را خواهد بود. بوبکر گفت: ببینی که زود بود که روم بر پارسیان غلبه کنند یکبارگی. ابی گفت: هرگز این نتواند بود با چنان غلبه که پارسیان بر روم کردند. ابوبکر گفت: تا ببینی. ابی گفت: گرو بندی؟ ابوبکر گفت: بندم. گرو بستند به پنج شتر تا پنج سال که گر تا پنج سال روم را بر فرس غلبه نبود، ابوبکر پنج شتر به ابی بدهد و اگر نه، بستاند. چون ابوبکر گرو ببست پیامد رسول خدا را خبر کرد، رسول گفت: یا ابابکر، «زد فی الخطر و زد فی الاجل». اشتر به هفت رسان و سال هم به هفت رسان. ابوبکر چنان کرد، هفتم سال خبر آمد که رومیان بر پارسیان غلبه گرفتند. ابوبکر به مدینه بود نامه نبشت به پسر خویش به مکه تا اشتر از پسر ابی خلف بستد».

(قصص قرآن مجید، تفسیر ابوبکر عتیق نیشاپوری، مشهور به سورآبادی، ص ۳۱۰)

اینک آن آیات صریح قرآن را، کسی منتسب به یکی از مراکز بزرگ تجمع یهود در ایران، یعنی نیشاپور، که فقط خداوند بر احوال اصلی او مسلط است، ظاهراً در ۱۰۰۰ سال پیش، به صورتی درآورده که می خوانید، با همان شگرد شناخته ی یهودیان که در دروغ خویش خلقی را شریک می کنند و شاهد می گیرند تا جدال با دروغ شان دشوار شود، چنان که نیشاپوری در این جا، بر شکست و فتح رومیان و پارسیان، که جااعلانه در جمع قصص قرآن آورده، با پنج صفحه شرح حوادث و مکالمات، رسول خدا و ابوبکر را هم حاضر و شاهد و با خبر گرفته، تا مغایرت آن با صریح آیه ی کتاب خدا معلوم نباشد! تشریح همین تصورات، صاحب خرد را به دور ریختن این گونه مبطلات و می دارد. در این قصه ی ساخت نیشاپوری ما، رومیان صاحب کتاب، و پارسیان مشرک قلمداد می شوند! پس دو مدخل نو گشوده شد: نخست این که بپرسیم این رومیان مسیحی، به اوائل قرن هفتم میلادی، در کجا زیست می کرده اند؟ زیرا آن رومیان شناخته و

مشهور، تا پایان حیات و هستی خود، لجوجانه و بدون اندک انحراف، بر هلنیسم مقید و پای بند بوده‌اند! و دیگر که، اگر این نیشاپوری، در نیمه‌ی قرن پنجم هجری، پارسیان را مشرک و بدون کتاب می‌شناسد، پس آن زردشتیان پارسی نیک کردار و بنیان گذار پندار و گفتار و رفتار خوش، که کتاب اوستای فرا آسمانی با شش هزار سال قدمت داشته‌اند، چرا پیامبر و کتاب و دین خود را، به اندیشه‌ی این مفسر و شبه مورخ در نیشاپور معرفی نکرده‌اند، که می‌گویند یکی از سه آتشکده‌ی بزرگ زمان ساسانیان در آن شهر بر پا بوده است؟!؟

«غلبه کردند رومیان بر پارسیان. اندر نزدیک ترین زمینی و ایشان از پس آن که غلبه کردند بر ایشان، غلبه کردند بر پارسیان».
(محمد جعفر یاحقی، ترجمه‌ی قرآن، نسخه‌ی مورخ ۵۵۶ هجری، ص ۴۰۱)

آن چه در بالا خواندید، تفسیر مفصلی سراپا دروغ و افترا بر قرآن بود در پنج صفحه، بنابر منقولات، از هزار سال و این هم ترجمه‌ای است کوتاه و باز هم سراپا دروغ و افترا بر قرآن، از ۹۰۰ سال پیش. ترجمه‌ای که نام و محل زیست و انتساب صاحب آن را نمی‌دانیم و نگفته‌اند، که از قبیل یعقوب و داود و سلیمان همدانی و کاشانی و اصفهانی و نیشابوری دیگری بوده است، به احتمال زیاد.

«سیغلبون، از «زهری» است که مشرکین در مکه با مسلمین ستیزه کردند که رومیان اهل کتاب‌اند، شما نیز خویش را اهل کتاب می‌دانید، پس همچنان که فارسیان که از اهل کتاب نیستند، بر رومیان از اهل کتاب چیره شدند، ما نیز بر شما غلبه خواهیم یافتن. پس در این باره این آیت فرود آمد. و عبدالله بن عتبّه بن مسعود چنین مرا خبر داد که ابوبکر، پیش از این که قمار تحریم گردد، با بعضی از مشرکین گرو بست بر این که اگر روم تا هفت سال دیگر بر فارس چیره نشد، چیزی بدان مشرک بدهکار باشد و چون پیغمبر بر این داستان آگاه شد، بدو گفت چرا هفت سال تعیین کردی؟ با آن که عدد هرچه کم‌تر از ده باشد، «بضع» خوانند و سپس چنان افتاد که **غلبه فارس بر روم تا نه سال به طول انجامید** و به هنگام غزوه‌ی حدیبیه بود که خداوند روم را بر فارس پیروز گردانید و مسلمین به غلبه‌ی اهل کتاب شاد و خرسند شدند. و نیز از «عطیه» است که «ابا سعید خدری» را از این داستان پرسیدم گفت ما با مشرکین

عرب از در ستیزه درآمدیم و روم با فارس و چون خداوند، پیامبر و مسلمین را بر مشرکین نصرت داد و روم را بر فارس، ما بدین دو پیروزی، که از برای اهل کتاب بر غیر اهل کتاب نصیب گردید، خرسند شدیم». (قرآن کریم، ترجمه و تفسیر محمد کاظم معیری، حاشیه‌ی تفسیری بر آیات نخستین سوره روم)

میان آن تفسیر سوراآبادی و این تفسیر معیری، گرچه ۹۵۰ سال فاصله است، اما به جز اسامی راویان و گرو بندان و مدت زمان شکست رومیان تا غلبه‌ی مجدد آن‌ها، تفاوتی پیدانیست و بدانید که علی رغم جست و جوی بسیار، هنوز تفسیر و ترجمه‌ای را نیافته‌ام، که بی اعتنا به آیات اصلی قرآن، گفتار آغازین سوره‌ی روم را با مخاصمات میان رومیان و پارسیان مخلوط نکرده باشد. زیرا تایید وقوع جنگ‌های ایران و روم، از زبان قرآن، هر تصویری درباره‌ی رخ داد پلید پوریم را ابطال و قصه‌های یهود ساخته‌ی شاه نامه در باب ساسانیان را ابرام و اثبات می‌کند!

«در آغاز باید گفت که ترجمه‌ی قرآن، اصولاً کاری غیر ممکن است و هیچ ترجمه‌ای هرگز قرآن نخواهد بود. تنها قرآن واقعی، قرآن عربی است، آخرین کتاب آسمانی که از طریق آخرین پیامبر، برای راه نمایی بشر نازل شد... برخی از پیروان قرآن بر این عقیده‌اند که برای جلوگیری از دخول عقاید شخصی و تعبیر و تفسیر در قرآن و همچنین برای جلوگیری از کم و زیاد نمودن آن، قرآن فقط باید تحت اللفظی ترجمه شود و هر چیز دیگری، از پراگندگی تا نقطه گذاری و علامت سؤال و غیره را اضافه کردن بر قرآن تلقی می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد ترجمه‌ی تحت اللفظی به این صورت، از هدف اصلی ترجمه‌ی قرآن جلوگیری می‌کند، چون فهم آن را بسیار مشکل می‌سازد».

(حسین علی کوثری، قرآن مجید، همراه با ترجمه و تحشیه‌ی فارسی، مقدمه)

باید ببینیم چه گونه همان مترجم و حاشیه نویس بر قرآن، که معتقد است «تنها قرآن واقعی، قرآن عربی است»، از افزوده‌هایی بر ترجمه‌ی فارسی آن حمایت می‌کند و آن هدف اصلی قرآن که به اعتقاد ایشان، ترجمه‌ی تحت اللفظی برآورده نمی‌سازد، چه مقصدی است و آن فهمی که کوثری قصد انتقال آن را به خواننده دارد، چه محتوایی دارد؟!

«سوره‌ی روم، آیه ۲ تا ۵: اشاره به شکست امپراتوری روم توسط ساسانیان

است که حتی به سوریه و فلسطین (سرزمین‌های نزدیک) نیز دست یافتند. و بالاخره در سال ۶۱۶ میلادی پای تخت روم را محاصره کردند. این آیات حدود ۶۱۶ میلادی، (هفتم قبل از هجرت) نازل شده‌اند. «در ظرف چند سال: فی بضع سنین» در عربی اشاره به ۳ تا ده سال دارد و درست هفت و یا هشت سال پس از نزول این آیات، همان طور که خداوند متعال فرمود، باز رومیان پیروز شدند و بالاخره در سال ۶۲۴ به دروازه‌های امپراتوری ساسانیان حمله بردند.» (قرآن مجید، ترجمه حسین علی کوثری، حاشیه نویسی بر سوره ی روم، در پایان کتاب)

پس معلوم شد که دفاع کوثری از ضرورت افزودن بر آیات و کلمات قرآن، محتوای اثبات دولت ساسانی را دارد، که به بیان دیگر رد زیرکانه‌ی رخ داد پلید پوریم حساب می‌شود! این سیاست مشخصی بوده است، که از آغاز، با محروم کردن حوزه‌ی شرقی اسلام، از آموزش و گزینش زبان عرب، که به فرصت عمر و خواست خداوند، تفصیل اجرای آن را باز خواهم نوشت، کار انتقال منظور و متن قرآن، به واسطگانی سپرده شد که نه فقط فضا را برای تفسیرنویسی ناسالم بر متن معصوم و فروتنانه و اصیل و صریح قرآن مناسب بیاوند، بل با گشودن سر فصل‌های به ظاهر فاضلانه‌ای چون منطوق و نص و مؤول و مفهوم و خطاب و مشروط و محصور و منسوخ و ناسخ و غایت و غیره، وانمود کنند که درک و دریافت از قرآن، پیشاپیش نیازمند فرسایش خواهند در پیشگاه مساند و معاریفی است که کار فهماندن قرآن به خلق الناس به آن‌ها محول است! آدمی در می‌ماند که پس این چه فریاد اعجاب و شوقی است که از گلوی یک کارگر و فلاح و خانه دار و دانشگاهی و کاسب کار معمول عرب، بی‌نشست دو زانو و دراز مدت در محضر علمای قرآن گو، پس از شنیدن آیه‌ای از زبان قاری قرآنی، بی اختیار جاری می‌شود؟!!

اینک زمام انتقال حاصل قرآن، به مخلوق ایرانی مسلمان، به مفسرین و معمرین و مترجمینی واگذار است که نمونه‌ی کار مطرح‌ترین آن‌ها را دیدیم که کاه دانه‌ای از میان خرمنی از اشتباهات آن‌ها بود و بقیه نیز سخت در کار تصحیح مخرج «عین» و «غین» در نماز یک کشاورز خاک آلود مشغول نیایش‌اند، که تلفظ عربی بر او دشوار است و معنی لغات قرآن را با

صحیح ترین و غلیظ ترین تلفظ هم نمی داند، و به قدر ارزنی همت ندارند تا در ابتدا معلوم کنیم چه کسانی، چه گونه و از چه زمان و مسیر مانع شدند تا زبان قرآن میان ایرانیان نیز، همانند این همه ملت غیر عرب و مسلمان شده ی جهان جاری شود و نمی خواهند در باب ماجرای «پوریم» یهودیان سخنی به میان اندازیم تا تکلیف یکجا و کلیت یکسره ی آن دروغ ها معلوم شود، که به نام تاریخ و حوادث پیش از اسلام، تاریخ و حوادث صدر اسلام، تاریخ و حوادث غزوات و سرایا و دیگر تواریخ و حوادث دوران پیامبر مسالمت و رأفت و رحمت، با قصد آلودن بنیان اسلام، به کینه و ستیزه و مقام خواهی و قبیله پرستی و قوم و خویش بازی و خون ریزی، نشر داده اند و قرآن سلیم پشتیبان و مصرح هیچ یک نیست و کلام و عددی از آن ها را تأیید نمی کند.

اینک اسلام را به ما از زبان و بیان و قول و غمزه ی گروهی ناقل و راوی و محدث و شاعر و فلسفی و سیره نویس و رجال شناس و مغازی شمار و سخن سرا و زبان دان و شیمیست و ساحر و طبیب و مفسر و فرقه باز و مورخ و مغنی و مطرب، منتقل می کنند که چیزی از شخص آن ها نمی دانیم و نوشته های شان را از زمانی می گویند که هنوز جهان عربی اسلام، شکل فرهنگی و حتی سیاسی معینی نداشت، تا زبده صاحب کتابی از میان خراسانی و مصری و مغربی و شامی و کوفی و غیره بیرون دهد، و نشانی ندارند و نمی دهند که اسلام را از زبان قرآن بگویند و بشناسانند که ارزنی در صحت و امانت و صداقت آن شبهه نیست و در جای آن شاهدیم که صدها مرکز و محفل فرهنگی و نمایشی و فرهنگ سرا، فیلم احمق فریب «شکوه تخت جمشید» را به پرده می کشاند و همت شبکه عمومی و اول تلویزیون جمهوری اسلامی به تبلیغ تمدن دروغین ایران باستان متوجه و مصروف است، که بدون هیچ فاصله ای ستیز با عرب و اسلام محسوب می شود و کارگاهی دایر کرده اند که از جیب مردم مسلمان و معصوم ایران، شال و رشته ی دراز شعوبیه را می بافند و به محفلی مربوط اند که ذره ای به بنیان شناسی اسلام و ایران توجه ندارد و برای

معلوم کردن حد آلودگی در باب تاریخ و حوادث صدر اسلام و حیات پیامبر، کافی است نگاهی به اسناد و ادعاهای سرپا دروغی بیاندازم، که در باب شمشیر کشی های رسول خدا، داد سخن داده و صحنه ساخته اند.

پس ملاک ما در شناخت همه چیز اسلام، از جمله جنگ‌های آغازین آن و به خصوص ستیزه‌هایی که در آن‌ها شمشیر را به دست مبارک پیامبر رحمت و واسطه‌ی ابلاغ آیات الهی می‌سپارند، قرآن است و بس. زیرا که گفته‌ام زمان بیان شرح‌های موجود و مکتوب بر حوادث صدر اسلام، در تقویم و تخمین‌های کنونی هم، لااقل سه قرن از زمان بروز آن‌ها دورتر است و نه تنها این شروح، در غالب موارد، قابل اعتنای عقل و مورد تأیید قرآن نیستند، بل شخص این شرح‌آوران راهم نمی‌شناسیم، از تعلقات قومی و دینی و پذیرش‌ها و دل‌بستگی‌های آنان بی‌خبریم، چنان‌که نمی‌دانیم آن کتاب‌های کهنه را، که به نام این و آن، و غالباً در دو سده‌ی اخیر، در موضوع فرهنگ و تاریخ و رخ داده‌های نخستین دهه‌های ابلاغ و انتشار و اقتدار اسلام، به ما قالب زده‌اند، در واقع امر، کدام کس و چه زمانی نوشته است، زیرا از رویت اصل تقریباً تمامی آن‌ها بی‌نصیب و گویی ناگزیر بوده‌ایم هر تدارک و تبلیغ و تمهیدی را که به ما انتقال داده‌اند، بدون هیچ‌اما و اگر بی‌پذیریم. در عرصه‌ی فرهنگ سخت‌گیر آدمی، این تبعیت مطلق و محض، از مطالبی که سطری رديه بر آن‌ها ننگاشته‌اند و ندیده‌ایم، جز گوش به فرمانی مزدورانه و حساب‌شده‌ی روشن‌فکری قرن اخیر ایران، تعبیر نمی‌شود!

به گواهی متن متین و اصیل و یگانه ی قرآن، پیامبر خدا مکرراً به نرم خوئی و استدلال و زبان خوش و جلب قلوب و بردباری و انتظار، دعوت شده و به میزان کافی تذکر الهی را شنیده است که فقط مأمور و مسئول ابلاغ کلام و پیام، با رعایت کامل مهربانی و فروتنی است و از شتاب و عتاب برای ملاحظه ی نتایج و حاصل تبلیغ پرهیز شنیده است. ما به این گونه آیات، حتی در سوره هایی که می گویند در مدینه نازل شده نیز، بر می خوریم. همین جا وقت است تا اشاره کنم بدون تردید و از مسیر بررسی عقلایی و هدایتی و تاریخی، تقسیم بندی موجود در ترتیب نزول سوره های قرآن مبارک، در موارد متعدد، نادرست است و اگر خداوند صلاح را در ادامه ی بیان ببیند و مهلت عمر را تمدید کند، در یادداشت های بعدی «اسلام و شمشیر» به آن ها اشاراتی خواهم داشت.

«فان عرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ و انا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها و ان تصیهم سیئة بما قدمت ایدیهم فان الانسان کفور، اگر نپذیرند، تو را بر آن ها قیم نگمارده ایم و بر تو جز ابلاغ نیست. آدمی اگر رحمتی ببیند شاد و اگر سختی بچشد سرکش می شود. به راستی که آدمی به کفران متمایل است. (شوری، ۴۸)

و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمة لقوم یؤمنون. و ما کتاب را بر تو نفرستادیم جز این که در مسائل مورد اختلاف راه نما و هدایتگری مهربان برای مؤمنین باشد. (نحل، ۶۴)

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن... با برهان و زبان خوش آن ها را به راه خدا بخوان و در نهایت خوش رفتاری مجادله کن. (نحل، ۱۲۵).

و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا. و قرآن را فرو نفرستادیم جز آن که موجب رحمت و علاج مومنان و خسارت زیاده خواهان شود. (اسراء، ۸۲)

و بالحق انزلناه و بالحق نزل و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا. به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمد و تو را هم جز برای بشارت و انذار معین نکرده ایم. (اسراء، ۱۰۵)

و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین. و تو را جز برای نیکی به جهانیان نفرستادیم. (انبیاء، ۱۰۷)

و ان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین. اگر

مانند گذشتگان دروغ پنداشتند، بدان که کار رسول فقط ابلاغ و تبیین است.»
(عنکبوت ۱۸)

این آیات، که گزیده‌ای به تصادف، از مکررات متعدد در این مقوله در قرآن عظیم است، آشکارا نوع و حد اختیار رسول گرامی در انتقال پیام الهی و تقابل با منکران را بیان و روشن می‌کند که حکمت خداوند، بر نیاز بازسازی انسان، از راه متابعت از پیام‌های قرآن، به دعوت صبورانه‌ی دراز مدت و توأم با بزرگواری و رحمت، مشرف و مسلط و آگاه بوده و هر انکار و جدال و رد و طرد و مزاحمتی نسبت به آموزه‌های نوین اسلامی را، از سوی ظالمان و مشرکان و منکران، طبیعی می‌گرفته است. به راستی که ما در سراسر کتاب خدا نه فقط توسل به اجبار را، در پذیرش راه‌نمایی‌های قرآن و دین مبین اسلام نمی‌یابیم، بل سایه‌هایی از همین دست توصیه و سفارش اکید به رعایت و بیان صبورانه را در سوره‌های مدنی نیز سراغ داریم، که دو نمونه‌ی زیر را از سوره‌ی بقره می‌آورم که می‌گویند نخستین سوره‌ای است که پس از استقرار در مدینه، بر رسول خدا فرود آمده است:

«انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا... تو را فرستادیم تا بشارت دهنده‌ی راه حق و منذر باشی. (بقره ۱۱۹)

کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یتذکرون و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون. چنان که از میان شما رسولی فرستادم تا آیات مرا بر شما بخواند و کتاب و حکمت و مراتبی را بیاموزاند که نمی‌دانستید». (بقره، ۱۵۱)

این یادآوری‌های الهی به رسول منادی حق و رحمت، در آغاز دور جدید و در شرایط و محیط ورود به مدینه است، برای انجام و اجرای مأموریت الهی، با همان روش مسالمت و بشارت پیشین. دستورات مندرج در سوره‌ی بقره، به راستی که مبین سیاست گفت‌وگو و استدلال و در عین حال ترسیم نخستین خطوط استقلال در باورهای گزیده، فقاقت و تعیین قبله‌ی مخصوص مسلمین است و هر چند نشانه‌های جدی و جدیدی از برخورد پیامبر با خراب کاران یهود در آن دیده می‌شود، ولی این برخوردها از حد

یادآوری اشتراکات اعتقادی و انحرافات فرهنگی و ایمانی اهل کتاب و فرق دیگر دورتر نمی رود:

«ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصاری و الصابئين من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون. آن ها که به خدا ایمان آورده و هدایت شده اند، از نصاری و صابئین، که عمل نیک انجام می دهند و روز بازپسین و بازگشت را پذیرفته اند، نزد خدا مجاورند، نباید بترسند و دچار اندوه شوند. (بقره، ۶۲)

و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم... و اگر به آن ها بگویند که به آن چه از سوی خدا آمده مومن شوید می گویند ما به دستورات قبلی ایمان داریم و جز آن را نمی پذیریم، حال آن که درستی این مطالب را کتاب آن ها هم، تصدیق می کند». (بقره، ۹۱)

به راستی که این آیات شیواترین شیوهی داد و ستد عقلی و اندیشگی و احتجاج و پدید آوردن فرصت نزدیکی و جلب قلوب و بخشیدن اطمینان و آرامش به مخالفان مسلمین است، که پیامبر اسلام به طور طبیعی، در آغاز ورود به محیط فرهنگی مدینه، به آن نیاز داشته است. اما درحال حاضر اسناد و اوراقی را میان ما پراکنده اند که تلقین می کند پیامبر عقل و استدلال و رحمت و منطق وحی و وحدانیت، همان به محض ورود به مدینه، مستقیم و مع الواسطه، صرفاً برای غارت، دست به شمشیر برده است!!!

«به گفته ی واقدی در همین سال در ماه رمضان و هفت ماه پس از هجرت، پیامبر پرچم سفیدی برای حمزة بن عبدالمطلب بست و او را با سی تن از مهاجران فرستاد تا راه کاروان قریش را ببندند... و هم به گفته ی او در همین سال، هشت ماه پس از هجرت، در ماه شوال، پیامبر خدا پرچم سفیدی برای عبیده بن حارث بن مطلب بن عبد مناف بست و گفت سوی دره ی رابغ رود... و گوید در ذی قعدة ی همین سال پیامبر پرچم سفیدی برای سعد بن ابی وقاص بست و او را سوی خرار فرستاد... پیامبر در ماه صفر، که دوازده ماه از هجرت وی گذشته بود، به قصد غزا بیرون شد و تا ودان رفت و به طلب قرشیان و بنی ضمرة بن بکر بود و این را غزوه ی ابوا گویند... پس از آن پیامبر به مدینه بازگشت و عبیده بن حارث بن مطلب را با هشتاد یا شصت سوار از مهاجران بفرستاد... گوید و در همین اثنا که پیامبر در مدینه بود حمزة بن عبدالمطلب را

با سی کس از مهاجران به ساحل دریا و به ناحیه ی عیص فرستاد... گوید پس از آن در ماه ربیع الآخر پیامبر به آهنگ غزا و به طلب قریش بیرون شد و تا بواط رفت که در ناحیه ی رضوی بود... و بار دیگر پیامبر به آهنگ غزا و به طلب قرشیان بیرون شد و از راه تنگه ی بنی دینار برفت تا به دره ی ابن ازهر زبردختی فرود آمد... پس از آن پیامبر به مدینه بازگشت و سعد بن ابی وقاص را با هشت کس به غزا فرستاد». (تاریخ طبری، جلد سوم، حوادث سال اول هجرت)

و بدین ترتیب طبری، از زبان واقدی و قریب به او، که قبلاً معرفی کرده ام، پیامبر خدا را، هنوز به کمال در مدینه مستقر نشده، ده بار در طلب جنگ می فرستد و او هنوز در میان دیگر ناقلان حیات پیامبر صلح و مسالمت و سلام، نسبتاً منصف تر است، زیرا که کل جنگ های زمان حضور پیامبر در مدینه را ۴۳ جنگ می شمارد، که ۳۳ نوبت آن غزوه و با حضور شمشیر به دست شخص پیامبر خداست، در کتاب مغازی تعداد این جنگ ها ۷۵ شماره ثبت شده که ۳۵ حادثه ی آن با حضور پیامبر در میدان نبرد بوده و در «طبقات الکبیر» تعدد این زد و خوردها تا ۸۳ نبرد افزایش یافته که غزوات با حضور پیامبر را تا ۲۸ می شمارد تا گمان کنیم پیامبر خدا، هر سال دوران نسبتاً کوتاه حضور و حیات در مدینه را، لااقل با تدارک هشت جنگ گذرانده است!!!! آیا عقل سلیمی - خصوصاً زمانی که حتی یکی از این نبردها را قرآن عظیم تایید نمی کند - سراغ دارید که این اباطیل شاخ دار را پایه ی پراکنده شدن پندار سلطه ی اسلام به وسیله ی شمشیر نشمارد؟

«ابوسفیان با کاروان قریش از شام بیامد و عبورشان از ساحل دریا بود و چون پیامبر این بشنید، با یاران خود از مال کاروان و تعداد کم مردان آن بگفت و بیرون شدند و به طلب ابوسفیان و کاروان او بودند و آن را غنیمت خود می دانستند و گمان نداشتند وقتی به آن ها رسند، جنگی سخت رخ دهد». (طبری، جلد سوم، ص ۹۴۵)

گرچه خشم راه نفس را هم می بندد، اما نمی بینید سیمای زیاده خواه متجاوزی را که در این مجموعه جعلیات یهود، که نام تاریخ و سیره و مغازی و مجموعه روایات و احادیث دوران حیات پیامبر تا قرن چهارم هجری را یدک می کشد، از عالی ترین نمونه ملاطفت و مردم داری و هشدار دهنده و بر

حذر خوان، ارائه می دهند؟ پیامبری که با ذوق زندگی، به یاران خود خبر می دهد که کاروانی با مال فراوان و مدافع اندک سراغ کرده، و تدارک و تشویق می کند تا به غارت سهل و ساده ی آن بروند و چنین است مضمون اصلی و اولیه ی تمام سرایا و غزوات نخستین سال های ورود پیامبر به مدینه!

«چون ماه دیگر در آمد، جمادی الاولی بود، بار دیگر پیامبر برفت و ابو سلمه بن عبدالاسد را بر مدینه خلیفت کرد و علم وی بدین غزو حمزه داشت و منزلی است به نزدیک مدینه «ذات العشیره» خوانند. پس پیامبر را خبر آمد که کاروان از این راه نیاید. پس بر دست راست این منزل برفتند و به بادیه اندر شدند به منزلی دیگر که آن جا نیز ره گذر کاروان بود، هم نیافتند. و از آن جا به منزلی دیگر رفتند نام آن منزل سقا النخل. و آن جا درختی هست بزرگ آن را ذات... (کذا) پس به سایه ی آن درخت فرود آمدند به طلب کاروان و نیافتند. پس دیگر روز برفتند و به طلب کاروان شدند به منزلی دیگر و از آن جا به جایگاهی دیگر شدند نام اش ضبوعه. پس به منزلی دیگر آمدند نام اش صخیرات الیمام، باز به دیگر چاهی آمدند نام اش مشیرب و از آن آب بخوردند. باز به صخیر آمدند و اندر همه بادیه هیچ منزل و چاه آبی نماند که دانستند که کاروان گذر کند که نه آن جا همه بگشتند و هیچ جای اثر کاروان نیافتند».

(بلعمی، تاریخ نامه ی طبری، جلد اول، ص ۹۶)

اینک نیک بنگرید این تصویر پیامبر اسلام را، که بی توجه به دشمن و دوست و قریش و مشرک و غیره، به جست و جوی کاروانی برای غارت، در به در بیابان هاست، در کمین شکار کاروانی از این چاه آب به چاه آب دیگر می رود و چنان که به دنبال خواهم آورد در این راه بُری و کاروان زنی، آن طور که این مورخین بی شرم نوشته اند، ماه حرام و مجاز هم نمی شناسد!!! آیا آشکارتر از این، رد پا و اثر انگشت یهودیان را در تدوین مشکوک این همه نگارش های تا قرن چهارم هجری می توان شناخت، که به نام تاریخ و تفسیر و سیره و مغازی و حدیث و روایت و فهرست و غیره، به تخریب سیمای سلیم اسلام و محمد ستوده دست زده اند؟!!

واقعیات بس آموزنده و سازنده ی دین مبین اسلام، که تنها و تنها در کتاب مجید قرآن مستتر و مسطور است، در انبوه تبلیغات و تعقیدات و تقلیدات و تظاهرات و رسومات پنهان مانده و دینی که به راستی نخستین و آخرین بیان کامل الهی در هدایت آدمی است و با چنان صراحت و سادگی اجزاء هستی را تبیین و مسیر رهایی را تعیین می کند که جان های جور کشیده و جویا را به اندک تعمق و تأملی مشتاق و شیفته کرده، به تبعیت و ا می دارد؛ در انبوهی خرده کاری های آیینی، از جلوه ی جهانی بازمانده است. در حالی که می توان به صراحت و بی ذره ای تردید مدعی شد آن کس که دینی را جز اسلام گزیده، از آن است که هنوز قرآن را نخوانده و مستقیم و بدون واسطه با آن متن متین و الهی آشنا نیست.

اینک در دنبال مبحث و به عنوان مقدمه ای ضرور برای مقال و مقوله ای که به دنبال خواهد آمد، و درست مرتبط با موضوع غزوات و سیره و رفتار پیامبر بزرگوار، چنان که در منابع کنونی ثبت است، می خواهم مطالبی را عنوان و عرضه کنم که به گمانم با چنین منظری کس بدان ورود نکرده و اساسی ترین مطلب اسلام، یعنی باب نبوت و رسالت آن تنها به اجمال و ابهام و تعارف و چراغانی برگزارشده است. می خواهم سیمای پیامبرگرامی

را، چنان که در قرآن عظیم ضبط است و مراحل تربیت این برگزیده الهی را، آن گونه که خداوند بیان می کند، با هم مرور کنیم و آن گاه جهان اسلام را بخوانم تا این چهره سرانجام مقبول خداوند را، با آن شمشیر به دستی مقایسه کنند که به روایت چند غزوه و سیره نویس ناآشنا، شبانه روز و به قصد کسب غنائم در صحاری نجد کمین می کرده است!!! روایاتی که عمده ترین شان با نام مؤلفین ناشناس قرن اول و دوم هجری، از قماش ابن هشام و ابن اسحاق و واقدی و وهب ابن منبه و کتاب هایی منتسب به زمانی ضبط است که خط عرب به علت نقائص نگارشی، قدرت تحریر سطر می طلب عمومی و غیر بومی و بیرون از حوزه ی محلی و شخصی را نداشته است. تا شاید سرانجام باور کنیم که تنها راه تجدید وحدت بر باد رفته ی اسلامی، پرهیز از پذیرش عمده تلقیناتی است که در عناوینی از دست ساخته های فرهنگی مجعول ومملو از اسرائیلیات کهنه و نو، گردآورده اند، که گرچه به قرون نخست اسلامی بازمی گردانند، اما همانند الفهرست ابن ندیم، غالباً در همین اواخر مکتوب و منتشر شده است!

«لقد منّ الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين، به درستی که خداوند بر مؤمنین منت گذارد که یکی را از آن میانه برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و بر کسانی کتاب و حکمت تعلیم کند که پیش از آن در گمراهی آشکار قرار داشتند». (آل عمران، ۱۶۴)

این آیه ای است صریح از سوره ای مکی در این باب که پیامبر ستوده ی اسلام، برگزیده ای از میان جمع مردم معمول بوده است. هیچ توضیحی در قرآن نمی خوانیم که سبب این انتخاب را به روشنی و یا به اجمال بیان کرده باشد و شاید زمانی معین با علل کامل این گزینش الهی آشنا نشویم، به خصوص که آیات بعد معلوم می کند که هدایت و تربیت این منتخب رسالت و مأمور ابلاغ آیات الهی، چندان سهل نبوده و به تحقیق می توان گفت بخش قابل اعتنائی از آیات قرآنی، در راه نمایی مقطعی و یا ماهوی شخص رسول الله نازل شده است.

«يسبح لله ما في السماوات و ما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم. هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته و يزيههم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين، آن چه در زمين و آسمان است خداوند مالك متبركات و دانای عالی جاه را می ستايند. همان كه از ميان نا آزموده ترين مردم كسی را برانگيخت تا آيات الهی را بر آنان بخواند و بر كسانی كتاب و حكمت تعليم كند، كه پيش از آن در گمراهی آشكار قرار داشتند». (جمعه، ۱ و ۲)

این بیانی است روشن در آیه ای از سوره ی جمعه، كه مدنی معرفی می كند. در این جا نیز توصیف الهی از برگزیده ی خویش، نسبت به آیه ی پيش، قيد نا آزمودگی، ناخواندگی و تعلق به جمع «اميين» را هم اضافه دارد، تا چاه ويل نا آگاهی ما از سبب این گزینش به خصوص، عمیق تر و سرفصلی گشوده شود كه مدعیان را به غور بیش تر در اقیانوس مطهر قرآن برای یافتن كنایه ای از علت این اصابت قرعه الهی به محمد امی تشویق كند كه به گمان من غواص را بدون غنیمتی گوهروار باز نخواهد گرداند. محل آن است یادآوری كنم كه این بررسی از جمله جاده های گشوده ای است كه ما را سهل و بدون راه گم كردگی به مقصد كشف زمان واقعی نزول بخشی از سوره ها و آیات می رساند. چنان كه از متن سوره ی جمعه و از جمله همین آیه و نیز آیات پایانی آن، كه مؤمنین را سرزنش می كند كه برای رسیدگی به داد و ستد خویش پیامبر را در صف نماز جمعه در حال قیام به انتظار می گذارند، منطبق با موقعیت و فطرت آن مؤمنینی نیست كه مجموعه ای از پاك باختگان مهاجر و انصار بوده اند! اگر ما سوره ی جمعه را مدنی و چنان كه شماره زده اند، در زمره ی ۴ سوره ی نازل شده ی نهایی قرآن به شمار آوریم، كه به ایام آخر حیات پیامبر اعظم متصل است، پس پذیرفته ایم كه برگزاری نماز جمعه تا سال های آخر حضور جسمانی پیامبر در جمع مسلمین مقرر نبوده است، امری كه در تناقض با متن دیگری از قرآن مبارك قرار می گیرد كه به مبحث دیگری خواهم گنجانند تا از بیان دیگر مقدمات این بحث حاضر، بیش از این، باز نمانم. از پس این گزینه است كه آیات بی شماری از قرآن هادی را مشغول

و مصروف راه‌نمایی، تذکر، تربیت، اخطار، انکار، تعیین حدود وظیفه، دعوت به صبر و استقامت و پرهیز از پی‌گیری عاقبت‌کار و بیرون‌راندن خوف و حزن از دل آن برگزیده می‌بینیم که گام به گام و اندک اندک، آن‌امی مندرج در متن جامعه را، به فاتح قلوب مردم نجد و بنیان‌گذار موفق دین آسمانی اسلام مبدل می‌کند:

«عبس و تولى. ان جاءه الا عمى. وما يدريك لعله يزكى. او يذكر فتنفعه الذكرى. اما من استغنى. فانت له تصدى. روترش کردی و سرتافتی زمانی که آن‌کور به نزد تو آمد و از پاک‌دلی او بی‌خبر بودی و تذکری ندادی که به ایمان و ذکر نفعی رساند. اما آن مستغنی که رسید پس به او پرداختی.» (عبس، ۶-۱)

این نمونه‌ی رفتار همان عامی در ابتدای راه پیامبری است که خداوند با اندکی تلخ‌گویی به او تذکر می‌دهد، تا کار سترگ هدایت خلق را بیاموزد و در مقام آخرین برگزیده‌ی رهایی‌بخش، در مواجهه، خود را با فرو دست‌ترین مردم، برابر بگیرد. باید با صبر و حوصله‌ی بسیار، که شاید این یادداشت‌های اسلام و شمشیر را در اندازه‌ی کتابی متورم کند، مجاز کنید تا این مراحل بازسازی پیامبر را، تنها و با توسل به آیات قرآن، برشمرم تا معلوم شود که خداوند چه صبر و حوصله‌ی بزرگوارانه‌ای در تربیت مرحله‌ای انسان و از جمله پیامبران و برگزیدگان خویش به کار برده است و مسلمین چه غبنی می‌کنند اگر لحظه‌ای از توجه به این ذات یگانه‌ی حاکم بر سماوات و ارض غافل می‌مانند و دست توسل و نیاز به سوی بندگانی دراز می‌کنند که در عالی‌ترین مقام هم، جز بشری برگزیده و راه‌نمایی شده در مکتب خداوند منان نیستند. خداوندی که قرآن‌برگی از کتاب تجلی حکمت و اخلاق و آموزه‌های نجات‌بخش او، و پیامبر عظیم الشان، فقط بشری واسطه‌ی انتقال و ابلاغ آیه‌های آن است.

«قل انما انا بشر مثلكم يوحى الى انما الهكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرك بعبادة ربه احداً. بگو همانند شما بشرم که به من وحی می‌شود خدا یکی است و اگر کسی امید لقا و درک او را دارد پس نیکویی پیشه کند و در پرستش او کسی را شریک نگیرد.»

(کهف، ۱۱۰)

این جایگاه واقعی پیامبر بر مبنای اشارات قرآن است، جایگاهی که دست کم و چنان که بیاورم بارها و در مقاطع و به اشکال مختلف به رسول گرامی اسلام تذکر داده می شود و او را در حد یک مبلغ احکام و آیات الهی متوقف نگه می دارد. آیا چه پنداریم. خداوند نگران بوده است که برگزیده ی گرامی اش استعداد لازم را برای اجرای مأموریت الهی نشان ندهد؟ قرینه های کافی در قرآن مبین، به این نگرانی گواه است.

«و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لاتجد لک به علینا وکیلا. الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا. و اگر خواهیم، از میان می بریم آن چه را به تو وحی فرستاده ایم و در آن صورت دیگر پشتیبانی نخواهی داشت مگر به تجدید رحمت الهی که در حق تو بسیار زیاد است». (اسراء، ۸۶ و ۸۷)

پس خداوند بی نیاز است و محتاج هیچ بشری، حتی از میان برگزیدگان خویش نیست. زیرا باری تعالی بر گرفتاری های انسان در باب آز و زیاده خواهی و بی انصافی و سرکشی و ظلم و کبر و جهل و کفر، که محصول ناتوانی آدمی است، اشراف دارد و آیات قرآن شاهدهی است که خداوند با نهایت همراهی با رسولان اش و از جمله پیامبر بزرگوار اسلام، می کوشد تا کسانی را از میان این خیل ضعیف آدمی تا استقرار بر کرسی نبوت الهی برکشد و بلند مرتبه کند و این سعی در باب پیامبر گرامی اسلام بسیار کریمانه و دراز مدت انجام شده است:

«اقرأ باسم ربک الذی خلق. خلق الانسان من علق. اقرأ و ربک الاکرم. الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم یعلم. کلا ان الانسان لیطغی. ان راه استغنی. بخوان به نام آن پروردگار گرامی که انسان را از خون بسته آفرید و به قدرت قلم او را به دانایی رساند با این همه انسان طغیانگر است هرگاه که احساس توانایی کند». (علق، ۱ تا ۷)

این سوره را نخستین خطاب پروردگار به پیامبر برگزیده و نخستین توصیف و برداشت خداوند از آدمی می دانند که به رسول گرامی منتقل می شود. زبان پر از نوازش و سازش و ستایش فرهنگ، در این مکالمه ی آغازین خداوند با رسول منتخب خویش جاری و حاکم است چنان که نفوذ

نادانی و برتری جویی را در ذات آدمی نهادینه می‌بیند. این آیاتی است که به تلویح راه دشوار زدودن بد نهادی از بطن آدمی را به مدد یادگیری یادآوری می‌کند که ناچیزی او را، در آفریده شدن از علق مثال زده است. چنان که در آیات قرآن، به تکرار شاهدیم که خداوند با تمهیدات مختلف و با شیوه‌ها و شروط گوناگون، به پیامبر اکرم تذکر می‌دهد که خود را تا پایه‌ی یک پیامبر تزکیه کند و ترفیع دهد.

«والضحی. واللیل اذا سجدی. ما ودع ربک و ما قلی. وللاخرة خیر لک من الاولی. و لسوف یعطیک ربک فترضی. الم یجدرک یتیمافئوی. و وجدک ضالافهدی. و وجدک عائلافاغنی. فاما الیتیم فلاتقهر. و اما السائل فلاتنهر. و اما بنعمة ربک فحدث. به روز درخشنده و به شب آرام‌کننده که گفته‌ها و وعده‌ها برجاست و سرانجام تو از شروع آن به تر خواهد شد و خداوند به زودی با عطایای اش راضی‌ات خواهد کرد. مگر یتیم نبودی و مستقر شدی و گمراه نبودی و هدایت شدی و بی چیز نبودی و توانگر شدی. پس با یتیم تندی نکن و درخواست‌کننده را مران و ذاکر نعمت‌های خداوند باش.» (ضحی. تمام سوره)

این سوره آشکار می‌کند که خداوند منان، احتمالاً با قهر و بی توجهی، تنها به سبب کوتاهی در رسیدگی به یتیم و محتاج، پیامبر گرامی را انذار داده است که نظایر کافی دیگری از آن در آیات قرآن ثبت است و به آن‌ها در مقاطع مختلف خواهیم رسید. پس شاهدیم که پیامبر والا مقام، از مرتبه و مقام آدمی معمول و خطا کار، به سعی و آموزش و تذکر و تنبیه الهی، ذره به ذره و مرتبه به مرتبه، تا پایه‌ای صعود می‌کند که بعدها مستوجب و مستعد حمد خداوند و ملائکه‌ی آسمان‌ها معرفی شود، چنان که بازبینی و بررسی خواهیم کرد.

«الم نشرح لک صدرک. و وضعنا لک وزرک. الذی انقض ظهرک. و رفعنا لک ذرک. فان مع العسر یسرا. ان مع العسر یسرا. فاذا فرغت فانصب. و الی ربک فارغب. آیا سینه‌ات را گشاده نکردیم. و باری را که می‌رفت پشت‌ات را بشکند از دوش‌ات برداشتیم. و آوازه‌ات را بلند نکردیم. پس همراه هر ناتوانی توان است. بلکه همراه هر ناتوانی توان است. پس در فراغت‌ها به سوی پروردگارت بگرای.» (انشراح، تمام سوره)

می بینید بیان الهی با پیامبر گزیده اش را که چه گونه مراحم خود را به یاد او می آورد و تلویحا تذکر می دهد که در حالت رهایی از بند مشکلات و به زمان «یسر» پس از «عسر»، به خداوند روی آورد و از الطاف او یاد کند. ضرورت این یادآوری های الهی، بدون تردید و از آن جا که نزول سوره را همانند عیس و ضحی و انشراح به سال های نخست بعثت و مأموریت پیامبر، زمان می گذارند، آشکار می کند که خداوند بنده ای عامی و عادی را به مکتب بزرگواری خویش می پروراند تا از او پیامبری بر هم زننده و بر باد دهنده ی کفر و ظلم و شرک بسازد. در بررسی های بعد خواهیم دید که درهای اعانت اصلی خداوند بر روی پیامبر برگزیده اش و ارسال آیات فتح تا زمانی به درازا می کشد و به تعویق می افتد که رسول خدا از مراتب خود سازی گذشته، مقبول کامل درگاه الهی شده است.

«یا ایها المزمّل. قم الیل الا قلیلا. نصفه او انقص منه قلیلا. او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا. انا سنلقى علیک قولا ثقیلا. ان ناشئة الیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا. ان لک فی النهار سبحا طویلا. ای چیزی بر خود پیچیده. شب را به کار باش جز کم و بیش نیمی از آن. و قرآن را به ترتیب بخوان. ما نقل و باری سنگین بر تو منتقل کرده ایم. که شب برای فهم استوارتر آن مناسب تر است. زیرا که روز به کار و کوشش مداومی». (مزمّل، ۱، ۷)

چه تصویر درخشانی است از ابتلایی که پذیرش مأموریت انتقال پیام الهی بر رسول اکرم مستولی کرده و چه تکلیف نوسازانه ای است که خداوند رسول گزیده ی خود را به اجرای آن موظف می کند! می گویند که مزمّل سوره ی سوم به ترتیب نزول بوده و عیان است که هم در آغاز راه، خداوند پیامبر را از بستر خواب برمی کند تا تذکر دهد که دوران زندگی بی تعهد او سپری شده و آرامش شب فرصتی است تا لا اقل نیمی از آن را در آیات الهی بیاندیشد و صریح است که او بر دوش گیرنده ی باری شده، که با خفتن تمام و بی خیالانه در شب مغایر است تا بر خوانندگان امروزمین و دیروزین قرآن معلوم شود که خداوند درآماده سازی رسول خود و کسب کفایت ابلاغ چه ظرائف و مراتبی را بر او دمیده و منتقل کرده، که ظاهراً

در خوی نخستین و متعادل محمد گزیده و ستوده نبوده است.

« لا تحرک به لسانک لتعجل به. ان علینا جمعه و قرآنه. فاذا قرأه فاتبع قرآنه. ثم ان علینا بیانه. در بیان مطالب شتاب نکن. که ترتیب و قرائت آن بر عهده‌ی ماست و چون خواندیم از آن متابعت کن سپس بدان که افاده‌ی مقصود نیز با ماست ». (قیامت، ۱۶ تا ۱۹)

این تذکرات هم در یکی از سوره‌های نازل شده‌ی آغازین ضبط است و نوشته‌اند که نوعی آموزش الهی در نحوه‌ی شنیدن بی شتاب آیات الهی و انتقال درست و قرائت و متابعت صحیح از متن و بطن آن‌ها است و به صراحت هر دستی را از تصرف در کلام قرآن کوتاه می‌گیرد. بعدها به وسعت و تکرار و تنوع این آموزه‌های الهی، برای مهیا ساختن رسول گرامی، در به عهده گرفتن وظیفه‌ی بس دشوار پیامبری خواهم نوشت، که مراتب و مصالحی بسیار شنیدنی و پند آموز دارد.

« اذا جاء نصرالله والفتح. ارأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا. فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا. یاری خدا و پیروزی می‌رسد. می‌بینی که فوج‌های مردم به دین خدا داخل می‌شوند. پس شکرگزاری و استغفار کن که او توبه پذیر است ». (نصر، تمام آیات)

و سرانجام کلمات این سوره هم پیامبر را دعوت می‌کند که در مرحله‌ی کسب نتیجه از ابلاغ آیات قرآن، استغفار و به رب الی و وجه الهی رو کند، تا طرح این سؤال عظیم موجه تر شود که انتخاب یک امی از سوی خداوند به عنوان ابلاغ کننده‌ی دستورات از چه حکمت بالغه‌ای مایه گرفته است؟

به راستی که قرآن پاکیزه، قطعی و قانع کننده ترین سند شناخت درست تاریخ صدر اسلام، در زمان حیات پیامبر گرامی است و از میان آیات آن برداشت از گردش های عمده ی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و عقیدتی در سال های نخست دعوت، تا رحلت پیامبر گرامی، به سهولت میسر است. با نهایت افسوس جهان اسلام و روشنفکر و مؤلف مسلمان، در هیچ زمان، به ویژه در سده های اخیر، قرآن را به عنوان سند تاریخی نکاویده و در این باب رجوع به چند تألیف آشکارا مشکوک و معیوب و مجعول را، حتی بدون بازخوانی انتقادی، بسنده دیده، مشتی عناوین مکتوب ظاهراً کهن، با نام سیره و مغازی پیامبر و نیز تشریح فتوحات خراب کارانه و خون ریزانه ی مسلمین نخستین و انتساب مجموعه ای از برادرکشی و مقام پرستی های متعدد در میان آغاز کنندگان و مجریان مدیریت اسلامی و سران و برگزیدگان این دین سلامت و امنیت را، پس از وفات پیامبر اکرم، بدون انکار و بدون درخواست مستند و مدرک مطمئن، پذیرفته و کم ترین حاصل آن تفرقه های فرقوی موجود و دشمنی لاعلاجی است که موجب و موجد پریشانی عظیم کنونی در میان صفوف مسلمین و بروز چنان عداوت بی دلیل و پرخشونت است، که متعصبین و منحرفین هر فرقه، حتی نماز

گزاران فرقه‌ی دیگر را، در محراب عبادت الهی، پاره پاره می‌کنند!!! عجیب است که مستندات این تفرقه‌اندازان میان مسلمین، در تدارک این گونه متون، درست خلاف محققین مسلمان، رجوع به کتاب خدا بوده است و در پس هر ادعای جنگ و خون ریزی و به دنبال عرضه‌ی هر شکاف و جدایی، چند آیه را، که در اغلب موارد، کم‌ترین ارتباط مضمونی و گفتاری با طرح مسئله ندارد، به عنوان شاهد تاریخی و ایمانی عرضه کرده‌اند و هیچ صاحب قلم و نظر مسلمان و هیچ اهل خرد و اندیشه را نمی‌شناسم که با ورود به مفهوم و مضامین و زمان منطقی نزول این آیه‌ها، بی‌ارتباطی قرآن‌قادر با ادعاهای آنان را عرضه کند، چه رسد به این که با ورود مؤمنانه به کتاب خدا، آیات مغایر و مردود کننده‌ی این مهملات رخنه کرده در اعتقادات عمومی را باطل بشناسد. بررسی کش‌دار کنونی در این سلسله یادداشت‌های «اسلام و شمشیر» می‌کوشد که به این وظیفه‌ی وفات یافته، در اندازه‌ی میسر، زندگی بخشد و از جمله نشان دهد خداوندی که با پیامبر گزیده‌ی خویش، بی‌کم‌ترین اغماض و ارفاقی، وجدانه و معلوم برخورد انتقادی و سازنده دارد، چه گونه ممکن است قرآن را از تبعات و حاصل تاریخی نخستین کشمکش‌های میان مؤمنین و کافران خالی گذارده باشد!!! و اگر موظف شویم آثار حوادث و نشانه‌ها و علل رشد و گسترش و یا توقف دعوت پیامبر را از میان آیات الهی بیرون کشیم، آیا باورهای متعصبانه‌ی کنونی میان فرقه‌های اسلامی، بر جا می‌ماند و آیا باز هم مسلمانان با قرینه‌ی امروز، فرصت‌های ستیز با دشمن غدار را به جنگ میان خویش بدل می‌کنند!!!

باور کردنی نیست که بر این همه تاریخ‌تراشی برای سده‌های نخستین حضور تفکر اسلامی و نیز برای این همه تهمت بر قرآن و اتهام بر پیامبر خدا، در زمینه‌های شخصی و اجتماعی و تاریخی و نظامی و حتی خصوصی و خانوادگی، که در کتاب‌هایی به ظاهر محصول کنکاش و کار محققین سده‌ی نخستین اسلامی می‌گویند، و با ادله‌ی محکم و مقطوع، بطلان تمام آن‌ها با ارائه‌ی ساده‌ترین ادله، یعنی فقدان امکانات نگارش

عمومی، در فرهنگ عربی - اسلامی پیش از قرن چهارم هجری، اثبات شده است، نه تنها ردیه‌ای ننوشته باشند، بل لجوجانه و هنوز هم، همان مردودات را، به عنوان عناصر فرهنگ اسلامی، در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند، چنان که پس از اعلام رسمی و کارشناسانه‌ی نیمه‌کاره بودن مجموعه ابنیه‌ی تخت جمشید، هنوز هم کتاب‌های درسی نوآموزان بزرگ و کوچک ما، از دبستان تا عالی‌ترین مراتب دانشگاهی، از ادعا و عنوان برگزاری باشکوه جشن‌های نوروز و سده، در آن ویرانه‌ها و از گمان آتش زدن سنگ‌های پراکنده‌ی آن مخروبه‌ها به دست اسکندر، لبریز است!!! رعب‌آور است که این همه فرقه‌ی اسلامی، که سطری از منقولات تاریخی و مذهبی یکدیگر را به جد نمی‌گیرند و قبول ندارند، در باور دربست و بهره‌برداری ناشایست از این مجموعه مکتوبات بی‌هویت و ارزش، که با نام سیره و مغازی و فتوح و حدیث و روایت در زمانی نامعین و با دست مؤلفینی ناشناس به بازار ریخته‌اند، ذره‌ای با یکدیگر مجادله و اختلاف ندارند و پس از این که بی‌بهای کتاب الفهرست و بی‌اعتباری و فقدان هویت موجودی با نام ابن ندیم سال‌هاست که اثبات مطلق شده، ولی هنوز هم عالی‌ترین مراجع حوزوی و دانشگاهی و تحقیقاتی و دائرة المعارفی، از میان ارکان فرهنگی تمام فرق اسلامی، این کتاب را در صدر مراجع خود می‌نشانند و این مراتب، با وضوح تمام، می‌گویند که جاعلین این مکتوبات و مهملات فرهنگی تفرقه افکن، همان بنیان‌گذاران فرق و مبدعین پریشانی و دشمنی میان مسلمین، در مسیر زمان و در حال حاضرند!!!

باری به کار و کنکاش خویش برگردم و آثار برخورد خداوند، با پیامبر خویش در قرآن را، دنبال کنم. می‌نوشتم که باری تعالی در قرآن مبین، که بایستی برترین سند رجوع ما مسلمین باشد و با تأسف بسیار نیست، پیامبر مکرم را به عنوان مرجع شناخت اسلام به رسمیت نمی‌شناسد و به او جز مقام ابلاغ را نمی‌بخشد. اصرار مکرر الهی، در تذکر این مقال، به پیامبر بزرگوار، اهمیت این یادآوری را تأیید می‌کند و از آن که آیات الهی، در زمان ظهور و نزول، ظاهراً بدون هیچ فاصله‌ای، به دوست و دشمن

و مشرک و مؤمن منتقل می‌شده، پس این‌گونه گفت و گوی مقام‌گذارانه میان خداوند و پیامبرش در خفا و به صورت خصوصی مبادله نمی‌شده و هنگامی که این بخش از یادداشت‌های اسلام و شمشیر به پایان رسید، بر همه معلوم خواهد شد که خداوند در کار انتشار دین مبارک اسلام، حتی نسبت به پیامبر برگزیده‌اش کم‌ترین ارفاق رفیقانه و سرورانه نداشته و بی‌اعتنا به این که اخطار و اندازهای مکرر و گاه درشت‌گویانه و حتی تهدیدکننده نسبت به پیامبر گرامی، احتمال سوءاستفاده‌ی دشمنان و کاربرد حربه‌گونه از این تذکرات را ممکن می‌کند، با صریح‌ترین بیان، هر نادرستی و لغزش کوچک و بزرگی را در شیوه‌های بیان و رفتار پیامبر بی‌کم و کاست و آشکار در معرض قضاوت عموم قرار می‌دهد و اگر سردمداران کنونی مسلمین، اندکی استعداد آموزش از قرآن را داشته باشند، آن‌گاه این چرخه‌ی دوست و خویش‌بازی متعفن کنونی از حرکت می‌ماند و محیط‌های مدیریت اسلامی اندکی بوی تفکرات الهی و قرآنی را به خود می‌گیرد.

می‌خواهم از این فرصت پیش آمده سود برم و در پاسخ مهمل نویسانی از قماش شجاع‌الدین شفا و پیروان مطلقاً بی‌سواد او، که در همه جا پراکنده‌اند و گاه اهرم‌هایی از مدیریت فرهنگی این جمهوری را به دست دارند و رد پای پلیدشان را در صحنه‌ی امورات فرهنگی کشور، در حساس‌ترین محیط‌های آموزشی و رسانه‌ای شاهدیم و دیدیم که چه‌گونه در تعطیلات نوروزی با نمایش متعفنی از تخته‌گاه تخت جمشید، در شبکه‌ی اصلی و عمومی تلویزیون جمهوری اسلامی، لااقل دو صد دروغ تاریخی نوظهور بر هزاران دروغ یهود ساخته‌ی پیشین افزودند و به خورد امت و عوام دادند، همین صراحت قرآن در خطاب به مقام عالی پیامبرش را، دلیل بگیرم و بپرسم که اگر قرآن را دست‌نوشته‌ی شخصی پیامبر می‌انگارند و کثیف‌تر از این پندار، آن را تألیفی مرکب از تلقینات شخصیت موهومی به نام سلمان فارسی و کپی‌کشی از مرجع دروغین اوستا تبلیغ می‌کنند، پس چه‌گونه این همه پرخاش به خویش را، در آن تألیف، از

سوی پیامبر توضیح می دهند؟! پس به قرآن قویم باز گردم و این بار، گرچه بسیار طویل می شود، اما قرینه هایی از اِعمال و اعلام محدوده ی عمل و تعیین حدود و حوزه ی مسئولیت پیامبر را از سوی خداوند در آیه های آسمانی قرآن آشکار کنم، که قرآن را با صراحت زبان معمول خود باز می نمایاند.

«ای پیامبر، آن چه را خداوند بر تو نازل می کند، ابلاغ کن و اگر تعلل کنی، وظیفه ی رسالت را انجام نداده ای. بدان که خداوند تو را از آسیب مردم حفظ خواهد کرد. (مائده، ۶۷)

رسول جز ابلاغ کننده ی پیام الهی نیست و خداوند از آشکار و پنهان با خبر است. (مائده، ۹۹)

مباد که برخی از آیات وحی شده را متروک گذاری و ابلاغ نکنی. (هود، ۱۲)

بر تو ابلاغ و بر ما رسیدگی به حساب هاست. (رعد، ۴۰)

پس آشکار کن اوامر ما را و از مشرکین دور شو. (حجر، ۹۴)

اگر گوش شنوا نبود، مسئولیت تو فقط ابلاغ آیات است. (نحل، ۸۲)

بگو من فقط وحی را منتقل می کنم که خدای شما یگانه است. (انبیاء، ۱۰۷)

به مردم بگو که تو فقط هشدار دهنده ای از سوی خداوندی. (حج، ۴۹)

مردم را به راه پروردگار بخوان. (حج، ۶۷)

و بر رسول وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست. (نور، ۵۴)

و ما تو را جز برای دادن هشدار و بشارت نفرستاده ایم. (فرقان، ۵۶)

به راه یافته و گم راه بگو که من فقط توجه دهنده ام. (نمل، ۹۲)

بر عهده ی پیامبر جز ابلاغ آشکار نیست. (عنکبوت، ۱۸)

بگو من معجزه ای ندارم و جز هشدار دهنده ای آشکار نیستم. (عنکبوت، ۵۰)

پیامبر تو را فرستادیم تا گواه و مژده بخش و هشدار دهنده باشی. (احزاب، ۴۵)

و تو را جز مژده و هشدار دهنده ای بر تمام مردم مأمور نکردیم. (سبا، ۲۸)

تو جز هشدار دهنده ای بر حق نیستی. (فاطر، ۲۳ و ۲۴)

هشدار تو کسی را جذب می کند که خدا ترس باشد. (یس، ۱۱)

بگو من فقط هشدار دهنده ام. (ص، ۶۵)

به من وحی می شود تا آشکارا به شما هشدار دهم و از بارگاه الهی بی اطلاعم.

(ص، ۶۹ و ۷۰)

تو مسئول چیزی جز ابلاغ نیستی. (شوری، ۴۸)

از پیامبری که فقط مأمور ابلاغ آشکار است، اطاعت کنید. (تغابین، ۱۲)

دانایی و آگاهی از خداست، من فقط هشدار دهنده ای آشکارم. (ملک، ۲۶)

بگو جز خدا پناهی ندارم و رسولی مأمور ابلاغم». (جن، ۲۳ و ۲۲)

به حقیقت که درک علت این همه تأکید صریح دشوار است و اگر می‌خواستیم از آیاتی که به اشاره نیز محدوده‌ی عمل پیامبر را تصریح و تأکید و تعیین می‌کند، نمونه‌هایی بیاوریم، به شماره بسیار افزون می‌شد. جای تعجب است که بیش‌تر، بل تمام این تذکر و تأکید، در سوره‌های مکی آمده است و اگر در نمونه‌های بالا یکی دو سوره‌ی مدنی نیز، چون مائده و رعد بیابید، با یقین کامل اعلام می‌کنم که اثبات مطمئن و متقن مکی بودن این سوره‌ها و به خصوص سوره‌ی بلند مائده نیز، دشوار نیست، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

«يا ايها النبي اتق الله و لا تطع الكافرين و المنافقين ان الله كان عليماً حكيماً. واتبع ما يوحى اليك من ربك ان الله كان بما تعملون خبيراً. و توكل على الله و كفى بالله وكيلاً. ای پیامبر خداترس و پرهیزگار باش و تابع کافران و منافقان نباش که خدا دانا و حکیم است. و تنها از آن‌چه به تو از جانب خدا وحی می‌شود پیروی کن که خداوند به هر چه می‌کنید آگاه است. در کارها به خدا توکل کن که وکالت او کافیهست. (احزاب، ۳-۱)

يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً. و داعياً الى الله باذنه و سراجاً منيراً. و بشرالمؤمنين بان لهم من الله فضلاً كبيراً. و لا تطع الكافرين و المنافقين و ادعهم و توكل على الله و كفى بالله وكيلاً. ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهده‌ی برای بشارت و تذکر فرستادیم که دعوت کنی به راه خدا به اجازه‌ی او و چراغی روشن بر راه باشی. و به مؤمنین بشارت دهی که خداوند به آنان رحمتی بزرگ دارد. و پیرو کافران و منافقان نباش، آزار آنان را ندیده بگیر و به خدا توکل کن که او بهترین پشتیبان است» (احزاب، ۴۸-۴۵)

لحن این آیات و اشاراتی که به منافقین و کافران دارد، گرچه حکایت از نزول آن در آغاز دعوت و به مکه می‌کند، اما در باور کنونی جمیع آیات سوره‌ی احزاب را نازل شده به مدینه گفته‌اند! در این بیان که در قرآن نظایر دیگری دارد، به پیامبر هشدار دور شدن از لغزش می‌دهد. لحن کلام و آن تذکر به اشاره که «کان بما تعملون خبیراً» و «کفی بالله وکیلاً»، گواه کاملی است که نزول چنین آیاتی به قصد بازدارندگی از خطاهای

احتمالی نیست، بل به قصوری در خفا انجام شده اشاره دارد و تذکره‌ای در این باب است که مقام رسالت با مغالزه و سازش پنهان با دشمنان خدا مناسبت ندارد و نبوت راهی است که پیمودن آن جز پیروی از سرمشق‌های الهی و دستور آیات، شیوه‌ای نمی‌شناسد. در عین حال چنین خطاب و بل عتاب‌هایی که خداوند متعال در قرآن مکرم به صراحت و در ملاء و به تکرار نسبت به پیامبر خویش روا می‌دارد، تکلیف تمام کسانی را روشن می‌کند که در مقام رسن داران زندگی مردم، جز پنهان کاری عام چیزی نمی‌دانند و رفتاری نمی‌شناسند.

یادداشت های «اسلام و شمشیر»، که به اذن الهی، ممکن است بسیار هم مطول شود، در پی اثبات این است که حکایت شمشیرکشی های آغازین مسلمین، به روی یکدیگر، به روی کفار و بت پرستان مکه و مدینه و یهودیان و طبیعتاً به روی مردمی که پس از رحلت پیامبر رحمت و معدلت، در مسیر دعوت به اسلام قرار داشته اند، مدارک قرآنی ندارد و غالب بل تمامی آن ها افسانه هایی است آمده در یک سلسله کتاب، که زمان تألیف و حضور تاریخی و فرهنگی مؤلفان آن ها فاقد سند اثباتی متقن است و امروز با عناوین کلی سیره و مغازی و فتوح و مجموعه هایی از روایات و احادیث معرفی می شوند. این یادداشت ها در عین حال می خواهد بیان کند که در قرون متمادی، مسئولین عقیدتی مسلمین، در هر رده که بوده اند، نه فقط مجدانه به ارزیابی صحت و سقم داده ها و ادعاهای این کتاب ها ورود نکرده، بل تا آن جا که در دسترس است، در هزاره ی اخیر، فرهنگ اسلامی جز به تأیید این گونه نوشته ها تظاهر نداشته و تقریباً تمامی مفسرین و مترجمین جز در جهت تمدید و مدد به مطالب این محصولات بی صاحب، سخنی نگفته و نوشته اند! این یادداشت ها فقط از مسیر باز خوانی بیانات قرآن، در عین حال به دنبال اشاره و انتشار این مدخل است که قرآن عظیم، در تمام

امور، صریح و امین تر از آن است که نیازمند تفسیر و تعبیر بدانیم و با برجسته کردن مکالمات و مخاطبات الهی، با گزیده ترین پیامبرش، محمد ستوده، صلوات الله علیه، توجه می دهد که اگر خداوند، بدون رعایت کم ترین ملاحظه ای نسبت به موقعیت رسول اکرم، که در میان منکران و دشمنان احاطه شده بود، در دفعات مکرر و متعدد و به صورتی محکم و مسلم، به رسول خود تذکر اصلاح و حتی وعده ی عذاب و عقاب می دهد، پس این کتابی نیست که دست آویز حمایت از دست نوشته های آدمیان ناشناسی قرار دهیم که قصد کلی آلودن دین مشفقانه ی اسلام به تجاوز و خون ریزی و تخریب و بی رحمی داشته اند و بدون استثنا و تمامی آن ها تدارک ابزار و آمپولی است که قوم یهود برای تزریق اسراییلیات خود در رگ مسلمین فراهم کرده اند و برای پذیرش این تردید و رد کلی و عمومی و دربست و بدون استثنای این مکتوبات، کافی است به آن دلیل فنی پیش گفته توجه کنیم که خط عرب، در سال هایی که از تألیف این کتاب ها و حضور این مؤلفین خبرمی دهند، هنوز استعداد عرضه ی هیچ متنی، حتی قرآن کریم را، به صورت کتاب، در جهان اسلام نداشته است.

«ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله في الذين خلوا من قبل و كان امر الله قدرا مقدورا. الذين يبلغون رسالات الله و يخشونه و لا يخشون احدا الا الله و كفى بالله حسيبا. پیغمبر در امری که خدا بر او مقرر فرموده (ازدواج با زینب) مسئولیتی ندارد. رویه ی الهی در بین اقوام گذشته نیز همین بوده و امر خدا مقدر و واجب الاجراست. نیت خدا درباره ی کسانی که امر او را ابلاغ می کنند همین است که استثنائات و مزایاتی در توسعه ی امر نکاح و حلال بودن بعضی از امور حرام درباره ی انبیاء و ماموران خود که فقط از او می ترسند و از احدی بیم و باک ندارند مقرر می دارد و تنها خدا برای حساب اعمال خلق و مراقبت کار آن ها کافی است.» (احزاب، ۳۸ و ۳۹، خلیل الله صبری، طبقات آیات ص ۸۶)

ملاحظه کنید یکی از آیات روشن الهی در باب فرض رعایت هایی در سنت و دستورات خداوند برای انبیاء، در ترجمه ی فارسی به چه صورتی در آمده و چه گونه تعبیر شده است!!! این حکم عام و آموزنده، در این جا

محدود و منحصر به اجازه‌ی ازدواج و سرانجام به آن حد از برچسب و بهتان به قرآن رسیده که با افزودن سطوری بر آیه، مدعی شود خداوند درباره‌ی انبیاء خود قائل به اختصاصات و استثنائاتی بوده که درحد عدم رعایت محرمات نیز مجاز بوده‌اند و از آن که کلامی از این برداشت سخیفانه و سبک و حتی کافرانه در متن و بطن مبارک آیه نیست، پس بپذیرید که مفسرین و مترجمین قرآن، گاه در کنار نص صحیح و صریح کتاب خداوند، برای منظوره‌ای معینی، که غالباً تأیید تدارکات کتاب‌های سیره و مغازی و فتوح پیش گفته است، از خود، به نام باری تعالی، آیه نازل کرده و به قرآن مبارک افزوده‌اند!!!

یادداشت‌های «اسلام و شمشیر»، با عرضه‌ی مستقیم و بدون پیرایه‌های معمول در آیات قرآن، توجه می‌دهد که اگر خداوند در قرآن مبین چهره‌ی پیامبر گزیده‌اش را نیاراسته، او را خاص و بی‌خطا نگفته و در بیان لغزش‌های کوچک و بزرگ رسول خود بی‌گذشت و حتی سخت‌گیر و حساب‌رس بوده، پس این چه مصیبتی است که گریبان مسلمین را به صورت باور حواشی افزوده بر این تنها متن اصلی و قابل ارائه و صحیح دین اسلام، گرفته است؟ و اگر خداوند با تحکم و نیز تذکر و ترنم آیات فصیح و فراوان، رسول خود را به دوری از انحراف می‌خواند، پس این صداقت و صراحت قرآن در بیان لغزش‌های رسول معلوم می‌کند که آدمی در مرتبه یک بشر عادی و حتی امی هم، با تبعیت از دستورات الهی و با حمایت او، قادر است تا مقام عالی‌جاه‌ترین پیامبر خدا صعود کند. ما از طریق دنبال کردن آیاتی که در آن‌ها خداوند به پیامبرش در درجات متفاوت هشدار و اخطار می‌دهد، لا اقل می‌آموزیم که کسی معصوم بالفطره و بی‌نیاز از ستیز با نا به سامانی‌های پیچ در پیچ زندگی، در زمینه‌های اقتصاد و سیاست و اخلاق، به دنیا نمی‌آید و حتی با مراقبت و هدایت مستمر خداوند، این انسان ظلوم و جهول قادر نیست که مطلقاً از آسیب‌ها و انحرافات مصون بماند و وعده‌ی مکرر بخشش، در مکالمات الهی در قرآن، سببی جز این شناخت الهی از بطن و متن زندگی این جهانی انسان ندارد.

«ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تكونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا.
خداوند از باطن شما آگاه است و اگر نیکوکار شوید، پس نسبت به توبه کاران
مرحمت خواهد داشت». (اسراء، ۲۵)

اکنون به گفت و گوی خویش باز آییم و از پس ارائه ی آیاتی که رسول را فقط مامور ابلاغ می شناخت، آیاتی را اضافه و برجسته کنم که خداوند پیامبرش را می خواند تا در پی تاثیر آیات قرآن بر مردم اطراف خویش نباشد و او را در یک سلسله از تأکیدات فراوان، از تظاهر به وکالت و نیابت از سوی خداوند برای بازپرسی عقیدتی مردم، از مومن و مشرک، برحذر می دارد! آن چه در سطور بعد این بررسی ها می آید خردمند را به این تأمل می خواند که از مسیر این فرمایشات الهی به اوضاع اجتماعی عصر و حوزه ی تولد اسلام پی ببرد و اسیر تلقیناتی نباشد و نشود، که به طور معمول، از درون کوزه ی همان کتاب های پیش گفته ی بی اعتبار بیرون می تراود.

«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم.
اجباری در دین نیست راه و گمراهی بیان می شود آن کس که از سرکشی دست کشید و به خداوند گرایید، تکیه گاهی مطمئن و استوار گزیده است و خداوند شنوای داناست». (بقره، ۲۵۶).

یادداشت های اسلام و شمشیر، با ارائه ی ادله ی کافی از قرآن، در پی آن است تا ثابت کند این پیام واضح الهی در گزینش آزادانه ی دین، تا پایان نزول آخرین آیه ی قرآن، به قدر لغتی معارض ندارد و آن گاه که مباحث و مبانی اصلی و پایانی این سطور را عرضه کردم، شاید کسانی به این اندیشه مایل شوند که رسیدن به مسند پیشگامی و اجتهاد در اسلام، موکول و مکفی به حل مشکلات و مبطلات نماز و آداب طهارت و طلاق نیست و دعوت عام به پیراستن فرهنگ اسلامی از انبوه تلقینات یهودیان و تبلیغ اسرائیلیات، به خصوص در واویلای امروز، نخستین وظیفه ی آن معمر و معمم و مجتهدی است که بخواهد قدر قسم خداوند به «عصر»

را رعایت کند. اگر می‌پذیریم و مدعی می‌شویم که آیه ی بالا در مدینه نازل شده، اما کتاب‌هایی، حضور پیامبر گرامی در مدینه را، با آغاز شمشیر کشی‌های ایشان مقارن کرده‌اند، در این صورت در خفا بیان نمی‌کنند که پیامبر بزرگوار نخستین ناقض تأکید الهی «لا اکراه فی الدین» بوده است؟!!

«من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلنک علیهم حفیظاً.»
آن کس که از رسول اطاعت می‌کند، به واقع از من اطاعت کرده است، و اگر سرپیچید، تو را بر او نگهبان نکرده‌ایم. (نساء، ۸۰)
و لو شاء الله ما اشركوا و ما جعلنک علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوکیل.
اگر خداوند اراده داشت، مشرکی نبود، و ما تو را بر کسی نگهبان نکرده‌ایم و تو بر آن‌ها وکالت نداری. (انعام، ۱۰۷)
و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین. اگر خدا اراده می‌کرد مردم سراسر زمین ایمان می‌آوردند و تو می‌خواهی که به اکراه مومن بسازی؟ (یونس، ۹۹)
ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم و ما ارسلنک علیهم وکیلاً. پروردگار بر احوال همه آگاه است می‌داند چه کسی را عذاب و بر چه کسی رحمت کند. و ما تو را به وکالت کسی نفرستاده‌ایم. (اسراء، ۵۴)
انا انزلنا علیک الکتاب بالحق فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انت علیهم بوکیل. ما از طریق تو این کتاب بر حق را برای مردم فرستاده‌ایم. اگر کسی هدایت شد خود را رها ندهد و اگر گمراه ماند ضلالت به او بر می‌گردد و تو بر کسی وکیل نیستی. (زمر، ۴۱)
والذین اتخذوا من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم و ما انت علیهم بوکیل.
کار کسانی که جز خدا را می‌پرستند با ماست و تو وکیل آن‌ها نیستی. (شوری، ۶)

من از روی بسیاری از آیات مشابه عبور کرده‌ام، که با همین زبان نه چندان نرم، پیامبر را از دخالت در امور دیگران و در کار خداوند نهی کرده است. چنان که آیه ی ۸۰ سوره ی مبارکه ی نساء که در نمونه آیات بالا بود، عتابی است تا رسول الله اطاعت از آیات الهی را به حساب اطاعت از خود نگذارد. این‌ها نشانه ی اقتدار و تسلط و علم و آگاهی و علامت استحکام مهارت است که در باب تمامی امور عالم به دست خداوند است. آنان که قرآن را نه برای کسب ثواب در ایامی معین، بل برای تربیت خویش

و اجابت فرمان الهی برای حضور فداکارانه در پهنه‌ی پرورش آدمی می‌خوانند، نیک دریافته‌اند که خداوند، اگر بر مبنای شناسایی ذات لایزال او در قرآن کریم قضاوت کنیم، طبیعی است هرگز پیامبر خود را مجاز نمی‌داشت تا بر مبنای اقوال کتاب‌های مشکوک و مملو از اسرایلیات، در موضوع مغازی و سیره و غیره، به قصد کسب غنائم، کنار چاه‌های آب صحاری کمین بنشیند و کاروان‌های عبوری را غارت و کشتار کند.

اینک به مراتب اصلی در این بررسی ها نزدیک می شوم که مبین نگاه و نظارت دائم خداوند بر اعمال رسولان خویش و به ویژه پیامبر والا مقام اسلام است تا به فارغ شدگان و عبور کردگان از مسیر تعصب معلوم و مفهوم کند که فاصله ی میان انسان ناآموخته و خام، با راه یافته ای خدا شناس و خالص، چنان که آیات پر تعداد بعدی حکایت می کند و گواهی می دهد، مستلزم طی چه مراتب مسلسلی از خودسازی است و از آن که طبیعت بشر، اگر پیامبر خدا هم باشد، متمایل و متوجه منافع شخصی است، پس به ویژه گذر از سطح آدمی امی و بدون تکلیف، به شاخص و نمونه و الگویی از اخلاق و آداب و گفتار و رفتار یک مؤمن مورد ستایش خداوند، که مسئولیت انتقال پیام الهی را هم بر گردن دارد، امری مندرج در طینت و طبیعت هیچ کس نیست و چنین پدیده ای روایت نشده که کسی بی هدایت خاص خداوند و بدون گذر از مدارج آموزش های ضرور و تصحیح پلکانی خویش، یکباره به مقامات وحدانی پریده و پذیرفته شده باشد و همه می دانیم که کسب این منزلت ها، لااقل و به عنوان ساده ترین پیش نیاز، به بازسازی ذهن، در خلوتی فارغ از امورات وسوسه انگیز دنیوی، نیازمند است و این اصل بریدن ازخلق و دور شدن از روابط

حریصانه‌ی معمول و تعلقات این جهانی، از انزوا گزینی پیامبر خداوند در غار حرا، تا گوشه‌گیری سالیان دراز عابدی در انتظار مستجاب الدعوی و ریاضت کشی منفرد یک جوکی و مرتاض هندی، که خواهان تصرف در اجزایی از علوم و امور طبیعی و در اختیارگرفتن نفس و نیازهای خویش است، مصداق دارد.

اعجاب اصلی برای یک محقق و حتی قرائت‌کننده‌ی قرآن، چنان که پیش‌تر به اشاره آوردم، آن‌جا بروز می‌کند و وجه تأمل‌انگیزی به خود می‌گیرد که می‌بینیم تذکرات الهی به پیامبر گزیده‌اش، در خفا و به صورت مکالمه‌ی پنهان صورت نگرفته و قرآن مبارک روابط بارگاه خویش با بنده‌ای امی و محمد نام‌را، که می‌باید تا مقام منتقل‌کننده‌ی وحی و مراد مؤمنین بالا کشیده شود، آشکارا در منظر عام کافر و مشرک و مؤمن، بدون هیچ رعایت ویژه‌ای قرار داده و کم‌تر سوره‌ای از قرآن قدرتمند و قانع‌کننده، به آیه و کلامی از این تذکرات خداوند به پیامبر گرامی مزین نیست. این آیات از جمله به خواهان آن تذکر می‌دهد که هیچ کس، حتی رسول گرامی اسلام، عالم به احوال و امورات و مقدرات غیب نیست، احاطه به آینده ندارد و دست‌رسی به اخبار غیب مختص بارگاه الهی است و مسلمان و غیر مسلمان فقط می‌توانند و مختارند که وجود عالمی به نام غیب را بپذیرند یا منکر شوند. اگر ما تابع اشارات موکد قرآن در این باره باشیم، پس قادر نخواهیم بود در تسلط بر عالم غیب، هیچ کس را شریک دستگاه الهی بیانگاریم و به دل خواه خویش، آدمیان را، در هر مرتبه‌ای، با علم خاص خداوند مربوط و شریک بگیریم.

«ولن ترضی عنک الیهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان ھدی اللہ ھو الھدی و لئن اتبعت اھواء ھم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من اللہ من ولی و لانصیر. یھود و نصاری از تو مگر به پیروی و پیوند با آن‌ها خشنود نخواهند شد، به آن‌ها بگو که هدایت مختص خداوند است و اگر پس از آگاهی‌هایی که گرفته‌ای، از هواها و خیالات آن‌ها پیروی کنی، از حمایت الهی محروم خواهی شد. (بقره، ۱۲۰)

و لئن اتیت الذین اوتوا الكتاب بكل ءایة ما تبعوا قبلتک و ما انت بتابع

قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبله بعض و لئن اتبعت أهواء هم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمين. اگر هر نشان و بینه‌ای برای دریافت کنندگان کتاب بیآوری، تابع قبله‌ی تو نخواهند شد، چنان که تو تابع قبله آن‌ها نمی‌شوی، و آنان به قبله‌ی یکدیگر هم رو نمی‌کنند و بدان که از پس این همه دانایی که بر تو فرستاده‌ایم اگر بخواهی از آرزوهای آنان تبعیت کنی در زمره‌ی ظالمین خواهی بود. (بقره، ۱۴۵)

الحق من ربك فلا تكونن من الممترين. حق از جانب خداست، دو دل مباش. (بقره، ۱۴۷)

انا انزلنا اليك الكتب بالحق لتحكم بين الناس بما اريك الله و لا تكن للخائنين خصيماً. واستغفر الله ان الله كان غفوراً رحيماً. ما بر تو کتابی بر حق فرستادیم تا بین مردم به میل و اراده‌ی خدا حکم کنی. مدافع خائنین نباش، نزد خدا استغفار کن، که آمرزنده‌ای مهربان است. (نساء، ۱۰۵ و ۱۰۶)

ولولا فضل الله عليك و رحمته لهمت طائفة منهم أن يضلوك... و اگر خدا از تو حمایت نمی‌کرد، گروهی تو را به گم راهی کشانده بودند. (نساء، ۱۱۳)

و ان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت أن تتبغى نفقاً في الارض او سلماً في السماء فتأتيهم بآية و لو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين. و اگر تکبر آنان را گران می‌بینی، اگر می‌توانی نقبی در زمین بزن و یا نردبانی به آسمان بگذار، شاید نشانه‌ای برای ارضای آنان به دست آوری و بدان که هدایت به اختیار خداوند است، پس در زمره‌ی جاهلان مباش. (انعام، ۳۵)

قل لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا اعلم الغيب و لا اقول لكم انی ملك ان أتبع الا ما یوحی الی بگو خزائن الهی در اختیار من نیست، از غیب خبر ندارم، در زمره‌ی فرشتگان نیستم و از چیزی جز وحی الهی تبعیت نمی‌کنم. (انعام، ۵۰)

و ذر الذین اتخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرتهم الحیاة الدنیا... دوری کن از آنان که دین را بازیچه می‌پندارند و غره به دنیای خویش اند. (انعام، ۷۰)

اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو و اعرض عن المشرکین، پیرو وحی باش، خدایی جز او نیست و از مشرکین فاصله بگیر. (انعام، ۱۰۶)

و ان تطع أكثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله ان یتعبون الا الظن و ان هم الا یخرسون. اگر دنبال خلق الناس به راه افتی، تو را از مسیر خدا دور خواهند کرد، همان کسان که جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز دروغ نمی‌بافند. (انعام، ۱۱۶)

... فلا تشهد معهم ولا تتبع أهواء الذین کذبوا بآیاتنا والذین لا یؤمنون

بالآخرة و هم بربهم يعدلون. با آنان همصدا مشو و از هوی و خیالات آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، آخرت را قبول ندارند و برای خداوند شریک قائل اند، پیروی مکن. (انعام، ۱۵۰)

خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین. و اما یبزرغک من الشیطان نرغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم. عفو پیشه کن، به عرف فرمان ده، از جاهلین دور شو و اگر از سوی شیطان وسوسه شدی، به خدا پناه ببر که دانا و شنواست. (اعراف، ۱۹۹ و ۲۰۰)

واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الأصال و لا تکن من الغافلین. از ذکر پروردگارت، در درون خود و بدون هیاهو، صبح و شام، غافل مشو. (اعراف، ۲۰۵)

فان كنت فی شک مما انزلنا الیک فسل الذین یقرءون الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تكونن من الممترین. و لا تكونن من الذین کذبوا بآیات الله فتکون من الخاسرین. و اگر در صحت آن چه به تو وحی می‌فرستیم شک داری، از آنان که کتاب‌های پیشینیان را خوانده‌اند سؤال کن تا بر تو معلوم شود که این سخنان بر حق است، مردد مباش، و آیات الهی را انکار مکن که زیان‌خواهی دید. (یونس، ۹۴ و ۹۵)

و أن أقم وجهک للذین حنیفاً و لا تكونن من المشرکین. و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذاً من الظالمین. مشرک مباش، با دل پاک به دین حق رو کن، به جز خدای یکتا را مپرست ورنه ستم‌کار خواهی بود. (یونس، ۱۰۵ و ۱۰۶)

واتبع ما یوحی الیک و اصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین. صبور باش، از وحی تبعیت کن تا زمان قضاوت الهی فرارسد، که برترین حکم‌کننده است. (یونس، ۱۰۹)

لا تمدن عینک الی ما متعنا به أزواجاً منهم و لا تحزن علیهم و اخفض جناحک للمؤمنین. به آن چه بر کسانی بهره داده‌ایم، چشم مدوز، غم مخور و با مؤمنین بد خلقی مکن. (حجر، ۸۸)

ذلک مما أوحی الیک ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله الهأء اخر فتلقى فی جهنم ملوماً مدحوراً. این‌ها که بر تو وحی می‌شود، در زمره‌ی حکمت‌های الهی است، برای خدا همتا مگیر که سرانجام سرزنش شده و مطرود راهی جهنم خواهی شد. (اسراء، ۳۹)

و ان کادوا لیفتنونک عن الذی أوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذاً لاتخذوک خلیلاً. و لولا أن ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً. اذاً لأذقناک ضعف الحیاة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیراً. چیزی نمانده بود که مطلبی جز وحی را بر ما ببندی، تا تو را دوست خود بگیرند. اگر ثبات

قدم به تو نداده بودیم، مایل به آن‌ها شده بودی آن‌گاه در دنیا و آخرت عذاب مضاعف می‌چشیدی و از حمایت ما محروم می‌ماندی. (اسراء، ۷۳ و ۷۴ و ۷۵) ... ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلاً. نمازت را نه با فریاد و نه به پیچ‌پچه بخوان و صدایی میان این دو را برگزین. (اسراء، ۱۱۰) وائل ما أوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته و لن تجد من دونه ملتحداً. واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیاة الدنیا و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هوائه و کان أمره فرطاً. کلمات آن‌چه را از کتاب خداوند بر تو وحی می‌فرستیم تغییر مده، که جز او پناهی نخواهی یافت. با آنان که شب و روز به یاد خداوندند، مدارا کن و به طلب زینت دنیا از آنان رو بر مگردان و به دنبال آنان مرو که قلبی غافل دارند، در پی خیالات خویش اند و کارشان تباه است. (کهف، ۲۷ و ۲۸)

أم تستلهم خراجاً فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین. اگر از آنان اجری بطلبی، بدان که برترین اجر نزد خداوند و بالاترین روزی دهنده است. (مؤمنون، ۷۲) فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاداً کبیراً. مطیع کافران مشو و با آنان سخت ستیزه کن. (فرقان، ۵۲)

فلا تدع مع الله الهاً اخر فتکون من المعذبین. و أنذر عشیرتک الأقربین. بر خدا شریک مگیر که عذاب خواهی شد و به نزدیکانت نیز توجه ده. (شعراء، ۲۱۳ و ۲۱۴)

و ما کنت ترجوا أن یلقى الیک الکتاب الا رحمة من ربک فلا تکنون ظهیراً للکافرین. و لا یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک وادع الی ربک و لا تکنون من المشرکین. و لا تدع مع الله الهاً اخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون. این رحمتی بود که کتاب را بر تو فرستادیم، پس پشتیبان کفار مشو، از آیات نازل شده باز نمان، به جانب خدا رو کن، از مشرکین مباش و برای خدا شریک مگیر. (قصص، ۸۶ و ۸۷ و ۸۸)

فاصر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون. مبادابی ایمانان تو را از راه به در کنند، صبور باش و بدان که وعده‌ی الهی برحق است. (روم، ۶۰) یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین ان الله کان علیماً حکیماً. واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیراً. و توکل علی الله و کفی بالله وکیلاً. ای پیامبر، راه خدا را برو، پیرو کافران و منافقین مباش، که خداوند دانا و حکیم است. تابع آیات وحی باش که خدا از آن‌چه می‌کنید، با خبر است و به خداوند تکیه کن که برای کارسازی کافی است. (احزاب، ۱ و ۲ و ۳)

لا يحل لك النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج و لو أعجبك حسنهن
 الا ما ملكت يمينك و كان الله على كل شيء رقيباً. از این پس زنی بر تو
 حلال نیست، هرچند که از حسن او به عجب آفتی، مگر کسی که خود را به تو
 ببخشد. و بدان که خدا ناظر بر همه چیز است. (احزاب، ۵۲)
 ولقد أوحى اليك و الى الذين من قبلك لئن أشركت ليحبطن عملك و لتكونن
 من الخاسرين. و به راستی که بر تو و بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم که
 اگر شرک بورزند، ساقط و زیان کار خواهند شد. (زمر، ۶۵)
 فلذلك فادع واستقم كما أمرت و لا تتبع أهواءهم... امردعوت را پیش
 ببر، برابر دستور استقامت کن، و از هوی و خیالات آنان پیروی مکن.
 (شوری، ۱۵)

فاستمسك بالذي أوحى اليك انك على صراط مستقيم. از آیاتی که بر تو
 نازل می شود، یاری بجو و بدان که بر حق. (زخرف، ۴۳)
 ثم جعلناك على شريعة من الأمر فاتبعها و لا تتبع أهواء الذين لا يعلمون.
 تابع این دستورات و شرایع باش و تبعیت نکن از نفسانیات آنان که نادانان اند.
 (جاثیه، ۱۸)

فاصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل... عجلو مباش و مانند پیامبران
 اولوالعزم صبر پیشه کن. (احقاف، ۳۵)
 فاعلم أنه لا اله الا الله واستغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات و الله يعلم
 منقلبكم و مثواكم. پس بدان که خدایی جز خدای واحد نیست از گناه خود و
 آن مومنین زن و مرد استغفار کن که خداوند از زیر و روی شما با خبر است.
 (محمد، ۱۹)

فاعرض عن من تولى عن ذكرنا و لم يرد الا الحياة الدنيا. دوری کن از
 کسی که خداوند را یاد نمی کند و جز دنیا را نمی طلبد. (نجم، ۲۹)
 و لو توكل علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين. ثم لقطعنا منه
 الوتين. فما منكم من احد عنه حاجزين. و انه لتذكرة للمتقين. و اگر پیامبر
 از قول ما سخنانی به تأویل می گفت، با قدرت او را فرو می گرفتیم، سپس رگ
 دل اش را می شکافتیم و هیچ کس یارای جلوگیری نداشت و این تذکری است
 برای به یقین رسیدگان. (حاقه، ۴۴ تا ۴۸)

فاصبر لحكم ربك و لا تطع منهم ءاثماً أو كفوراً. بر حکم پروردگارت صبور
 باش و از هیچ کافر و گناه کاری تبعیت نکن. (انسان، ۲۴)

این ها و نمونه های دیگر، نص صریح آیات الهی در قرآن کریم است و زیر
 و زبری کسر و زیاده ندارد. این آیات هم غالباً، جز چند استثنای قابل تردید،
 مکی است و معلوم می کند که زمان حضور پیامبر گرامی در مکه، به نوعی

دوران آمادگی و آموزش و آزمایش بوده است. به آیاتی در مجموعه ی فوق، از جمله آیه ۳۹ اسرا، آیه ۲۱۳ شعراء و آیه ی ۱۹ محمد توجه کنید که به وضوح خطاب آمیخته با خشونت خداوند به پیامبر خاتم اش را نشان می دهد. غور در این آیات و آن چه در پی خواهد آمد، فاصله ی عظیم میان بارگاه الهی و عناوین آدمی را عرضه و معلوم می کند که انسان در مقیاسی نیست که به اشتراک و اعانت در امور ملکوت خوانده شود، خداوند مالک زمین و آسمان و تمام کائنات را نمی توان وام دار کسی دانست و مثلاً مدعی شد که بنای پر عظمت عرش کبریا یی و سراسر هستی را به حرمت و اعتبار این و آن بنده بر پا کرده اند! شیفتگی به فروع، غالباً ما را از ادراک و اعتنا به خالق یکتا غافل می کند و به گفتارهای پر خطا و گاه قرین کفر می کشاند.

«یسئلونک عن الساعة ایان مرسها. فیم انت من ذکرها. الی ربک منتهاها. از تو درباره ی زمان ظهور قیامت می پرسند. تو را چه به بیان از موضوعی که به خداوند ختم می شود». (نازعات، ۴۲ و ۴۳ و ۴۴)

این خطاب و سخن خداوند با خاص ترین بنده ی خود، در عرصه ی آفرینش آدمی است، تا معلوم شود آن جا که گفت و گوی حوزه ی الهی است، پای هیچ بنده ای را بدان باز نمی کنند و حقوق دخالت در امور بارگاه کبریا یی بر فرشتگان نیز مقرر نیست، چه رسد به این یا آن آدمی زاده، که با هزار مرحمت الهی، از عذاب دوزخ نجات داده خواهد شد. پس، از راه اسلام و خداشناسی خالص گذر کنیم، از فواصل میان مسلمین، با رد مطالب و مکتوبات و مندرجات مشکوک منتسب به قرون اولیه ی اسلام بکاهیم و جز خداوند و قرآن و پیامبر خاتم اش را نستاییم، که اصول دین ما بر آن ها استوار است. زیرا پیام زیر در آیات الهی معلوم می کند که پیامبران و رسولان خداوند نه فقط به هنگام حضور در عرصه ی دنیوی ابلاغ، بل در آخرت و در پیشگاه الهی نیز همانند هر بنده ی دیگر بازپرسی می شوند:

«فلنسللن الذین ارسل الیهم و لنسللن المرسلین. از آن ها که پیامبری بر

ایشان فرستادیم و نیز از خود رسولان سؤال خواهیم کرد». (اعراف، ۶)

بزرگ است خدایی که مرکز و موازنه‌ی جهان هستی و یکتا مجری و مبلغ و معلم عدالت و برابری به اراده‌ی خویش است.

پیش از ورود به موضوع اصلی این یادداشت ها، یعنی اثبات ناسالم بودن عمومی اسنادی که به عنوان تاریخ و حوادث صدر اسلام و احوال و رفتار پیامبر مرسل، در مجموعه نوشته های مشکوک سیره ها و مغازی و فتوحات و فهارس و رجال و غیره آمده، می خواهم بحث و بخش و فصل دیگری را بگشایم، که چون چراغ، نور لازم را بر تاریکی و ناشناختگی گوشه هایی از مسائل صدر اسلام می تاباند و آن هم اشاره به آیات متعددی است که قرآن راهنما، به سئوالات مردم از پیامبر، با قید «یستلونک»، و نحوه ی پاسخ به آن ها می پردازد. دقت در این آیه ها به راستی چشم آدمی را بر حقایق پنهان مانده ای می گشاید، که اعجاب آور است و ضرورت مذاقه در باب آن ها را ضمن بازگویی هر یک از آیه ها خواهم آورد، با این یادآوری که طرح سئوالات مردم از پیامبر اکرم، در قرآن مبین، به صورت های گوناگون مندرج است که به خاطر اهمیت آن ها در روشن کردن محیط اجتماعی و فرهنگی زمان طلوع اسلام، می کوشم، تا اندازه ی امکان، به غالب آن ها اشاراتی بیاورم و اعجاب خود را با طرح این سئوال بیان کنم که چرا صاحب نظران اسلامی، به ظرائف قرآن بی توجهی کرده، و به جای ایجاد یقین محققانه، کار را به اجمال و احتمال سپرده اند؟!!!

این سؤال و جواب ها، در قرآن مبین، که تعدادی نیز بی جواب می ماند، چندان متعدد و متنوع نیست، از ۱۷ نمونه افزون نمی شود و اگر بخواهیم سئوالات مکرر شده دربابی خاص را، واحد بشماریم، عمدتاً بیش از سئوالات زیر نمی ماند: سؤال درباره هلال ماه. سؤال درباره ی بخشش به دیگران، که دو بار تکرار شده. سؤال درباره ی قتال در ماه های حرام. سؤال درباره ی شراب و قمار. سؤال درباره ی رفتار با یتیم. سؤال درباره ی عادت ماهانه ی زنان. سؤال درباره ی خوردنی های حلال. سؤال درباره ی قیامت، که چند بار تکرار می شود. سؤال درباره ی انفال. سؤال درباره روح. سؤال درباره ی ذوالقرنین و بالاخره سؤال درباره ی کوه ها.

مطالعه و تمرکز بر روی این سؤال های محدود از پیامبر، و بررسی پاسخ آن ها، ما را در گشودن رازهای دیگری از قرآن عظیم و دریافت امداد از آیات الهی برای درک شرایط اجتماعی و محیط طلوع و رسوخ اسلام کمک بزرگی می کند و اجزایی را به مباحثه و مذاقه و حتی مقابله می گذارد، که در مجموع نشان می دهد جدای از آن میراث و مکتوبات مشکوک و منتسب به چند قرن نخست اسلامی، و تقریباً در قرون متأخر اسلامی، بالنسبه کار تازه ای بر روی کسب اطلاعات و آگاهی های اجتماعی از متن مستقیم قرآن انجام نشده و گویی اصرار بر این بوده است که همان تلقینات مملو از نادرستی نخستین، بدون تعرض بماند، که در زمره ی آنان ترتیب و زمان و سبب نزول بسیاری از سوره ها و آیات قرار می گیرد، ترتیب و تنظیمی که در مواجهه ی عقلی و اسنادی و سنجش مراتب تاریخی و عبادی، که قرآن ما را به فهم آن راه نمایی می کند، غالباً صورت موجود آن ها قابل قبول نیست.

اینک بدون اندک تلزل می توان یادآور شد که طفره زدن از مراجعه ی مستقیم و مقرر به متن قدرتمند و راه نما و بی غرض قرآن، که فصیح و صریح و ساده ترین بیانیه ای است که در سراسر دوران استقرار حیات، برای تنزیه آدمی، از سوی خداوند نازل شده و تا هم امروز، حتی به قرینه، جمله ای مشابه آن را در هیچ تدوین و تألیف دیگر زمینی یا آسمانی نیافته ایم و خارج کردن این متن و محتوای عظیم، از الزام مداخلات منطقی

و بررسی‌های اجتماعی، دور نگهداشتن این مجموعه ندهای فرهنگی، از چرخه‌ی اندیشه‌های عمومی است، که می‌تواند بر امورات آدمی، در تمام عصرها و امکانات ناظر باشد و در عین حال منزوی و منحصر کردن فهم و برداشت از آن، به حوزه‌ی اختیارات محدود و محدود مفسرین است تا به خصوص در محیط شرقی حضور اسلام، کتاب خدا را به متنی وهم‌آور، دور از دسترس و خارج از اختیار و عرصه‌ی ادراک مردمی بدل کند که پیامبر و کتاب، برای اصلاح آنان فراهم و فرستاده شده است و کسانی در این راه تا آن جا مجدند و مغلطه می‌کنند، که با ارائه‌ی تعبیراتی ساده گیرانه از آیات قرآن، شاید به عمد، مردم را حتی از لمس بدون تشریفات آن نیز برحذر می‌دارند:

«انه لقرآن کریم. فی کتاب مکنون. لایمسه الا المطهرون. تنزیل من رب العالمین. افبهذا الحدیث انتم مدهنون. این است قرآن، کتابی سرشار از ظرائف، فرو فرستاده از سوی خداوند دو عالم، که جز پاکان لمس و جذب نمی‌کنند. چه گونه چنین متنی را سرسری می‌گیرید؟» (واقعه، ۷۷ تا ۸۱)

به راستی که این آیات وصف الحال امروزمین ماست، که به سعی دراز مدت یهود، با مراتب و لوازم متعدد، از تلقین ستیزه‌ی با قوم و زبان عرب، تا بغرنج وانمود کردن مفاهیم آیات، ما را از غور آموزشی در قرآن کریم بازداشته‌اند تا این متن مکنون و مطهر را زینت طاقچه و گنج‌ها کنیم، گاهی مسافری را از زیر حجم آن عبور دهیم، بر بالین بیماری رو به موت گذاریم و بر جنازه‌ای قرائت کنیم که احتمالاً به حیات اش، برگی از آن را، به مفهوم، لمس نکرده بود و چه بسا که بر من خرده بگیرند که به کدام دلیل مطهرون را، نه پاکان جسمی، که پاک فطرتان فرض کرده‌ام؟ تا پاسخ دهم که مسلماً بسیار شایسته است با نظافت جسمی هم به زیارت و نزدیکی قرآن رویم، اما آیا داشتن وضو و غسل، چیزی بر درک مفاهیم و معانی و برداشت‌های ما از این کتاب مبارک و مکنون خواهد افزود و یا نداشتن آن، چیزی از آن مفاهیم متعالی خواهد کاست که کسانی صرف شست و شوی دست و پا را، و شاید هم به قصد شاق کردن گشوده شدن

اوراق قرآن بر مردم معمول، به اصرار تمام، طهارت مورد نظر آیات فوق می دانند و آیا در قریب ده مورد دیگری، که در کتاب خدا، لغت و مشتقی از مطهر و مطهرین و مطهرون آمده، هیچ یک قابل تعبیر به تطهیر جسمی بوده است و مثلاً اشاره ی آیات الهی به «ازواج مطهره» سخن از ازواجی است که حمام کرده باشند؟!!!

هنوز تا ورود به نتیجه گیری نهایی از این دراز نویسی ها، چند نکته ی دیگر در امتداد مباحث پیشین باقی است. نخست این که حتی در این پرسش های معمول و متعارف و خالی از غموض نیز، خداوند اختیار پاسخ گویی را به پیامبر بزرگوار واگذار نمی کند و برای هر یک از سئوالات که صلاح بداند، عرضه ی پاسخ معینی، که ذات باری تعالی مناسب می شمرد، به پیامبر تلقین و تکلیف می شود و در مواردی نیز امر به سکوت در برابر سؤال مقرر است، که به آن ها خواهم رسید. آیا چنین حضور و مواظبت و نظارت دائم و مستمر الهی، در تمام امور اولیه ی پیشرفت اسلام، تا آن جا که سایه ی پیش رونده ی نوعی بی اعتمادی بر مدیریت رسول الله نیز در آن قابل مشاهده و تأیید است، به خوبی اهمیت پایه ریزی صحیح و گسترش سالم و مطابق با مشیت الهی دین حنیف را باز نمی گوید و به دوست و دشمن تفهیم نمی کند که اسلام دین و مسلک دردانه ی الهی است که با وسواس و حراست تمام به قلب و عقل و بیان و زبان مستعد و ممتازترین مردم آن روزگار ودیعه شده است؟ آیا رواست بپنداریم این سعی جمیل الهی، بلافاصله پس از مرگ پیامبر خدا عقیم مانده و تابعین و نزدیکان دست اول رسول خدا و مؤمنین و معتقدین به قرآن، تقریباً بلا استثنا و یا با استثنائاتی اندک، راهی خلاف آموزه های قرآن را، برای کسب قدرتی غاصبانه انتخاب کرده اند، آن هم قدرتی که، بنا بر مشهور، هر یک از آن ها، پیش از طلوع اسلام، به طور طبیعی و سنتی در چنگ خویش داشته و به رغبت آن را به پای پیروی از ره نموده های الهی ریخته اند؟!!!

و عجیب تر این که، قریب نیمی از این پرسش ها را، که کتاب خدا ذکر می کند، مندرج در سوره ی بقره می بینیم که می نویسند مدنی است: سؤال

در باب هلال ماه، سؤال در باب نحوه ی بخشش، سؤال در باب ماه های حرام، سؤال در باب شراب و قمار و سؤال در باب رفتار با یتیمان. ثبت این سؤالات نخستین در سوره ای مدنی، به خصوص که ذکر خلقت آدم، سرکشی شیطان، احکام روزه، وصیت، حج، ازدواج و طلاق و حرمت ربا و بسیاری از دیگر امور اولیه ی مسلمین را نیز در همین سوره می یابیم، تردید مدنی بودن سوره ی بقره را به وجه قابل دفاعی محکم می کند. وجه دیگر و روی مقابل این بررسی می گوید که اگر تمام توجهات و تذکرات و اشارات دیگر به روزه گرفتن را، در سوره های مبارکه ی نساء و مائده و مجادله مندرج می بینیم، که آن ها را هم مدنی تشخیص داده اند، پس نتیجه ی روشنی که می بریم این که مسلمین، پیش از هجرت رسول خدا به مدینه، روزه نمی گرفته اند! اما از آن که در سوره ی مائده نیز، که مدنی می گویند، باز هم به آیات اولیه ای در باب اعمال حج و مجازات محارب و مفسد و نهی قتل و نحوه ی غسل و وضو و تیمم و حد سارق و نیز داستان فرزندان آدم برمی خوریم و می نویسند که مائده صد و دوازدهمین سوره ی قرآن است و نزول آیات و دستورات آن را به سال آخر عمر شریف پیامبر می کشانند، اگر بنا را بر قبول این تلقینات بگیریم، پس ذهن محقق به این بی راهه می رود که مسلمین، تا آخرین روزها و ماه های حیات رسول الله نماز هم نمی خوانده اند!!! اما اشکال این تصور آن جاست که در سوره های مکی بسیاری، از جمله در انعام، اعراف، یونس، هود، ابراهیم، اسراء، مریم، طه، انبیاء، نمل، عنکبوت، روم، لقمان، فاطر، شوری، لیل و حتی آیه ی بیستم سوره ی مبارکه ی مزمل، که به درستی از نخستین سوره های نازل شده در اوائل طلوع اسلام است، پیامبر و مردم به اقامه ی نماز فراخوانده شده اند! پس می ماند گمان کنیم که شاید نماز مسلمین در مکه و پیش از نزول سوره ی مدنی مائده، بدون دانستن آداب وضو اقامه و انجام می شده است!!! آیا به تر نیست به جای درهم ریختن نحوه و زمان آداب عبادات اسلامی، راه کوتاه بررسی خردمندانه تری برای کشف زمان دقیق تر نزول سوره ها و آیات الهی را انتخاب کنیم، به تلقینات و تمهیدات

موجود در کتب ناشناس غزوات و سیره و فتوحات و غیره توجه نداشته باشیم و نقش نادرست برخی از فرق اسلامی، که نیازمند تأیید و تثبیتی از میان آیات الهی در موضوعی خاص بوده‌اند، در این تقسیم‌بندی زمانی نزول سوره‌ها و آیات را، ندیده نگیریم.

و بالاخره با نگاهی به فهرست سئوالات مردم از رسول خدا، از خود بپرسیم که چرا مؤمنین نخستین تا این حد به رفع ساده‌ترین مسائل انسانی، مثلاً تعیین تکلیف با عادات ماهانه‌ی زنان، خوردنی‌ها، کوه، روح، نحوه‌ی بخشش مال، رعایت یتیم، انفال و غیره توجه نشان داده‌اند و چرا فرضاً در باب معانی حروف مقطعه در آغاز برخی از سوره‌ها پرسشی نداشته‌اند، مستقیماً در باب اجبار و اختیار سئوالی نداده‌اند، درباره‌ی طلوع و غروب خورشید و تشکیل ابرها و وزیدن باد و پیچیدگی‌های رفتاری در طبیعت کنجکاوی نکرده‌اند و یا دست کم در باب نحوه‌ی ازدیاد مال و لزوم گسترش داد و ستد و دیگر امور یک جامعه‌ی در حال دگرگونی راه‌نمایی نخواستند؟ هنگامی که این خلاء پرسش در باب امور معهود و مقرر دنیوی و مدرسوی را با نگرانی مؤمنین و مردم درباره‌ی قیامت و روز جزا و توجه به واجبات و منهیات، پهلوی به پهلوی قرار می‌دهیم، با تب و تاب ایمان و بروز تحول معنوی در جامعه‌ی زمان رسالت پیامبر، بر اثر تأثیر آیات مبین قرآن، آشنا و از آن راه‌آگاه می‌شویم که قبول بازگشت به تفرقه و مقام پرستی و دنیا خواهی، در میان مردم و مؤمنین و برگزیدگان دین جدید، آن‌هم بلافاصله و در همان روز رحلت رسول خدا، منتفی و ناممکن بوده است و اصرار بر اثبات خلاف آن، حاصلی جز پوسته‌ای و قابل گسست کردن سریع و سهل ایمان اسلامی از همان آغاز، نادیده گرفتن توجه عمومی به ره‌نمودهای قرآن و بی‌باری کوشش در گسترش آموزه‌های الهی به وسیله‌ی پیامبر اعظم نخواهد داشت.

منظور از این تدبر و تحقیق، در آیاتی که آشکارا درس نامه ای الهی برای اصلاح و ترفیع خلق و خو و ظرائف رفتاری و گفتاری و دمیدن یقین و پرهیز از لغزش و حتی تنظیم امورات معمول زندگی رسول الله است، تبیین راز رسوخ قرآن عظیم در قلوب این همه مردم دور از هم، که حامل فرهنگ هایی نه چندان همطرازند و گشودن رمز و سرشادابی و سرزندگی همیشگی متن متین و فاخر قرآن است، زیرا کتاب خدا امانت و آموزش نامه ی سلیم و سترگی است تا نه فقط رسول او، بل تمامی گردانندگان معمول مدیریت دنیا، از مسلم و غیرآن، بدانند که تطهیر بی دلیل و سرپوش گذاری پنهان کارانه و نبود کنترل بر ندانم کاری و عیوب کارگزاران و نمایندگان و استان داران و نان خوران و فرمان بران، نه تنها خلاف آموزه های الهی است، بل بر سلامت روابط میان حاکم و تابع اثر می گذارد و اگر قرآن در جزییات هم، نظارت خداوند در روابط با برگزیده ترین رسول را، به صدای بلند آیات بر همگان می خواند، پس هر صاحب مقامی که در پستو با همکاران خویش می نشیند و از آوار نابه سامانی ها و ندانم کاری ها و ستم های جاری بر خلق خدا می گوید، اما خلاف الگوی بزرگ قرآن، در آشکار و به هنگام ادای خطابه های رسمی و مصلحتی با مردم، می کوشد

تا ناشایست و ناشی‌ترین عوامل خویش را، به خصالی بیاراید که در خمیره‌ی آن‌ها نیست، پس راه او از راه خدا جداست و جزایی خواهد برد که قرآن عظیم به ظالمین و طغیان‌کنندگان و ضالین وعده داده است.

«احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما كانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم، وقفوهم انهم مسئولون. ستم‌کاران و از قماش آنان را، با مقتدای‌شان، که به جای خدا گرفته‌اند، گرد آورید و به راه دوزخ بفرستید، تا بدانند که مسئول اعمال خویش‌اند». (صافات، ۲۲-۲۴)

پس عقوبت و مرحمت الهی را جدی بگیریم، به وظایف این جهانی خویش، برابر آموزه‌های قرآن وفادار و پایدار بمانیم و اگر در مسند قبول مسئولیت مردم نشسته‌ایم، شک نکنیم که آن قدرتی ناظر بر جزیی‌ترین اعمال ماست، که کم‌ترین ملاحظه‌کاری را حتی در باب پیامبر خویش مراعات و منظور نکرده است و در ابواب جمعی خود بدمیم که خداوند حامی سالکان ایمان است و چنان که خواهم آورد، دستور می‌دهد که بی‌ترس و بیم و اندوه و حزن و بی‌کم و کاست، همیشه و در هر زمان و همه‌جا، راه مستقیم تبعیت از حق و پیروی از قرآن جاویدان را گزینش کنیم.

«فاستقم كما أمرت و من تاب معك و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر. و لا تركنوا الی الذین ظلموا فتمسكم النار و ما لكم من دون الله من أولیاء ثم لا تنصرون. و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من الیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین. به همراه کسانی که تابع تو شده‌اند، چنان که امر کرده‌ام ثابت قدمی کنید، سرکش مباشید و بدانید که خداوند ناظر بر اعمال شماست. به ستم‌کاران مایل نشوید و به آتش نروید، مقامی را برتر از خدا نیانگارید، که بی‌یاور می‌مانید، در آغاز و انجام روز و زمانی از شب را نماز بگزایید که اعمال نیک بدی‌ها را خواهد سترد». (هود، ۱۱۲-۱۱۴)

این خطاب صریح و بی‌تعارف خداوند به پیامبر و نیز نخستین گروندگان و ایمان‌آوردندگان به آیات الهی است. ذره‌ای رعایت نوپایی مؤمنین در آن نمی‌بینیم، از تذکرات نه‌چندان با زبان خوش سرشار است، به توبیخ می‌ماند و این نه توبیخی در خفا، که قرار گرفته در مسیر چشم و گوش و قضاوت دوست و دشمن است و اگر آیات بسیاری را بخوانیم که خداوند،

لاینقطع و حتی در مدینه، پیامبر را به دل داری و امید به آینده، مستقیم و مطمئن نگه می دارد، آن گاه معلوم می شود که ایمان و انتظار بی چشم داشت به اسلام و قبول جان فشانی تمام در راه آن، که از پس نزول کامل قرآن، تا روزگار ما، این همه پاک باز و سرسپرده، که بی کم ترین واهمه و یا ملاحظه خان و خانه و ایل و تبار و ضیاع و عقار و جان و مال خویش در ستیز با دشمن مشرک و غدار و حریص به آسانی نثار می کنند، پرتوی از ایمان و اثری از قبول مطلق آیات کامل قرآن اند و صریح حرف خود را بیاورم که پیامبر خدا هم تا رسیدن به مقامی که خدا و فرشتگان و مؤمنین به پیشگاه اوصلوات بفرستند، راه درازی پیموده و آیه به آیه تربیت و تکمیل شده است :

«ان الله و ملائکته يصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما. خدا و فرشتگان اش بر پیامبر صلوات می فرستند. ای ایمان آوردندگان، بر او با خلوص و قبول تمام سلام کنید و صلوات فرستید». (احزاب، ۵۶)

بی فوت فرصت بار دیگر بگویم که نگاه مورخانه و سخت گیر، که تابع و سرسپرده ی مقلدانه ی داده های موجود نباشد و از لباس و مکاسب پیروی نکند، به قاری و مقید قرآن اجازه نمی دهد قبول کند خداوند برترین آیه ی ستایش از پیامبر والا را، در همان سوره ای قرار داده باشد که در آغاز و میانه ی آن، سخت ترین انذارهای عتاب آلود به پیامبر نیز مندرج است! پس رجوع و رسیدگی عالمانه به ظرایف کتاب الهی، این اساس نامه ی ایمان به ملکوت و شناس نامه ی رجوع به تاریخ و هویت اسلام را، خصوصاً اگر ادعای سرپرستی دینی و فرهنگی مسلمین داریم، در شمار وظایف روزمره ی خویش گذاریم، به کتاب خدا پشت نگیریم، سرسری نیانکاریم، قدر قرآن کامل و شامل را بدانیم، راه نما قرار دهیم، برداشت از آن را به غرض دنیا نیالاییم، مظاهر و مقامات و نعم روزگار فریب مان ندهد، فرامین الهی را اسباب ارتزاق و عوام فریبی نپنداریم، خود را در جای مستحق جزا و عذاب الهی نگذاریم و بی واهمه به وظیفه ی امروزین هر مدعی زعامت امورات مسلمین گردن گذاریم که در تارک آن رسیدگی به درستی و نادرستی اسنادی

می نشیند که قرونی است اتکای متعصبانه به آن ها جز جدایی روز افزون و آلوده به خصومت و خشم، نسبت به مؤمنی دیگر، ثمری نداده و آدمی درمی ماند که کدام دست این اوراق به راستی ضاله را، که کم و بیش با صفت اسرائیلیات می شناسیم، همچنان در مجامع و مکاتب و مدارس اسلامی به عنوان مستنداتی در موضوع شناخت تاریخ و تمدن و فرهنگ دین مبین و محکم اسلام زنده نگه می دارد و اجازه ی اخراج نهایی آن ها صادر نمی شود؟!!

باری چند گامی دیگر در این بررسی ها مرا همراه شوید، تا به هنگام برداشت نهایی از فرموده ها و فرامین قرآن، زمینه های نسبی همانندیشی فراهم شده باشد و بدون گره زدن بر ابرو و بی دنبال کشی و توسل به عتاب تعصب آلود، قادر شویم به قدر خردلی راه بازگشت به قرآن و گذر به جنت اقتدار و اتحاد دوباره ی اسلامی را بگشاییم و از آن مسیر خارج شویم که باری تعالی، به صراحت و مکرر، عبور از آن را وصول به دایره ی کفر و شرک می شمارد:

«ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعیاً لست منهم فی شیئی انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون». کار آنان که در دین تفرقه می اندازند و آن را شعبه شعبه می کنند با خداست تا به تبعات آن آگاه شان کند. (انعام، ۱۵۹)
منیبین الیه واتقوه و اقیموا الصلوة و لا تکنوا من المشرکین، من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعیاً کل حزب بمالذیهم فرحون. به سوی او برگردید و پرهیز کار و نماز گزار باشید و در زمره مشرکین نشوید که دین را فرقه فرقه و شعبه شعبه می کنند و هر یک به داشته های خویش دل خوش اند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

چرا چنین خطاب های روشن بی ابهامی پشت هیچ یک از ما را نمی لرزاند و از خیال مان نمی گذرد که این اشارات الهی متوجه حال و روزگار ماست؟ مگر آن چه که امروز در میان مسلمین می گذرد منطبق با آیاتی نیست که در نقل فوق آمده است؟ آیا مگر تفرقه و شعبه گرفتن در دین جز این است که هر فرقه ای خود را تابع نام هایی می داند، که در سالم ترین صورت خود دون خداوندند؟ و آیا خداوندی که برترین رسول خود را فقط در قدر و اندازه ی آدمیان دیگر به رسمیت می شناسد، ما را بدون مجازات می گذارد

اگر به اقتدای از کسانی، نه دون خداوند، که دون رسول او هم رضایت می دهیم؟ به نام هایی رجوع کنید که تابعین هر شعبه ی مذهبی، خود را دنباله رو و مؤمن و مرید آنان می شمارند، آیا جز آدمیان اند و مگر قرآنی به همراه آورده اند؟! ابتلای رعب آور و سقوط به سافلینی در معتقدات فرقوی، که امروز مسلمین بدان دچارند، در این بین معلوم است که آیات قرآن مایه ی وحدت را، آن هم با تعبیر و تفسیر و ترجمه هایی که جان مایه ی قرآن از آن جداست، علیه یکدیگر و در گسترش اختلاف به کار می برند!!!

«ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جميعاً هو السميع العليم. سخن دیگران تو را به حزن دچار نکند تمام عزت از آن خداست که شنوا و داناست. (یونس، ۶۵) و کلاً نقص عليك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظة و ذکرى للمؤمنين. بر تو حکایات رسولان و انبیا را می خوانیم تا قوی دل شوی و این کتاب بر حق برای موعظه و تذکر به مؤمنین است. (هود، ۱۲۰)

فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين. انا کفيناک المستهزئين. الذين يجعلون مع الله الهاً اخر فسوف يعلمون. و لقد نعلم انک يضيق صدرك بما يقولون. فسبح بحمد ربک و کن من الساجدين. و اعبد ربک حتى یأتیک الیقین. به آن چه مامور شده ای با صراحت اعلام کن و از مشرکین دور شو. مسخره کنندگان را به ما واگذار. گرچه می دانیم از گفتار آنان دل تنگی. به ستایش پروردگار بپرداز و بر او سجده بیاور و خدا را بندگی کن تا زمانی که به یقین برسی. (حجر، ۹۴ تا ۹۹)

واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون. به مدد الهی صبور باش، دل تنگ مشو و از مکر آن ها خود را در تنگی مگیر. (نحل، ۱۲۷)

فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار. صبر کن که وعده ی الهی درست است، از گناهان خود استغفار کن و بامداد و شامگاه به تسبیح و ستایش خداوند باش. (غافر، ۵۵)

درهمین چند آیه تأمل کنید که به تصادف گزیده ام و مشابهاتی دیگر دارد، تا آن سخن من گواهی بیابد که هیچ دون خدایی مقام متابعت ندارد و اگر بخواهیم قضاوتی برابر قرآن کنیم، باید به این قبول بگراییم که پیامبر والا مقام نیز در اجرای فرامین الهی و در برابر مکاری ها و شگردها و وعده های

بت پرستان و مشرکین و یهودیان و نصاری، به طور دائم و پیوسته نیازمند دل داری و اطمینان و قوت قلب و خطاری بوده است که مضمون گروهی از آیات را تشکیل می دهد، آیاتی که به روشنی وجود سایه ای از تردید و ترس و نبود یقین در قلب رسول الله را منعکس می کند. تردید و ترسی که تنها به قدرت قرآن، نه فقط در سینه ی پیامبر خدا باقی نمی ماند، بل به روزگار ما، کم ترین ردی از آن، در ضمیر کودکی نیست که به تانک دشمن آزادی و دین در فلسطین، سنگ پرتاب می کند.

پس معلوم بدانید که قرآن راه نما به اشخاص و اقوام نمی پردازد، شخص و گروهی را بر دیگری برتر نمی گوید و به تعدد و تکرار توجه می دهد که دون خداوند جز آفریده ای نیست و مقامی ندارد، مگر به تقوی و قبول اسلام و تزکیه و انفاق و پاکی و صلوة و رعایت حق دیگران. اطاعت و پیروی و پرستش را خاص ذات باری می داند و در این مسئله میان جن و فرشته و انسان و رسول و تابع تفاوتی قرار نمی دهد، چنان که اجابت درخواست ها را با مراجعه ی مستقیم به درگاه خود میسر می داند، کسی را واسطه ی مراحم الهی نمی شناسد و شفاعت دون خویش را در جای علم و آگاهی وحدانی نمی گذارد و وجود شفیع را در آستان حساب رسی قیامت نفی می کند.

«ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون، و لایامرکم ان تتخذوا الملائكة والنبيين ارباباً ایامرکم بالکفر بعد ان انتم مسلمون. آن کس از میان بشر که به او کتاب و فرمان و نبوت داده ایم، در اندازه ای نیست که بگوید به جای خداوند مرا بپرستید و انبیاء و فرشتگان را خدا ببندارید، این دعوت به کفر پس از قبول اسلام است، بل بگوئید عالم شوید به سبب درس های این کتاب. (آل عمران، ۷۹ و ۸۰)

و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع لعلهم یتقون. به آنان که از روز حشر و حضور در پیشگاه الهی هراسان اند یادآوری کن که تقوی پیشه کنند زیرا جز خداوند یاور و شفیی نخواهد بود». (انعام، ۵۱)

راستی که قرآن عدالت مطلق است و می توان گواهان بسیار از میان آیات

احضار کرد تا بر عدل بی‌ارفاق و استثنا و نفی خاصه شماری خداوند شهادت دهند. بندگان، از دیدگاه الهی، عناصری خام و نآزموده و با طبیعت مستعد لغزش‌اند و پروردگار در مراتب متعدد توجه می‌دهد که غرض از رسالت و نبوت، کاستن از عیوب آدمیان و ارائه‌ی آموزش است. مهربانانه راه بازگشت به حق را گشوده می‌گذارد و توبه را، به لفظ و به کردار، نافی انحرافات ناخواسته و از روی نادانی می‌داند، چنان که قبول نمی‌کند کسی پس از ایمان و علم و اعتقاد به اسلام، از راه درست برگردد، زیرا او را فاسقی گرفتار ضلالت آگاهانه می‌داند و نه خطا کاری جاهل و مستحق ارفاق.

«ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفراً لن تقبل توبتهم و أولئک هم الضالون». از آن‌ها که پس از ایمان، منکر شدند و بر کفر خود افزودند، توبه قبول نمی‌شود و در زمره‌ی گم‌راهان قرار می‌گیرند». (آل عمران، ۹۰)

این تأکید الهی مبین آن است که در دیدگاه خداوند، قبول اسلام مندرج در قرآن، وصول به آگاهی مطلق است و بازگشت از این ایمان، انکار مغرضانه، و کافران‌ه‌ی کلام خداست. پس مسلمان را راه‌نمایی جز قرآن نیست، اطاعت از فرامین مستقیم الهی باید که فرض او باشد و بداند که کتاب خدا سرشار از بیان دسیسه‌هایی است که عامل آن‌ها را یهودیان معرفی می‌کند تا آن‌جا که قرآن را به درجاتی می‌توان یک کتاب انذار و پرهیز از یهود و نصاری گرفت، چنان که سرانجام و پس از بارها دعوت به گفت و گو و مراجعه به اسناد پیشینیان و یادآوری اشتراکات، آن‌گاه که زمینه‌های هدایت را در میان صاحبان پیشین کتاب منتفی می‌بیند و آن‌ها را دشمنی آگاه و غرض‌ورز و خبیث و مشرک می‌یابد، سرانجام فرمان نهایی خداوند صادر می‌شود و یهود و نصاری را در زمره‌ی مشرکان نجس و ملزم به پرداخت جزیه قرار می‌دهد.

«یا ایها الذین امنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتם عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله

علیم حکیم. قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون. و قالت اليهود عزیز ابن الله و قالت النصارى المسیح ابن الله ذلك قولهم بافواهم یضاهون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون. اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله والمسیح ابن مریم و ما امروا الا ليعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون. یریدون ان یطفؤا نور الله بافواهم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون. ای ایمان آورندگان مشرکان نجس اند و بعد این سال به مسجد الحرام وارد نشوند و اگر بیم از کسادى دارید هراس نکنید که خدا از فضل و رحمت خود شما را بی نیاز خواهد کرد. خداوند دانا و مدبر است. با اهل کتابی که به خدا و روز بازگشت ایمان نمی آورند، حرام خدا و رسول اش را قبول ندارند و دین حق را نمی پذیرند، ستیزه کنید، تا به مذلت جزیه دهند. یهود عزیز و نصاری عیسی را پسر خدا می دانند. این گفتار با سخن کافران پیشین برابر است. خدا جان شان را بستاند که ایجاد انحراف می کنند. رهبانان و احبار، دون خداوندی چون مسیح پسر مریم را به خدایی می گیرند و حال آن که حکم شده بود فقط خداوند سبحان بی شریک را بپرستند. چنان است که بخواهند نور خدا را با دهان شان خاموش کنند و خدا اراده کرده است تا علی رغم میل کافران نور خود را به تمامی بگستراند». (توبه، ۲۸-۳۲)

به دشوار و طولانی ترین بخش این بررسی ها ورود می کنم و از خداوند استدعای عنایت و مدد دارم تا از عهده برآیم و آن، رسیدگی به مجموعه خطاب هایی است که در قرآن مبین در باب یهود و نصاری و اهل کتاب آمده، تا سیر و سلوک و سرانجام ستیز فرهنگی ناگزیری را دنبال کنم که پیامبر اسلام با دو دین بزرگ پیش از خود در مقابل داشته است. بررسی آیات مربوط به این سیر، جدای از شناخت به تر تاریخ و مسائل و مراتب افت و خیز در روابط اجتماعی و عقیدتی صدر اسلام، از صادق ترین راه نمایانی است که ما را به نظم و ترتیب و تاریخ گذاری منطقی تری در موضوع نزول سوره ها و آیات الهی هدایت می کند و در نهایت با شناخت سیما و سایه ی اهل کتاب در قرآن کریم، به بنیان نحوه ی مقابله با ویرانگری های یهود و نصاری در آغاز طلوع اسلام ورود خواهیم کرد و با حصار ای از مودیان و مؤثرترین اعمال آن ها، یعنی سندسازی مجعول و مکتوب، در همان دوران حیات پیامبر خدا آشنا خواهیم شد. این بررسی، در آغاز، اندکی به هویت شناسی قوم یهود می پردازد و از زاویه ی تازه ای به ظهور یهودیت به عنوان یک قوم و نیز کهن ترین دین غیرزمینی در تاریخ تمدن انسان، می نگرد. زاویه ای که چندان فراخ نیست و کسان بسیاری

از آن عبور نکرده اند.

«و اذ نجیناکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و یستحبون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم. و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون. و به یاد آورید که از آل فرعون نجات تان دادیم، که از او در فشار و عذاب بودید، پسران تان را می کشتند و زنان تان را نگه می داشتند، و این آزمون بزرگ الهی بود. و دریا را شکافتیم تا نجات یابید و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که خود نظاره می کردید». (بقره، ۴۹ و ۵۰)

این حکایت خروج کسانی از مصر، به رهبری موسی پیامبر خداست که مأمور نجات آن مردم، از ستم فرعونیان شده بود. تاریخ نگار می پرسد این گروه، که به نشانه ی نحوه ی برخورد سیاسی و اجتماعی با آنان، ظاهراً قبطی و از بومیان و مردم مصر نبوده اند، تعلق به کدام قوم و پیش از رسالت موسی، چه دینی داشته اند؟ زیرا بی شک قبل از عرضه ی ده فرمان و نزول تورات، که در صحرا و پس از خروج از مصر انجام شده، نمی توان از یهودیت به عنوان یک دین و پیروان آن، چیزی گفت. به زبان ساده تر، موسی یهودیان را از ستم فرعون نجات نداد، بل گروهی را در خروج از مصر سرپرستی کرد که می باید بعدها با قبول آموزه های الهی تورات و عمل به ده فرمان نخستین، یهودی شوند!

«و اتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی اسرائیل الا تتخذوا من دونی وکیلاً. و آن کتاب را به موسی دادیم تا راه نمای بنی اسرائیل شود که کم تر از مرا به کارسازی نگیرید». (اسراء، ۲)

پس ارائه و عرضه ی کتاب به موسی آغاز هدایت بنی اسرائیل به خدا پرستی است، که آیه می گوید دون خدا را به کارسازی می گرفته و به خدایی می پذیرفته اند. این بیان الهی، گرچه تلویحاً به بت پرستی آن قوم، پیش از هدایت های تورات اشاره دارد، اما متضمن شناخت زبان، نژاد و تعلقات قومی این ستم دیدگان از فشار فرعون نمی شود. اگر چنان که یهودیان مرسوم کرده و مدعی می شوند، آن ها را از نژاد و نسل ابراهیم و یعقوب بدانیم، خطای بزرگی مرتکب شده ایم، زیرا قرآن صادق، با شدت تمام و

مصرانه این انتساب را مردود می‌شمارد.

«یا اهل الكتاب لم تحاجون فی ابراهيم وما انزلت التورات والانجيل الامن بعده افلا تعقلون. ها انتم هؤلاء حاججتم فيما لكم به علم فلم تحاجون فيما ليس لكم به علم والله يعلم و انتم لا تعلمون. ما كان ابراهيم يهودياً و لا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين. ای اهل کتاب در باب ابراهيم جای مجادله نیست. مگر نمی‌اندیشید که تورات و انجیل پس از او نازل شده است؟ مجادله در امری رواست که عالم برآید، نه در چیزی که نمی‌دانید اما خدا می‌داند. ابراهيم يهودی و نصرانی و مشرک نبود، مسلمانی پاک بود.» (آل عمران، ۶۵-۶۷)

در همین آیه، صورت زنده‌ای از تبادل احتجاج و ادعا میان رسول خدا و خاخام‌ها و کشیشان شبه جزیره ثبت است و پرده را از مرحله‌ای در گفت و گو میان ادیان در زمان حیات رسول الله بر می‌دارد. در برابر این نص و تصریح و بیان بین و مفصل خداوند در قرآن، هیچ مجمل و توسل دیگری به کار نمی‌آید. قرآن فصیح و مجید، با اندکی تندی، انتساب و ارتباط ابراهيم به غیر مسلم را مردود می‌داند و از این نیز عبور می‌کند و خانواده و فرزندان و نوادگان و اخلاف ابراهيم را نیز مسلم و غیر یهود و غیر نصرانی می‌شناساند:

«و ان جعلنا البيت مثابة للناس و امناً واتخذوا من مقام ابراهيم مصلی و عهدنا الى ابراهيم و اسمعيل ان طهرا بيتی للطائفين و العاکفين و الركع السجود. و ان قال ابراهيم رب اجعل هذا بلداً آمناً ... و خانه را مکان امنی برای گرد آمدن مردم مقرر کردیم، مقام ابراهيم را محل نماز بدانید و از ابراهيم و اسماعیل عهد گرفتیم که این مکان را برای مردم اطراف و طواف کنندگان و سجده بران پاکیزه نگهدارید. و ابراهيم گفت خدایا این شهر را مکان امن قرار ده...» (بقره، ۱۲۵ و ۱۲۶)

در این که منظور خداوند در آیات فوق از ذکر «خانه» همان کعبه‌ی معروف و شناخته شده در شهر مکه است، تردیدی نداریم، زیرا که قرآن در این باره توضیح روشنی دارد:

«قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفاً و ما كان من المشركين. ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مبارکاً و هدی للعالمين. فيه ايات بينات مقام

ابراهيم و من دخله كان امنا و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غنى عن العالمين. نخستین خانه برای مردم در مکه بنا شد، که مایه برکت و هدایت عالمیان است. در آن جا نشانه ها و مقام ابراهیم قرار دارد و هر که بدان وارد شود در امان است. و خدا بر کسانی از مردم که استطاعت داشته باشند، حج این خانه را واجب کرده است». (آل عمران، ۹۵ و ۹۶ و ۹۷)

معلوم است که رسالت ابراهیم نه فقط در مکه، بل طبیعتاً زمان درازی پیش از ظهور موسی و دین یهود صورت گرفته است، چنان که تعهد فرزندان و نوادگان ابراهیم بر بقای به اسلام، به دورانی است که هنوز دین یهود عرضه نشده بود و اگر بنا بر روایات یهودیان در تورات های کنونی، به نحوی قبول کنیم که فرزندان ابراهیم بانی بنیان های یهودیت بوده اند، با چند ابهام و خلاف مواجهیم: نخست باید که آن قوم تحت ستم و شخص موسی را، از اخلاف مستقیم ابراهیم بدانیم، که مستند محکم قرآنی ندارد و دوم اگر فرض را بر این امکان بگیریم، پس آن کسان از دنباله و پشت ابراهیم، که تعهد اجدادی خویش، به پذیرش ابدی اسلام را ندیده انگاشته اند، چنان که در بررسی های بعد خواهم آورد، کافر شناخته می شوند و آخرین راه برای رفع این ابهامات، این که دین یهود مندرج در تورات نازل شده را، در هدایت ها و تکالیف و آموزه های انسانی، برابر و معادل اسلام بیانگاریم و گرچه چنین تأکیدی، نه چندان به وضوح، در قرآن مبین مسطور است، اما از آن که یهودیان بخش هایی از تورات نازل شده را، به تصریح قرآن، مخفی کرده اند، پس رسیدن به یقین مطلق در این باب، در مرحله ی کنونی ناممکن است. همین جا بگویم که تورات به معنای آن فرو فرستاده ی الهی، در پایان حیات موسای پیامبر بسته می شود و آن کتاب ها که در ذیل تورات آمده، چنان که از نام مؤلفین آن ها، ارمیا و اشعیا و دانیال و استر و غیره برمی آید، روایت هایی از تاریخ قوم یهود پس از درگذشت موسی است، که به وجه حیرت آوری غالباً با یافته های نوین باستان شناسی در شرق میانه منطبق است! آیا باستان شناسی یهودگرایانه ی شرق میانه را اصولاً و از آغاز برای رسیدن به چنین نتیجه ای سازمان داده اند؟!

«و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون. ام کنتم شهداء ان حضر یعقوب الموت ان قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک والہ ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الہاً واحداً ونحن له مسلمون. ابراهیم و یعقوب به فرزندان شان وصیت کردند که خداوند دینی بر شما مقرر کرده، مبدا بمیرید و مسلمان نباشید. آیا شما به هنگام فوت یعقوب حاضر بودید که از فرزندان خود پرسید: پس از من که را خواهید پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای نیاکان تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را، به یکتایی خواهیم پرستید و تسلیم او خواهیم بود.» (بقره، ۱۳۲ و ۱۳۳)

خداوند این سخنان اندکی به تلخی آمیخته را خطاب به یهودیان و نصاری می گوید که دین و باورهای خود به زمان طلوع اسلام را، ادامه ی یکتا پرستی ابراهیم معرفی کرده اند. در این آیات و آیات متعدد دیگر، قرآن این ادعا را مردود می داند و تنها مسلمانان را ادامه دهنده ی دین حنیف ابراهیم و مبلغ راستین یکتا پرستی مطلق می گوید. هنگامی که تاریخچه ی این مجادله بین صاحبان کتاب و پیامبر خدا را در این سلسله یادداشت ها به پایان بردم، آن گاه به نیکی معلوم خواهد شد که اصلی ترین سبب اختلاف و ستیز میان مسلمانان و دیگر صاحبان کتاب، عمدتاً بر سر وحدانیت الهی بوده است و نه نحوه برگزاری مراسم و مناسک و ادای عبادات و سبک ساختمان کنیسه و کلیسا و مسجد و سمت قبله و ستایش این و آن.

«و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم. و قالوا اتخذ الله ولداً سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون. مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر جانب رو کنید، به وجه خدا رو کرده اید که دانایی او بی منتهاست. و می گویند که او فرزندی گرفته است. سبحان الله! هر چه در زمین و آسمان است ملک اوست و فرمان او را می برد.» (بقره، ۱۱۵، ۱۱۶)

همین دو آیه در اثبات این مطلب کافی است که خداوند گونه گونی مظاهر و مناسک دینی و حتی رو کردن به قبله معین را پایه نمی گیرد و دغدغه ی باری تعالی در باب اهل کتاب، چنان که در قرآن صدیق و کریم ضبط است و پس از این به تفصیل خواهد آمد، دور شدن یهود و نصاری از آموزه های اولیه و یکتا پرستانه ی تورات و انجیل و برگشت آنان به سوی دوالیسم و تثلیث و شرک و کفر بوده است.

«واذ اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدون الا الله وبوالدين احساناً و ذى القربى و اليتامى و المساكين و قولوا للناس حسناً و اقيموا الصلوة واتوا الزكوة ثم توليتهم الا قليلاً منكم و انتم معرضون . به ياد آوريد از بنى اسرائيل پيمان گرفتيم كه جز خدا را نپرستند، به مادر و پدر و خويشان و بى پدران و ناداران نيكي كنند، با مردم زبان خوش به كاربرند، نماز بگذارند و زكوت دهند، اما جز اندكى تابع نبوديد و در زمره ي روى گردانان درآمديد . (بقره، ۸۳)

و من الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم فنسوا حظاً مما ذكروا به فاغرينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيمة و سوف ينبئهم الله بما كانوا يصنعون . و از آنان كه خود را نصرانى مى گویند پيمان گرفتيم، اما حصه اى از اندر زهاى ما را نشنیده پنداشتند، پس تا قيامت ميان شان كينه و دشمنى انداختيم و به زودى خداوند از كردارشان آگاه خواهد كرد .» (مائده، ۱۴)

اين همان دستورات اوليه اى است كه اساس اديان الهى بر آن قرار گرفته است: پرستش خداى يكتا و رعايت نظامات و الزامات زندگى جمعى، برابر با اصول همزيستى و همراهى و مشابه همانى است كه قرآن متين، پيروان اسلام را بدان مى خواند. خداوند در اين آيات يادآور مى شود كه بنى اسرائيل و مسيحيان تابع كامل دستورات نبوده اند و تذكر مى دهد كه رسالت و بعثت پيامبر اكرم، كوششى براى اصلاح انحرافات آنان و ارائه ي دين كاملى است كه نور هدايت نهايى را بر همگان بتاباند.

«يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيراً مما كنتم تخفون من الكتاب و يعفو عن كثير قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين . يهدى به الله من اتبع رضوانه سبيل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و يهديهم الى صراط مستقيم . اى اهل كتاب، رسول آمده است تا آن چه را از كتاب به نسيان سپرده ايد و مخفى مى كنيد به يادتان آورد، از مطالب بسيارى در گذرد و از جانب خداوند كتابى روشنگر برايگان بياورد، تا هر كس كه طالب خشنودى خداوند است با تبعيت از آن از تاريكى بيرون آيد و به بهشت و روشنايى و راه راست هدايت شود . (مائده، ۱۵ و ۱۶)

يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشير و لا نذير فقد جاءكم بشير و نذير والله على كل شئ قدير . اى اهل كتاب پس از دورانى فترت، بر شما رسولى آمده است تا آگاه شويد و نگوييد كه هشدار و بشارت دهنده اى نبود. اينك آن هشدار و بشارت دهنده، و خداوند قادر مطلق است .» (مائده، ۱۹)

در این جا، خارج از مسیر موضوع، اما با اتکاء به آیات فوق، تذکر مطلب شگفت ندیده گرفته شده‌ای را ضرور می‌دانم که در بنیان شناسی ادیان، بر مبنای توسل به قرآن، نقش و ارزش عظیمی دارد و شهادت می‌دهد که در عین حال و از نظر خداوند، تورات و انجیل و قرآن یکی نیست، در معرفی آن‌ها زبان و وصف برابری به کار برده نمی‌شود و گرچه در پیشگاه مترجمین، بی‌توجه به اشارات دقیق قرآن، رعایت چنین تفاوتی به طور معمول ندیده گرفته شده و هر لغت «کتاب» را، شاید هم به عمد و برای خلط مبحث، «کتاب خدا» ترجمه کرده اند، اما این واقعیت هشدار دهنده و شگفتی است که قرآن در آن جا که مستقیم و غیر مستقیم، برای تورات و انجیلی که پس از گرایش به شرک در اختیار سرکردگان یهود و نصاری بوده، توصیف «کتاب الله» را به کار نبرده است.

«ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه و جعلناه هدی لبنی اسرائیل. به موسی کتابی داده‌ایم و در دیدار او تردید نکن که تکیه گاه هدایت بنی اسرائیل است. (سجده، ۲۳).

این بیان مستقیم، گواه آسمانی بودن و ارسال و نزول کتاب بر بنی اسرائیل، از جانب خداوند است. مفهوم دیگر خطاب و کنایه‌هایی که خداوند در قرآن مجید درباره‌ی تورات و انجیل بعدی، یعنی آن کتابی که مورد استناد یهودیان و مسیحیان، در محاجه و مواجهه با قرآن و مأموریت رسول الله است، چشم و گوش اصحاب خرد را بر ظرافت‌های صادقانه‌ی قرآن در بیان و تبیین و تظاهر معلوم می‌کند و به ما می‌آموزد که با این متن کبیر و متین، برابر حدسیات و تمایلات خود برخورد نکنیم و اگر اراده‌ی ورود به گوشه‌ای از این اوقیانوس فصاحت و خردمندی و آموزه‌های ممتاز را داریم، نخست نحوه‌ی غواصی و غوطه زنی در آب‌های ژرف این پهنه‌ی آرام را بیاموزیم تا ناخواسته و خواسته به مرداب تأویل و تصورات خام نژاد پرستانه کشیده نشویم.

«الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون. ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا

ایاما معدودات و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون. ندیدی بهره برندگان از کتاب را، که چون به قضاوت کتاب خدا خوانده شدند، گروهی از آنان سر باز زدند و نپذیرفتند. بدان سبب که می گفتند آتش دوزخ بر ما پایدار نیست و تکیه گاه شان افتراپی بود که بر دین خود بسته بودند». (آل عمران، ۲۳ و ۲۴)

این آیه نیز پرده از مرحله ی دیگری از مکالمات میان ادیان در زمان پیامبر برمی دارد و معلوم می کند که درجات و مراتب این گونه داد و ستدهای کلامی چه گونه پیش می رفته و از چه مراحل می گذشته است. نکته ی بس آموزنده آن جا نهفته است که می بینیم اصرار خداوند در عدم انتساب تورات و انجیل به بارگاه و بیان خویش، منحصر به زمانی است که سخن از تورات و انجیل مورد قبول یهودیان و مسیحیان در عهد طلوع اسلام در میان است، نه تورات و انجیل فرو فرستاده از آسمان، در زمان ظهور و عرضه ی ادیان یهود و نصاری.

«و لما جاءهم رسول من عندالله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون. و چون رسولی از جانب خدا آمد که کتاب شان هم گواهی می داد، گروهی از آنان کتاب خدا را، چنان که از آن بی خبر باشند، ندیده گرفتند». (بقره، ۱۰۱)

انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیین الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون و لا تشتروا بایاتی ثمناً قلیلاً و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون. ما تورات را نازل کردیم که در آن نور هدایت است و مرجع حکم انبیایی بود که به آن ایمان داشتند و احبار و ربی ها به حفظ کتاب خدا می کوشیدند و بر آن گواه بودند. بترسید و آیات الهی را نازل نفروشید که ندیده انکاران آیات نازل شده از جانب خدا در زمره ی کافران اند». (مائده، ۴۴)

پس واضح است که خداوند در قرآن مبین، تورات و انجیل را با دو نوع خطاب می خواند: «کتاب الله»، آن زمان که از متن نازل شده و نخستین آن ها سخن می رود و مجرد «کتاب»، بدون انتساب به بارگاه الهی، آن گاه که یهود و نصاری از تورات و انجیل کتاب شده با دست خویش به زمان رسالت و حیات پیامبر می گویند. این می رساند که تورات و انجیل زمان رسول الله از پس اختفای بخش هایی از آن ها، به وسیله ی خاخام ها و

کشیشان، درست همانند آن چه امروز مورد قبول کنیسه و کلیساست، اعتبار آسمانی ندارد؛ چنان که در بررسی های بعد، و تنها به مدد راه نمایی های قرآن، معلوم خواهیم کرد که یهود و نصاری، کدام بخش های تورات و انجیل را، به چه سبب و هدف و چه گونه مخفی کرده اند و در هر مرحله عکس العمل قرآن در برابر سعی آنان در ایجاد انحراف در فهم تحولات مورد نیاز دوران و عصر چه بوده است؟

«فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قليلا. فویل لهم مما کتابت ایدهم و ویل لهم مما یکسبون. وای بر آن ها که به دست خود کتاب می نویسند و سپس برای کسب درآمد ناچیز می گویند این از جانب خداوند است. پس وای بر آن دست نویس ها و وای بر آن کسب درآمد». (بقره، ۷۹)

تذکر دهم که این مبحث مفصلی است مشغول تعارض با تلقیناتی که پیوسته در قرآن کریم به دنبال ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه می گردد و کسانی زمینه می سازند تا بگویند کتاب خدا مغشوش و متناقض است چنان که مدعی می شوند دستورات الهی درآموزه های ادیان یهود و نصاری و اسلام برابر نیست و دزدیده و زیر لب و حتی آشکارا زمزمه می کنند که خداوند بندگان خویش را به تفرقه و تقابل کشانده و ستیزه های دینی به راه انداخته است. بررسی من به جنگ مبانی و مسئولین این تبلیغات می رود تا معلوم شود تورات و انجیل اولیه و قرآن مجید و شکوهمند، در خطوط اصلی، جز به کار هدایت یکسان بندگان نبوده، چنان که در قرآن فصیح و امین دو تلقین و تکلیف مغایر نمی بینیم و چنین برداشت هایی را کسانی تدارک می بینند که قصد گم راه کردن آدمیان از مسیر مستقیم هدایت، با منظور مبدل کردن آنان به اسباب بهره کشی دنیوی را دارند. پس به بازبینی و شناسایی قومی برگردیم که به هدایت الهی از ستم فرعون مصر گریختند، در صحرای سینا به کتاب تورات و دین یهود دعوت شدند و در حال حاضر آنان را پیروان چنان یهودیتی می شناسیم که خداوند درقرآن منحرف شدگان از دستورات اولیه و اصلی تورات و پیرو کتابی دست نویس معرفی می کند.

از بشارت‌ها و تحذیرها و توصیه‌ها و وعده‌ها و اخلاقیات و مناسک و مراتب ذکر و عبودیت و عبادت‌ها و بیان صفات الهی و برخی قصص که بگذریم، قرآن قدرتمند به راستی یک کتاب گفت‌وگوی میان‌ادیان است. در آن جا مسیری ترسیم می‌شود که پیامبر اسلام، به راه‌نمایی مدام خداوند منان، ابتدا با یادآوری اشتراکات اعتقادی و به خصوص یکتا پرستی مندرج در متن اولیه و اصلی کتب آسمانی ماقبل قرآن و ارجاع به تذکراتی ثبت شده در تورات و انجیل، که طلوع اسلام و ظهور پیامبری محمد نام را وعده داده بود، اهل کتاب را به پذیرش اسلام می‌خواند. آن‌گاه این جدل، به بیان تغییراتی که کاهنان مسیحی و رابی‌های یهود، برای رد منصب خاتم الانبیاء بودن پیامبر والا مرتبه و تردید در حقانیت اسلام و تأکید بر باورهای خود، در تورات و انجیل به وجود آورده بودند منتقل می‌شود و سرانجام زمانی که صاحبان پیشین کتاب، در جریان این داد و ستد بیانی و بنیانی، ناگزیر و به اصرار و برای رد مطالب و آیات کتاب الله قرآن، خداوند را صاحب خانواده و فرزندان و شریک می‌شمردند و کار را به کفر مطلق و محض می‌کشاندند، آن‌گاه فرمان الهی مبنی بر ورود صاحبان تورات و انجیل به سلک مشرکین صادر می‌شود، در رده‌ی نجس قرار می‌گیرند و انحصاراً به پرداخت جزیه محکوم می‌شوند.

اینک می‌خواهم با طی دوباره‌ی این مسیر گفتار در قرآن بزرگوار، نخست انحصاری بودن یکتاپرستی مطلق مسلمین را مسجل و سپس با تعقیب مراحل برخورد و رفتار و گفتار، میان مسلمین و دیگر صاحبان کتاب، معلوم کنم که با تفکیک و انتساب آسان آیات قرآن، به هر یک از این مراحل، می‌توان تقدم و تأخر زمان نزول آیات را با دقتی ریاضی وار تعیین کرد و بالاخره تذکر دهم که اقتباس از رفتار اسلامی، که نزد خداوند تا حد اعتبار انحصاری تقوی به رسمیت شناخته شود، راهی جز پیروی کامل و در تمام جهات از توصیه‌ها و سرمشق‌های آشکار و درپرده نگه داشته شده‌ی قرآن ندارد و هر سند و نقل و حدیث و روایتی را که در زمره‌ی آموزش‌ها و باورها و سنن و تجارب و یادگارهای اسلامی در جای قرآن معرفی می‌کنند، دون کتاب خدا قرار می‌گیرد و در زمره‌ی لوازم دین داری نیست. اما هنوز و پیش از ورود به این مبحث بسیار جذاب قرآنی، که نمایشی از عالی‌ترین برخوردهای آزاد منشانه نسبت به حقوق دیگران و حتی کسانی از اهل کتاب است، که از مرحله‌ای به بعد، آشکارا به شمایل دشمن مسلمین عمل کرده‌اند، باید بحث قبل را دنبال کنم که یافتن راهی برای اشراف به ویژگی‌های قومی بود، که بعدها یهودی خوانده شده‌اند.

بدون تعارف، کشف هویت مردمی که به مدد الهی و با سرپرستی موسای پیامبر، از سرزمین مصر و ستم فرعونیان گریختند، بسی دشوار و در اجزایی شاید تا زمانی معین ممکن نباشد. پیچیدگی عمومی و اولیه در این است که موسای پیامبر در آغاز مأموریت خویش و در دربار فرعون، به نام پیامبر دین یهود ظاهر نشده، فرعون را به پذیرش تورات نخوانده و رسالت او برای ابلاغ دین یهود و نزول تورات و فرمان‌های ده گانه بر او، امری است که پس از خروج از مصر حادث شده است. پس سؤال نخستین و اصلی در همین مرحله بروز می‌کند: مردمی که در مصر مورد ستم فرعون بوده‌اند، پیش از ظهور موسی، چه تعلق قومی و چه باور دینی و مذهبی داشته‌اند، به کدام دلیل مورد ستم و بهره‌ی فرعونیان قرار گرفته‌اند، چرا خداوند موسی را برای استقامت و هدایت آن قوم در همان مصر مأمور

نکرد، ضرورت خروج آن‌ها از سرزمین مصر چه بود و چرا موسی، همانند عیسای پیامبر، که در برابر فتنه‌ی خاخام‌ها و نظامیان روم، با پیروانی معدود، استقامت کرد، موظف نشد تا برابر دربار فرعون بایستد و سراسر مصر و سپس مردم دیگر را به دین یهود بخواند؟ در حال حاضر نه فقط برای این سئوالات اولیه درباره‌ی قومی که بعدها یهودی خوانده شدند، پاسخی وجود ندارد، بل اصولاً طرح این سؤال‌ها در دستور روز و روی میز کار محققان و دین‌شناسان قرار نداشته است.

به راستی دسترسی به این آگاهی، که به کدام ضرورت خداوند قومی را از جهان جدا می‌کند، برای هدایت آن‌ها پیامبری مخصوص می‌فرستد که فقط مأمور ابلاغ و تبلیغ یک قوم معین به هدایت‌های کتاب تورات است، از پیچیده‌ترین مدخل‌های مطالعات دین‌شناسی است. در سنت الهی ارسال انبیاء و رسل و پیامبران صاحب کتاب، انحصاری که در باب قوم یهود رعایت شده، بی‌سابقه و اعجاب‌آور است، زیرا از جهات متفاوت و با دلایل متعدد معین می‌شود که مقصود خداوند از بعثت موسی و ارسال تورات، تدارک و تبلیغ یک دین عمومی و جهانی نیست که مسئول و مدعی هدایت تمام آدمیان باشد و از سراسر تورات استنباط می‌شود که موسای پیامبر برای راه‌نمایی و نجات قومی معین و نه تمام مصریان، از ستم فرعون و در مرحله‌ی بعد دعوت همان قوم به دستورات و آموزه‌های تورات مبعوث شده است.

«و لقد اتینا موسی الهدی و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب. ما به موسی مقام هدایت دادیم و کتابی را به بنی اسرائیل میراث سپردیم». (غافر، ۵۳)

تمام مطالب قرآن، در باب مسائل یهود و کتاب تورات، در قالب خطاب به بنی اسرائیل انجام می‌شود و نه چون انجیل و قرآن، با خطاب عام به آدمیان! ما در قرآن با حضور دیگر رسولان قومی، چون اقوام عاد و ثمود و لوط و هدایتگرانی چون نوح و یونس و صالح هم مواجهیم، اما تفاوت درجات آن‌ها با موسای پیامبر در ارسال کتاب است، که انبیاء پیش از او نداشته‌اند. این پدیده در نظام‌شناسی ادیان، به خصوص که هنوز هم

یهودیت را یک اندیشه ی قومی نژادپرستانه می شناسیم که نه در کار اصلاح انسان، بل در اندیشه ی به خدمت گرفتن دیگران، در جهت منافع قوم خود، بدون رعایت کم ترین آموزه های الهی و حتی مناسبات مصطلح و قانونی در جوامع انسانی عمل می کند، بسیار قابل تأمل است. به گمان من اگر دانسته های امروز، درباره ی تأثیرات ضد تمدنی و آزمندانه ی آن قوم خارج شده از مصر، یعنی یهودیان کنونی را، در قضاوت تاریخی در باب ادیان دخالت دهیم، این فرض ضعیفی نیست که ذات باری تعالی با اشراف کامل به ماهیت و نهاد این گروه از مخلوقات خویش، درست مانند ماجرای شیطان، آنان را با اقتداری معین، در مسیر روند طبیعی و سالم و صلح خواه زندگی آدمیان قرار داد تا با اخلال در تلاش موجه انسان، پروسه ی اصلاح و تربیت آدمیان، در جریان مبارزه ی دائم با این گروه نژادپرست و توطئه گر کامل شود، که پیوسته موفقیت دیگران را شکست خود پنداشته اند و علیه مجامعی عمل کرده اند که بیرون از حیطه ی اقتدار آنان به مراتبی از رشد می رسیده اند!

«و لقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المہین. من فرعون انه کان عالیاً من المسرفین. و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین. و اتیناهم من الایات ما فیہ بلواً مبین. و ما بنی اسرائیل را از فرعون زیاده خواه و از عذابی خوار کننده رهانیدیم. و آگاهانه بر جهانیان برتری دادیم و نشانه هایی که ابزار آزمایش آنان بود.» (دخان، ۳۰ تا ۳۳)

اینک نیز تکرار همان داستان کهن را می شنویم: زمانی که می کوشم فصل کوتاهی از ماهیت رفتارهای یهودیان در شرق میانه ی کهن و اکنون را باز گویم، که به سعی دروغ پردازانه و جاعلانه ی یهود، دگرگونه جلوه داده اند، همان توطئه گری معهود یهود، با کثیف ترین ابزارها و از جمله افزودن دیوانه وار و مکرر بر حجم دروغ های پیشین، از همان تربیون های رسوا و با به خدمت گرفتن تمام عوامل نقاب دار و بی نقاب خود، از رواج و مذاقه در این سخنان ممانعت می کنند! تا جایی که در زمان ما، هر انسان صاحب فرهنگ و تجربه آموخته از روند تمدن، نیک دریافته است که راه صلاح

بشر و بازگشت به مدنیت ادیان، پرهیز از یهودیان و نفی روش‌های متعارف آن‌ها در عرصه‌های سیاست و فرهنگ و اقتصاد است، تجربه‌ای که برای بی بنیان نشان دادن، بر آن مارک «یهود ستیزی متعصبانه» می‌زنند. آنان هم که می‌کوشند یهودیت و صهیونیسم را دو مفهوم جدا از هم بدانند از یاد می‌برند که صهیونیسم یک ظهور جدید و بی پرده پوشی در اعمال همان اعمال کثیفی است که یهودیان در زمان‌های مختلف، به گونه‌های متفاوت، و درمراحلی حتی به صورت مظلومین زمین، از کهن‌ترین زمان، نسبت به تمدن انسان، انجام داده‌اند و رفتار صهیونیستی، نه ملهم از دینی جدید، بل از اجزاء و جلوه‌های یهودیت دور شده از تورات نخستین و پیوسته به تلمود، یعنی یهودیت موجود است.

«و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علواً کبیراً. فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عبداً لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً. ثم ردنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیراً. ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعد الاخرة لیسوا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة و لیتبروا ما علوا تنبیراً. در آن کتاب به بنی اسرائیل خبر دادیم که از سر بزرگ انگاری و سرکشی، دو بار در زمین فساد عظیم خواهید کرد. در وعده ی نخست، گروهی از بندگان نیرومند خویش را، علیه شما برانگیختیم تا حتی درون خانه‌های تان رخنه کنند و وعده‌ی ما عملی شد. سپس آنان را عقب راندید و شما را به ازدیاد مال و فرزند مدد کردیم و بر نفرت شما افزودیم. نیکی و بدی به خود شما برمی‌گردد و چون نوبت دوم فرا رسید، کسانی را بر سرتان فرستادیم که چون بار اول به عبادتگاه‌های تان درآیند و هر چه را می‌یابند معدوم کنند.» (اسراء، ۴ تا ۷)

چه قدر این تصاویر با آن حوادثی تطبیق می‌کند که در دو بار حمله‌ی بزرگ بابلیان و اسکندر به اورشلیم و تخریب معابد سلیمان، به تأیید تورات و تصدیق تاریخ، گذشته است. آن چه را مورخ از این آیات برداشت می‌کند کلیدی است در علت یابی هجوم تجمع‌های بزرگ آن دوران، به یهودیان، که تاکنون سبب آن ناشناخته بود. چنان که این آیات گواهی می‌دهد، فساد یهودیان در زمین موجب اقدام به آن نزاع مکرری بوده است که مردم

بین النهرین اجباراً و برای رفع فساد یهودیان انجام داده اند. آن چه را تاریخ از این نزاع ها مجسم می کند نشان می دهد که همسایگان اورشلیم و حتی صاحبان موقت بین النهرین یعنی اسکندر و سلوکیه، تنها راه توقف اعمال مفسدانه ی یهودیان در منطقه را تصرف و تخریب اورشلیم و تبعید عمومی مردم آن به دورترین نقطه، تا اعماق افغانستان دیده اند. این همان فساد یی است که مکرراً یهودیان در زمین به راه انداخته و می اندازند که نابود سازی افتخارات دیرینه و مانده های ارزشمند تاریخی مردم مسلمان عراق و نسل کشی و حرمت شکنی انسان در فلسطین و لبنان و افغانستان، در زمره آشکارترین آن هاست. مورخ معتقد است که برپایی تمام نزاع های زمین، از تجاوزات منجر به حوادث بین النهرین کهن و از قتل عام پوریم تا نابودی یونان و کشتار سرخ پوستان آمریکای شمالی و جنوبی و آن حوادث خونین و غیر انسانی که در دو جنگ بین المللی و بزرگ اول و دوم گذشت و نیز هزاران آسیب دیگری که بر بدنه ی تمدن آدمی، در ۴۰۰ سال گذشته، به صورت هجوم خون خوارانه و غارتگرانه ی پول و پلیدی، بر آسیا و آفریقا و آمریکا وارد شده، با دخالت واضحی از توطئه گری های یهود و اثر انگشتی از آنان، قابل ردیابی روشن و بی معارض است.

«لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل و ارسلنا اليهم رسلاً كلما جاءهم رسول بما لا تهوى انفسهم فريقاً كذبوا و فريقاً يقتلون. ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی بر ایشان فرستادیم. هر پیامبری که با هواهای نفسانی آن ها همراه نمی شد، یا تکذیب می کردند و یا می کشتند.» (مائده، ۷۰)

«قول يا اهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التورات والانجيل و ما انزل الحكيم من ريكم و ليزيدن كثيراً فهم ما انزل اليك من ريك طغياناً و كفراً فلا تأمن على القوم الكافرين. بگو ای اهل کتاب تا آن زمان که به تورات و انجیل نازل شده از جانب خدا نپردازید، به حساب نمی آید که گروه زیادی از آنان به سبب آن چه از جانب خدا بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر خود افزوده اند. پس به قوم کافرین نأسی مکن.» (مائده، ۶۸)

خداوند قومی را در برابر انسان قرار داده است که با پیامبر و کتاب هم اصلاح نشد، از میان شان مؤمنانی یکتا پرست برنخاستند، آدمی جز زیان

از آنان ندید، تا آن جا که امروز راه برون رفت از مصائب زمین، پرهیز از تشابه به آن هاست. آیا چنین قومی را، که بر موسای پیامبر نیز، که پیش چشم شان راه نیل را به مدد الهی بر آنان گشود، وفادار نماندند و در همان آغاز ورود به صحرا، به پرستش گوساله بازگشتند، و خداوند تصریح دارد که پیامبرکشی و سرکشی دائم کرده اند، می توان پیشاپیش و در زمانی که در مصر و زیر تسلط و ستم فرعون بوده اند، یکتا پرست و پیرو خدای واحد دانست؟!

«و جاوزنا ببني اسرائيل البحر فأتوا على قوم يعكفون على أصنام لهم قالوا يا موسى اجعل لنا الهًا كما لهم ءالهة قال انكم قوم تجهلون. همين که بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم، به قومی رسیدند که با بت های خود مشغول بودند، گفتند یا موسی برای ما نیز همانند این ها، بت هایی قرار بده. موسی گفت: عجب قوم نادانی هستید!» (اعراف، ۱۳۸)

با بیان این آیه، که گویا ترین و کوتاه ترین معرف و مشخصه ی بنی اسرائیل، از زبان موسای پیامبر است، به مدخلی ورود می کنم، که گرچه از عمده مباحث قرآنی در گفت و گوی بین ادیان است، اما با افسوس و حیرت تمام، و با اصرار و ابرامی درک ناشدنی، مقدم بر این نوشته ها، ندیده ام که کسی قصد دخول به آن را کرده باشد.

پیش تر خواندیم که خداوند به دفعات و گاه با تندی، کوشش یهودیان و نصاری برای منسوب کردن خود به ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و فرزندان و ذریه ی آن ها را مردود می داند. تکرر و تصریح آیات الهی در این قضیه، به میزانی کثیر و فصیح است، که از هیچ راه نمی توان اندک خدشه و تشکیک و اشکالی بر آن وارد آورد. در این باب و در آیات ۱۲۰ تا ۱۳۶ سوره ی بقره، گفت و گوی آشکاری است، که ضمن آن، ابراهیم و

اسحاق و اسماعیل و یعقوب و فرزندان و نوادگان و ذریه‌ی آن‌ها از دین نصاری و یهود جدا می‌شوند، ولی تورات، با اصرار تمام، یهودیت را دین و میراث ابراهیم و اسحاق و یعقوب معرفی می‌کند! و از آن‌که قوم مورد حمایت خداوند در مصر، پیوسته بنی‌اسرائیل خوانده شده، پس آن‌گاه رابی‌های جاعل، برای یکی کردن اسرائیل و یعقوب، و با تمسک به معنای لغوی اسرائیل، که در عبرانی «بر خدا پیروز شده» معنا داده‌اند، داستان مطلقاً کفرآمیزی در یکی شمردن اسرائیل و یعقوب ساخته‌اند، تا بدان وسیله خود را از بی‌هویتی بنیانی و الهی خلاص کنند.

«یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف‌ران یعقوب را لمس کرد و کف‌ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافت». گفت: «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم». به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب». گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بل که اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و پیروز شدی». یعقوب از او سؤال کرد: «مرا از نام خود آگاه ساز». گفت: «چرا نام مرا می‌پرسی؟» و او را در آن‌جا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنئیل نامید و گفت: «زیرا خداوند را رو به رو دیدم و جانم رستگار شد». (عهد عتیق، پیدایش، فصل ۳۲، آیات ۲۵ تا ۳۱)

این مطالب شرک‌آمیز ناباب درباره‌ی یعقوب و خداوند، با کمال تأسف مورد تایید مترجمین و مفسرین قرآن عظیم بوده است، تقریباً بدون استثناء، همه جا اشاره به اسرائیل در قرآن فصیح را، اشاره به یعقوب گفته، بدین ترتیب ندیده‌انگاری آیات قرآن و باور خود به افسانه‌های تورات و به خصوص افسانه‌ی مشرکانه‌ی کشتی گرفتن یعقوب و مکالمه‌ی او با خداوند و نام بخشی الهی به او را، بابتی مسئولیتی تمام، به عنوان یک آگاهی قرآنی اعلام کرده‌اند!

«یعقوب: فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل، ملقب به اسرائیل است. این نام عربی و از ریشه‌ی عقب نیست، بل که عبری است. فرزندان اسرائیل را که همان عبرانیان یا قوم یهود باشند، بنی اسرائیل می‌نامند. بنی اسرائیل همان اسباط دوازده‌گانه‌اند که زاد و رود دوازده فرزند یعقوب هستند و لذا یعقوب جد بنی اسرائیل است» (!!!!؟). (بهاء الدین خرم‌شاهی، دانشنامه‌ی قرآن، ذیل واژه‌ی یعقوب)

ملاحظه کنید این قرآن پژوه مسلمان، چه گونه با آیات صریح قرآن، در رد انتساب یعقوب به یهود و نصاری، درافتاده و چه گونه علی رغم اعلام مکرر کلام خدا، تبلیغ می کند که اسباط ۱۲ گانه ی یهود از زادورود یعقوب اند و یعقوب را جد بنی اسرائیل می شناساند! چه طور ممکن است که یک قرآن پژوه، قرآن را نخوانده و از احکام صریح آن بی خبر باشد تا در این گونه موارد، لااقل یادآوری کند که چنین ادعایی را بر مبنای مطالب تورات و نه قرآن آورده است!!! او ارا به ی قرآن پژوهی این چنینی را، در این جا هم متوقف نمی بیند و چنان می تازد که در ترجمه ی قرآن اش، از جمله در آیات ۹۳ سوره ی آل عمران و ۵۸ سوره ی مریم، در برابر نام اسرائیل، (= یعقوب) گذارده است!!!!؟

این گونه مترجمین با سهل انگاری و اختلاط و امتزاج اطلاعات عرضه شده در تورات و منظوره های الهی در قرآن، به نظر می رسد که ندانند قرآن فصیح، به دفعات و در آیات مکرر، یعقوب پیامبر را به نام خوانده و اندک نشانه ای موید افسانه ی تورات در باب یعقوب، در قرآن فخیم نیافته ایم، پس جای تأمل و پرسش فراوان است که چرا بسیاری از مترجمین قرآن، در موضوع تکرار نام اسرائیل در آن کتاب کامل، این گونه توراتی می اندیشند و چرا مترجم توانایی چون آقای آیتی نیز، در عنوان سوره ی اسراء می آورد: «سورة بنی اسرائیل، فرزندان یعقوب»!!!!؟! و در مکان های چند دیگری، همین برداشت را به صور گوناگون، تایید و تکرار می کند؟!!

«قل امنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون». بگو به خداوند و اوامری که بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و بر موسی و عیسی و دیگر پیامبران نازل کرده، بدون تفکیک و ترجیح یکی بر دیگری، ایمان آورده و تسلیم او هستیم». (آل عمران، ۸۴)

بدین ترتیب خداوند یعقوب را در میان پیامبران و برگزیدگان الهی به نام می خواند که خطابی سخت مکرر و در سراسر قرآن مکرم پراکنده است.

می‌پرسم با وجود چنین محکматаی که یعقوب در تمام متن قرآن به نام شناخته شده‌ی خود خوانده می‌شود، آیا چه گونه و از چه بابت روا داشته‌اند که در این باب داده‌های تورات را به باورهای قرآن منتقل و با آن مخلوط کنند؟! اما اینک جای این گونه پرسش‌ها و ده‌ها نظیر آن نیست، باید در قرآن کریم و فصیح، آن گاه که قبول نداریم و نمی‌توانیم بپذیریم که قرآن مبین نیز، همانند تورات، یعقوب و اسراییل را یکی گرفته باشد، به دنبال اسراییل بگردیم، زیرا بدون اشراف به موقعیت و ماهیت نامی که قوم مورد حمایت خداوند در مصر بدان منتسب است، قادر نخواهیم بود در مبنای یهودیت کنونی ورود کنیم و نگفته پیدا است که همانند گذشته، تنها متن مورد پذیرش و اعتنای ما، در این گفت و گوی از ادیان الهی، به دلایل مفصل و متعددی که پس از این عرضه خواهیم کرد، قرآن مجید است و بس!

«اَنَا اَوْحِينَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوْحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اَوْحَيْنَا اِلَى اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ وَ الْاَسْبَاطَ وَ عِيسٰى وَ اَيُّوْبَ وَ يُوْنُسَ وَ هَارُوْنَ وَ سَلِيْمَ وَ اَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوْرًا. مَا بِهٖ تَوْ، چنان که به نوح و پیامبران پس از او، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و وابستگان به آن‌ها و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی فرستادیم و به داود زبور دادیم». (نساء، ۱۶۳)

«و وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ كَلَّا هَدَيْنَا وَ نُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سَلِيْمَانَ وَ اَيُّوْبَ وَ يُوْسُفَ وَ مُوْسٰى وَ هَارُوْنَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيٰى وَ عِيسٰى وَ الْيَاسَ كُلِّ مِنَ الصَّالِحِيْنَ وَ اِسْمَاعِيْلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوْنُسَ وَ لُوْطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلٰى الْعَالَمِيْنَ. وَ به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم که هدایت شده بودند و نوح که از قبل هدایت شده بود و نیز فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را. چنین جزا می‌دهیم به نیکوکاران. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که تماماً از صالحین بودند و اسماعیل و یونس و لوط که همگی را بر جهانیان برتری دادیم». (انعام، ۸۴ تا ۸۶)

گرچه در این آیات، فهرستی از برجسته‌ترین رسولان الهی، از نوح تا داود و عیسی ذکر می‌شود و در آیات دیگری نام ادریس و ذوالکفل و ذوالنون نیز مضبوط است، اما در میان آن‌ها اسم اسراییل را نمی‌بینیم و بدانید

که قرآن کریم، به جز یک استثنای نیمه آشکار، هرگز اسراییل نامی را به پیامبری نخوانده است، که بدان خواهیم رسید، اما اینک فرصت را فراهم می‌بینم، به دلیلی که در زیر می‌آید، به زبور داود توجه دهم، که یک اسم جمع است و نخست عنوان کنم که نمی‌توانیم آن را، با قاطعیت تمام و یقین کامل کتاب الهی بنامیم، زیرا نه فقط قید کتاب بر زبور در قرآن وسیع نیست، بل خداوند در مراتب متعدد، از جمله در بخشش «کوثر» و «سبعاً من المثنی» به پیامبر والا مقام، واژگانی به کار برده است که به گمان من، همانند ده‌ها و ده‌ها مورد دیگر، چنان که بحث آن گذشت، واژگانی از دائرة المعارف آسمانی است.

ما در کتاب خدا به سه اشاره بر زبور برمی‌خوریم: در آیه ی بالا، در آیه ی ۵۵ سوره ی اسراء، که متضمن قید درجات برتری پیامبران و فخامت یکی بر دیگری در نزد خداوند است و در آن داود، تلویحاً به سبب دریافت زبور برتر شمرده شده و بالاخره در آیه ی ۱۰۵ سوره ی انبیاء، که از جمله شامل تأکید خدا بر وراثت نهایی صالحین بر زمین است.

«و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون.

به درستی که در زبور، پس از ذکر، ثبت شده است که زمین را به میراث بندگان صالح خواهیم سپرد». (انبیاء، ۱۰۵)

در قرآن مبارک و متین، بیش از ۲۵۰ بار، لغت ذکر با معانی یاد و یاد خداوند و هشدار و توجه به امری معین و اشاره ای عمومی به آموزه‌های آسمانی، آمده است، ولی استثنائاً در این آیه، با حیرتی به پهنای آسمان، می‌خوانیم که تمام مترجمین، معنای لغت «ذکر» را «تورات» گفته‌اند، تا زبور را مکملی بر آن کتاب شمرده باشند!!! حال آن که خداوند از کاربرد لغت کتاب برای زبور، از آن دست که بارها درباره ی تورات و انجیل و قرآن به کار رفته، پرهیز کرده و چنان که در پیش آوردم، نه فقط هنوز نتوانسته‌ایم با دقت و یقین لازم، معنای کاملی برای کتاب و کتابت در قرآن کریم فراهم کنیم، بل در این جا نیز منظور خداوند را از ذکر لغت زبور نمی‌دانیم. چنان که در این آیه آشکارا، «کتبنا» با مفهوم نوشتن

نیست، اما اگر کتبنا را نوشتن هم گمان کنیم محملی بر این ادعا نخواهد شد که «ذکر» را تورات بدانیم، پس این تسلسل مسامحه کارانه از کجا و به کدام قصد آغاز شده است که هنوز هم لغت «ذکر» را در این آیه «تورات» معنا می کنند؟! هنگامی که در جست و جوی مکتوبات منتسب به داود به تورات می رسیم، می بینیم که از مجموع ۱۵۰ مزامیر، ۶۷ سرود و دعا و زمزمه را از داود می داند. مجموعه ای که بدون تردید تاریخ تدوین آن نامعین و بل متأخر است، زیرا مطالب متنوعی از دوران های مختلف تاریخ قوم یهود را شامل می شود و برای نمونه به «سرود تبعیدیان» در باب اسارت یهودیان در بابل گوش کنید که از نظر غنای بیان و تصاویر تاریخ، نخبه است:

«کنار نهادهای بابل نشستیم و چون صهیون را به یاد آوردیم، گریستیم. برپای های خود را بر درختان بید کنار آب آویختیم، زیرا به اسیری برندگان و تاراج کنندگان، از مآثرانه می خواستند که: «یکی از سرودهای صهیون را برای ما بخوانید!» چه گونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم پس دست راست ام مرا فراموش کند، اگر تو را به یاد نیاورم، پس زبان به کام ام بچسبد. ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشا به حال به حال آن که تو را جزا دهد، از آن دست که تو بر ما روا داشتی، خوشا به حال آن که اطفال تو را بگیرد و برصخره ها بکوبد». (مزامیر، سرود تبعیدیان)

همین دو جمله ی پایانی، شهادت می دهد که این یک سرود یهودی است و به سبب مضمون و زمان، طبیعی است که از دوران نزول اسفار پنج گانه بر موسای پیامبر یک هزاره فاصله بگیرد. چنان که ادعیه و سرودها در این مزامیر منتسب به داود، حتی در موضوع جنگ، چنان که در «سرود طلب کمک» می خوانیم، در غنای زبان و روانی و لطافت بیان و نیز خشونت رفتار، از روال و زبان و فرهنگ یهود مؤخر برخوردار است.

«ای خدا، من قوی دل ام، می سرایم و می خوانم، ای عود و بربط، همراه من در سحرگاه بیدار شوید. ای خدا جلال تو بر زمین و بر آسمان ها متعالی باد! خدا در قدوس خود مقرر کرده است، پس نشاط خواهیم کرد. شکیم را دوپاره می کنیم و از وادی سکوت می گذرم، جلعاد و منسی از آن من خواهد شد. افرایم سر من و موآب ظرف شست و شوی من است. نعلین خود را بر ادوم خواهیم راند و بر فلسطین سلطنت خواهیم کرد. کیست تا مرا به ادوم و حصین در

آورد، جز تو ای خدا که مرا ترک کرده‌ای و با لشکریان من همراه نمی‌شوی؟
مرا درکارزار کمک کن، که امداد آدمیان باطل است». (مزامیر، سرود طلب کمک)

در این سرود، توسل داود بر خدای یهود، از باب تصرف دارایی و سرزمین‌های دیگران است، چنان که نفرین‌های خاص قوم یهود را نیز، در سرود دیگری از مزامیر داود می‌خوانیم:

«خاموش مباش، ای خدای تسبیح من، زیرا به کینه و فریب و دروغ با من سخن می‌گویند، در جای محبت با من می‌جنگند و در جواب دعا، دغل می‌کنند. مرد شریری را بر او بگمار و از محکمه خطاکار بیرون آور، عمر او را کوتاه کن و مقام‌اش را به دیگری ببخش، فرزندان‌اش یتیم و زن‌اش بیوه شوند، تا گدایی کنند و در خرابه‌ها قوت بجویند. طلب کار اموال‌اش را تاراج کند و یتیمان‌اش رنگ مهربانی نبینند، خدا گناه پدر و مادرش را نبخشد. لعنت چون ردایی بر تن، چون آب در شکم و چون چربی در استخوان‌اش بگردد. اما ای یهوه، مرا به رحمت خود بنواز، که فقیرم، چون سایه از زمین برچیده و چون ملخ رانده می‌شوم...»

آیا میسر است، این نشان آشکار فرهنگ بی‌رحمی و خشم و خشونت و نفرین و نفی یهود را، که تماماً بیان منویات شخصی است، همان زبوری بدانیم که خداوند در قرآن سلیم و متین به داود واگذار کرده و اگر این مزامیر مختصر، نمی‌تواند مکمل چیزی شناخته شود، پس چه گونه و چرا «ذکر» را «تورات» معنا می‌کنند؟! باری، به شناسایی اسراییل در اشارات قرآن عظیم باز گردم. تا شاید سرانجام معلوم ما شود که آن قوم هدایت شده از سوی خداوند به بیرون از خاک مصر، پیش از نزول تورات و هدایت‌های ده فرمان چه آیینی داشته، کدام خدا را می‌پرستیده و از آن که در تمام خطاب‌ها «بنی اسراییل» نام گرفته‌اند، پس «اسراییل» در قرآن کامل چه کسی است و در نزد خداوند چه مقامی دارد؟

«یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم و واعدناکم جانب الطور الایمن و نزلنا علیکم المن والسلوی. کلوا من طیبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی. ای بنی اسرائیل شما را از چنگ دشمنان تان رهانیدیم، و وعده گذاردیم با شما در جانب طور ایمن و بر شما من و سلوی را فرستادیم. بخورید از طعام‌های پاکیزه‌ای که نصیب شما کردیم، طغیان نکنید و خشم مرا بر خود حلال و روا مدارید که گرفتار به غضب ما

به راستی که نابود شده است». (طه، ۸۰ و ۸۱)

در این آیه، خطاب الهی بر آن قوم را، که از نخست با تذکر و اتمام حجت همراه است، با نام بنی اسرائیل می خوانیم. در این جا نیز، چنان که پیش تر شرح آن آمد، با چند واژه از دائرة المعارف آسمانی آشنا می شویم: «طور ایمن»، «من» و «سلوی». شاید کسانی کنایه کنند که چنین مراجعاتی به لغات قرآن را چه نیاز و نتیجه ای است؟ کم ترین حاصل آن، اثبات اصالت و الهی و آسمانی بودن کتاب خداست که ساده تر از این ممکن نیست.

«حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل. گفت به حقیقت من رسولی از جانب خداوند عالمیانم. با نشانه هایی آمده ام و از قول او جز به راستی نمی گویم. پس بنی اسرائیل را با من روانه کن». (اعراف، ۱۰۵)

در این آیات، موسی نیز قومی را که به نجات آن ها از ستم فرعونیان مامور شده، بنی اسرائیل می خواند و فرعون را دعوت می کند تا بنا بر فرمان الهی اختیار آن قوم را به دست او بسپارد.

«ولما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن کشفتم عنا الرجز لنؤمنن لک و لنرسلن معک بنی اسرائیل. و چون بر آن ها آن وقایع خوار کننده حادث شد، گفتند ای موسی خدایی را که با تو عهد بسته بخوان که اگر این مذلّت را از ما دور کنی، به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را با تو روانه خواهیم کرد». (اعراف، ۱۳۴)

این هم شناسایی فرعون از آن قوم و باز هم با همان نام «بنی اسرائیل»، اینک در چرخه ی پر دوری در موضوع شناخت اسرائیل، یعنی کسی در گردشیم که مردم قوم بعدها یهود شده، نام نخستین خود را از انتساب به او برداشته اند. و آن چه از اسرائیل می دانیم تنها در این حد است که یهودیان او را همان یعقوب می شناسند و قرآن قویم، با قیدی موکد، این شناسایی را رد می کند و چندان که در اختیار دارم، نخوانده ام که جایی کسی به دنبال آشنایی و معرفی اسرائیل رفته باشد، و برمن عجیب و سخت آمد

که در آخرین متن ضخیم و دو جلدی، اما نیم بند و آبکی منتشره به فارسی، که در باب اشتراکات قرآن و کتاب مقدس، از خانم دنیز ماسون خواندم، گرچه باب مفصلی در معرفی پیامبران پیش از طلوع اسلام داشت، اما در آن نه فقط اسراییل را در زمره ی پیامبران نگفته بود، بل نامی نیز از او دیده نمی شد!!!

تا اظهار نظر نهایی درباره‌ی ذکر نام اسرائیل در قرآن مجید، هنوز ناگفته‌هایی در پیش است، که استحکام توأم با ظرافت بیان قرآن را نشان می‌دهد و معلوم می‌کند که در کتاب خدا برای کاربرد هر لغت و مقصد و منظور، چه وسواس آشکار و پنهانی به کار رفته و چه گونه می‌توان با دنبال کردن این ظرایف سخن الهی، باب‌های به نظر مسدودی را بر خود بگشاییم و از عجیب‌ترین آن‌ها خطاب‌هایی است که قرآن مبین در نامیدن قومی به کار برده است، که امروز یهود شناسایی می‌کنیم:

«یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فاریبون و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لاتکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمناً قليلا و ایای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون. ای بنی اسرائیل به یاد آورید نعمت‌هایی را که از آن برخوردار شدید، به عهدی که با من بسته‌اید وفا کنید، تا به عهدی که با شما بسته‌ام وفا کنم. بر حذر باشید، به این فرو فرستاده که تأیید می‌کند فرو فرستاده‌ای را که با شماست، ایمان بیاورید، نخستین منکر آن نباشید، به بهای نازل نفروشید، بترسید، بر حق لباس باطل نپوشانید و حقیقتی را که بر آن آگاهید، کتمان نکنید.» (بقره، ۴۰ تا ۴۲)

قرآن عظیم، قریب چهل بار، گروهی را که بعداً یهودی می‌خواند، آن هم در

مواردی که اراده‌ی اشاره به گذشته، تذکر و تهدید و اتمام حجت و یادآوری نزول نعمت و حکمت و کتاب و بیان خلاف و قدر ناشناسی و بت پرستی و کلاشی و مخفی کردن احکام الهی و سرکشی و سرزنش آنان را داشته، «بنی اسرائیل» نامیده است. در این خطاب‌ها هرگز به موردی بر نمی‌خوریم که خداوند بنی اسرائیل را با زبان معمول و بدون عتاب بخواند و آیه‌ای نداریم که متضمن ذکر امید و انتظار اطاعت و اصلاحی از بنی اسرائیل باشد! چندان که به نظر می‌رسد عنوان بنی اسرائیل در کتاب خدا، نوعی نام‌گذاری توأم با مفاهیم حقارت، ضعف، اصلاح ناپذیری، آشوب‌آفرینی، زیاده‌خواهی و شیطنت بوده است. در این آیات خداوند منزلتی برای بنی اسرائیل قائل نیست و جای بسی تأمل است که قرآن قدرتمند، از آغاز، نگاه خداوند به قومی را که در کار رهاندن آنان از ستم سرکشان و فرعونیان است، بی‌مقدار قلمداد می‌کند و تا ظهور موسای پیامبر پیروی رسولی خاص نمی‌داند.

«یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انی فضلّتکم علی العالمین و اتقوا یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون. ای بنی اسرائیل، یاد کنید نعمت‌ها و جایگاه برتری را که در میان جهانیان به شما بخشیدم، بترسید از روزی که کسی آن دیگری را به چیزی نگیرد، شفاعتی را نپذیرند، جای‌گزینی قبول نشود و یاری‌کننده‌ای نباشد. (بقره، ۴۷ و ۴۸)

سل بنی اسرائیل کم اتیناهم من ایه بینة و من یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب. از نشانه‌های روشن‌گری که به بنی اسرائیل عطا کردیم، بپرس. هرکس نعم الهی را دگرگون کند، بداند که کیفر خداوند سخت است. (بقره، ۲۱۱)

من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیایها فکانما احیا الناس جمیعاً و لقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیراً منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون. و بدین ترتیب بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که اگر کسی را نه به سبب کشتن دیگری و یا ارتکاب فساد در زمین، به قتل رسانند، چنان است که همه را بکشند و اگر زندگی بخشند چنان است که بر همگان زندگی بخشیده‌اند و پیامبرانی بر آن‌ها مبعوث شد که نشانه‌های آشکاری به همراه داشتند و با

این همه بسیاری از آن‌ها در زمین از حد خود خارج شدند». (مائده، ۳۲)

این حقیقت است که آیات قرآن، بنی اسرائیل را به عنوان گروندگان به ایمان الهی و یا صاحبان معتقدات یکتا پرستانه و آسمانی نشناخته و اگر کتاب خدا را بکاویم، به بیانی برنخواهیم خورد که در آن یاد بنی اسرائیل به نیکویی گذشته باشد. چنان که آرام‌ترین آیات الهی درباره‌ی آن‌ها، ابتدا به شرح بخشش نعمات و بلافاصله و به دنبال، از ناسپاسی بنی اسرائیل می‌گوید، که تمام عنایت‌ها و هدایت‌ها را ندیده گرفته‌اند!

«و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً و قال الله اني معكم لئن اقمتم الصلوة و اتيتم الزكوة و امنتم برسلي و عزتموهم و اقرضتم الله قرضاً حسناً لا كفرن عنكم سيئاتكم و لا دخلنكم جنات تجرى من تحتها الانهار فمن كفر بعد ذلك منكم فقد ضل سواء السبيل فيما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسيةً يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظاً مما ذكروا به و لا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلاً منهم فاعف عنهم و اصفح ان الله يحب المحسنين. خدا با بنی اسرائیل پیمان بست، بر آن‌ها دوازده سرپرست گمارد و گفت من همراه شما خواهم بود و اگر نماز بخوانید و زکات ادا کنید، به رسولان من ایمان آورید، یاری‌شان کنید و به خدا قرض الحسنه دهید، بدی‌ها را از شما دور می‌کنم و به بهشتی داخل می‌شوید که در آن جوی‌ها جاری است. از این پس اگر کسی ناسپاسی و کفر کند، به راه خطا افتاده پیمان‌های‌شان را شکسته‌اند، پس لعنت شدند و قلوب‌شان را سخت کردیم. کلمات را تغییر دادند، به فراموشی سپردند بهره‌هایی که از تذکرات ما بردند، جز اندکی از بقیه‌ی آن‌ها جز خیانت نخواهی دید، با این همه بر آن‌ها ببخش که خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

(مائده، ۱۲ و ۱۳)

آن دسته از آیات قرآن، که با خطاب بنی اسرائیل توأم است، یا شرح احوال و قصه‌ی نجات آن‌ها است که در مواردی چند یادآوری می‌شود و یا گفتار اندر خیانت به رسولان، قتل و آزار دیگران، بد عهدی و آسیب رسانی آن‌ها به مسیح، دامن زدن به اختلافات قومی در میان اسباط خود، ارتکاب جعل و ناسپاسی نسبت به نعم خداوندی و حواله کردن عاقبت کارشان به روز جزای الهی است. در مجموع، اشارات به قوم بنی اسرائیل در قرآن، متوجه

مردمی منزوی و بی اقتدار است، که به هر مهلت و بهانه، چرخشی در رفتار و اعتقادات و اعمال آنان پدید می آید و خطاب خداوند به آن ها با خفیف انگاری و کوچک شماری و بی اعتمادی آشکار توأم است.

«اذ قال الله يا عيسى ابن مريم اذكر نعمتي عليك و على والدتك اذ ايدتك بروح القدس تكلم الناس في المهد و كهلاً و اذ علمتك الكتاب و الحكمة و التوراة و الانجيل و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيراً باذني و تبرى الاكمه و الابرص باذني و اذ تخرج الموتى باذني و اذ كفت بني اسرائيل عنك اذ جئتهم بالبينات فقال الذين كفروا منهم ان هذا الا سحر مبين . خداوند به عیسی بن مریم گفت به یاد آور نعمتی را که به تو و مادرت دادیم و به یاری روح القدس با مردم از گهواره تا بزرگی سخن گفتمی و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختیم و از گل پرندۀ ای ساختی که به اجازه ی الهی با دمیدن در آن به پرواز در آمد و به اذن من کور و برص گرفته را شفا دادی و مرده را زنده کردی و چون بر بنی اسرائیل با این نشانه ها ظهور کردی نگذاشتم که بر تو آسیب رسانند . می گفتند که ما باور نداریم و این ها همه جز جادوی آشکار نیست». (مائده، ۱۱۰)

همین ادبیات خوارکننده درباره ی بنی اسرائیل، آن گاه که شرحی در باب آن ها، ولی بدون ذکر عنوان بنی اسرائیل در قرآن کریم آمده نیز، رعایت شده و در گفت و گوی الهی از قوم نجات داده شده از سرزمین مصر و دور کرده از ستم فرعونیان، ذره ای احتمال تصحیح و تسلیم به هدایت در رفتار و باور آن قوم دیده نمی شود.

«و اذ قلتم يا موسى لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها وفومها وعدسها و بصلها قال اُتستبدلون الذی هو اُذنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرأ فان لکم ما سئلتم و ضربت علیهم الذلة و المسکنة و باؤ بغضب من الله ذلک بأنهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون . گفتند یا موسی ما تحمل یک طعام واحد را نداریم، از خدایت بخواه تا به ما خوراک هایی برساند که از زمین می روید : سبزی، خیار، سیر، عدس، و پیاز. موسی گفت: به تر را با بدتر معاوضه می کنید؟ به مصر بازگردید که در آن جا خواست های تان برآورده می شود! پس خشم خدا و بی چارگی و مذلت بر آنان مقرر شد، چرا که نشانه های الهی را منکر شدند، پیامبران شان را به ناحق کشتند، نافرمانی کردند و به سلک متجاوزین درآمدند». (بقره، ۶۱)

«و لقد جاءكم موسى بالبيّنات ثم اتخذتم العجل من بعده و أنتم ظالمون و اذ أخذنا ميثاقكم و رفعنا فوقكم الطّور خذوا ما ءاتينكم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصينا و أشربوا فى قلوبهم العجل بكفرهم قل بئسما يأمرکم به ایمنکم ان کنتم مؤمنین. موسى با ادله ای روشن نزد شما آمد، اما پس از آن گوساله پرستی را انتخاب کردید. و شما در ظلمت اید. با شما پیمان بستم، طور را فراز سرتان افراشتم، آن چه را برای تان قرار داده ام بگیریید و حرف شنوی کنید. گفتند می شنویم ولی رد می کنیم. کفر موجب علاقه ی آنان به پرستش گوساله می شد». (بقره، ۹۲ و ۹۳)

این الگو و تیپ ثابت مکالمه ی خداوند با قوم بیرون کشیده از مصر است، که محقق را در ارائه ی نظر پیش راسخ تر می کند که مدد الهی برای خروج این قوم از انزوا و گسیل آن ها به مهد کهن تمدن بشر، یعنی منطقه ی شرق میانه، همانند مجاز شمردن شیطان در اغوای آدمی، از ارکان تربیت و تمدن و از اجزاء و ابزارهای آموزشی آدمی در پرهیز از شبیه شدن به بنی اسرائیل و هشدارى نسبت به تبعیت از شیطان است! محقق در عین حال برای اشاره به پیامبرکشی ناحق این قوم، که به دفعات در زمره ی نادانی ها و گناهان بنی اسرائیل در قرآن مبین ذکر شده، از آن جا که خداوند پیامبری جز موسی بر نجات آن ها نگماشته، توضیح روشنی جز این ندارد که سؤال کند: آیا بنی اسرائیل سرانجام موسای پیامبر را هم به قتل رسانده اند و یا این، اشاره ای به شرکت قوم بنی اسرائیل در قتل عیسی مسیح است؟! در عین حال آیات فوق آسمانی بودن مائده ی «من و سلوی» را محرز می کند، زیرا بنی اسرائیل از موسی خوراک های زمینی می طلبند که به خوردن آن ها معتاد بوده اند!

باری، گذشته از خطاب بنی اسرائیل، خداوند در قرآن قویم، در موارد معدودی، بنی اسرائیل را با نام یهود نیز می خواند که محتوای دیگری دارد و متضمن رعایت هایی است که در خطاب های بنی اسرائیل منظور نبوده و دیده نشده است. در این نام گذاری نوین، به تاریخ و پیشینه ی بنی اسرائیل رجوع نمی شود، از بیان و تذکر عنايات نخستین الهی نسبت به آنان نشانی نیست و هر چند در این جا هم غالباً مسلمین و پیامبر از نزدیکی

با آنان نهی می شوند و درمجموع یهودیان نیز، همانند بنی اسرائیل مورد غضب و سرزنش خداوندند، اما با عنوان رقیب سیاسی و آیینی به آن ها نگاه می شود که در حد خطاب و گفت و شنود و مباحثه و مبادله اند، و از آن حقارت و بی هویتی که در بیان الهی نسبت به بنی اسرائیل وجود داشت، نشان روشنی نمی بینیم.

«و قالت اليهود لیست النصری علی شی و قالت النصری لیست الیهود علی شی و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم قاله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون. و یهود می گوید که نصاری را نباید به چیزی گرفت و نصاری می گوید که یهود را نباید به چیزی گرفت و هر دو هم صاحب کتاب اند، چنان که بی خبران نیز همین سخن را تکرار می کنند. خداوند در باب این اختلافات و ادعاها در قیامت میان آن ها داوری خواهد کرد. (بقره، ۱۱۳)

ولن ترضی عنک الیهود و لا النصری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لن اتبعن أهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا نصیر. یهود و نصاری از تو خشنود نمی شوند مگر زمانی که به آن ها بپیوندی. بگو هدایت از جانب پروردگار است و اگر پس از آگاهی به خواسته های آن ها گردن گذاری، از جانب خدا مدد نخواهی شد. (بقره، ۱۲۰)

ملاحظه می کنید که از آن خطاب های ذلت آمیز، که قرآن عظیم در باب بنی اسرائیل به کار می برد، در این جا خبری نیست. اینک با نیرویی روبه روییم که همزمان با پیامبر، در محیط رشد اسلام عرض اندام و قدرت نمایی می کند. این ها آن بهانه گیران همراه موسی نیستند که برای آب و نان و تنوع غذایی و نبود بتی برای پرستش و میل به همراهی با موسی برای دیدار با خدا و ناپختگی های دیگری که خاص بی ایمانان و به یقین نرسیدگان است، بهانه گیری کنند، کار را به گوساله سازی برسانند و به یکدیگر نیز رحم نکنند. در آیات با خطاب یهود، با مومنین به دین مشخصی روبه روییم که خداوند بر آن نام «یهود» نهاده و با تمام توان برای باورها و حق قدمت خود در دریافت پیام آسمانی و پیامبر راهنما، ستیزه می کنند و به هر امکان و توسل و توطئه ای متوسل اند تا پیامبر و دین جدید و مؤمنین به آن را از پیش پای و مقابل خویش بردارند. این ها به شگرد و

شیوه‌ی یک جمع هماهنگ و به بلوغ رسیده و حتی با فرهنگ عمل می‌کنند و پس از این با تلاش آنان آشنا می‌شویم که چه طور برای از میدان به در بردن پیامبر، به ترفندهایی متوسل‌اند که حاصل و برآیند تجارب دوران دراز ادامه‌ی حیات باورمند و خرد آموخته‌ی آنان در منطقه و در میان ملت‌های مختلف است، تا آن‌جا که خداوند به مؤمنین هشدار می‌دهد که از همصحبتی با آنان پرهیز کنند.

«یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى أولیاء بعضهم أولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین. ای ایمان‌آوردگان، یهود و نصاری را به دوستی نگیرید که یکی همانند آن دیگری است. و اگر به آن‌ها نزدیک شوید پس در زمره‌ی ایشان خواهید شد و خداوند ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند». (مائده، ۵۱)

این آیه، در عین حال، از قدرت نفوذ کلام و شاید هم توانایی‌های دیگر و هماهنگی یهود و نصاری در زمان طلوع اسلام و ظهور پیامبر خبر می‌دهد، تا آن‌جا که خداوند مؤمنین ناپخته و نوپا را از هم‌کلامی با آنان برحذر می‌دارد. ما از سبب نام‌گذاری «یهود» بر قومی که پیش از آن در قرآن محیط، بنی اسرائیل خطاب می‌شدند، بی‌خبریم و شاید که تا مدت‌ها نیز در این بی‌خبری باقی بمانیم، و عجیب‌تر این‌که تورات، دینی به نام یهودیت را نام نمی‌برد و به رسمیت نمی‌شناسد. یهودا در تورات نام شخص است، ترکیبی از چند سبط است، سرزمینی است و نام یکی از فرزندان یعقوب نیز گفته‌اند، چنان‌که مسیحیان نیز، «یهودا» و نه یهودیان را، خائن و نفوذی میان نخستین پیروان مسیح و مجرم و مسبب قتل عیسی‌ای پیامبر می‌گویند، در حالی که قرآن متین این نام را بر پیروان دینی نهاده است که رسول و منادی و مبشر آن را، موسی کلیم الله می‌شناسیم. به راستی که درک راز درون این نام‌گذاری الهی، بر سر سخت‌ترین مخالفان رسالت پیامبر خدا و حقانیت اسلام، بسی دشوار می‌نماید و دشوارتر زمانی است که با آیاتی چنین روبه‌رو می‌شویم.

«و قالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه

مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً و اَلْقینا بینهم العدوۃ و البغضاء الی یوم القیمۃ کلما اوقبوا ناراً للحرب اطفالها الله و یسعون فی الارض فساداً والله لایحب المفسدین. یهود گفت دست خدا بسته است. بسته باد دست های شان که به سبب این گفتار لعنت شدند. چرا که دستان خدا گشوده است، روزی می دهد به کیفیتی که اراده می کند. تاقیامت میان آنان عداوت و کینه افکنیم، بر کفر و طغیان شان افزودیم و فرونشاندیم آتش حربی را که آنان برافروختند که سعی شان مصروف ایجاد فساد در زمین است و خدا مفسدین را نمی پسندد». (مائده، ۶۴)

این آیه نیز از توانایی مفرط یهود به زمان طلوع اسلام حکایت می کند و معلوم است که آن ها از چنان قدرت عملی در زمینه های مختلف و متعدد برخوردار بوده اند و چنان شیوه های نابابی را در مواجهه با اسلام به کار برده اند و به چنان شعارهای عوام فریبانه ای متوسل شده اند، که خشم عظیم و ابدی خداوند را متوجه آنان می بینیم. این خشم، که گاه صورتی از نفرت و طرد می یابد، چنان در کلام الهی و در نقاط چندی از کتاب خدا آشکار است که می توان گفت آیات قرآن سلیم و متین، در گوشه ها و مراتبی، به صورت یک رساله ی یهودستیز جلوه می کند.

«لتجدن أشد الناس عدوة للذین ءامنوا الیهود و الذین اُشْرکوا و لتجدن اَقرَبهم مودة للذین ءامنوا الذین قالو انا نصری ذلک بأنّ منهم قسیسین و رهبانا و اَنهم لا یتکبرون. دشمن ترین مردم نسبت به مومنین را یهودیان و مشرکین می یابی، چنان که نزدیک ترین دوستان آن ها کسانی هستند که خود را نصرانی می خوانند و در میان شان کشیشان و راهبان ی هستند که کبر نمی ورزند». (مائده، ۸۲)

به زودی و با خواست خداوند، به مراحل و منازل وارد می شوم که قرآن کریم ادوار مختلف ستیز پیامبر و نخستین مؤمنین با اهل کتاب را تصویر می کند. شناخت این ابواب و مقادیر ما را با بنیان ناسازگاری دراز مدت تاریخی و کنونی و همه جانبه و جهانی کلیسا و کنیسه با جهان اسلام آشنا و معین می کند تمام هیاهوهای فرهنگی و سیاسی و نظامی غرب علیه مسلمین و جهان اسلام، ریشه در جبران شکست نخستین آنان دارد که راه نمایی های الهی در قرآن مبین، علی رغم اقتدار و اتحاد یهود و نصاری

و کافران، کم‌ترین موفقیتی در اطفاء نور الهی نصیب آنان نکرد و در آیه‌ی بالا معلوم است که برخورد و قضاوت الهی در باب یهود، حتی زمانی که قرآن قدرتمند هنوز تمام نصاری را مشرک نمی‌خواند، همسنگ مشرکین است و همراه کافران، دشمن‌ترین مردم نسبت به مومنین معرفی می‌شوند.

«ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً ولكن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین. ابراهیم یهودی و نصرانی و مشرک نبود، بل موحدی مسلمان بود.»
(آل عمران، ۶۷)

شاید اکنون ادراک آن اصرار الهی در جدا کردن یهود و نصاری از دین حنیف ابراهیمی آسان‌تر شده باشد و اگر مسلمانیم تشکیک نکنیم که جهان مسیحی و یهودی، دشمنان آشکار و دیرین آخرین دین الهی و پیام‌آور و پیروان آن‌اند و این مطلبی نیست که با نشست و تعارف میان ادیان و فرهنگ‌ها قابل حل و رفع و مشمول مسامحه شود، زیرا نمی‌توان برای بیان الهی حوزه و محدوده و فرصت و فسخ قائل شد. این ستیز از آغاز دعوت اسلام، به صورت‌های مختلف جاری و پیوسته غلبه با مسلمین بوده است. چنان که امروز هم اتحاد بزرگی از کلیسا و کنیسه و مشرکین نمی‌تواند بر یک شهرک عراق، به نام فلوجه غلبه کنند و کوه‌نشینان افغانستان، در ۱۵۰ سال اخیر، دماغ سپاه ملکه‌ی انگلیس، لشکریان قدرتمند ارتش سرخ و واحدهای فوق مسلح اتحاد نظامی آمریکای جنایت کار را به خاک مالیده‌اند! تاریخ ۵۰۰ سال اخیر جهان گواهی می‌دهد که گرچه خون خواری بی‌پایان غربیان توانست مردم آمریکا و آفریقا و چین و هند را برای دورانی تسلیم و مغلوب کند، اما جهان اسلام هرگز و در هیچ نقطه‌ای به آنان تسلیم نشد و یک لحظه از مبارزه دست نکشید، چنان که الگوی کنونی فلسطین را در برابر داریم و این انگیزه‌ی آن غضبی است که راه‌نمای اجرا و اعمال خشونت و سبعت و خون‌خواری، از سوی به اصطلاح متمدنین غربی و پیروان اصلی کنیسه و کلیسا، در رویارویی با دنیای اسلام است، آن‌طور که ماجرای دیروز زندان ابوغریب و تمام رخ داده‌های عراق نشان داد و حوادث این روزهای کابل بیان دیگری از آن است!

اکنون به راه نمایی قرآن عالی مقام ادراک می‌کنیم که قومی فاقد قوه‌ی تمییز مدنیت و ایمان، به مدد الهی، در قرون دور، به حوزه‌ی مرکزی تمدن کهن جهان، یعنی شرق میانه، فرستاده شده است. توصیف این قوم از زبان قرآن کامل، جز درجوانب نادرستی و نفی نیست و تصاویری از آنان منعکس است که ذره‌ای نشان از فرهنگ و آموزش و آدمیت و ایمان در آن‌ها پدید نمی‌بینیم و چنان که خواندیم، حتی بروز حادثه‌ی شگرف و شگفتی چون شکافتن دریا، برای عبور به سلامت آنان نیز، موجب درک و دریافت عظمت حضور خداوند در قلوب آن‌ها نمی‌شود و بلافاصله پس از گذشتن از آب و تماشای غرق دشمنان خویش، از موسای پیامبر تقاضای تدارک بت برای پرستش‌های خویش می‌کنند!!! آن گاه لجاجت‌های دیگر آن‌ها در عدم تبعیت از موسی و بهانه‌گیری‌های شان از باب گرمای آفتاب و غذا و چشمه‌های آب مجزا، در همان حال که به وسیله‌ی خداوند تأمین و برطرف می‌شود، اما چنین شمول فضل و رحمت الهی نیز چشم و گوش آن‌ها را نمی‌گشاید و علی‌رغم عهدشان با خداوند، که آنان را به سر به راه می‌خواهد، سرانجام هم درغیبت کوتاه مدت موسای پیامبر، بار دیگر بتی به صورت گوساله می‌سازند و سجده‌کنان به پرستش آن مشغول

می شنوند! این همان دوران است که قرآن مبارک آنان را بنی اسرائیل می نامد گرونده ی به فسق می گوید و به ترتیب زیر از آنان قطع امید می کند:

«و اذ قال موسى لقومه يا قوم لم تؤذوننى و قد تعلمون انى رسول الله اليكم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا يهدي القوم الفاسقين. و موسى به قوم خود گفت ای قوم چرا مرا می آزارید حال آن که می دانید من فرستاده ای از جانب خدا بر شما هستم. چون خیره سر بودند، پس پروردگار دل های شان را بگرداند و خدا هدایت کننده ی مردم فاسق نیست». (صف، ۵)

سپس خداوند نقش و تصویر اجتماعی همین قوم را، در قرآن متین، به زمان ظهور پیامبر اکرم و طلوع اسلام نیز، به صورت مردمی نمایش می دهد که به سبب محرومیت از هدایت الهی، در پروراندن نقاط منفی خویش و اصرار در بقای به جهالت و رد حقیقت و در افتادن با احکام پاک و تحریف سخن الهی، اعم از تورات و انجیل و قرآن، به نهایت استادی و ورزیدگی رسیده بودند. قرآن عظیم در این دوران بر آن ها نام یهود می گذارد و گرچه علت و معنای دقیق این نوحوانی نام، اینک بر ما معین نیست، اما در منظر الهی و در توصیفات قرآنی، این مرحله ای است که آن قوم، در روابط خود با مسلمین و با رسول خدا، سر انجام به مرتبه ای از بی لیاقتی و اندیشه ستیزی عمدی می رسند، که خداوند آن ها را مستوجب و شایسته و لایق پرهیز و طرد و نفی ابدی می شمرد و در هیچ آیه ای از کتاب الهی به اشاره ای بر نیمی خوریم که بر باقی ماندگان به اعمال و کردار و روش های یهودیت، امید بازگشت به رفتار مؤمنانه ثبت شده باشد.

«و لما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين. بئسما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغياً ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده فباءو بغضب على غضب و للكافرين عذاب مهين. و چون بر آنان از جانب خدا کتابی آمد که تصدیق می کرد آن چه را از پیش با آنان بود و گرچه پیش تر طالب پیروزی بر کفار بودند، اما از روی کفر به آن گردن ننهاند، پس لعنت خدا بر کافران باد. به خویش بد کردند آن گاه که از فرط حسد به کتاب خدا کافر شدند و از این که خداوند فضل و کرم

خویش را به هر یک از بندگان ارزانی دارد، دچار بخل و مستحق خشم مکرر شدند و بر کافران عذابی خوار کننده مقرر است». (بقره، ۸۹ و ۹۰)

به گمان من صدور چنین حکم اختصاصی، مبنی بر کفر و شرک و ربا خواری یهودیان، در آیات فوق و آیاتی دیگر، از آن که ارتکاب به شرک و ربا، حتی به قید توبه نیز شامل بخشش الهی نمی شود، پایان گفت و گو و دیالوگ های متداول قرآن با یهودیان است، به قسمی که در آیات مکرری، متضمن صدور احکام ملایم تری در باب گروه های عقیدتی دیگر، قرآن کریم عامدانه از ذکر نام یهودیان طفره رفته است.

«ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصابئين من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون. از میان آنان که ایمان آوردند و هدایت شدند و نصاری و صابئین، اگر به خدا و روز جزا مومن بمانند و عمل نیک انجام دهند، نزد خدا مآجورند و نباید بیمناک و محزون باشند». (بقره، ۶۲)

از این نقطه به یکی از کلان ترین مباحث و ظرایف قرآن ورود می کنم و ضمن آرزوی عنایت الهی برای مدد در بیان این مطلب بس تعیین کننده، بار دیگر موافق و مخالف و دوست و دشمن را می خوانم که به ریشه ی سخن برسند و خود را دستخوش توهّمات مخالف خوانی از سر تعصب نسازند. آیه ی فوق محتوای بسیار بزرگوارانه ای، در تعیین مبانی یکتا پرستی و دین دارد. آیه با فرض قبول لغزش های کوچک و مصطلح آدمی، حتی مومنین و هدایت شدگان، از مسلمان و غیر آن، به استثنای یهودیان، شرط مأجور ماندن در پیشگاه الهی را، بقای بر پذیرش وحدانیت، قبول بازگشت در روز حساب و نیز اعمال نیکی های متعارف گفته است و این اطمینان را، چنان که آیه صراحت دارد، بر غیر مسلمینی چون نصاری و صابئین و در آیه ی دیگری مجوسان نیز سرایت می دهد و واضح است که خداوند یهودیان را در زمره ی این عنایت خویش، که بارها در قرآن مطهر تکرار می شود، نیاورده است.

توجه نخست به این آیه از آن باب و بابت است که برای پرسش کهنی که آیا

خداوند بهشت را تنها برای برخورداری مسلمین آماده کرده، پاسخ منفی می دهد، زیرا ماجور شناختن معتقدین به توحید و روز جزا، که به نیکی های معمول انسانی نیز عمل می کنند، حتی در میان مجوس و صابئیان، که کتاب آسمانی ندارند، آشکارا نشان می دهد که منظور خداوند از ارسال این همه رسول و نبی و پیامبر اعظم مسلمین، اصلاح و تربیت آدمی است و نه تدارک حزب هایی که غالباً محل تجمع چنان متعصبینی است که چون پیروان کنونی کلیسا و کنیسه، علی رغم دستگاه و بارگاه به زر و زیور آلوده ی خود، هنوز بر اظهار وحدانیت خدا نیز قادر نشده اند! آن گاه بروز و ابراز چنین بی اعتنائی مطلق بر یهود، در این گونه آیات حمایت و رعایت، از زمانی معین، کسانی را مکلف کرده است که بدون عرضه ی کم ترین دلیل و برهان لغوی و کلامی و یا پیشینه ی بیان قرآنی، واژه ی «هادوا» را، در این آیه و در آیات نظیر، با تعجب تمام، «یهودیان» ترجمه و تبلیغ کنند و بدین ترتیب، علاوه بر ترکیب «بنی اسرائیل» و عنوان «یهود»، «هادوا» را نیز صورت دیگری از خطاب به یهود در قرآن کریم می شمارند، بی اندیشه در این باب که «هادوا» در دستور زبان عرب، هرگز نمی تواند در جای اسم بنشیند و پیش از این خواندیم که اطلاق چنین قیدی بر یهودیان نیز قرآنی نیست!

اکنون برای عبور از این راه ناشناس و پر دست انداز و سنگلاخ، پس از توسل به امداد الهی، از دوست و دشمن و منکر و موافق بخواهم که از پیوسته ی تعصب دو سویه بیرون روند و فضایی را فراهم آورند تا بر مبانی و مسائلی که اینک در مقابل مسلمین قرار داده شده مسلط شویم، شاید آغازی بر راه یابی در مسیری شود که این همه چاه های سرپوشیده و عمیق اختلاف در آن کنده اند، مملو از خزندگانی که پیوسته و از هر سو به کوشندگان این برون رفت، نیش های پیاپی اتهام می نشانند و نخست باید از ریشه شناسی «هادوا» شروع کنم که «هاد» و «هدی» است:

«و یقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه من ربہ انما انت منذر و لکل قوم هاد. آن ها که منکرند می گویند چرا نشانه ای از سوی خدا بر او نازل نمی شود؟

جز این نیست که تو بیم دهنده و هدایت کننده ی تمام اقوامی. (رعد، ۷)

افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت و جعلوالله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول بل زین للذین کفروا مکرمهم و صدوا عن السبیل و من یضلل الله فما له من هاد. آیا برای آن کس که بر تمام نفوس و آن چه به دست می آورند، مسلط است، شریک قرار می دهند؟ و برای خداوندی شرکایی قائل شدند، که بر تمام نفوس و حاصل عمل شان مسلط است، معین کنید شاید می خواهید او را از چیزی در زمین مطلع کنید که نمی داند یا سخن آرای می کنید. شاید به نظر کافران مکرشان زبینه آمده که از راه به در شده اند و آن را که خدا گمراه کند راهنمایی نخواهد داشت. (رعد، ۳۳)

و کذلک جعلنا لکل نبی عداوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا. و چنین بر تمام انبیاء از میان بزه کاران دشمنانی قرار دادیم، و پروردگارت برای یاری و راه نمایی کافی است. (فرقان، ۳۱)

و ما انت بهاد العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یومن بآیاتنا فهم مسلمون. تو کوران را به بیرون از تاریکی هدایت نمی کنی. به تو گوش نمی دهند مگر کسانی که به آیات ما ایمان آورده و مسلم اند. (روم، ۵۳)

الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثنائی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله ذلک هدی الله یدهی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد. خدا به ترین بیان را به صورت کتابی بدون نقیض و با توضیحات دوجانبه چنان که بدن ترسندگان از خدا به لرزه در می آید و آن گاه آرام می گیرد قلب ها و بدن های شان از یاد آوری خدا. چنین هدایت می کند خداوند هرکس را که بخواهد، آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت. (زمر، ۲۳)

الیس الله بکاف عبده و یخوفونک بالذین من دونه و من یضلل الله فما له من هاد. آیا خدا برای بندگان اش کافی نیست که تو را به کم تر از او می ترسانند؟ و آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت. (زمر، ۳۶)

یوم تولون مدبرین مالکم من الله من عاصم و من یضلل الله فما له من هاد. روزی که پشت کرده می گریزید و کسی حافظ شما نیست و آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت. (غافر، ۳۳)

این آیات تنها مختصری از بیان ریشه ی لغت «هادوا» در قرآن مبین بود و اگر می خواستم ترکیبات آن را نیز ذکر کنم، پس به بسیار می رسید. ریشه ی «هاد» در لغت عرب، به معنای «توبه» نیز آمده است و گرچه میان هدایت شده و توبه کرده تعارض معنایی نیست، اما از آن که با مفهوم

مستقیم توبه در قرآن متین برابری نمی کند، پس از توجه و تأکید بر آن کناره می گیرم و همین قدر اصرار دارم که «هادوا» در قرآن به معنای هدایت شدگان، و برابر با «آمنوا» است، که به معنای ایمان آورندگان است. آیا می توان از زبان قرآن و با انتساب به آن، مدعی شد که یهودیان از جمله ی هدایت شدگان و مؤمنین اند؟! مسلم است که خیر!

در مجرای کنونی آن چه می‌گذرد چنین است که می‌بینیم در هر حفره‌ی بی‌توضیح و غیر آشکار قرآنی، یک داستان مورد نیاز یهود نشانده‌اند: در آغاز سوره‌ی روم، طرف مقابل جنگ، که قرآن مشخص نکرده، به گمان گروهی، پارسیان‌اند! در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی نحل، بی‌توجه به مفهوم شرک آمیز ادعا، که آدمی را به جای خدا می‌گذارد، پیامبر را دروغ‌گو و قرآن را زمینی می‌شمارد، می‌گویند آن عجمی که به پیامبر قرآن تلقین می‌کرده، سلمان فارسی بوده است! مردم نامشخصی که در آیه‌ی ۱۳۳ سوره‌ی نساء وعده‌ی جانشینی بر نافرمانان می‌گیرند، پارسیان‌اند! اشاره‌ی نامشخص آیه‌ی ۸۹ سوره انعام را اشاره به پارسیان شمرده‌اند! ذوالقرنین قرآن، کورش پارسی می‌شود و قس علی‌هذا. زیرا یهودیان به تاریخی نیاز دارند، که از هر طریق، وجود و حضور قدرتمند پارسیان و ایرانیان را در پیش و پس از اسلام ثابت کند تا نتایج اقدام پلید آن‌ها درنسل‌کشی پوریم معلوم نباشد و یکی از ابزارهای این قبیل تلقینات دروغ را، توسل به آیه‌هایی در قرآن مبین گرفته‌اند، که وضوح اخباری ندارد، چنان‌که «هادوا» را ابهام دیگری انگاشته‌اند تا بر آن اساس، خود را در صف مردمی قرار دهند که مورد رعایت خداوندند! و ظاهراً بی‌غرض‌ترین مترجمینی که یعقوب قرآنی

را اسرائیل قبطی می‌شناسانند، از خود نپرسیده‌اند مگر «آمنوا» را می‌توان حبشیان و یا هندیان ترجمه کرد، که «هادوا» را یهود می‌گیریم؟ کسی در نشستی مدعی بود از رسول خدا حدیث است که فارسیان اگر علم در ثریا باشد، بدان دست خواهند یافت. ادعایی که از زبان وزارت ارشاد اسلامی نیز در پارچه نویسی‌های مدخل نمایشگاه کتاب امسال خواندیم! پاسخ دادم اگر پارسیان مورد اشاره‌ی این حدیث، امروز هیچ‌گونه علمی را حمل و حمایت نمی‌کنند، احتمالاً از این روست که علم در روی زمین است و به ثریا نبرده‌اند!!!

نخستین بی‌تناسبی که در یهود گرفتن معنای «هادوا» بروز می‌کند، جدا از مشکلات لغوی و بیانی، این که اگر رعایت‌های مندرج در این گونه‌آیه‌ها را، که خداوند منان مشمول نصاری و صابئین و حتی مجوس و تمام ایمان‌آوردندگان و هدایت‌شدگان کرده است، بر یهودیان هم جاری بدانیم، پس این آیات به کلی با فرهنگ مصطلح قرآن در باب یهودیان، به تعارض می‌افتد، که هرکجا یهودیان را با عناوین آشنا و روشن بنی اسرائیل و یهود می‌نامد، جز ذم آنان را به میان نمی‌آورد. بدین ترتیب نبود ذکر یهودیان در آیات رعایت، یک بی‌اعتنائی آشکار و عامدانه‌ی خداوند به یهودیان است که پیش‌تر آن‌ها را به اِعمال و انجام انواع جرم‌های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و انسانی منتسب کرده بود و تأکید قرآنی داریم که یهودیان تا ابد منفور و مطرود و مورد بغض خداوندند، پس نمی‌توانند مشمول عنایت‌های این گونه‌آیات شوند، زیرا که طرد ابدی آنان منسوخ و مردود و مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، که در قرآن بی‌سابقه است.

آن‌گاه باید به عدم ثبات این دریافت، در ترجمه‌های کهن قرآن پرداخت و سؤال کرد که آیا تمام مترجمین کهن، «هادوا» را یهود دانسته‌اند؟ که پاسخ آن منفی است: در فرهنگ نامه‌ی قرآنی، گرچه توان دفاع از قدمت آن‌ها را ندارند، اما دو نسخه‌ی ترجمه دار بس قدیم و قرن چهارمی معرفی شده، که شماره‌ی ۲ و شماره‌ی ۱۱۹ است. در هر دوی این نسخه‌ها «هادوا» را «برگشته» و «آمنوا» را «گرویده» معنا کرده‌اند، که به گمانم در این

صورت از خطاب ابتدای آیه ۶۲ سوره ی بقره، چنین برداشت می شود: «ای گرویدگان و ای به توبه بازگشتگان» و از آن که «هاد» در لغت امروز عرب، هنوز با معنای «توبه» کاربرد دارد، پس ترکیب قابل قبولی ارائه شده است، به خصوص که به توبه بازگشته، در معنا و منظور، تفاوتی با هدایت شده ندارد.

بدین ترتیب برابر عرف و رسم تحقیق، می توان این کهن ترین نسخه ها را ملاک گرفت، حتی اگر ده ها نسخه ی جدیدتر از آن، معنای «هادوا» را بدون جهت «یهود» ثبت کرده باشند و اگر این گزینش من مورد اعتراض واقع شود پاسخ می دهم یهودیان که، با دلایل آتی، به ترین فارسی دانان و احتمالاً مترجمان قدیم قرآن بوده اند، از زمانی معین، در ترجمه ها اعمال نظر کرده، پس از دورانی، چنین ترجمه هایی، بدون بررسی لازم، پذیرفته و نقل مسلسل شده است، چنان که هنوز هم به همین روال است و این یادداشت ها تنها و نخستین نقد ورد قبول «هادوا» به معنای یهود و چند مقوله ی دیگر است.

به علاوه، دکتر محمد طنطاوی، در کتاب شایسته و پرشکوه خویش، «معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم»، همه جا و در تمام موارد، «هادوا» را، درست برابر «آمنوا»، «فعل ماضی مبنی بر ضمة الظاهره» شناخته است، که برگردان آن به «یهود»، لا اقل مستلزم این است که یهودیان را در زمره ی «به توبه بازگشتگان» بیاوریم، که سراسر قرآن چنین عقلانیت و ایمانی را از یهود و بنی اسرائیل دور دانسته و سلب کرده و این جان مطلب است که اگر ما «هادوا» را یهود بگیریم، در فرهنگ جاری قرآن دست برده و نسبت نسخ و فسخ و عدول داده ایم.

حالا کار را آسان تر بگیریم و آیات با «آمنوا» یا «هادوا» ی مورد مباحثه را، با این فرض بررسی کنم که معنای آن «گرونده» و «بازگشته» باشد، و اگر چنین کاربردی به معنا و مقصود و مفاهیم آن آیات آسیب نزد، پس سؤال می دهم بر مبنای چه ضرورتی باید که هادوا را یهود بگیریم، چنان که می پرسم آیا برداشت کنونی از «هادوا» با معنای «یهود»، برداشت مستقیم

و یا گمانه پردازی و تعبیر و تفسیر است؟ پاسخ مسلم را می دانیم: یهود شمردن «هادوا» معنای مستقیم کلمه نیست، بل تصویری است که در خوش بینانه ترین صورت، از برخی اشارات مشترک این آیات با آن چه در آیاتی با خطاب صریح یهود وجود دارد، کسب شده است و نه هیچ سبب قابل قبول دیگر! در این صورت اجازه دهید من هم، نه با یهود دانستن «هادوا»، بل با تعبیر خود، که با معنای مستقیم لغت هم برابر است، آیات مورد نظر را بخوانم و به شرح بنویسم. آیا پسندیده و منصفانه نیست؟

«من الذین هادوا یحرفون الکلام عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیرا لهم و اقوم و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا. کسانی از میان به توبه بازگشتگان کلمات را جا به جا می کنند و می گویند شنیدیم و نپذیرفتیم، سرسری بشنو و ندیده بگیر و با چنین چرخش های زبانی به دین طعنه می زنند، گرچه باید و به تر و محکم تر است بگویند شنیدیم و مطیع ام و بشنو و مورد نظر قرار بده. اما خدا به جهت این کفر لعنت شان کرد و جز قلیلی ایمان نمی آورند». (نساء، ۴۶)

موضوع و مضمون مندرج در این آیه بسیار روشن است: مثل همیشه، کسانی با وارونه و افزون و کم کردن کلماتی، که در زمره ی اصطلاحات و مبادلات دینی آن زمان بوده، زخم زبان هایی برای ریشخند مسلمین می ساخته اند که به طور طبیعی جزئیات آن امروز بر ما آشکار نیست، این گونه دلقک های لات کردار و متلک ساز، که ظهور آن ها در هر موقعیت ویژه ی اجتماعی عادی است و ارتکاب چنین جرائمی را نمی توان محض و مختص یهود گرفت، در آیه مورد لعن خدا قرار گرفته اند، با این قید که ایمان آوردن کار هر کسی نیست و به خصوص شامل یهود مطلقا بی ایمان نمی شود، چنان که در آیه ی مشابهی، قرآن قدرتمند، مؤمنین و گروندگان را نیز از بر زبان آوردن این گونه متلک ها برحذر داشته است:

«یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم. ای گروندگان نگویید گوش کن، بل بگوئید بشنو و توجه کن و بر کافران عذابی دردناک مقرر است». (بقره، ۱۰۴)

این آیه نیز تذکر همان مطلب است و این بار به مومنین، با همان قید و قرار که مبادا کافر شمرده شوند. تمام مضمون آیه نوعی تصحیح بیان در کاربرد لغت است که محترمانه تر و مؤدبانه تر می نماید و بوی هیچ توطئه ی یهودی از آن بلند نیست، زیرا توسل به آن در تمام جوامع در حال تغییر سیاسی و یا اعتقادی، طبیعی بوده است. آیا در کشور خودمان با چه میزان از این لغزخوانی های لفظی گاه سبک مایه، که معمولاً محتوا و ظرفیت سیاسی و آیینی دارد، از صد سال پیش به این سو، آشنایید؟ اما آنان که می خواهند «هادوا» را با هر بهانه به یهود ببندند، بدون ارائه ی هیچ مثال و نمونه و منبع و مدرکی، با یهودی گفتن لغت «راعنا»، تفسیر و ترجمه های غیرقابل درکی ارائه می دهند که همه جا مکتوب و قابل رجوع است!

«یعنی به جای «راعنا» بگویید «انظرنا»، که اگر چنین نکنید، همین خود کفری است از شما... این کلمه در بین یهودیان یک قسم نفرین و فحش بوده و معنایش «بشنو خدا تو را کر کند» بوده است. اتفاقاً مسلمانان وقتی کلام رسول خدا را درست ملتفت نمی شدند، به خاطر این که ایشان گاهی به سرعت صحبت می کرد، از ایشان خواهش می کردند کمی شمرده تر صحبت کنند که ایشان متوجه شوند و این خواهش خود را با کلمه ی «راعنا»، که عبارتی کوتاه است، ادا می کردند، چون معنای این کلمه «مراعات حال ما را بکن» است، ولی همان طور که گفتیم، این کلمه در بین یهود یک رقم ناسزا بود».

(حسین فعال عراقی، یهود در میزان، ص ۳۰۶)

به کدام نیاز باید دنبال خیالات بالا به راه افتیم تا سرانجام یهود شناختن «هادوا» سهل تر شود؟! چنین توضیحی بر آیه، آیا همراه ادله ای بیان شد؟ خیر. برابر معمول باید فرض کنیم که «راعنا» در لغت یهود نوعی ناسزا است، که نیست. باید فرض کنیم که پیامبر والا مقام سریع صحبت می کرده و لاجرم مسلمین کلمات را خوب نمی گرفته اند، که مدلل نمی دانیم. آیا چنین گمان هایی برای یهود پنداشتن «هادوا» کفایت می کند؟ نقض این مطلب آن گاه مسلم و محکم تر می شود که می بینیم اشارات اطراف هر دو آیه ی فوق، ماهیتاً در اطراف قوم یهود نیست و مثلاً در مورد آیه ی ۴۶ سوره ی نساء، دستور پرهیز از گزاردن نماز به هنگام مستی است با

این منع که تلفظ نماز صحیح برگزار نمی شود و نیز موضوع غسل جنابت و غیره است، که بی نیاز به حضور یهود، تمام آن ها صورت آموزش در محیط خودی و در بین مسلمین را دارد، چنان که در آیه ی ۱۰۴ سوره ی بقره نیز آیات گرداگرد آن، به مسئله ی جادو و عهد سلیمان و دیوها و بخشش و فضل الهی و نسخ مربوط است، که از موضوع آن هم برداشت درستی به دست نداریم.

«فبظلم من الذین هادوا حرمنّا علیهم طیبات اھلت لهم و بصدمہ عن سبیل اللہ کثیرا. و اخذھم الربوا و قد نہوا عنه و اکھم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منھم عذابا الیما. و به سبب ستمی که برخی از بازگشتگان روا می داشتند و مزاحمت بسیاری که در راه خدا ایجاد می کردند، و گرفتن ربا که از آن منع شده بودند و نیز خوردن بدون دلیل مال مردم، پاکیزه های حلالی را بر آن ها حرام کردیم و بر کافر شدگان آن ها عذاب دردناکی مقرر است.» (نساء، ۱۶۰ و ۱۶۱)

در این جا نیز مطلب به وضوح در ارتباط با مردمی است، که در اطراف پیامبر بوده اند و نه یهودیان. زیرا آیه صراحت دارد که آن ها ربا می گرفته اند در حالی که از آن نهی شده بودند و می دانیم که آیات نهی ربا خطاب به مسلمین است و نه یهودیان، زیرا اصولاً چنین نهی ای، از جانب یهود به طور طبیعی به جد گرفته نمی شد و آن ها منطقاً پیرو فرموده های قرآن نبوده اند و به تورات خود عمل می کرده اند که در آن نهی مؤکدی به دریافت ربا نیست، چنان که دستور حرمت پاکیزه هایی، که نمی دانیم چیست، نمی تواند در وجه و شامل یهود باشد، که به چنین اوامر قرآن مطلقاً بی اعتنا بوده اند و این دستورات منعی برای آنان نمی تراشید. وانگهی مگر ممکن نیست که به ضرورت نظم اجتماعی و جلوگیری از رشد فساد، محدوده هایی قائل شد، مثلاً معاملہ ی مشروعی را مشروط و حتی ممنوع کرد، چنان که امروز ممکن است ورود و فروش کالای خارجی منع شود، امکان آمد و رفت به تروسائل انتقال، موکول به رعایت های غیرمعمول شود و از این گونه امور. چرا نباید نظیر چنین اقداماتی را، به نحوی مناسب زمان، در صدر اسلام، که فضا از کینه توزی و توطئه در تمام زاویه های زندگی مملو بود، ضرور بدانیم که خداوند برای عرضه هشدار، نهی های نوی

برقرار کرده باشد و مگر آیه نمی گوید که خوردن مال مردم و سنگ اندازی در راه خدا بسیار شده بود؟ اقدام به این گونه امور را نمی توان به یهود منحصر کرد، آن گاه که می بینیم گروه بسیاری از مردم با ظاهر مسلمان نیز ربا می خورند، مال مردم را به باد می دهند و در راه اجرای دستورات الهی مانع می تراشند. به گمان شما اگر مقرر شود که امروز خداوند خطابی برای این انبوه انگلان به ظاهر مسلمان صادر کند، چیزی سواى دو آیه ی فوق خواهد شد؟ و مگر نه این که بسیاری از این گروه، در هر سفر حج نیز، برای چندمین بار توبه می کنند! آن گاه جز «والذین هادوا»، بدون این که یهود باشند، چه خطابی می شنوند؟ و نمی توان اعلام کرد در زمان پیامبر نظیر چنین مردمی به کار نبوده اند، الا این که یهودی باشند، آن هم با این قصد بی ربط که «هادوا» را یهود معنی کنند!

«يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر من الذين قالوا آمنا بافواههم و لم تومن قلوبهم و من الذين هادوا سماعون للكذب سماعون لقوم آخرين لم ياتوك يحرفون الكلم من بعد مواضعه يقولون ان اوتيتهم هذا فخذوه و ان لم توتوه فاحذروا و من يرد الله فتنته فلن تملك له من الله شيئا اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم. ای رسول، محزون مباش به خاطر آنان که با شتاب به سوى کفر می روند، به زبان می گویند مؤمنیم و به ضمیر ایمانی ندارند و آن به توبه بازگشتگان که جاسوسان قوم دیگرند که تو آن ها را ندیده ای و سخن کذب می برند. آن ها سخن را در موضع خود به کار نمی برند، می گویند اگر چنین چیزی گفت، بپذیرید و غیر آن را نه. و اگر خدا کسی را فتنه انگیز بخواهد، پس نصیب و بهره ی الهی نخواهد داشت و برای کسانی که خدا به تطهیر قلوب شان مصمم نباشد، در دنیا خوارى و در آخرت عذاب بزرگ مقرر است». (مائده، ۴۱)

به سهولت پیدا است که تصاویر این آیه متوجه دشمنان داخلی اسلام و آنوسیای آن زمان است: کسانی که به زبان مومن اند و در باطن برای قومی که پیامبر با آنان رو به رو نشده، آن هم با انتقال نقل های نادرست، جاسوسی می کنند. مایلم بخشی از این تصویر را مذاکره ی مشروطی میان پیامبر و فرستادگانی بشناسم، که پذیرش سخنان پیامبر را موکول به قبول تقاضاها و تغییراتی می دانند. مسلم است نه آن ها را که به زبان

مؤمن اند و نه آن قوم را که با پیامبر رو به رو نشده اند، نمی توان از یهود گفت، زیرا یهود هرگز و به هیچ صورتی مومن نبوده و قوم آن ها نیز از نخست برای پیامبر خدا آشنا و شناسا گفته شده است، و دنباله آیه هم، که خداوند قلوب این فتنه گران خودی را ناپاک و آنان را مستحق خفت دنیوی و عذاب اخروی می شمرد، برابر توصیف پیشین، درآیات اولیه ی بقره، مطابق و منطبق با منافقان است، که نیروی دو چهره ی خودی محسوب می شوند و به یهود باز نمی گردد.

«انا انزلنا التورات فيها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا و الربانيون و الاحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون». فرو فرستادیم تورات را که در آن نور و هدایت است تا به آن حکم کنند انبیای یکتاپرست، بر به توبه بازگشتگان و ربی ها و احبار که حفظ کنند کتاب خدا را و برآن گواه باشند. پس، از مردمان بیم نکنید و بترسید از خدا و نشانه های مرا نازل نفروشید و هرکس بر اساس فروفرستاده های خداوند حکم نکند، از کافران است». (مائده، ۴۴)

برای رد «هادوا» خواندن یهود، گواه صادق تری از این آیه نداریم. هرکس که اندک اعتنا و اشتیاقی به دریافت حقیقت داشته باشد، از مضمون این آیه، تغذیه و آگاه خواهد شد. زیرا در فهرست کسانی که باید از جانب انبیاء، بر اساس تورات مورد قضاوت قرار گیرند، رابی های یهود، جدای از «هادوا» و درست پس از آن، ذکر شده اند. در واقع، آیه به سه گروه مختلف خطاب می کند: به «هادوا»، روحانیون یهود و روحانیون نصاری. اگر «هادوا» را یهود قبول کنیم، آن گاه ذکر جدای «ربانیون» زمانی طبیعی می شود که در کنار «احبار» نام نصاری را نیز می خواندیم. اگر کسی به نشانه و اشاره ی این آیه جدا بودن مشمولین «هادوا» با یهود را ادراک

نکند، پس دنبال کردن این نوشته ها به او سودی نخواهد رساند. اینک می توان داده ی آن خواننده ی قرآن را پذیرفت که معتقد بود: در این گونه آیات، «آمنوا» اشاره به مؤمنین واقعی و «هادوا» اشاره به تظاهرکنندگان به ایمان دارد. در عین حال در این آیه نشان و مدخل قدرتمندی بر آن بحث مقدماتی قبل هم وجود دارد، که خداوند برای برگزیدگان به هدایت آدمی، تأییدیه ی دائم نداده است و چنان که پیش تر استدلال آن بیان شد، در این جا نیز شاهدیم که باری تعالی سود بردن از تورات برای حکم کردن میان خلق را، به عهده ی انبیاء یکتاپرست و اسلام آورده، قرار داده است و شرط «الذین اسلموا» به ما می گوید که برقراری درجات میان انبیاء، چنان که شاهدان دیگر آن در پیش عرضه شد، یک حقیقت آیینی است.

«ان الذین ءامنوا والذین هادوا والصابئون والنصارى من آمن بالله واليوم الآخر و عمل صالحاً فلاخوف عليهم ولاهم يحزنون. هر آینه از میان گروندگان و به توبه بازگشتگان و صابئان و نصاری، هر که به یکتایی خداوند و روز قیامت ایمان داشته باشد و نیکی کند، بیمی بر او نیست و محزون نمی شود.» (مائده، ۶۹)

شباهت نسبتاً کامل این آیه، با متن مندرج در آیه ی ۶۲ سوره ی مبارکه ی بقره، که پیش تر به شرح درآمد، گفت و گوی دوباره درباره ی آن را غیر ضرور می کند، ولی اگر بخواهیم «هادوا» را در این آیه اشاره ای مستقیم و صریح و صحیح و علی الاطلاق به یهود بگیریم، آن گاه با چنان برخورد با گذشته ی نسبت به یهود در قرآن مواجهیم، که قرینه ی دیگر ندارد.

«و علی الذین هادوا حرمانا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمانا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما و الحواویا او ما اختلط بعضم ذلک جزیناهم ببغیهم و انا لصادقون. و بریاز گشتگان به توبه به جرم و جزای سرکشی شان، حرام کردیم هر حیوان صاحب ناخن و پیه گاو و گوسفند را، به جز آن چه بر پشت و یا چرب روده ی آن هاست یا بر استخوان شان چسبیده، و ما راست گویانیم.» (انعام، ۱۴۶)

دستورات بالا در انتهای هشت آیه ای نشسته است، که به امور حلال و

حرام و مطهر و ناپاک در خورد و خوراک مسلمین پرداخته می شود. لا اقل امروز، نه در میان مسلمین و نه یهود و نصاری چنین حکمی جاری نیست و رعایت نمی شود و به نشانه‌ی ساده‌ای منطقاً باید پذیرفت که این نه حکمی برای انبوه پیروان یک دین، بل مجازات موقت گروهی سرکش است که خداوند با قید انتهای آیه، جدی بودن آن را تذکر می دهد. زیرا تمام ماکیان، از مرغ و خروس و کبوتر و دراج و تیهو و بوقلمون، که معمول ترین خوراک معتقدین به تمام ادیان است، صاحب ناخن اند! وانگهی یهود در مصرف پیه حکم قاطعی دارد، که شامل هیچ استثنایی نیست:

«قانون درمورد پیه و خون: و خداوند موسی را خطاب کرد و گفت: به بنی اسرائیل بگو هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را مخورید. پیه مردار و پیه حیوان دریده شده موارد استعمال متعدد دارد، اما هرگز خورده نشود. زیرا هر که پیه جانوری که از آن «هدیه‌ی آتشین» برای خداوند می گذرانند بخورد، آن کس از قوم خود منقطع شود. و هیچ خون را خواه از مرغ، خواه از بهایم، در تمام مسکن های خود مخورید. هرکسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد». (عهد عتیق، لاویان، ۷: ۲۲ تا ۲۷)

در سفر لاویان که در زمره‌ی پنج کتاب نخست تورات است، خون ذبیحه های قربانی را باید بر آستان و در و دیوار معابد و یا بر آسمان پاشید و پیه ذبیحه ها نیز باید سوزانده شود، زیرا علی الظاهر عطر پیه سوخته به مشام یهوه خوش می آید!

«و از ذبیحه‌ی سلامتی، هدیه‌ی آتشین برای خداوند بگذارند، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همه‌ی پیه را که بر احشاست و دو گرده و پیه که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کنند و پسران هارون آن را بر مذبح یا قربانی سوختنی برهیزی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه‌ی آتشین و عطر خوش بو به جهت خداوند است». (عهد عتیق، لاویان، ۳: ۴ تا ۶)

تمام فصل ۱۱ کتاب لاویان در تورات، که بسیار مشبع و مفصل است، با عنوان «غذای نجس و طاهر»، و نه با دستورات کلی، بل با نام بردن جداگانه از تمام خوردنی های مطهر و مذموم، تکلیف یهودیان با خوراک را تعیین می کند، که برای دریافت حد وسواس در این اوامر، به جاست که چند

سطری از آن مجموعه ی چند برگی را به این جا منتقل کنم :

«از همه ی آن چه در آب است، این ها را بخورید، هرچه پر و فلس دارد در آب، خواه در دریا و خواه در نهرها، آن ها را بخورید. و هرچه پر و فلس ندارد، در دریا یا در نهرها، از تمام حشرات آب و همه ی جانورانی که در آب اند، این ها در نزد شما مکروه باشند از گوشت آن ها نخورید و لاش های آن را مکروه دارید. و از مرغان، این ها را نخورید و مکروه دارید: عقاب و استخوان خوار و نشربحر و کرکس و تمام انواع غراب و لاشخور و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز و بوم و غواص و بوتیمار و قاز و مرغ سقا و رخم و لک لک و کلنگ و دهد و شبیره و تمام انواع حشرات بال دار که بر چهارپا می روند بر شما مکروه باشند و خورده نشوند. لیکن این ها را بخورید: از همه ی حشرات بال دار که بر چهار پا می روند و هرکدام که پاهایی برای جستن دارند، از تمام انواع ملخ و دبابه و حرجوان و حدب، این ها را بخورید». (عهد عتیق، لویان، ۱۱: ۹ تا ۲۳)

تا معلوم شود که خوردن ملخ نزد یهودیان مؤکدتر از اعراب است! در اسلام دستور حرام و حلال خوراک مردم، فهرست تفصیلی ندارد، که چون دستورات تورات، به یاد نگه داشتن آن نیز، از فرط ریز کردن امور، دشوار است و خورنده ی یهود را در هر صبح و ظهر و شام، نیازمند رجوع به خاخام می کند. در اسلام تقریباً خوردن هر پاکیزه ای طیب و حلال است، دستورات نهی کلی صادر شده و جز مردار و خون و خوک و جانوری که بدون ذکر نام خدا ذبح شده باشد و شکار ایام حج و یکی دو مورد دیگر را شامل نمی شود و صریح آیه داریم که هرچه از دریا به دست آید، پاکیزه و حلال است و آدمی در می ماند که این همه جنجال، در باب نهی مسلمین، از خوردن حیوان بی فلس دریایی، از کجا جز کتاب تورات درآمده است؟! در عین حال، خدای مسلمین به بوی پیه معابد هم نیاز ندارد که مصرف آن را از مردم دریغ کند و به خود اختصاص دهد!

«احل لكم صید البحر و طعامه متاعا لكم و للسيارة و حرم عليكم صید البر مادتم حرما و اتقولله الذی الیه تحشرون. صید و خوردن جانوران دریا و غذاهای مربوطه بر شما و بر مسافران حلال شد، چنان که صید در بیابان در حالی که محرم هستید، مجاز نیست و از خدایی بترسید که به پیشگاه او حاضر خواهید شد». (مائده، ۹۶)

پس ملاحظه می کنید که دستورات الهی مندرج در آیه ی ۱۴۶ سوره ی مبارکه ی انعام، در باب یهودیان و یا پیروان عام دیگر ادیان نیست و پرهیزی است احتمالاً موقت، که با قصد جزا، در وجه گروهی که ظالم و سرکش خوانده شده اند، صادر شده است.

«و علی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون». و بر به توبه بازگشتگان، حرام کردیم آن چه را که پیش تر بر تو خواندیم، و بر آن ها ستم نشد، بل خود برخود ستم کردند». (نحل، ۱۱۸)

راستی که این آیه چندان با آیه ی قبل مرتبط می نماید، که می توان آن را توضیحی بر گفتار پیشین شمرد. در آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷ سوره ی نحل، خداوند خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را بی ذکر نام و یاد خدا ذبح کرده باشند، حرام می خواند و می فرماید گروهی، با بستن دروغ و افترا بر خداوند، برای کسب اندک نفعی، در این فهرست حلال و حرام دست می برند و اسامی را کم و زیاد می کنند، که رستگار نمی شوند و جزا خواهند دید. بوی خطاب به مفت خوران و فرصت طلبان تاجر و کاسبی، که برای سوء استفاده ی مالی از مسلمین، به حلال و حرام کردن مفتریانه ی این یا آن خوراک مشغول اند، از این آیه متصاعد است و کم ترین اشاره ی در باب یهود از مجموعه ی این بیانات برداشت نمی شود. جذاب ترین قسمت این مطلب آن جاست که جزای این گروه را هم، مرتبط با خوراک می بینیم و به شرح آیه ۱۴۶ سوره ی مبارکه ی انعام، پیه و حیوانات ناخن دار بر آن ها قبیح و حرام گفته شده است. آیا این گروه مرغ و یا پیه فروش بازار مسلمین بوده اند؟؟؟

«ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشركوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامة ان الله علی کل شیء شهید. خداوند در قیامت جایگاه گروندگان و به توبه برگشتگان و صابئین و نصاری و مجوس و مشرکین را تعیین می کند. زیرا ناظر بر تمام امور است». (حج، ۱۷)

سرشکستگی بزرگی برای یهود است که خداوند در این آیه حتی مجوس و مشرکین را مورد اشاره قرار داده، اما عامدانه و با بی اعتنائی تمام، از

یهودیان تا ابد منفور نزد بارگاه الهی، یاد نمی‌کند، زیرا از پیش جایگاه آن‌ها، یعنی قعر جهنم، تعیین شده است و همین مطلب چنین کوشش کلان و هزار ساله را برای تأویل «هادوا» به «یهود» توجیه می‌کند.

«ان الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمنا قليلا اولئک لاخلق لهم فی الآخره ولا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم». آن‌ها که عهد و ایمان الهی را با اندک بها معامله کردند، در آخرت از خداوند روی خوش نمی‌بینند، طرف صحبت الهی نخواهند بود، عنایتی نخواهند دید، پاکیزه نمی‌شوند و عذاب دردناکی بر آن‌هاست». (آل عمران، ۷۷)

دو دلیل واضح قابل عرضه است که این آیه خطاب و در وجه یهود صادر شده است. نخست این که در آیه‌ی پیش خواندیم خداوند در روز حساب، به جز یهود، میان تمام بندگان، از ایمان آورده تا مجوس و مشرک حکم خواهد کرد و آیه‌ی بالا شرح و حد و علت بی‌اعتنایی مطلق خدا بر جماعتی است که در آیه‌ی پیش نام برده نشده‌اند و می‌خوانید که بایکوت و به حساب نیاوردن آن‌ها، حتی در روز جزا، تا چه میزان وسیع است که خداوند آن‌ها را لایق و در اندازه‌ی سؤال و جواب هم نمی‌شمارد! وانگهی به زودی بیان خواهیم کرد که «یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قليلا» جز یهود نبوده است!

«قل يا ايها الذين هادوا ان زعمتم انكم اولياء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين. و لا يتمنونه ابدًا بما قدمت ايديهم و الله عليم بالظالمين. قل ان الموت الذي تفرون منه فانه ملاقيكم ثم تردون الى عالم الغيب و الشهاده فينبئكم بما كنتم تعملون. اى هدايت شدگان اگر به حقيقت خود را تنها دوستان خدا مى دانيد، پس آرزوى مرگ كنيد. و به سبب اعمال گذشته، چنين آرزوى نخواهند كرد و خدا ظالمين را مى شناسد. بگو آن مرگى كه از آن مى گريزيد، خواهد رسيد، به پيشگاه آن داناي بر عالم غيب حاضر مى شويد، تا نسبت به كارهايى كه انجام داده ايد، آگاه تان كند». (جمعه، ۶ تا ۸)

آن كسان كه «هادوا» را يهود مى گيرند، محكم ترين حجت خود را از ميان اين سه آيه گزيده اند و بر مبناي آيات مشابه، كه گمان مى كنند درباره ي يهود است، مى خواهند سرانجام «هادوا» و «يهود» را يكي شمارند! نخستين تناقض اين گمان، آن جا بروز مى كند كه در آيات فوق مى خوانيم كه خداوند مظاهر خطاب را، به حساب رسي روز قيامت وعده مى دهد، حال آن كه پيش تر و در آيه ي ۷۷ سوره ي آل عمران خوانديم كه ذات بارى فرموده بود: «روى خوش نمى بينند، طرف صحبت الهى نخواهند بود، عنايتى نخواهندديد، پاكيژه نمى شوند و عذاب دردناكى بر آن هاست». پس با دو نحوه ي انذار و دو تصوير و ترسيم متفاوت از عقوبت و عاقبت روبه روئيم، كه

منطقاً نمی تواند مشمول یک گروه شود و از آن که آشکارا تذکر بی اعتنائی محض الهی در روز حساب را، در آیات دیگری نیز متوجه یهود دیده ایم، پس «هادوا» ی آیه ی بالا یهود نیست و هنوز به این گفتار نرسیده ام، که بر مبنای ساختار زبان عرب، چنان که آقای حاتم نیز یادآوری کرده اند، به دنبال «الذین» نمی توان اسم خاص گذارد و اگر خلاف این اساس، «هادوا» را یهود بگیریم، عکس صریح آیات، لا اقل آن ها را هدایت شده لقب داده ایم. آن چه را که یهود پنداران «هادوا» از نظر حذف می کنند، این مطلب بدون ابهام است که خداوند در این سلسله آیات، نام یهود را نیاورده و بر اساس عرف و منطق و عقلانیت، باید از آنان که «هادوا» را یهود گفته و شناخته اند، برای علت این جابه جایی الفاظ در قرآن کریم، دلایل روشنگرانه طلب کرد، زیرا مدعی آنان اند و ارائه بینه با خودشان است، با این همه و گرچه چرخ های این ارابه معکوس می گردد، باز هم به راندن ادامه می دهم.

«قل ان كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين. و لن يتمنوه ابدًا بما قدمت ايديهم و الله عليم بالظالمين. و لتجدنهم احرص الناس على حياة و من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان يعمر و الله بصير بما يعملون. بگو اگر به راستی سرای آخرت و الهی را ملک خالص و طلق خود می دانید، پس آرزوی مرگ کنید. اما به سبب پیشینه ی اعمال خود ابدًا چنین آرزویی نخواهند کرد و خدا به امور ظالمین آگاه است. آنان از دیگران، حتی از مشرکین، به زندگی حریص ترند و گرچه عمر دراز آنان را از عذاب دور نمی کند، اما هر یک آرزو دارند که کاش عمرشان به هزار سال می رسید و خدا ناظر به کارهای آنان است». (بقره، ۹۴ تا ۹۶)

راستی که این آیات شبیه ترین متن و نزدیک ترین بیان را به مضمون آیه ی ششم و هفتم سوره ی جمعه دارد، این آیات و دنباله ی آن تا شماره ی ۱۰۰، به این دلیل ساده که در آیه ی ۹۶ حساب شان از مشرکین اهل کتاب جدا شده، معلوم می کند که این مجموعه آیات، نه در خطاب به یهودیان هرگز از شرک برنگشته، که متوجه به توبه بازگشتگان پیمان شکن و بی ایمانی ماهوی آن ها است، آن گاه باید به آیات دیگری رو کنم، که با شباهت مبهم تر، در مواردی با آیه ی ششم سوره ی جمعه همزبانی می کند:

«وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى تلك امانتهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين. می گویند کسی به بهشت نمی رود مگر هدایت شده و یا نصاری باشد، چه آرزویی. بگو برهان بیاورید اگر راست می گوئید. (بقره، ۱۱۱) وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملة ابراهيم حنيفا و ما كان من المشركين. می گویند باید هدایت شده، یا نصاری باشید تا رستگار شوید. بگو مشرک نیستم و در زمره ی ملت ابراهیم قرار دارم. (بقره، ۱۲۵) ام تقولون ان ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و الاسباط كانوا هودا او نصارى قل اانتم اعلم ام الله و من اظلم ممن كتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون. می گوئید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط هدایت شده یا نصاری بوده اند؟ بگو شما آگاه ترید یا خدا؟ و گمراه ترین مردم کسی است که حقیقتی را که می داند از خدا پنهان نگه می دارد. و خدا از اعمال شما بی خبر نیست». (بقره، ۱۴۰)

سبحان الله از این کتاب عظیم و ظریف! عجیب تر از این نیست که در آیات بالا هم، که برخی از آن ها شباهتی به آیه ۶ سوره ی جمعه یا آیه ی ۶۷ سوره ی آل عمران دارد، یهودیان خود را با نام و لقب هود خوانده اند، اما قرآن مبارک با اصرار و عمدی معین و معلوم، آن ها را نه هود که یهود گفته است. آیا شخص و مجمعی از فصحای عرب سرانجام به معنای لغوی و توصیفی هود و تغییر و تبدیلی خواهند پرداخت، که معلوم شود افزودن حرف ی بر ابتدای هود، از جانب خداوند، چه تغییری در معنای آن لغت پدید می آورد و شاید هم که معنای لفظ را به تحقیر و یا حتی ناسزا تبدیل می کند؟ مسلم است قبول نام هود از سوی یهودیان، ملاک برداشت نیست، زیرا اگر خداوند با افزودن حرف ی، احتمال همیشگی هود با «هادوا» را برهم می زند، پس چه گونه هادوا را خطابی برای یهودیان بپذیریم؟! این آیات در عین حال معلوم می کند که قرآن از اصالت و سلامت کامل برخوردار است، زیرا این همه سال در میان دوست و دشمن و به خصوص یهودیان، که کارگزار و استاد جعل اند، حضور داشته و دست به دست شده، ولی نتوانسته اند حتی حرف ی ابتدای یهود را حذف کنند، تا نیت شان اعمال شده باشد. آیا منبع رجوع این همه مواظبت، جدای از حفاظت آسمانی، سینه ی هزاران قاری و حافظ مومن نبوده است که از

صحت مکان استقرار هر حرف «واو» ی در آن کتاب والا صیانت کرده اند؟!

«ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين. اول خانه بنا شده برای مردم، در بکه مبارکه بود تا راه نمای جهانیان باشد». (آل عمران، ۹۶)

شاید کسانی اشکال کنند که در قرآن مبین، مثلا در آیه ی فوق، به جای «مکه» نیز «بکه» قرار گرفته است و آن را دلیلی بدانند که به این یا آن علت نامعلوم، گاه خداوند در قرآن تفنن و تفاوت های لفظی به کار برده، بی این که به مقصد اصلی، زیان وارد شود. اینان آیات را احتمالا منقطع و منفرد می خوانند و شاید نمی دانند که ذات باری، درست برای رفع این گونه شبهات، بلافاصله و در آیه ی بعد، یکی بودن «مکه» و «بکه» را ثبت کرده است تا چون مورد «هادوا» و «هود» دچار اغتشاش اندیشه نباشیم:

«فيه آيات بينات مقام ابراهيم و من دخله كان آمنا و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و من كفر فان الله غني عن العالمين». در آن نشانه های آشکار مقام ابراهیم است. وارد شونده ی بدان در امان می ماند و هرکس از عهده برآید، باید برای خدا حج این خانه کند و هر که نپذیرد، بداند که خداوند بی نیاز از مردم است». (آل عمران، ۹۷)

پس به درک دقایق و ظرایف قرآن بی اعتنا نمائیم و بدانیم در پس این نماها نکاتی است که اتفاقاً و با تأسف تمام، دشمنان از آن آگاه ترند و مورد سوء استفاده قرار می دهند. بدین ترتیب تنها مجازیم اعلام کنیم که منظور و معنای کاربردی «هادوا»، در قرآن مجید، همانند مواردی دیگر، نزد قرائت کنندگان کنونی آن به روشنی معلوم نیست، اما اگر به هر بهانه، در جای آن یهود قرار دهیم، با دست بردن در الفاظ قرآن کریم برابر می شود.

«كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التورات قل فاتوا بالتورات فاتلوها ان كنتم صادقين. تمام طعام ها بر بنی اسرائیل حلال بود به جز خوراک هایی که اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود. بگو اگر راست می گوئید بیاورید تورات را و بخوانید». (آل عمران، ۹۳)

از این نقطه گفتار دیگری می گشایم، در انتهای مختصر بحث موجود، در

شناخت بنیان‌های یهود و آن بررسی دو آیه‌ای است که در قرآن متین نام «اسرائیل» آمده است. آیه‌ی بالا دقیق‌ترین و امین‌ترین شناسنامه‌ی بنی اسرائیل و شخص اسرائیل است و به سه صورت، معلوم می‌کند که پیش از نزول تورات، اسرائیل و قبیله و فرقه‌ی او، بت پرست بوده‌اند و با یعقوب و فرزندان و ذریه‌ی او، چنان که قرآن نیز در آیات متعدد تأیید می‌کند، ارتباطی ندارند. آیه‌ی قبل نیز یکی دیگر از معجزات بیان در قرآن مبارک است که ظریف‌ترین نکات درباره‌ی بنی اسرائیل و اسرائیل را، در کلماتی کوتاه و موجز قرار می‌دهد.

نخست می‌فرماید بنی اسرائیل، بدون محدودیت، از تمام خوراک‌ها استفاده می‌کرده‌اند تا ساده‌ترین حجت بر این مطلب مهم فراهم شود که بر آن قوم، تا زمان نزول تورات، هیچ محدودیت الهی در مصرف خوراک وضع نشده بود، و از آن که در تمام ادیان آسمانی، تذکر و تنظیم و ذکر حلال و حرام اغذیه‌ی مردم و گروندگان، در زمره نخستین سفارشات است، پس اشاره‌ی روشن قرآن در نبود چنین نهی و قبولی، در میان بنی اسرائیل، بی‌پیوندی آن قوم را با بارگاه آسمانی اثبات می‌کند.

در ثانی آیه توجه می‌دهد که شخص اسرائیل نیز به دل خواه خود، و نه به تبعیت از دستورات الهی، برخی طعام‌ها را نمی‌خورده‌اند حال آن که نیک می‌دانیم حلال و حرام موهبات الهی در خوراک، از حساس‌ترین فرمان‌ها در تمام ادیان است، که دست بردن در عناوین و انواع آن، در قرآن مبین، نهی شده و خواننده‌ایم که خداوند در باب پرهیز پیش خود و بدون رعایت دستور از جانب پیامبر اکرم، در مصرف برخی از خوراک‌ها، چه گونه عکس‌العمل نشان داده است! پس اگر اسرائیل خود را مجاز می‌دانسته تا خوردن طعام‌هایی را، از روی میل شخصی و بی‌دستور الهی بر خود حرام کند، پس او سرکرده‌ی معمولی قومی است که از هیچ ضابطه‌ی دینی پیروی نمی‌کند و نمی‌توان و نباید او را نبی و فرستاده و مأموری از جانب خدا شناخت.

ثالثاً اگر خداوند، در دنباله‌ی آیه، این روند را با نزول تورات مقطوع و

منقطع می‌گوید، پس تورات نخستین مجموعه فرامین وارد شده بر بنی اسرائیل است و اگر به یاد آوریم تقاضای این قوم را، که به محض عبور از آب، مطالبه‌ی بت برای پرستش کرده‌اند و نیز اگر به فراموشی نسپرده باشیم ساخت و پرستش گوساله در غیاب موسی به وسیله‌ی بنی اسرائیل را، آن‌گاه دقت گفتار قرآن مجید معلوم می‌شود که در آیه‌ی بالا، بنی اسرائیل و اسرائیل را، پیش از فرود تورات، چنین سر خود و بی‌کنترل و بدون هدایت معرفی می‌کند. از این طریق بت پرستی بنی اسرائیل و نیز موقعیت ایمانی و عدم انتساب به خاندان یعقوب‌آن اسرائیلی را شناسایی می‌کنیم که در آیه‌ی بالا، در قرآن مقتدر، سرپرست قوم بنی اسرائیل معرفی شده است.

«اولئك الذين انعم الله عليهم من النبیین من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة ابراهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا. اینان گروهی از انبیاء از فرزندان آدم و آنان که با نوح حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل‌اند که برگزیده و هدایت شده بودند چنان که اگر آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد، گریان به خاک و سجده می‌افتادند». (مریم، ۵۸)

اما در این آیه، با اسرائیلی روبه روییم که پیامبر هدایت شده و خاشع پروردگار و از خاندان ابراهیم است و جز نام، اندک شباهتی به آن اسرائیل منتسب شده به بنی اسرائیل ندارد، که در آیه‌ی پیش معرفی شده بود.

هنوز یک معبر دیگر در مقابل دارم، تا راه برای گذر به مبحث اصلی این یادداشت ها، یعنی مقوله ی «اسلام و شمشیر» باز شود، که گوشه هایی از آن را در همین سطور عرضه خواهم کرد و آن عبارت از این تذکر است که مورخ، گرچه از عهده ی فهم کامل هیچ مدخل و مرحله ای برنمی آید، چه رسد به ادراک زبان قرآن، اما می تواند اطمینان دهد که از مدعیان این عرصه عقب نمی ماند و می داند که قطع ارتباط نوآموزان این سرزمین با زبان عرب، از جمله تدارکات رضا شاهی بود که هنوز هم با جدیت تمام دنبال می شود و از آن که سال های نخست آموزش خویش را در مدرسه ی جعفریه ی «جامعه تعلیمات اسلامی»، در خانه آقای کبیری، که آمرزش نصیب او باد، درست در قلب محله ی کلیمیان تهران گذرانده ام، به تجربه می دانم که یاد گیری زبان عرب در کودکی، حتی با آن سیستم «نصاب الصبانی» و «فرائد الادبی» و نبود امکانات و کتاب و لغت نامه و متون متنوع و کامپیوتر و معلمان ورزیده، می تواند نوآموزان مارا، در انتهای دوران دبستان هم، در حد برداشت مستقیم از قرآن، در فهم زبان عرب توانا و از مراجعه به ترجمه ها و تفسیرهای هدفمند بی نیاز کند. آن ها که فرهنگ نشت کرده از خواسته های رضا شاه را، همچنان بدون

تغییر امتداد می دهند، که حذف جدی زبان عرب از مواد آموزش اولیه ی کودکان، فقط یکی از آن هاست، در اندیشه و عمل از همان قماش اند، که ظاهری برابر مطالبات رندانه ی روز به خود گرفته اند.

مورخ که قرآن را، به عنوان تنها سند دست اول و درست و همزمان، برای کشف مسائل و رخ دادهای صدر اسلام، با ایمان تمام، مطالعه و بررسی می کند، اینک به یقین رسیده است که نگارش صدها تفسیر، که برخی از آن ها تا ۶۰ جلد و بیش تر متورم است، بر قرآن مبارک، که خود کتاب مطلوی نیست، به خصوص که تحریر غالب آن ها به زمانی باز می گردد که زبان فرهنگ سراسر جهان اسلام عربی بود، به اضافه صدها عنوان دیگر در باب سیره و مغازی و غیره، نه با مدد از متن متین و کبیر قرآن، که تصویر کاملی از مسائل صدر اسلام تا زمان وفات پیامبر را با امانت تمام، عرضه می کند، بل غالباً به وسیله ی دشمنانی پنهان، سده های متوالی پس از بروز حوادث آن زمان تدارک شده، با این قصد که تاریخ و سیاست و فرهنگ اسلام را به ستیزه خویی و حق کشی و تخریب و تحریق و قتل عام و معبد و مدرسه سوزی بیالایند.

«پس از این سخنان می پرسیم که مقاتل در چه سالی به دنیا آمده است؟ عبید بن سلیمان می گوید که تفسیر مقاتل بن سلیمان بر ضحاک بن مزاحم (وفات: ۱۰۲ هجری) عرضه شد. آن را نپسندید و گفت: مقاتل قرآن را حرف به حرف تفسیر و در این کار افراط کرده است. از این روایت برمی آید که مقاتل در حدود سال های ۷۰ هجری به دنیا آمده باشد، زیرا تفسیر خود را در سال هایی که ضحاک زنده بوده نوشته است. خلیلی می گوید مقاتل از سال خوردگان و معمران است و در سال ۱۵۰ هجری وفات یافته، یعنی حدود سال های ۷۰ هجری به دنیا آمده، که در این صورت باید گفت مقاتل در زمان فوت ۸۰ سال داشته است... در آغاز تفسیر مقاتل آمده است که وی از سفیان ثوری روایت کرده، با آن که مقاتل از سفیان ثوری بزرگ تر بوده است. سبب آن است که مقاتل از معمران بوده و از صغار و کبار سخن آورده است».

(مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، مقدمه، ص ۱۱)

گرچه این گونه مقدمه نویسی ها، سر مویی مستندات همزمان ندارد و تکرار داده های بی اساسی است که بدون کم ترین نقد و نقابتی، از چند کتاب و

روایت کهنه‌ی بدون صاحب نقل می‌شود، با این همه ببینید این «ابن سلیمان»‌ها چه آشوبی در فرهنگ اسلامی به راه انداخته‌اند: بر مبنای نقل فوق ظاهراً کسی به نام مقاتل، در اواخر قرن اول هجری، زمانی که بنا بر یافته‌های تاکنون، هنوز نگارش‌لت نوشته‌های قرآنی نیز آغاز نشده بود، تفسیری حرف به حرف بر قرآن نگاشته، که در نظر ابن مزاحم، درگذشته به سال ۱۰۲ هجری، افراطی نموده است و می‌گویند در این تفسیر، که منطقاً باید درحوالی ۱۰۰ هجری بر ابن مزاحم عرضه شده باشد، از تفسیر سفیان ثوری نیز نقل‌هایی داشته، که این سفیان ثوری، در سال ۹۷ هجری، و چنان‌که اعداد و رقم سال‌ها هدایت می‌کند، احتمالاً همراه تفسیر خود، به دنیا آمده است، تا برداشت از آن، درفاصله‌ای چنان اندک، بر مقاتل میسر شود!!!

«مقاتل می‌کوشید تا به نزد خلفای عباسی تقرب یابد و اعلام کرد که آماده است برای آنان حدیث وضع کند. منصور کاتب از ابو عبیدالله روایت کرده و او از امیرالمومنین عبدی نقل کرده که چون خبر وفات مقاتل به ما رسید، سخت بر ما گران آمد، ابوجعفر، امیرالمومنین را از واقعه آگاه کردم. گفت: این مرگ بر تو گران نباشد، زیرا مقاتل کسی بود که به من پیشنهاد می‌کرد و می‌گفت: «بگر چه حدیثی دوست داری، بگو تا آن را برایت اختراع کنم». و نوشته‌اند مقاتل به مهدی خلیفه‌ی عباسی می‌گفت: «اگر بخواهی می‌توانم به سود تو احادیثی درباره‌ی عباس بسازم». مهدی گفت: «نیازی به این احادیث ندارم». (مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، مقدمه، ص ۲۱)

کاری به این ندارم که بر مبنای همین داده‌های معیوب، در آغاز خلافت مهدی، ۸ سال از مرگ مقاتل می‌گذشته است و از درون قبر هم نمی‌توان سفارش جعل حدیث گرفت، و خدا را شکر، که مجموع این بافته‌ها را یکجا دور ریختنی می‌دانم، اما اگر کسی به صحت این سطور و صفحات باور داشته باشد، پس باید بر مبنای آن، از شنیدن و انتقال متن هر حدیثی دوری کند!!! باری با چنین اوضاعی مواجهیم و از قرن چهارم، مجموعه‌ای از ترجمه و تشریح و تفسیر و دیوان شعر و را صاحبیم، که می‌خواهم به یکی دو نمونه‌ی کوچک از آن‌ها ورود کنم تا مقدمه‌ای بر مطالب فصول

بعد شود، که در پی خواهد آمد.

«و لقد صدقكم الله وعده اذ تحسبونهم باذنه حتى اذا فشلتم و تنازعتم في الامر وعصيتهم من بعد ما اراكم ما تحبون منكم من يريد الدنيا و منكم من يريد الاخره ثم صرفكم عنهم ليبتليكم و لقد عفا عنكم والله ذو فضل على المومنين. خدا در وعده خود صادق بود، در این که به اذن او (؟؟؟) کنید. تا این که در آن موضوع دچار تنازع و سستی شدید و نافرمانی کردید پس از این که معلوم شد دل خواهان چیست. برخی به جهت دنیا و برخی به جهت آخرت، سپس برای پرهیز از درد سرهای آن به کلی منصرف شدید. و خدا عفو کرد چرا که بر مومنین عنایت دارد». (آل عمران، ۱۵۲)

همین آیه یک تصویر تاریخی از حوادث صدر اسلام است ولی فهم کامل موضوع و مباحث مندرج در آن، به این سبب ممکن نیست که برای «تحسونهم»، با ضمه بر «ح» و «س»، معنایی نیافته ایم. واژه ای که فقط یک بار در قرآن فصیح به کار رفته و ریشه ای در زبان عرب امروز ندارد. جماعتی که پیوسته از این ابهامات لغوی قرآن به سود تلقینات فرقوی برداشت کرده اند و مراتب و مثال های قابل ذکر متعدد دارد، بلافاصله آیه را، با معنا کردن «تحسونهم» به کشتار و قتل عام و به هزیمت در آوردن و کارزار و از این قبیل، که به راستی نمی دانیم علم به آن را چه گونه کسب کرده اند، از ترجمه های ظاهراً مانده از هزار سال پیش به این سو، سر انجام کار را به جایی رسانده اند که محتاط ترین مترجم معاصر قرآن، برداشت از این آیه را به صورت زیر در آورده است :

«خدا به وعده ای که با شما نهاده بود وفا کرد. آن گاه که به اذن او دشمن را می کشتید و چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید. بعضی خواستار دنیا شدند و بعضی خواستار آخرت. سپس تا شما را به بلایی مبتلا کند، به هزیمت واداشت. اینک شما را ببخشود که او را به مومنان بخشایشی است». (قرآن مجید، ترجمه ی عبدالحمید آیتی، ترجمه ی آیه ۱۵۲ آل عمران، ص ۷۰)

آن گفتار و کلمات برجسته شده، در ترجمه ی بالا، آشکارا در متن آیه نیست، اما از این که همین ترجمه نیز، برای فهم و انتقال منظور جنگ آفرینان در

قرآن و بین مسلمانان، به نظر ناقص و ناکامل می‌رسیده، آن‌گاه بر انتهای ترجمه‌ی فوق عدد پاورقی می‌بینیم تا برای تکمیل این‌گونه معلومات به ظاهر قرآنی، بخوانیم:

«اشاره است به جنگ احد، که مسلمانان نخست پیروز شدند و دشمن را باز پس راندند ولی گروهی از تیراندازان که می‌بایست موضع خود را نگاه دارند، به هوای غنیمت، از سنگ‌های خود بیرون آمدند و همین امر موجب شد که مشرکان باز گردند، مسلمانان را محاصره کنند تا در لشکر اسلام شکست افتد و سپاهیان اسلام به کوه بگریزند». (قرآن مجید، ترجمه‌ی عبدالحمید آیتی، ترجمه‌ی آیه‌ی ۱۵۲ آل عمران، صفحه‌ی ۷۰، پاورقی)

بدین ترتیب و از مسیر این‌گونه ترجمه‌ها و پاورقی‌گذاری‌ها، واقعیت آن رخ داد تاریخی به صورت این افسانه‌ی مبهم و آشفته درآمده، که کم‌ترین انطباقی با آیه‌ی اصلی ندارد و مورخ را از فهم درست مسائل صدر اسلام باز می‌دارد. اما سازندگان این داستان، در حال حاضر مسلمانان را صاحب جنگی با حضور پیامبر کرده‌اند، به نام «أُحُد» و گرچه قرآن عالی مقام چنین نامی را نمی‌شناسد و بر وقوع چنین جنگی صحه نمی‌گذارد، اما همین مترجمین، و باز هم نمی‌دانیم از چه طریق، حتی با خبرند که در آن جنگ، مومنین کمان‌دار برای بی‌نصیب نماندن از تقسیم غنائم، کمان‌ها را به کناری گذارده و جنگ را رها کرده‌اند تا شکست بخورند و بدین ترتیب یک جنگ غارتگرانه‌ی دیگر، به نام پیامبر بزرگوار ثبت شده است تا بر اساس آن بگویند مسلمینی که مردم محیط اطراف خود را، احتمالاً بر سر کسب تکه‌ای از ران سوسمار، چنین سر از پا ناشناخته چپاول می‌کرده‌اند، پس با همسایگان و ایرانیان ثروتمند، که به بیان نظایر زرین کوب‌ها، فقط یزدگرد سوم در خزانه و صندوقچه‌اش، چند میلیارد سکه انباشته داشت، چه اعمالی مرتکب شده‌اند!!!

این جا و در حضور تمام خوانندگان، از آن‌ها که باید جواب دهند، می‌پرسم این شروح از چه منابعی برداشت شده، چه گونه صحت آن‌ها مسلم می‌شود و چه کسانی، در چه زمان و برای کدام منافع و منظور، از زبان

قرآن مبارک و با توسل خیال پردازانه به مفاهیم و لغات و آیات آن، چنین افسانه‌های شاه‌نامه‌ای را بافته و چنین ادعاهای کلان بی‌مدرکی را به نام قرآن ثبت کرده‌اند و نیز در زمان ما تکلیف جست‌وجوگر در تاریخ اسلام چیست، اگر نخواهد که چنین قصه‌های بی‌سر و تهی را بپذیرد، و چه گونه باید قانع و یا ارشاد شود؟!!!

«و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابین. و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین. و بوده اند «ربیون» کثیری که با پیامبران طعن و لعن شده اند و در راه خدا توهین شنیده اند، بی این که از خود سستی نشان دهند و از پای درآیند و خدا صابران را دوست دارد. آن ها سخنی نداشتند جز این که خداوند گناهان و زیاده روی های ما را ندیده بگیر، ما را پا بر جا نگه دار و در برابر کافران یاری کن». (آل عمران، ۱۴۶ و ۱۴۷)

لغت ربیون، به کسر «ر» در اوایل آیه ی ۱۴۶ سوره ی مبارکه ی آل عمران، درست همانند «تحسونهم» در آیه ی ۱۵۲ همین سوره، در عربی امروز معنای معین و مسلمی ندارد و درست به همین دلیل، این جا نیز همانند مورد قبل، کوشیده اند از این لغت برای گسترده کردن امور جنگ در اسلام سود برند و مثلاً «آیتی» در معنای آیه آورده است: «چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند»، که «خدا دوستان» و «جنگ» در این معنا افزوده و تصویری و معلوم است که ربیون را به فتح «ر» و «قاتل» را هم جنگ خوانده است، آن هم در حالی که قرآن مبین و متین در آیه ی توضیحی دنبال، اساس این همراهی با انبیاء را آشکارا بر تبلیغ اصول

و تقاضای عنایت الهی قرار داده است، نه قدرت بازو برای شمشیرکشی! رمز این علاقه که چرا هر اشاره‌ی از قرآن مجید را، که معنای عرفی آن نزد ما معین نیست، چنان که موارد دیگر آن را بیاورم، بدل به جنگی عمومی می‌کنند، به سادگی و سهولت گشوده نیست، به خصوص که قاتل و یقاتل و مقاتله، همه جا با فتح «ت»، در زبان عرب معانی دیگری نیز به خود می‌گیرد، که مورد عنایت مترجمین و مفسرین نبوده است، از جمله «لعنت و تحقیر» چون قاتلکم الله، که «خدا لعنت کند شما را» معنی می‌شود و نه «بکشد خدا شما را»، زیرا به ساده‌ترین زبان، خداوند قاتل نیست و کسی را با مفهوم جاری و موجود نمی‌کشد، چنان که عرب همین لغت و ترکیبات آن را، با معنای سخت‌کوشی و جهد نیز به کار می‌برد و مثلاً می‌گوید: استقتل فی الامور. اما اگر مصدر به صورت «قتل»، با سکون «ت» بیان شد، پس معنا و مقصد از آن کشتن است، چنان که در آیه‌ی ۱۵۴ سوره‌ی آل عمران «کتب علیهم القتل»، در باب کسانی آمده که کشته شدن در سرنوشت آنان است و در آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی بقره خداوند قصاص را موکول به قتل می‌داند و نه قتال: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد...»، ولی تمایل اولیه و معمول و مصطلح موجود، همه جا در کاربرد مفهوم و معنای جنگ و قتل و کشتار برای لغت قرآنی «مقاتله» و جانشین کردن آن با مجرد «قتل بدون هدف» و یا از روی منفعت طلبی و کسب غنیمت و منازعه‌ی شخصی است!

«ربیون: در ریشه و معنای این کلمه میان مفسرین و فرهنگ‌نویسان اختلاف نظر است: الف. عده‌ای آن را به «جمع» یا «جمع» یا «جماعت کثیره» یا «هزاران» معنی کرده‌اند (ابن مسعود، فراء، طبری، ابو عبیده، ابن قتیبه، سجستانی، نسفی، ابوالفتوح، قرطبی، فیروز آبادی ابن ملقن، طریحی). ب. عده‌ای آن را «خدا پرستان» یا «خدا ترسان» معنی کرده‌اند: (زمخشری، لسان التتزیل، تراجم الاعاجم، ترجمان القرآن). در راس این گروه، جز ابن عباس که هر دو قول از او نقل شده، اخفش است، ولی ثعلب به او ایراد گرفته است که منسوب به «رب» باید به فتح اول باشد. در پاسخ این ایراد گفته‌اند که گاه نسبت باعث تغییر حرکت می‌شود. قرطبی گوید: «الربیون به کسر راء قرائت اکثریت

است و قرائت علی بن ابی طالب (ع) به ضم راء است و قرائت ابن عباس به فتح آن. پ. عده ای هر دو قول را نقل کرده و جایز شمرده اند. (شیخ طوسی، میبدی، ابن منظور، بخاری صاحب المستخلص در لغات قرآن، طبرسی و ابوالفتوح). محتمل است این کلمه با «ربا» که در اصل به معنای زیادتی و افزایش است، هم‌ریشه باشد. از زبان‌شناسان معاصر، آرتور جفری آن را به معنای «الف» می‌گیرد و سریانی می‌داند. (بهاء الدین خرمشاهی، قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه، صفحه ۶۸)

انبوهی حدس و گمان و ایجاد یقین و اقامه ی دعوی و تدارک مدعا، در جای این اعتراف ساده و مطلب واضح نشسته، که بر هیچ یک از نام‌آوران شناخته و ناشناخته ی فوق، معنای «ربیون» با کسر «ر» در کتاب خدا روشن نبوده و کاش اعلام می‌کردند تا زمان علم قطعی به مقصود و مفهوم لغت، اصلح کاربرد عین کلام است. این اعتراف و استشهاد که بر معنای «ربیون» وحدت نظر نیست، خودگواه بارز ناپیدایی ریشه ی آن در لغت عرب است. اما کسانی سعی لجوجانه، که می‌توان جهودانه هم گفت، در ابطال نص صریح قرآن و سخن سازی و جانشین تراشی برای مقاطع و لغاتی از آن را، تا مرحله ای پیش می‌برند که بهتان عظیم تعویض اعراب قرآن عظیم را، بر امام علی هم می‌بندند! آیا بوی دروغی هیولا را نمی‌شنوید؟ آیا تکرار بی‌اعتراض همین نقل قرطبی، به معنای قبول دست بردگی در قرآن و مجاز بودن اعمال سلیقه در قرائت آن نیست؟! کشف این که قرطبی در قرن چهارم هجری، از چه راه با تلفظ کلمه ای در قرآن، از زبان امام اول شیعیان با خبر شده، از مبهمات گشوده ناشدنی است و جز از طریق و توسل به معجزه ممکن نیست و فراموش نکنید که نام‌های متعددی در فهرست بالا، از آن مردمی بی‌نشان در قرون اولیه ی هجری، غالباً از اختراعات ابن ندیم و متعلق به زمانی است که خط عربی و نیز فارسی ناپیدا در، سده های نخست هجری، قدرت عرض اندام و عرضه ی متون غیر قرآنی، و از جمله ترجمه و تفسیر را، نداشته اند!

«قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین. هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین. ولاتهنوا ولاتحزنوا

و انتم الاعلون ان كنتم مومنين. پيش از شما رسوماتی برقرار بوده، پس بر زمین سیر كنید و عاقبت دروغ انگاران را بنگرید. این خطابی به عموم و اندرز و هدایتی برای پرهیزكاران است. اگر مومنین، سست و اندوهگین نشوید كه جایگاه شما والا است». (آل عمران، ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹)

این آیاتی روشن و بی ابهام است در باب توجه و عنایت به اسباب عبرتی كه در حول و حوش آدمی پراكنده است و وعده‌ی ارتفاعی است كه خداوند به مؤمنین می بخشد. كمترین سایه‌ای از جنگ و درگیری در این آیات نمی‌یابیم و به راستی اسباب حیرت است، چه گونه بر مبنای آیاتی معین و متضمن توصیه و توجه و دل‌داری خداوند به مؤمنین، كه سست و دل‌تنگ نشوند، آن‌آیه‌ها را با جنگی به نام نامعین «احد» مربوط می‌كنند؟!

«ولاتهنوا ولا تحزوا» (داستان غزوه‌ی احد است). غزوه‌ی احد روز شنبه هفتم ماه شوال سال سوم هجری در دامنه‌ی كوه احد واقع در چهار كيلومتری شمال مدینه، بین مشركان قریش و هم‌پیمانان آنان از قبایل دیگر، و مسلمانان از مهاجر و انصار رخ داد. قریشیان این جنگ را به تلافی جنگ بدر كه در آن شكست سختی خورده بودند، به راه انداختند. مشركان سه هزار نفر بودند با ساز و برگ پیشرفته و مسلمانان هزار تن بودند و پیش از آغاز نبرد سیصد تن از شركت درنبرد كنار رفتند، و بعضی از طوایف را نیز به تردید و تزلزل افكندند (در این باره: آل عمران، ۱۲۲). پیامبر (ص) شخصا مواضع سپاه خویش را معین فرمود (آل عمران، ۱۲۱) و پنجاه تیرانداز را برای پاسداری يك تنگه و حفاظت جناح سپاه خویش معین كرد و به آن‌ها سفارش اكید كرد كه تحت هیچ شرطی آن موضع را رها نكنند، ولی چون جنگ بالا گرفت و شكست در لشكر مشركان افتاد، اغلب تیراندازان به هوای غنیمت، توصیه اكید پیامبر (ص) را فراموش كردند و به غارت غنایم رفتند. خالد بن ولید یکی از سرداران مشركان، فرصت را غنیمت شمرد و به آن سو حمله برد و جناح را شكست و از آن‌جا به قلب لشكر اسلام زد و مشركان شكست خورده را به پیروزی رساند و مسلمانان پیروز را به شكست كشاند. در این نبرد حضرت علی (ع) پرچمدار و پیشتاز مهاجران بود و او و حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) دلاوری‌ها نمودند و در این هنگامه، وحشی غلام جبیر بن معطم كه نیزه افكن ماهر و در لشكر مشركان بود، كمین گرفت و حمزه سردار رشید سپاه اسلام را با پرتاب نیزه به شهادت رساند و مشركان جسد او را مثله كردند. در این جنگ از مسلمانان ۷۴ تن و از كفار ۲۰ تن كشته شدند (تلخیص از مغازی، تاریخ جنگ‌های

پیامبر (ص)، تألیف واقدی، ترجمه‌ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۱۴۵-۲۴۵، همچنین دایرة المعارف تشیع، «احد»، دایرة المعارف اسلام (انگلیسی، طبع اول). آیات متعددی از قرآن به غزوه‌ی احد و چون و چند آن اشاره دارد. آیات ۱۲۱-۱۲۲، ۱۳۹ تا ۱۷۲ سوره‌ی آل عمران و آیه‌ی ۱۰۴ سوره نسا درباره‌ی غزوه‌ی احد است.

این ترجمه و تفسیر و شأن نزول و تعبیر و تخمینی است بر آیه‌ی ۱۳۹ سوره‌ی آل عمران، که در صفحه‌ی ۶۷ قرآن بزرگ خرم شاهی جمع‌آوری و ثبت است، منبع اولیه‌ای جز کتاب غزوات واقدی ندارد، مخلوق ناشناخته‌ی ابن ندیم که به زمان او هنوز خط عرب استعداد تألیف کتاب را نداشته است. ۱۰۰ صفحه از کتاب نایافته‌ی واقدی را به شرح سینمایی جنگ احد بخشیده‌اند و سراسر متکی و مبتنی بر خیال‌پردازی‌هایی نامنتطبق با متن مستقیم گروهی از آیات الهی، که آشکارا با جنگ و پیروزی و شکست بی‌ارتباط است و دنبال‌گیرندگان و صحنه‌گذاران بر توهمات واقدی، چون تنظیم‌کنندگان دایرة المعارف تشیع و یا دائرة المعارف اسلام، بی‌لمحه‌ای درنگ و بدون ذره‌ای مکث و تردید، تمام داده‌های به نام واقدی را، به فرهنگ و دانش و دنیای امروز مسلمان و غیرمسلمان منتقل کرده‌اند. کتاب واقدی را، از آن‌که اصل و اریژینالی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، بازنوشته‌ای از قرن ششم هجری گفته‌اند و به راستی ثبت و بیان بیش از هزار تابلو و تصویر از ماجرای جنگ احد، در کتاب غزوات واقدی، لااقل ۵۰۰ سال پس از وقوع آن، به قدرت نقالی والایی نیازمند است و آن‌گاه که در سراسر قرآن مبارک نام «احد» نیست، پس غصب آیاتی از آن کتاب مبین، به سود تلقین شمشیرکشی‌های پیاپی پیامبر و مسلمین، در زمره اعمال خبیثی است که کسانی به طمع بهره‌هایی معین، که از آن خواهم گفت، مرتکب شده‌اند. سهم این مرحله آن است که بگویند مسلمین تنها به قصد و قرار تاراج، همراه پیامبرشان به غزوه می‌رفته‌اند و می‌بینید در راه رسیدن به غنیمت، پروای دستورات فرمانده خود نیز نداشته‌اند، هرچند این فرمانده رسول خدا بوده باشد!

این‌که در باب اسناد مطمئن یکی از مهم‌ترین جنگ‌های صدر اسلام به

داستان های غریبه ی ناشناخته ای به نام واقدی و نظائر او، متوسل نباشیم و در صحت تلقینات مندرجات داستان گونه ی داده های او تردید کنیم، ایجاد تشکیک در مسلّمات اسلامی نیست، زیرا اسلام سند مسلّم دیگری جز قرآن کبیر ندارد، که در کل و جزء روشنگر و راهنما است و اگر دست از سهل گیری و سهو اندیشی در باب این سند آسمانی برداریم، می توانیم عمده آگاهی های ضرور در نحوه ی رشد اندیشه اسلامی در محیطی پر از غلیان دوستی و دشمنی و ایمان و کفر و تضارب آراء را دریابیم، تا دون کتاب خدا، نیازمند نمایشاتی نباشیم که در کتاب هایی منسوب به قرن ها پس از طلوع اسلام و به قلم نام هایی اثبات ناشدنی، عرضه کرده اند.

این کوشش دشوار، در بیان لزوم بازخوانی اسناد اولیه ی اسلام، که سیمای فراهم کنندگان کهن آن برای ما ناشناس است، در مسیر اکتشاف بیش تر در حوزه ای است که همگی به وجود آن اعتراف داریم: حوزه ی اسرائیلیات! در حال حاضر هیچ مدعی روشن اندیشی در مطالعات اسلامی نیست، که رسوخ و حضور و وجود اسرائیلیات در مدارک تاریخی و فرهنگی قرون اولیه ی اسلام را منکر باشد. اما عجیب آن جاست که مرکز و مرد و زنی را مشغول تفکیک این اسرائیلیات از بدیهیات نمی بینیم، کسی به طور مشخص و با ارائه ی اسناد و ادله ی لازم و قاطع، حیطه ی این اسرائیلیات و مقصد و منظور تولید آن ها را نمی شکافد و دیگران را از قید و بند قبول و رد آن ها نمی رهاوند. آیا از چه هراس می کنند؟ از این که تمام پذیرش های تاریخی و فرهنگی کنونی ما در باب بیان از اسلام و نحوه ی حضور و حوادث دوران طلوع آن به باد رود و اوضاع به صورتی درآید که آن پیر پیشتاز کنکاش در مدارک و مدعاهای موجود، در اطراف دوران های حیات پیامبر اسلام و مسائل صدر اسلام به آن رسید؟

«پس از وفات رسول خدا، منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند، از یک سو و یهودیان و نصارا و مانویان، که خود را در صفوف مسلمین جا زده بودند، از سوی دیگر، در پیروی از مقاصد شوم و پلید خود، در مقام پریشان ساختن افکار و عقاید مسلمین برآمدند. **جمعی با جعل و انتشار حدیث،**

پاک‌ترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردمی پلید و ناپاک و اخلاکر و کثیف‌ترین و منافق‌ترین و دشمن‌ترین آن‌ها به اسلام را، مردان خدا و پاک و منزه جلوه دادند و گروهی نیز اسرائیلیات خویش را به زبان روایت احادیث پیغمبر اسلام بین مسلمین رواج دادند... نتیجه این بررسی و کنکاش‌های من این شد که به عده‌ی زیادی از اشخاص معروف و تاریخی، از صحابه و تابعین و فرماندهان سپاه و شعرا و راویان احادیث شریف پیامبر اسلام برخورد نمودم که هیچ کدام وجود خارجی نداشته‌اند». (علامه شیخ مرتضی عسکری، یکصد و پنجاه صحابه‌ی ساختگی، گزیده‌ای از صفحات ۱۵ و ۳۱)

این محقق بزرگ جهان اسلام، که بنیان نیاز به بازنگری در اسناد فرهنگی قرون اولیه‌ی اسلامی را در حوزه‌ی شیعه، با شجاعت و صراحت تمام بالا برده، به دنبال این اشارات، تقریباً عمده‌ترین کتاب‌های تولیدی در فاصله‌ی قرن سوم تا دهم هجری در جهان اسلام و نیز تدارکات و تالیفات اخیر و معاصر را بی‌اعتبار می‌نامد و از آن که این تولیدات فرهنگی از هزار سال پیش تا مدرن‌ترین مجموعه‌های انسکلوپدیک و حوزوی و دانشگاهی امروز، فقط ذیلی بر یکدیگرند و در هیچ نقد و نظر شک‌آلود شست و شو نشده‌اند، پس کار رسیدگی به آنان بسی سهل و ساده می‌نماید، کافی است یکی از کهنه‌ترین شان را به ارزیابی بریم، حاصل آن به طور خودکار شامل دنباله‌ای از بازخورهای آن خواهد شد. آیا آنان که درجای پی‌گیری رهنمون استاد علامه عسکری، به تدارک مجموعه‌هایی بی‌آبروتر از الفهرست ابن‌ندیم مشغول‌اند، به جنگ حقایق نرفته، در خدمت شعوبیه‌ی قدیم و جدید قرار نگرفته و سر در زیر برف ندارند؟!

«و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر». و به درستی که قرآن را ساده کردیم تا یاد آورید. آیا یاد آورنده ای هست؟ (قمر، ۱۷)

این آیه که چهار بار در سوره ی «قمر» تکرار شده نیز، حامل پیچیدگی ویژه ای در بیان است و آن هم قرار دادن «مدکر» در جای «مذتکر» است، که چند بار در همین سوره مکرر می شود و به همین دلیل ادای متعدد آن را باید تاکید و منظوری الهی بدانیم، منظوری که مانند موارد دیگر، به دنبال کشف آن نبوده تنها حدس خویش در جای آن نشانده ایم. حدسیاتی که غالباً بر سبیل مقصودی مقرر است و در این جا هم، با نیتی سلیم تر و بر سبیل مفاهیم و ادات پرسشی «هل» و لغت «ذکر»، آن را «یادآورنده و پند گیرنده» گفته ایم.

مورد نظر من از انتقال این آیه، نه بررسی لغوی و معنایی «مدکر»، بل تصریح الهی در تسهیل برداشت از بیان قرآن است تا بار دیگر تذکر دهم که سخن غالب و جان مایه ی اصلی و اولیه ی قرآن مبین، در تکلم و تعامل با دیگر صاحبان کتاب، یعنی یهود و نصاری می گذرد و از آن که گفت و گوی جاری در آیات قرآنی، برای تربیت انسان و استقرار تمدن، میان یهودیت و مسیحیت و اسلام، محتوای محکمی در اثبات حقانیت و برتری مطلق

اسلام بر دیگر ادیان صاحب کتاب، به ویژه در قبول یکتایی و بی منتهایی خداوند عرضه می کند، شاهدیم که مراتب این داد و ستد استدلال و اندیشه در قرآن، که رو به رسوایی کنیسه و کلیسا، به عنوان مراکزی برای ستایش دون خداوند دارد، از فهرست منضبط مفسرین خارج است و مدارج و مراتب توجه قرآن در این باب را، انشاءالله به سهو، با نظم لازم منظور نکرده و مسدود نگه داشته اند!

اما پیش از ورود به این آخرین گفتار حاشیه ای در باب مبحث اصلی این سلسله نوشتارها، یعنی «اسلام و شمشیر»، مناسب می دانم که نمونه ی دیگری از رفتار غیرمسئولانه با آیات الهی را عرضه کنم، هرچند بی گمان گروهی را خوش نخواهد آمد و شمشیرهای شان را از حالت کنونی نیز نسبت به این محقق کج تر خواهند بست!

«حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغيرالله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیه و النطیحة و ما اكل السبع الا ما ذکیت و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم. بر شما حرام شد خون و مردار و گوشت خوک و سربریده به غیر نام خدا و خفه شده و به ضربه ی سنگ مرده و از ارتفاع افتاده و به شاخ حیوان دیگر کشته شده و نیم خورده ی درنده، که پیش تر ذبح نشده باشد و قربانی شده در پیشگاه بتان و آن چه در قمارهای شما فاسقانه قسمت می شود. امروز کافران بر دین مأیوس شدند و از غیر من هراس نکنید. امروز دین و نعمت های ام را بر شما کامل کردم و اسلام را دین شما قرار دادم. پس اگر در مخصه ای درماندید، بدون تظاهر به گناه، بدانید که خداوند مهربان و درگذرنده است». (مائده، ۳)

این آیه ای است متضمن فهرست موارد نهی در خوراک، که در پیوند مستقیم با آیات قبل و بعد و نیز آیات دیگری، در باب ارسال اغذیه از آسمان برای یاران و اطرافیان و حواریون مسیح، موجب نام گذاری تمام سوره به «مائده» با معنای «طعام» شده است. در آیه ی بعد، فهرست مطهرات در خوراک مسلمین و در آیه ی پس از آن جواز تناول اغذیه ی اهل کتاب بر

سفره‌های یکدیگر و نیز رفتار محترمانه و عادلانه با زنان آمده و سرانجام آیه‌ی ششم سوره، به شرح کامل دستور وضو اختصاص دارد. مائده را در زمره‌ی سه سوره‌ی نهایی قرآن به ترتیب نزول گفته‌اند، حال آن که اصلی‌ترین احکام اولیه در آیات آن مندرج است: فهرست مجاز و غیر مجاز در خوراک مسلمین، دستور وضو، احکام غسل و تیمم، که در سوره‌ی نساء هم آمده، که آن را نیز مدنی می‌گویند، حد سرقت و مجازات مفسد و قتل و قصاص و احکام مربوط به وصیت و اعمال حج و مژده‌ی ظهور پیامبر اسلام، از جانب خدا، تا نور و کتاب روشنگر و حاوی احکام نو، براهل کتاب بیاورد. بدین ترتیب نمی‌توان نزول سوره‌ی مائده را، به زمان حجة الوداع پیامبر بزرگوار رساند، زیرا در آن صورت از جمله پذیرفته‌ایم که مسلمین، تا آخرین سال حیات پر برکت پیامبر عظیم، نه فقط بدون وضو نماز می‌خوانده، بل هنوز دستور مصرف غذایی خاص نداشته‌اند، چنان که نمی‌توان قبول کرد مضمون آیه‌ی پانزدهم این سوره، که در آن غرض از بعثت و مأموریت پیامبر والا مقام آمده، در ماه‌های پایانی حیات آن بزرگوار به دیگر اهل کتاب ابلاغ شده باشد.

«فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآياته مومنین. و ما لکم الا تاكلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم... اگر به این آیات مومنیند، پس از آن چه برآن نام خدا جاری شده، بخورید. چرا نمی‌خورید زیرا آن چه را بر شما حرام است معلوم کرده ایم، مگر مجبور شوید و جمعی ناآگاه، به تبعیت از هواهای خود شما را گم راه می‌کنند. (انعام، ۱۱۸ و ۱۱۹)

قل لا اجد فی ما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان ربک غفور رحیم. بگو در آن چه بر من وحی شده خوردنی حرامی نیافتم، جز مردار و خون و گوشت خوک و چیزهای مرتبط با فسق و قمار و ذبح شده بدون ذکر نام خدا مگر در اجبار و بدون طغیان و عادت، که خداوند مهربان و درگذرنده است». (انعام، ۱۴۵)

در این آیات روشن الهی، که از سوره‌ی انعام برداشته‌ام، به صراحت و با بازشماری مجدد و مجمل موارد آن، خداوند یادآوری می‌کند که حلال و

حرام در طعام و مواد خوردنی پیش تر بیان و تعیین شده و به پیامبر اکرم تکلیف می کند تا فهرست آن را بازگو کند، که به وجهی شگفت آور، در کل با موارد موجود در آیه ی سوم سوره ی مائده، با ایجاز و اختصاری ملیح، همخوان است و همین اختصار می رساند که دستور اصلی و مفصل و مورد اشاره، همان است که در آیه ی سوم سوره ی مائده می خوانیم. حال اگر بدون ذره ای اغماض و اختلاف، نزول سوره مبارکه ی انعام، که به دستور پیشین اشاره می کند را، در مکه می گویند، پس چه گونه سوره ی مائده، که دستور اولیه و مشروح در آن ضبط است را، نازل شده در مدینه بدانیم؟!

پس آنان که بخشی از ترجمه ی آیه ی سوم سوره ی مائده را، که به صورت برجسته منقول و منتقل کرده ام و اختصاص مطلق به اهمیت دستور پرهیز از اغذیه ی ناباب در نزد خدا دارد، دلیل قرآنی وقوع غدیر و شادباش الهی بر آن ماجرا گرفته اند، و برای تناسب و تطبیق زمانی، به نیاز خود و نه حقایق مندرج در قرآن، نزول آیه را به پایان عمر مبارک رسول خدا می رسانند، نه فقط مرتکب برداشت ناموجه و بی تناسب از آیات کبیر قرآن شده، بل آن رخ داد تعیین کننده را در منظر الهی خفیف کرده اند، زیرا ابراز چنین شاد باشی، در صورت صدور از مخزن حکمت و بصارت و فصاحت الهی، در قالب چنان کلمات مقتدر و معین و در ضمن آیه هایی منحصر و مخصوص ادا می شد، که شایسته ی آن ماجرای بی بدیل در عالم اسلام باشد. پس می پرسیم چه سودی از این بی تدبیری، جز جری کردن دشمنان شیعه و بستن اتهام تبدیل معانی قرآن، بر معتقدان تشیع، حاصل می شود که تأییدیه ی قرآنی بر مطلبی به اهمیت گزینش امام علی به جانشینی پیامبر بزرگوار را، از میان آیه ای در باب خورد و خوراک مردم بیرون می کشیم تا موجب شود که شیعه را به تغییر و تعبیر و تأویل در معانی مستقیم آیات الهی متهم کنند؟ تمام این اشارات، اعلام نیاز زمان است که قرآن، این منفرد و مستحکم و مطمئن ترین رسن توسل را، اسباب اتحاد اسلامی خویش بگیریم و پیوسته به تکرار آن دسته از آیات

مشغول شویم که تمامی ما را به همدوشی و برادری و مفاهمه می خواند، چنان که نباید لحظه ای از جست و جوی رد پا و اثر انگشت کلیسا و کنیسه، در گسترش اختلاف میان فرق اسلامی، به بهانه های واهی، غافل شویم.

«الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة و يريدون ان تضلوا السبيل. نمی بینی نصیب بردگان از کتاب را، که خود خواستار و خریدار گم راهی اند و می خواهند شما را هم به بی راهه برند؟ (نساء، ۴۴)

يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الذين اتخذوا دينكم هزوا و لعبا من الذين اوتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولياء و اتقوا الله ان کنتم مومنین. ای ایمان آورندگان، آن کسان را که پیش تر کتاب داده ایم و کفار که دین شما را به تمسخر می گیرند، دوست مگیرید و خدا ترس باشید اگر مؤمنید». (مائده، ۵۷)

اینک که با یاری الهی و به مدد طرح مدخل های نوین در بررسی های تاریخ ایران و اسلام و به طور کلی شرق میانه، معلوم می شود که برای ترسیم خطوط معین و قرار دادن قالبی مشخص، برای ره یافت های نوین، در تعیین تکلیف مسلمین با دشمنان دیرینه ی خویش، یعنی کنیسه و کلیسا، ابزار مطمئن دیگری جز قرآن کریم نداریم و در مسیر این بخش حاشیه ای از یادداشت های «اسلام و شمشیر» می خواهم تذکر دهم که تصویر کلی و عمومی جهان، درنمایش جدال و سرکشی یهودیان و مسیحیان با معتقدین به یکتاپرستی و اسلام و تمام دیگر آزادگان جهان، نه فقط زره ای با زمان نزول قرآن تفاوت نکرده، بل چهارده قرن کوشش برای ایجاد تفرقه و تخریب در اصول مسلم و مبارک دین اسلام، از طریق رخنه ی توطئه گرانه ی آشکار و پنهان در صفوف معتقدین به قرآن، همراه با ورزیدگی در تدارک ابزار تجاوز و غارت و قلدری و بی قانونی، که در قرون اخیر، علنا و رسماً و آشکارا، در حال استفاده از آن در سراسر جهان اند و همه جا را به حرص و خون خواری کنیسه و کلیسا آلوده اند، آنان را در مبارزه با معتقدین به اسلام و خاموش کردن نور الهی با دم خویش مصمم تر کرده، تا تکلیف ما شود که با پرهیز متعصبانه از فرقه پرستی و اجماع دوباره بر گرد قرآن، به ایمان مطلق الهی بازگردیم و به یاد آوریم که خداوند در آیاتی روشن، فرقه پرستان را مشرک می شمرد،

تحقیر می کند و وعده ی رسیدگی اخروی به اعمال شان را می دهد.

«ان الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم في شيء انما امرهم الى الله ثم ينبئهم بما كانوا يفعلون». آنان را که در دین فرقه می سازند و شعبه می تراشند به چیزی نگیرید که کارشان با خداوند است و آنان را از نتیجه ی اعمال شان آگاه خواهد کرد. (انعام، ۱۵۹)

منبیین الیه و اتقوه و اقيموا الصلوة و لا تكونوا من المشركين. من الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا كل حزب بما لديهم فرحون. رو به او کنید، نماز بگزارید و در زمره ی مشرکین نباشید که در دین شان تفرقه می اندازند، شعبه شعبه می شوند و هریک به آن چه در دست دارند، دل خوش اند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

پس در این روزگار بحرانی، با دور افکندن هر تهیه و تمهیدی، که به نام این و آن و نه خداوند، تحویل مان می دهند، برای دور کردن مان از یکدیگر تلقین می کنند و با سرکشی تمام و علی رغم صراحت بیان الهی در این گونه آیات، بر قرآن مجید بهتان می بندند، راه وحدت مجدد اسلامی را باز کنیم و بدانیم که یهود و نصاری با مسلمین آشتی نخواهند کرد مگر ما را در حال شنیدن بوق و کرنای کنیسه و نوشیدن آب و خوردن نان کلیسا ببینند!

«و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم قل ان هدى الله هو الهدى و لنن اتبعت اهواء هم بعد الذى جاءك من العلم ما لك من الله من ولى و لا نصير. یهودیان و نصاری از تو راضی نمی شوند مگر به متابعت از آن ها. بگو هدایت از جانب خداوند است و اگر پس از آگاهی کنونی به نیت آنان تسلیم شوی، از جانب خداوند سرپرستی و مدد نخواهی شد». (بقره، ۱۲۰)

این همان تصویر امروز است. با این تذکر و توجه و تأکید که مسلمین هرگز از هیچ گفت و گویی در هیچ باب، از آن که به بیان درخشان و منطق قرآن مجهزند، هراسی ندارند، اما بی جهت به گرد همایی های میان تهی و مزورانه، از سوی متابعین دیگر صاحبان کتاب با مسلمانان گمان و امیدهای غیر معمول نبندیم، زیرا تجربه ی قرآنی، چنان که مراحل آن را به شرح آورم، تلاش برای اقنای یهود و نصاری را بی هوده می گوید و آنان که هنوز و پس از نتیجه گیری الهی در قرآن مجید، باز هم باب گفت و گوی تازه ای با کنیسه و کلیسا را، آن هم از موضع مذلت، مناسب و مفید

می‌انگارند، اگرخود را از خداوند مجرب تر نمی‌پندارند و در کار کهنه وانمود کردن نتیجه گیری‌های آیات قرآن نیستند، پس شاید که آن کتاب کبیر را به درستی نخوانده‌اند! باید مراحل این تبادل نظر و مدرک و منطق مندرج در قرآن دربرابر دیگر صاحبان کتاب را، با یکدیگر مرورکنیم تا معلوم مان شود که تنها و تنها باید در تسلط و تجدید این شعار اصلی مسلمین کوشید که:

«انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلمکم ترحمون.
مومنین برادرند، برادران را با هم آشتی دهید و تابع خداوند باشید، اگر طالب رحمت او هستید». (حجرات، ۱۰)

اینک در عین حال که وعده می‌دهم این آخرین شاخه‌ی فرعی بر مبحث اصلی «اسلام و شمشیر» باشد، یادآور می‌شوم که تعقیب آیه به آیه‌ی مدارج بیان، میان قرآن و نمایندگان دیگر ادیان، از فرط وفور نا میسر است و فقط اختیار گزیده‌ای از آن‌ها را ممکن می‌دانم که صراحت و صحبت مستقیم است و شک و شبهه‌ای برنمی‌انگیزد، با این اشاره‌ی دیگر که رسول خدا در سراسر قرآن، صاحب‌ره‌نمودی مستقیم و از زبان خویش، به مخاطبان و منتظران نیست و همان مطلبی را متذکر می‌شود و مکرر می‌کند، که با اذن الهی و در محدوده‌ی «قل» قابل عرضه و ارائه می‌بیند، حتی اگر مکلف به بیان این تأکید باشد، که جز تکرار وحی مأموریتی ندارد، بر اسرار غیب مسلط نیست و نباید نظر شخصی را عنوان کند.

«قل لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لكم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی... بگو مدعی نیستم که دارایی‌های درپسته‌ی خدا نزد من است، غیب نمی‌دانم، در زمره ملائک نیستم و جزاز آن چه بر من وحی می‌شود، اطاعت نمی‌کنم». (انعام، ۵۰)

بدین ترتیب طرف دوم تمام مکالمه و مباحثه‌ی قرآنی، با تابعین ادیان پیش از اسلام و اهل کتاب، ذات باری تعالی است و در نتیجه گیری نهایی قرآن، از این برخوردهای کلامی و اسنادی و منطقی، ذره‌ای ابهام و احتمال وجود ندارد و نمی‌توان پیش خود تصور کرد که حاصل گفت‌وگوی خداوند

با یهودیان و نصاری، به ترتیبی که در قرآن ضبط است، مشمول مرور زمان شده، مثلاً شرایط نوین جهانی ما را ملزم و مجبور به اتخاذ تمهیدات و تدارک تجربیات تازه تری در مواجهه با کنیسه و کلیسا می کند! چنین تصویری در حالی که هنوز موفق به یک تبادل آراء نوین برای تصفیه ی اسناد غیر معتبر و مشکوک دینی و مذهبی نشده ایم که پیوسته بر آن ها نام اسراییلیات می گذاریم، هر کدام در زمره و مصداق «بما لدیهم فرحون» هستیم، نمی توانیم به وحدت بیان و توسل به مرکزی واحد برسیم و با زیرکی و نفوذی که دشمنان دیرین اسلام در میان ما دارند، چنین گفت و گو و گفتاری، سرانجامی جز تفرقه و تفاوت بیش تر و کشاندن هر یک از ما به سمتی را، نخواهد داشت و اگر گمان می کنیم که بر گفتارهای بی معارضی متکی هستیم، پس چرا در آغاز به شناخت مبنای تفرقه در اسلام نمی پردازیم، که اوراق و اسنادی منسوب به پیش از دوران توان نگارش خط عرب است و با کمال تعجب، تا آن جا که مکتوبات و مولفه های در دسترس و نه مفقود و باز ساخته ی قرون بعد حکایت می کند، پیشگام معرف این گونه امور، آن هم با مبهمات و اغلاط کلان، این ندیم در کتاب الفهرست است!!! آیا چه زمان به تصفیه ی اغراض اهل کتاب در نخستین متون به ظاهر اسلامی خواهیم پرداخت، چه کسانی مسئولیت تصفیه ی اسراییلیات از چنین اوراقی را بر گردن دارند و مشغول چه کار ضرورتر دیگرند!؟

با پوزش از تأخیر نسبتاً طولانی در نصب ادامه ی این یادداشت ها، که اصلی ترین علت آن نگارش مطالبی در باب صوفیگری و عرفان برای یکی از فصل نامه ها بود، و به خواست خدا و برابر رسم و سنت، پس از چاپ در مجله به این وبلاگ نیز منتقل خواهد شد، توجه دهم که عرضه ی این آخرین مقدمه چینی برای ورود به محتوای اصلی «اسلام و شمشیر»، قدم گذاردن در پهنه ی بی کرانی از بضاعت و بنیه ی اسلام و ظرافت قرآن است، که مورخ هرچه در آن پیش تر می رود و بیش تر غوطه می زند، آن را زلال و عمیق و وسیع تر می یابد و گرچه ممکن است جست و جوی من به کفایت نبوده باشد، ولی ندیده ام که شخص و محفلی نوک پایی در این گوشه از اوقیانوس پهناور حکمت قرآن فرو کرده و از بشاشت و طراوت تن سپاری به امواج آیات و اشارات آن، بهره برده باشد. کم ترین حاصل این شناسایی در این است که با درک صحیح از حوادث تاریخی صدر اسلام، برای بخش بزرگی از آیات قرآن، دوران شناسی دقیق تری به دست خواهیم داشت و نیز آسان تر درخواهیم یافت که سرسخت ترین و پرسابقه ترین دشمنان اسلام و قرآن، کنیسه و کلیسا و صریح ترین و وقیح ترین مقابله کنندگان با یکتایی باری تعالی، مسیحیان و یهودیان اند. مورخ به دقت کافی در

مقولات این مدخل، از آن سبب اصرار دارد که می داند کسی در جهان اسلام از این پنجره به مطالب قرآن ننگریسته و توجه نشده است که اعتقاد به ثنویت و تثلیث در نزد یهود و نصاری، یک سیاسی کاری ابلهانه از سوی کنیسه و کلیسا در راستای مقابله با خداوند و اسلام و رخ دادی به عهد پیامبر است. این بررسی اسلوبی فراهم می کند تا با تعقیب داد و ستد استدلال و استمرار بیان قرآن، با دشمنان و مخالفان و موافقان پیامبر، و دسته بندی مراتب و مراحل این گفت و گوها، بر مبنای صریح آیات و نه تعبیر و تفسیر آن، زمان نزول بخشی از آیات را مطمئن تر شناسایی کنیم و با شناخت رفتارهای ایدایی دشمنان پیامبر و قرآن، خلاف تبلیغات و تلقینات نشئت گرفته از مشتی اوراق یهود نوشته منتسب به قرون اولیه هجری درباره شمشیرکشی های پیامبر و مسلمین، که آب جعل از سراپای تمامی آن ها سرازیر است، معلوم شود که اصلی ترین و شاید هم تنها ابزار انتشار اسلام در میان مردم نجد، آیات و استدلالات مندرج در کتاب خدا بوده است. زیرا قرآن کتاب ساده ای است در حداکثر صراحت و سلامت و حامل شرح تلاشی است که در سال های حیات و حضور پیامبر والا، برای اقناع دوست و دشمن انجام شده و بازگویی غلیانات اجتماعی و اوج و حضیض و نحوه ی ستیزه ها و توسل به روش ها و منطق ها و مناسبات مختلف میان کافران و نیز معتقدان به ادیان و علائق مختلف موجود در جغرافیای طلوع اسلام است. خواهیم دید که در این مجموع شیوه های اجرا شده، برای جذب دیگران، ادعای آن ها که برداشتن شمشیر علیه حرف ناشنوایان را نخستین اقدام مسلمین در مواجهه با منکران و دشمنان می شمارند، تا چه اندازه بی منطق و تهی مغزانه و فاقد پشتوانه است.

«ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین. الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون. والذین یومنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون. بدون تردید آن کتاب هدایت برای پرهیزکاران است. آن ها که به دنیای نادیده ایمان دارند، نماز می گذارند، از آن روزی که به او می رسانیم، سهمی به دیگری می بخشند، به فرود آمده ی بر تو، بر نازل شده های پیشین، به روز واپسین و بازخواست یقین دارند.» (بقره، ۲ تا ۴)

گرچه از قرآن‌هایی که به صورت لت نوشته و بر اوراق پوستی یافته ایم، تا قرآن‌های قرن دهم هجری، بر هیچ سر سوره‌ای قید مکی و مدنی نیامده و آغاز این عنوان گذاری جغرافیایی بر سوره‌ها بر من معین نیست، اما بقره را سوره‌ای مدنی گفته‌اند و به دلایلی که بعداً می‌آورم و نیز توجه به محتوای نخستین آیات سوره، تردیدی در مکی بودن آن نمی‌ماند. در این آیات خداوند به دسته بندی عقیدتی در محیط نزول قرآن و در برخورد با اسلام پرداخته، آن‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند: متقین، کافران و دورویان. آیات بالا شرح و توصیف مؤمنین و متقین است: کسانی که به دنیای نادیده، به قرآن و کتاب‌های آسمانی پیش از آن، تورات و انجیل و به روز بازگشت برای ادای پاسخ ایمان دارند، نماز می‌گذارند و حصه‌ای از روزی نصیب برده‌ی خود را، به دیگران می‌بخشند.

«ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون. کسانی که کافرنند، چه یادآورشان باشی و چه نباشی، ایمان نخواهند آورد.» (بقره، ۶)

وصف این دومین دسته، در قرآن، بسیار تأمل برانگیز است، زیرا آن‌ها را کاملاً در مقابل مؤمنین قرار می‌دهد، «کافر» می‌خواند و جذب آنان به دنیای نادیده، به دستورات آسمانی، به نماز، به انفاق و به روز بازگشت را ناممکن می‌گوید. گرچه در این آیه کافر خطابی است برای دورماندگان از ایمان، اما همین لغت و صفت، در برخی از آیات دیگر، به مفهوم «منکر»، در مراتبی منحصر، ذکر می‌شود:

«بئسما اشتروا به انفسهم بما انزل الله بغیا ان ينزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فبأؤ بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین. برای خود بدی خواستند که منکر این فرود آمده از جانب خدا شدند و خداوند فضل و عنایت خود را به هر بنده‌ای که اراده کند می‌بخشد. پس بر غضب ما غضبی دیگر افزودند و بر منکران عذابی سخت مقرر است.» (بقره، ۹۰)

در این جا کفر به معنای انکار مراتب ایمان، که در آیه‌ی ششم سوره‌ی بقره آمده، نیست. تنها اشاره به انکار آسمانی بودن کتاب خدا از سوی

کسانی می‌کند و نه انکار خداوند و روز جزا و آن چه را به کفر کامل و مطلق و محض تعبیر می‌شود. غرض از تطویل آن که کافران به عنوان گروه‌بندی اعتقادی در قرآن، مستوجب عقوبتی معین‌اند و گرچه خداوند آنان را غافل اصلاح ناپذیر می‌خواند، ولی چنان‌که روال قرآن است، از خطاب مکرر به آنان دست نمی‌شوید و شاید بتوان گفت که مراتب گفتار برای کافران در قرآن مبین، از هر گروه دیگر بیش‌تر است. زیرا قرآن کتاب تربیت است و گرچه مقدرات تمام امور را به دست خداوند قرار می‌دهد و به پیامبر یادآور می‌شود که اگر خداوند اراده می‌کرد تمام آدمیان در لحظه‌ای مؤمن می‌شدند، اما شیوه‌ی هدایت انسان در قرآن راهنما، به نحوی است که جوامع را از مدارج رشد می‌گذراند و چنان‌که تجربه‌ی ظهور و حضور ادیان گواهی می‌دهد، در هر مرحله‌ای دستوراتی در اندازه‌ی میزان جذب اندیشه و عقل انسان می‌فرستد، که آخرین و عالی‌ترین مرحله‌ی آن، نزول قرآن و ظهور پیامبر اسلام است.

«و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين. يخادعون الله والذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون. و از میان مردم کسانی می‌گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده‌ایم، که در صف مؤمنین نیستند. می‌خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند و نمی‌دانند که فقط مشغول فریب خویشانند.» (بقره، ۸ و ۹)

این خدعه‌گران و فریب‌کاران، سومین و آخرین گروه از طبقات اجتماعی-عقیدتی در صدر اسلام‌اند، که خداوند در نخستین آیات سوره‌ی بقره معرفی می‌کند. بسته شدن مبحث معرفی طبقات معاند در آیات اولیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی بقره و منحصر کردن آن‌ها به دو گروه کافر و خدعه‌گر، جای تأملی عمیق و آموزنده باقی می‌گذارد. زیرا در دیگر سوره‌های قرآن مبین، از گروه‌های «مشرک» و «منافق» نیز نام برده می‌شود، که سخت مورد خطاب و عتاب خداوندند. از نظر محقق، چنان‌که مبانی آن را به شرح بیاورم، عدم ذکر نام دو گروه‌بندی منافق و مشرک در نخستین آیات سوره بقره، تنها بدان علت است که در زمان نزول این آیات، هنوز مشرکین و

منافقین به عنوان مقابله کنندگان با پیامبر و مسلمین پدیدار نبوده‌اند. از همین جا آن اشتباه بزرگ مفسران و مترجمین رواج و اوج گرفته که پیوسته کافران و مشرکین ذکر شده در قرآن را یکی پنداشته و خدعه گران و منافقین را یکسان بدانند! این اختلاط عامدانه و لا اقل از سر لا ابالیگری، در مفاهیم و ساده گیری خطاب های قرآنی، از اساسی ترین اسباب ناشناختگی رخ دادهای اجتماعی صدر اسلام و زمینه ای است تا کسانی به آسانی عرصه طلوع اسلام را، با خون ریزی و جنگ و دشمن کشی و بی رحمی و تجاوز و تخریب از سوی مسلمین و فقدان منطق کلام توأم کنند!

ما به هدایت آیات الهی به خوبی ادراک می کنیم که توصیف و تعبیر و تعریف قرآن از مشرکین به هیچ روی با تعریفی که از کافرین ارائه می دهد، یکسان نیست. قرآن مشرکین را در برابر مؤمنین قرار نمی دهد و منکر کامل نمی شناسد. مشرکین در قرآن به کتاب آسمانی خود مؤمن اند، غیب و روز جزا را قبول دارند، به شیوه ی خود نماز می گذارند و حتی انفاق می کنند و اصلی ترین تفاوت شان با مسلمین و مومنین تنها در این است که برای خدا شریک قائل اند و به همین سبب «مشرک» و نه «کافر» خوانده می شوند و چون این مراتبی است که نه در سال های نخست بعثت پیامبر و نزول قرآن، بل به احتمال زیاد و عقلاً و چنان که مفصلاً بررسی خواهیم کرد، در مدینه رخ می دهد، پس عدم ذکر گروه مشرکین و منافقین، در تقسیم بندی های عقیدتی، در نخستین آیات سوره ی بقره و نیز وفور احکام اولیه و به خصوص موضوع تغییر قبله در آیات آن، برای عرضه ی این نظر کفایت می کند که غالب مطالب مذکور در سوره ی بقره، نازل شده در مکه است.

«ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین. ابراهیم نه یهود و نصرانی، بل مسلمانی یکتاپرست و غیرمشرک بود. (آل عمران، ۶۷)

قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین. بگو راست گفت خداوند که در زمره ی ملت ابراهیم یکتاپرست باش که از مشرکین نبود. (آل عمران، ۹۵)

انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین.

من به خدای یکتایی روی آورده‌ام که بانی زمین و آسمان‌هاست و مشرک نیستم». (انعام، ۷۹)

این آیات و بسیاری دیگر، که از این پس ارائه خواهم کرد، بدون ذره‌ای ابهام آشکار می‌کند که منظور و مقصود قرآن از عنوان «مشرک» تنها و تنها متوجه ی پیروان کلیسا و کنیسه، یعنی مسیحیان و یهودیان است و از آن که عنوان مشرک را قرآن از آغاز به این گروه نداده، پس جست‌وجوی زمان و دوران و نیز سبب این نام‌گذاری نو، بر کسانی که پیش‌تر یهود و نصرانی و بنی اسرائیل و اهل کتاب خوانده شده‌اند، دریچه‌ی جدیدی از تاریخ صدر اسلام و نیز درک عمیق‌تری از مفاهیم تاریخی آیات قرآن به روی خواستاران آن خواهد گشود.

از قوی ترین ادله و براهین قابل عرضه و ارائه، در اثبات سلامت و استحکام قرآن مبین، صراحت ممتاز بیان و سادگی استدلال های این کتاب عظیم است. قرآن مطلبی برای مخفی کردن ندارد، قابل اثبات است که به ویراستاری دوباره نرسیده و مکررات و تأکیدات آن، همانند تعدد عامدانه و عالمانه ی اشاره به مطلبی منحصر، نزد معلمی است که به آموزه های نو می پردازد. هنگام مطالعه و دیدار از این متن بی مانند و کبیر، نخستین احساسی که به خواننده ی امروز منتقل می شود، این باور است که یک بارگاه بی مثال آسمانی و الهی، با قدرتی بی انتها، که به اراده ای قادر است هر چیز را به سامانی دیگر منتقل کند، با بردباری تمام، در نهایت فروتنی، بی توسل به آرایش و آرایش، مشغول یاددهی و عرضه ی اندیشه هایی است، تا مردمی معمول و غالباً نادان و سرکش را، به گزینش مسیر سلامت اندیشی و انسانیت سوق دهد و در این راه هر زبان ممکن، هر استدلال ساده کننده، هر وعده ی پاداش و یا یادآوری هر عقوبتی را، برابر فهم و فرهنگ و زبان مردم زمان نزول، به کار برده و موجبات اعجاب است که گویی این متن مبارک، هنوز و تا ابد هم، روی خطاب به نادانان درمان ناپذیر زمانه دارد، تا از خواب غفلت نهاده شده در قلوب منکرانی که پیوسته دشمن

دانایی و داده‌های نو بوده‌اند، بیدار شوند.

«الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجا. قيما لينذر
باسا شديدا من لدنه و يبشر المومنين الذين يعملون الصالحات ان لهم
اجرا حسنا. ستايش خداوندی را که بر بنده‌اش این کتاب بی انحراف را فرو
فرستاد. استوارنامه‌ای که با زبانی خشم‌آلود پرهیز و صالحین و مومنین را
بشارت می‌دهد که پاداشی نیکو در انتظار آنان است». (کهف، ۱ و ۲)

سادگی این زبان و سلامت و متانت این متن، چنان است که همانند یک
گزارش دقیق تاریخی، طبقات و مراتب و روابط اجتماعی دوران تعیین‌کننده
و معینی را، جزء به جزء و با تکراری به همان تعداد که عملاً بدان نیاز بوده
و پیش آمده، با زبانی مناسب و متعارف باز می‌گوید. قرآن در سراسر این
مراتب آموزش و استدلال، اختیار بیان را، از دون خداوند و حتی برگزیده‌ترین
رسول‌اش سلب می‌کند و در پهنه‌ی این سند گفت و گو میان آسمان و
زمین، تنها متکلم و متعهد و پاسخ‌گو، خداوند و تنها فرم برگشت عکس
العمل‌های بندگان در برابر آیات قرآنی، بازتاب دوباره و اغلب سرزنش‌آمیز
سخنان آنان است.

«و يقولون لولا انزل عليه آية من ربه فقل انما الغيب لله فانتظروا انى
معكم من المنتظرين. می‌گویند: چرا براو ازجانب پروردگارش معجزه‌ای نازل
نمی‌شود، بگو غیب نزد خداست، منتظر باشید، من هم با شما از منتظرین
خواهم بود». (یونس، ۲۰)

قرآن نکات مهم و صور مختلف مکالمه و مجادله بین خداوند و بندگان را
به صورت «می‌گویند» و «بگو» گزارش می‌دهد و در این داد و ستد کلام و
توصیه و اندرز و انذار و پرهیز و یادآوری عاقبت اعمال و کردار نیک و بد
آدمی و راه‌نمایی خروج از موقعیت‌های دشوار، کلامی به سود گروه
و شخص در میان نیست و اگر معلوم است که خداوند، پیامبر اسلام،
یعنی مأمور ابلاغ آیات الهی را، محدودتر و موظف‌تر از دیگران زیر نظر
می‌گیرد، پس نابالغانی که درست همسان و اماندگان زمان طلوع اسلام،
قرآن را کتابی زمینی و حاصل جمع تجارب محفل و انجمن ویژه‌ای گرفته‌اند،

که یکی از اعضاء آن را هم زیر لبی و با مقاصدی ناسالم سلمان پارسی می شناسانند، کاش تدبر می کردند اگر قرآن کریم پیوسته رسول خدا را در زمره ی بشری همانند و نه برتر از دیگران معرفی می کند، پس پیامبر والا مقام از بیان آیاتی از قبیل و قماش زیر، درباره ی خویش، و از زبان خداوند، چه سودی می برده است؟

«قل لا املك لنفسی نفعاً ولا ضراً الا ما شاء الله و لو كنت اعلم الغیب لاستكثرت من الخير و ما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون. بگو جز آن چه خدا می خواهد به نفس خود از نفع و ضرر تسلطی ندارم و اگر غیب می دانستم بی واهمه از آسیب، خیر بسیار نصیب می بردم. حال آن که جز هشدار و مؤده دهنده ای به مومنین نیستم. (اعراف، ۱۸۸)

و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین. ام یقولون افتراه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئاً هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیداً بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم. و چون این آیات روشن بر آن ها خوانده شود کافران انکارکننده ی حقیقت، گویند جادویی آشکار است، یا می گویند افترا می زند. بگو اگر افترا می زدم چه چیزی از جانب خداوند نصیب من می شد که می داند چه فیضی فرستاده است. شهادت خداوند میان ما کافی است که آمرزنده و مهربان است». (احقاف، ۷ و ۸)

بنابراین، قرآن روایت و گزارشی از تلاطمات فرهنگی، حوادث سیاسی - اجتماعی و منازعات عقیدتی و رفتاری، بین مومنین و کافران و اهل کتاب و مشرکان و خدعه گران و منافقان است و برای شناخت به تر روش های به کار رفته و نیز نحوه و وسعت افت و خیز داد و ستد اندیشه و اقدام، میان نازل کننده ی قرآن و مردم مورد خطاب، ابتدا به سراغ مرور بیان کتاب خدا در باب «کافرین» می روم.

«قل یا ایها الکافرون. لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد. و لا انا عابد ما عبدتم. ولا انتم عابدون ما اعبد. لکم دینکم ولی دین. ای کافران، من بنده او نیستم که شما بنده اوید. شما بنده او نیستید که من بنده اویم. پرستش نمی کنم آن چه را که شما می پرستید. پرستش نمی کنید آن چه را من می پرستم. شما را دین خود و مرا دین خود». (کافرون، تمام سوره)

از این بیان آغاز می شود گزاره و نگاه قرآن مبین، به حضور کافران، در

محیط رشد اسلام. این سوره عالی ترین نمودار اثبات تعلق و تعهد اسلام به رعایت دموکراسی در برخورد با مخالفان و معتقدان به عقاید و ادیان دیگر است. آیات این سوره مضامین مشابهی در کتاب مبین دارد با این بیان که اگر دشمنان اسلام و کافران «فتنه انگیزی» نکنند از تعرض و ستیزه مصون می مانند، می توانند دین و باورهای خود را نگه دارند و در کنار مسلمین زندگی کنند. زیرا که قرآن مبین، با تأکیدات لازم، رعایت حقوق متقابل، در تمام سطوح مورد نیاز هر جامعه و تجمع، حتی در اندازه ی ضرورت وفای به عهد را، با قید رعایت شروط و عهود، واجب می شمارد و مسلمین را نه فقط از پیش دستی در مقابله و ستیز بازمی دارد، بل پیوسته الزام به رویارویی را، در دو سویه بودن آن می گوید و یادآور می شود که دشمن منصرف شده از ستیزه را باید به حال خود گذارد و حتی تکریم کرد. وانگهی قرآن مسلمین را از مجادله ی بدون رعایت ادب و احترام باز می دارد و در این باب به سفارشات اکیدی بر می خوریم که تا حد پرخاش به پیامبر، از اندازه ی آداب و عادات و رعایت های زمان حاضر نیز در می گذرد و متعالی و معتبرتر است:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیلہ و هو اعلم بالمهتدین. به راه خدا با دانایی و زبان خوش دعوت و با عالی ترین روش، گفت و گو کن. زیرا خداوند بر حال گم راهان و نیز ره یافتگان آگاه تر است. (نحل، ۱۲۵)

ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. الا تذکرة لمن یخشی. تنزیلا ممن خلق الارض و السموات العلی... و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی. بر تو قرآن را نفرستادیم تا تندی کنی. یادآوری است برای بیم گیرندگان. نازل شده از سوی خالق بزرگ زمین و آسمان ها... و اگر با زبان درشت منتقل کنی پس او از مخفی ترین اسرار باخبر است. (طه، آیات ۲ و ۳ و ۴ و ۷)

ادفع بالتی هی احسن السیئة نحن اعلم بما یصفون. بد کرداری ها را هم به صورتی خوش دفع کن که خدا به آنچه وصف می کنند، آگاه است. (مومنون، ۹۶)

بدین ترتیب قرآن، به صرف فقدان ایمان به اسلام، کسی را با زبان عناد نمی خواند و چنان که به فصول آن خواهیم رسید، از هماندیشی و عنایت و

گذشت و رحمت و نصیحت آغاز می‌کند و تا زمانی که گوش و چشم کافر و مشرک و منافق را مهر شده و در کار دشمنی آشکار و توطئه چینی نبیند، به خطاب‌های خفت بار و وعده‌ی عذاب‌های مهین رو نمی‌کند. این امر را با بازنگری آیات متعدد الهی در باب کافران، که از پانصد شماره افزون‌تر است، باز می‌یابیم که آغاز آن را به صورت دعوت به همزیستی و حفظ باورهای دوسویه، در آیات سوره‌ی «کافرون» در فوق خواندیم. پس به تعریف و توصیفی بپردازیم که خداوند در معرفی خصلت‌ها و خصوصیات کافران در قرآن قویم ذکر می‌کند.

«و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیرا». و دون خدا را می‌پرستند که نفع و ضرری به آن‌ها نمی‌رساند و کافران مقابله‌کنندگان با خداوندند». (فرقان، ۵۵)

این‌جا شاخص‌ترین ممیزه‌ی کافر را از زبان این آیه و آیات مشابه به این صورت می‌خوانیم که کافران به خداوند و یکتایی او باوری ندارند، بت‌هایی را می‌پرستند و می‌پذیرند که نفع و ضرری به آن‌ها نمی‌رساند و با یکتا پرستی و یکتاپرستان مقابله می‌کنند. رد حضور ذات باری تعالی به عنوان ناظم و سرپرست هستی کائنات و واگذاری چنین انتظام و نظامی به دست تراش‌هایی ناتوان، مطلبی است که خداوند بارها در قرآن، کافران را به سبب این کوچک‌اندیشی سرزنش کرده است.

«و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدبهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین». و حتی اگر این کتاب را بر برگ‌هایی که لمس کنند فرستاده بودیم، کافران باز می‌گفتند چیزی جز جادویی واضح نیست. (انعام، ۷)

و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین. و زمانی که آیات بر آن‌ها خوانده می‌شود، گویند شنیدیم و اگر بخواهیم مانند آن را خواهیم آورد چرا که جز قصه‌های پیشینیان نیست. (انفال، ۳۱)

و اذا قرء علیهم القرآن لایسجدون. بل الذین کفروا یکذبون. زمانی که برای کافران قرآن خوانده می‌شود، نه فقط تواضع نمی‌کنند، بل آن را دروغ می‌دانند. (انشقاق، ۲۱ و ۲۲)

و قال الذين كفروا لن نؤمن بهذا القرآن و لا بالذى بين يديه... و كافران گفتند نه به قرآن اعتقاد داریم و نه به آن چیزی که اینک در دستان شماست». (سباء، ۳۱)

همچنین فرو فرستاده‌ی خداوند، یعنی قرآن و آیات و دستورات آن نیز، مورد تأیید و پسند کافران نیست و چنان که به دنبال خواهم آورد، کافران حتی نسبت به شنیدن آیات قرآن سخت حساس اند و موضع منفی دارند. پس دومین ویژگی کافران، پس از رد ونفی یگانگی خداوند، بی اعتبار شمردن قرآن است. این اشاره‌ی قرآن مبارک کافی است تا ادراک کنیم خطاب کافر در کتاب خدا با خطاب اهل کتاب و مشرک به کلی جداگانه است.

«... و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين. و اگر بگویم که پس از مرگ زنده می شوید، کافران می گویند که این جز جادوگری آشکار نیست. (هود، ۷)

وقال الذين كفروا اءذا كنا ترابا و اباؤنا انثا لمخرجون. و کافران گفتند چه گونه پس از این که ما و پیشینیان مان خاک شدیم از قبر بیرون می آییم؟ (نمل، ۶۷)

زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا قل بلى و ربى لتبعثن ثم لتنبئون بما عملتم وذلك على الله يسير. به زعم کافران معاد ممکن نیست. بگو ممکن است. برای پاسخ اعمال برخواید خاست و این برای خداوند سهل کاری است. (تغابن، ۷)

و قالوا ما هى الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون. و اذا تتلى عليهم آیاتنا بينات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بابائنا ان کنتم صادقین. و گفتند جز زندگی این دنیا نیست یکی می میرد و دیگری متولد می شود، کاری که انجام آن به عهده‌ی زمانه است. مطلب از علم آنان فراتر است و دچار گمان اند. و اگر آیات روشن خود را بر آنان بخوانید، دلیلی جز این نمی آورند که می گویند اگر راست می گوئید، اینک گذشتگان ما را زنده کنید». (جاثیه، ۲۴ و ۲۵)

اگر در میزان و اندازه‌ی دانایی معمول آدمی، به مضمون گفت وگو و مراتب داد و ستد کلام بین خداوند و کافرین، در آیات فوق اعتنا کنیم، چنان به طبیعت سالم قرآن وارد می شویم، که گویی هم اینک روزگار را در میان حوادث صدر اسلام می گذرانیم. این سومین نشانه‌ی کفار در قرآن هم، مکمل آن دو خصیصه‌ی پیشین آن هاست: نفی روز جزا در کنار رد یکتایی

خداوند و عدم تمکین به آیات الهی، تا بدین ترتیب کافران را درست برابر توصیف آنان در آیه ی ششم سوره ی مبارکه ی بقره، در تقابل کامل با مومنین و متقین بیابیم. ما اینک می دانیم که پیامبر و مؤمنین نخستین، در همان آغاز راه، کدام نیرو و با چه گونه حساسیت هایی در برابر خود داشته اند، که نه فقط اعتبار و رسمیتی برای اصول اولیه ی اسلام قائل نبوده اند، بل چنان که خواهم آورد به سبب ضعف استدلال و ناتوانی در رد عالمانه آیات الهی، چندان به ایذاء و تمسخر و تحقیر و توطئه و سرکشی و قتل، علیه پیامبر و مسلمین پرداخته اند، که موقعیت پیشنهادی و آغازین قرآن درباره ی همزیستی، در سوره ی «کافرون» را بر هم زده، مشمول مراتب و مستوجب مجازات های دیگری شده اند، که به شرح آن خواهم پرداخت.

اکنون و پس از آشنایی با ویژگی‌های اعتقادی کافران، آن‌چنان که آیات مبارک قرآن توصیف کرده، و پیش از ورود به بررسی تحولات رخ داده در صدر اسلام، ناشی از مواجهه‌ی مسلمین و پیامبر با کافرین، باز هم تأملی حاشیه‌ای، در گوشه‌های دیگری از بیان بی‌مانند قرآن را لازم می‌بینم، که چندان دور از متن و موضوع نیست.

قرآن متین را می‌توان نخستین و نیز آخرین متن و مبنا دانست که در آن نادانی و سهو، موجب سقوط مسئولیت مجرم می‌شود و گرچه در حقوق جزای موجود در جهان، سهو را موجهی برای تخفیف در جزا می‌دانند، اما از علل سلب کامل جزای مجرم شناخته نمی‌شود. قرآن انسان را ساده لوحی ظلوم و جهول می‌خواند، از قبول او در حمل بار آیات آسمانی، که کمر کوه را می‌شکند، متعجب است، مسئولیت دانا و نادان و سلامت و بیمار را یکی نمی‌شمارد و پلید و پاک و نابینا و بینا و کروشنا و تاریکی و روشنایی و مؤمن و فاسق و مرده و زنده و دانا و نادان و نور و ظلمت را برابر نمی‌گیرد و قید این نابرابری‌ها، اعلام برتری یکی بر دیگری نیست، تذکری است تا به توان جسمی و رشد دانایی در دیگران، هنگام ارائه‌ی مسئولیت توجه کنیم و الگوی مدیریت الهی در این باره را اعلام می‌کند که:

«لا یکلف الله نفسا الا وسعها... خداوند کسی را فراتر از طاقت اش مکلف و مسئول نمی داند». (بقره، ۲۸۶)

قرآن وجود نهاد توحش در آدمی را تأیید می کند و در آیات مکرر او را طغیانگر، ناآگاه، دشمن خو، بخیل، حریص، مغرور و جدال طلب می شمرد و کمر به تربیت او می بندد. از باب تسلط بر این اوصاف و به ویژه تأثیر نادانی بر رفتارهای آدمی است که قرآن ابواب توبه را پیوسته و در هر زمان باز می گذارد تا به هر میزان که تربیت بر طبیعت اشخاص غلبه می کند، تظاهر و اظهار کنند و از گذشته ی خویش فاصله بگیرند. در عین حال خالق انسان بر فطرت پاکیزه و پنهان مخلوق خویش چندان و چنان مطمئن است که او را «خليفة الارض» قرار می دهد و به فرشتگان، که از اعزام آدمی بر زمین شگفت زده اند و این هبوط را موجب سقوط و فساد می دانند، خطاب می کند که آگاهی آن ها از انسان سطحی است. مختصر این که خداوند سعی در تربیت آدمی را بی حاصل نمی بیند و مأجور و موجه و اثر بخش می یابد، پیروزی انسان و غلبه بر خبیثان و خبثات را قطعی اعلام می کند، نیکوکاران را وارثان زمین قرار می دهد و چنان تعادلی در خلقت آدمی برقرار می داند که در وصف می آورد: «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم» و با این قصد و منظور، که «علم الانسان ما لم يعلم». پس برخورد چنین خالق آگاهی، که نسبت به نقاط مثبت و منفی و خیر و شر آفریده ی خود اشراف کامل دارد، چنان که طبیعت موضوع حکم می کند، با آن قاضی از دماغ فیل افتاده ای، که نادانی را اسباب سقوط مسئولیت در جرم نمی شناسد، همه را حکیم و علیم و سلیم می پندارد و جز نمونه ی پاکیزه ی موجود در ذهن خود را، لایق حقوق انسانی و امعان نظر نمی داند، برابر نیست!

«ماتعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و آباءکم ما انزل الله بها من سلطان. ان الحكم الا لله امر الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون». در ذیل خداوند، جز نام هایی را نمی پرستید که خود و پیشینیان تان مقرر کرده اید و جواز قدرتی از سوی خدا ندارند. دستور از جانب خدا است که فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین استوار، که بیش تر مردم بر آن آگاه نیستند». (یوسف، ۴۰)

انما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب
فاولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليما حكيما. نزد خدا توبه‌ی آنانی که از روی
نادانی مرتکب عمل ناروا می‌شوند و زود توبه می‌کنند پذیرفته می‌شود». (نساء، ۱۷)

همین پذیرش جهل نهاده‌ی آدمی و نیز امید به راه یابی و رهایی انسان
است که ارسال رسولان و هدایتگران پیایی از سوی خداوند را، برای تمام
اقوام، همراه و یا بدون کتاب، ضرور می‌کند و به همین ترتیب قرآن، در
موارد متعدد، به پیامبر گرامی اسلام یادآور می‌شود که در اندیشه‌ی انتقال
سریع ایمان میان آدمیان نباشد و برای عبور یک بت پرست، که طبیعتاً
فرهنگ و پیشینه‌ی ایمانی پدرانش را دنبال می‌کند، تا مرحله‌ی مسلمانی
یکتاپرست، خوش رویانه صبور می‌کند.

«... يارب ان هؤلاء قوم لا يؤمنون فاصفح عنهم و قل سلام فسوف يعلمون.
... خداوندا این قوم مؤمن نخواهند شد. به آن‌ها سلام کن، در کنارشان باش،
به زودی آگاه می‌شوند». (زخرف، ۸۸ و ۸۹)

چنین نگاه اندیشمندانه و بزرگووارانه و مربیانه به معلولیت و محدودیت‌های
انسان است که کتاب خدا را تا این حد سلیم و لطیف می‌کند. اشراف و
آشنایی الهی به تأثیر و ثبات باورهای کهن در ذهن بندگان و بت پرستان،
موجب می‌شود که آنان را ضمن مثل‌هایی، با نادانانی مسخ شده و ناشنویان
و بی‌زبانان و کوران، همانند بنامد و این القابی برای توهین و تذلیل نیست
که تشریح و اعلام سطح ناتوانی آنان برای درک و دریافت داده‌های نو،
به سبب نقص بنیانی در لوازم کسب فرهنگ است. به زبان ساده خداوند
توجه می‌دهد که فقدان درک نزد کافران از آن است که مانند کران و لالان
و کوران، ابزار دریافت مباحث عمیق عقلی را ندارند، سریع‌الانتقال نیستند
و باید با آنان به مدارا و مهلت عمل کرد و به راستی که مثال‌های قرآن در
این باب برای قلب‌های بدون بیماری سخت آموزنده است.

«و ما يستوى الاحياء و لا الاموات ان الله يسمع من يشاء و ما انت بمسمع
من فى القبور. زنده و مرده یکسان نیست خدا شنوا می‌کند هر که را بخواهد
و تو نمی‌توانی در میان به قبر خفتگان شنونده‌ای بیایی. (فاطر، ۲۲)
و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه اباءنا اولو

كان اباؤهم لا يعقلون شيئا و لا يهتدون. و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع الا دعاء و نداء صم بكم عمى فهم لا يعقلون. چون به آنان گفته شود که از این آیات نازل شده تبعیت کنید، گویند ما به همان راه مالوفی می رویم که پیشینیان مان رفته اند، هرچند پیشینیان آن ها چیزی درک نمی کردند و هدایت ناشده بودند. مثال این کافران شبیه آن است که در گوش کسی فریاد کشیم که جز صدا و نوایی از آن نمی شنود. اینان کران و لالان و کوران فاقد درک اند. (بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱) **فمهل الكافرين امهلهم رويدا.** پس به کافران فرصت ده، فرصتی معین». (طارق، ۱۷)

چنین است که خداوند، جز در موارد محدود و مختصر، که به آن خواهم رسید، هرگز مسیر بازگشت و تصحیح رفتار و قبول حق را بر بندگان خویش نمی بندد، ناآگاهی را علتی برای جرم و محملی برای رد مجازات های مصطلح می شناسد و علی البدل مجازات را تا حد تحمل گرسنگی روزه ای کوتاه ختم می کند، مطلبی که هنوز در قوانین اجتماعی انسان مرسوم نیست و ناآشنایی با مراسم و موارد و قوانین، موجب تبریئه و یا حتی تخفیف قابل توجه مجازات نمی شود. این روند آن گاه با قدرت تمام قابل اثبات است که می بینیم، که قرآن ضلالت از روی دانایی را در زمره ی مواردی می شمارد که گذشت از آن ناممکن است.

«ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم و اولئك هم الضالون. توبه آنان که پس از ایمان و قبول، دوباره با شدت بیش تر کافر شدند، پذیرفته نخواهد شد، آنان گمراه کامل اند. (آل عمران، ۹۰) **ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم و ليهديهم سبيلا.** آنان که به دفعات از ایمان به کفر و از کفر به ایمان می پردازند و در کفر زیاده روی می کنند، مورد عفو قرار نمی گیرند و به راه راست هدایت نمی شوند. (نساء، ۱۳۷)

من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم. جز در مورد اکراه و اجبار و برای کسی که در قلب خود مؤمن است، آن کس که پس از ایمان به کفر برمی گردد و سینه ی خود را به روی کفر می گشاید، در معرض غضب الهی است و بر او عذابی بزرگ مقرر است». (نحل، ۱۰۶)

در واقع اساس آن بخش از فقه اسلامی، که مرتدین از هدایت و دین خدا بازگشته را، شایسته ی عذوبت نمی داند، بر این گونه آیات الهی استوار است. زیرا خداوند بازگشت به ناآگاهی را، طغیانی از سر دانایی و

توطئه گرانه و مستحق سخت ترین عذاب ها و مجازات ها گفته است .
 باری، اینک دوباره به مسیر پیشین کلام و جست و جو در آن حوزه از
 قرآن کریم بازگردم که تکلیف مسلمین و پیامبر را در برابر کافرین تعیین و
 تعریف می کند و گذری را می گشاید که خداوند، پیامبر گرامی اسلام را
 برای دعوت کافرین به آموزه های قرآن به عبور از آن هدایت می کند .

«و اذا تتلى عليهم آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین كفروا المنکر یکادون
 یسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا قل افانئکم بشر من لکم النار وعدها
 الله الذین كفروا و بئس المصیر . و زمانی که آیات روشن ما را بر کافران
 می خوانند، در صورت های شان چنان آثار انکار می بینی که می خواهند به
 قرائت کنندگان آیات حمله ور شوند، بگو به بدتر از آن آتشی که خدا به کافرین
 وعده داده، آگاه تان کنم که بد سرانجامی است.» (حج، ۷۲)

این صحنه قابل ادراک و لمس، تصویر روشن و آشنایی از حوادث طلوع
 اسلام را عرضه می کند: مؤمنین و مبلغین نخستینی که پیام ها و آیات
 الهی را در میان مردم می خوانند و کافرانی که با چهره هایی ناباور، قصد
 حمله به مبلغین اولیه ی آیات قرآن را دارند. این آیه و دیگر نظایر آن، بدون
 هیچ آرایه ای بیان می کند که دین اسلام نیز، همانند نحوه ی عرضه و رسوخ
 تمام حقایق بزرگ در جوامع بشری، از موعظه و تبلیغ نفر به نفر آغاز
 کرده، چنان که معین می کند از آن زمان و تا هنوز، کوران و کران و لالان
 متعصبی که تاب شنیدن سخن نو ندارند، به چماق متوسل می شده اند تا
 ثابت کنند که تبار کفر و نافهمی و واپس ماندگی پیوسته است .

«و ان یکادالذین كفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه
 لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین. به سبب آن چه از قرآن می شنیدند، که جز
 اندرزی برای عالمیان نیست، چنان بود که می خواستند با نگاه های شان تو را بلغزانند
 و سرنگون کنند و داد و فریاد می کردند که او دیوانه است.» (قلم، ۵۱ و ۵۲)

این تصویر روشن و این بیان ستودنی و شفاف نیز، شخص پیامبر را در
 میان مردم و مشغول قرائت آیات قرآن تصویر می کند با چنان تأثیری در
 سخن، که کافران، برای متوقف کردن امر دعوت، با فریاد او را دیوانه
 می خوانند و چنان چشم می درانند که گویی می خواهند با نگاه پیامبر را

از جایگاه خطابه فرود آورند. این همان صداها و اداهایی است که هنوز هم دشمنان دانایی‌های نو، برای حفظ جایگاه ارتجاعی خود، در برابر عرضه کنندگان روش‌های تازه برای تفکر، سر می‌دهند. ما امروز و از طریق این آیات درمی‌یابیم که تنها سلاح مؤثر پیامبر و مؤمنین و پیروان او، در برابر کافرین، جز کلام خدا و آیات قرآن نبوده، چنان که معلوم مان می‌شود که عکس‌العمل بت پرستان و دشمنان اسلام، در برابر عرضه‌ی آیات قرآن، جز هیاهو و هجوم اوباشانه نبوده است.

«و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما اندرؤا هزوا. ما رسولان را جز برای اندرز و بشارت نفرستادیم. حال آن که کافران می‌کوشند حق را با باطل بپوشانند و آیات و اندرزهای ما را به مسخره می‌گیرند.» (کهف، ۵۶)

یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار. ای مؤمنین اگر کافران را درحالت هجوم دیدید، به آن‌ها پشت نکنید. (انفال، ۱۵)

انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یتکبرون. و یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون. اگر به آن‌ها گفته می‌شد که بگوئید جز خدای یگانه نیست، گردن‌کشی می‌کردند و می‌گفتند یعنی خدایان خود را به خاطر گفته‌های شاعری مجنون ترک کنیم؟ (صافات، ۳۵ و ۳۶)

و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین. به او شعر نیاموختیم که درخور او نیست، اندرزهایی از قرآن راه‌نما است.» (یس، ۶۹)

اگر تمام آیاتی را بیاورم که نخستین عکس‌العمل کافران را، از زخم زبان و توهین و تمسخر نسبت به مؤمنین، در زمان عرضه‌ی سخنان خداوند توصیف می‌کند، کار این یادداشت‌ها به تطویل مغل می‌گردد و همین قدر بدانید جدای از آن لات منشی‌های مصطلح عقب‌ماندگان متعصب، که به صورت هجوم به نخستین مبلغین قرآن و تحقیر مادی و به رخ کشیدن ناداری آن‌ها نمود کرده، تنها بخشی از دیگر مسخرگی‌های مرتجعین و امانده در برابر دعوت‌های قرآن، خواندن پیامبر با نام‌ها و القاب ساحر و شاعر و مجنون و کذاب و دیوانه‌ای شیرین عقل بوده است. آیا خطاب شاعر به پیامبر، به قصد تخفیف، از سوی کافران، علاوه بر رد قرآنی شعر، جایگاه نازل شعر و شاعری حتی در منظر عرب صدر اسلام را نشان نمی‌دهد؟!

«ان الذين كفروا ينفقون اموالهم ليصدوا عن سبيل الله فسينفقونها ثم تكون عليهم حسرة ثم يغلبون والذين كفروا الى جهنم يحشرون. کافران برای مانع تراشی در راه خدا، پول خرج می کنند، برای شان حسرت از دست رفتن مال و سپس شکست باقی خواهد ماند. تا زمانی که در جهنم گرد هم جمع شوند». (انفال، ۳۶)

از این جا سلسله مراتب برنامه ریزی رسمی کافران، برای منع پیوستن مردم به پیامبر و پذیرش آیات الهی، و درست برابر الگویی که هنوز در جوامع انسانی مصطلح است، آغاز می شود. در این مرحله نیز تصاویر رخ داده های منعکس شده در قرآن، با آن چه در زمان ما میان گروه های اجتماعی پیشرو و مرتجع در جریان دائم است، تفاوتی نمی بینیم. پول داران، از اسلحه ی همیشگی خود، علیه حقیقت طلبان، و معمولاً برای خریدن و به کار گرفتن گروه های فشار و یا روشن فکری معلق، استفاده می کنند. این آیه نیز با معلوم و معرفی کردن جایگاه اقتصادی و اهداف ستیزندگان با خداوند و پیامبر و آیات الهی، نشان می دهد که قرآن با منافع عقب ماندگان فرهنگی و غارتگران اقتصادی توافق و تناسبی ندارد و جامعه را به عدالت و رعایت و انسانیت و همسانی و حق طلبی دعوت می کند.

«زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرون من الذین آمنوا و الذین اتقوا فوقهم یوم القیامة و الله یرزق من یشاء بغير حساب. کافران در دنیا زندگی آراسته دارند و بدان سبب مومنین و متقینی را که در قیامت بالاتر از آن ها قرار می گیرند و به هرچه اراده کنند دست رسی بی حساب دارند، مسخره می کنند. (بقره، ۲۱۲)

و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا. کافران در زمانی که مومنین آیات روشنگر ما را بر آنان می خوانند، می گویند کدام یک مقر و اثاث به تری داریم؟» (مریم، ۷۳)

این آیات نیز تأیید دیگری است در اعلام مواضع اجتماعی و اقتصادی کافران، تا انگیزه مومنین نخستین در پیوستن به اسلام و تبعیت از قرآن را درست شناسایی کنیم: یک سو صاحبان زندگی و اسباب آراسته دنیوی، که طبقات فرودین مردم را به سبب فقر تمسخر می کنند و سوی دیگر کلام الهی که جامعه را به برابری و عدالت و عقل فرا می خواند. این آیات آیینی تمام نمای ماهیت اولیه و اصلی اسلام و دعوت های همیشگی قرآن است که هشدار می دهد نمی توان مسلمان بود، اما چنان زیست که شاخص هستی آدمی با خدم و حشم و زرق و برق شناسایی شود.

«و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون. کافران می گویند: اگر می خواهید غلبه کنید، به این قرآن گوش ندهید و آن را با سخنان لغو در آمیزید». (فصلت، ۲۶)

پس منکران و مانع تراشان در راه ابلاغ و گسترش آموزه های نوین اسلام، از تاثیر دگرگون کننده ی آیات بر اذهان واقف بوده اند، تأثیری که پیوسته بیان حق بر اندیشه های سالم و مستحق هدایت، که مسخ منافع شخصی و گروهی خویش نباشند، بر جای می گذارد. این جا نیز همان شیوه و شگرد همیشگی و اماندگان در برابر سخن حق را شاهدیم: منع ارائه، و اگر ممکن نشد، نهی آشنایی با تولیدات نوین پرورش فکر، ایجاد شبهه و تخفیف در ارزش اندیشه های نو، از طریق تحریف و اختلاط و اتهام در آن مفاهیم اصلی که موجب جذب و جلب توجه مردم معمول و پیش تازان درک سخن تازه می شود. چنان که هنوز و در حالی که روزنامه و رادیو و

تلویزیون و منبر، در همه جای جهان، نغمه‌ی واحدی سر می‌دهند، آزادگان و مبارزین و صاحبان نگاه ممتاز و مسئول بر مسائل اطراف خویش، ناگزیر درخواست‌های اجتماعی و انسانی خود را بر صفحه‌ی دیواری، به نگاه رهگذران می‌رسانند یا نوشته برپاره مقوا و پارچه‌ای، بالای سر می‌برند تا حساسیت‌های اصلی خویش نسبت به ظلم و نابرابری و دشمن‌خویی و دفاع از حق و طرح منظری نو برای تفکر و تعلق را، بیان کرده باشند، زیرا کهنه‌اندیشان هنوز هم با سانسور و سخت‌گیری و گزینش ادبیات دل‌خواه خویش، همانند کافران، به جامعه ابلاغ می‌کنند که مطالبی را که آن‌ها نمی‌پسندند، نباید دید و خواند و دائماً شاهدیم که متجاوزین به حق، حتی همان تربیون کوچک کاغذ و پارچه‌ای را، که مطابق میل آن‌ها علم نشده، به ضرب چماق و با تدارکات از پیش مهیا شده، از چنگ نگهدارنده‌ی آن می‌ربایند، چنان که کافران دیگری، با لشکرکشی اوباشانه، برابر داده‌های نو، در هر زمینه و هرجا، سینه سپر می‌کنند، تا گوش‌های مشتاق از شنیدن حرف‌های تازه محروم شوند، زیرا بیان حق، مانند کارد، در دل کفر و دروغ و تحمیق فرو می‌رود، آن‌ها را بی‌اثر می‌کند و از کار می‌اندازد.

«و اذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله قال الذين الذين آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه ان انتم الا في ضلال مبين. و چون گفته شود که از روزی نصیب برده از خدا انفاق کنید، کافران به مومنین می‌گویند کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست گرسنه نمی‌ماند؛ این نیست مگر گم‌راهی آشکار. (یس، ۴۷)

و قال الذين كفروا للذين آمنوا اتبعوا سبيلنا و لنحمل خطايكم و ما هم بحاملين من خطايهم من شيء انهم لكاذبون. کافران به مومنان گفتند گناه شما را به گردن می‌گیریم اگر به راه ما ملحق شوید. دروغ می‌گویند و گناهی را به گردن نخواهند گرفت. (عنکبوت، ۱۲)

ملاحظه می‌کنید که چه گونه این آیات، ماهیت کفر و منافع طلبی را، که هر دو یکسان است، در پیشگاه خرد آدمی از سایه بیرون می‌کشد، عریان می‌کند و مجموعه‌ای از بهانه‌های مورد استناد و اتکای کافران را، بر

می‌شمارد که تمامی را در برابر منطقی الهی علم کرده و می‌کنند که آدمی را از سرکشی بازمی‌دارد و به رعایت و مسالمت می‌خواند. آیا چه میزان کسان را می‌شناسید که هنوز هم در برابر درخواست سائلی، به پیروی از شیرین زبانی‌های کافران، فقط جواب می‌دهند: «خدا بدهد» و آن هم در حالی که به سادگی برای برق انداختن مرکب خود، که مقرر است فقط ساعات کوتاهی بدرخشد، بی دریغ پول خرج می‌کنند و لحظه‌ای گمان ندارند که آن چه را در جیب خود می‌یابند را هم خدا داده است تا آن‌ها را از جمله در انفاق به درماندگان آزمایش کند؟ به راستی که آیات الهی در قرآن مبین و مجید، تابلوی تمام نمای رخ داده‌های تاریخی و اجتماعی زمان ظهور و حیات پیامبر است، که کوچک‌ترین تردیدی در صحت و سلامت نماهای آن نیست تا نشان دهد که جوامع اسلامی، تا هنوز، به همت سرکردگان کافر صفت خویش، تا چه اندازه در کمرکش کوه کفر مانده‌اند، قادر به عبور به سر منزل امن اسلام نیستند و جامعه‌ی در اختیار خویش را به چنگال همدستان خود، یعنی گردنه گیران واگذارده‌اند. آنان گمان دارند که نهی اخذ ربا و پرهیز از دوشیدن خون خلق خدا، جلوه‌ای از قرآن به قصد قرائت با آوای خوش آن است، نه دستور العمل الهی برای رعایت سلامت زندگی آدمیان، پس آن آیات را با انواع دکوربندی‌های مجلل به بانگ مرغوب می‌خوانند و در عین حال بانک‌های شان به غارت دست آورد مردم از راه اخذ بی‌مرز ربا مشغول‌اند.

«و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم. و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون. و زمانی که گفتند خدایا اگر این بیان حقی از سوی توست، پس بر ما باران سنگ ببار و یا عذابی دردناک بفرست. ما آن‌ها را در حالی که تو در میان شان هستی و هنوز توبه کارانی پیدا می‌شوند عذاب نخواهیم کرد». (انفال، ۳۲ و ۳۳)

تمام این نشانه‌های بیانی، اثبات این نکته است که دین مسالمت و مراعات و تابعین آن، یعنی اسلام و مسلمین، تا کجا در برابر زخم زبان‌ها و توطئه‌ها

و تمهیدات کافران صبوری کرده اند، تا حدی که خداوند نجات کافران از عذاب را تا زمانی که هنوز توبه کنندگانی از میان آن ها ظهور می کند و نیز به رعایت و احترام حضور پیامبر در کنارشان، تضمین می کند. اما آیات صریح دیگری می گوید که سرانجام کافران تاب دیدار پیامبر در جامعه را از دست داده و به اخراج او از محیط ظهور اسلام دست زده اند!

«الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينته علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هی العليا و الله عزیز حکیم. اگر کمک نکنید، پس خدا زمانی که به وسیله ی کافران اخراج شد، به کمک او آمد. یکی از دو نفری که در غار بودند به صاحب خود گفت که اندوهگین مباش خدا با ماست. خدا به او آرامش بخشید و به نیروهای دیده ناشدنی حمایت کرد، کلام کافران را پست و فرمان خدا را برافراشت که خداوند پیروز و دانا است». (توبه، ۴۰)

درک زمان و مکان اخراج و تبعید پیامبر، از اشاره ی این آیه به کمال ممکن نیست و نمی توان به یقین رسید که آیا توجه آیه به همان ماجرای هجرت ناخواسته پیامبر خدا به مدینه است و یا به اخراج رسول خدا و یاران اش به حواشی مکه ارجاع می کند. در قرآن متین به جزییاتی که اینک در این باب رواج دارد، اشاره ی آشکاری نیست و نمی توان قاطعانه معلوم کرد منظور آیه از تعیین یکی از دو نفر حاضر در غار، چه کسی است؟ با این همه، هم از مضمون و معلومات این آیه و هم از آیه ی دیگری که به دنبال خواهم آورد مسلم می شود که کافران، هنگامی که به منتهای ضعف و عجز در برابر بیان و ابلاغ و انتشار آیات الهی از زبان پیامبر و یاران اش رسیده اند، به اخراج و تبعید مومنین و پیامبر دست زده اند.

«يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوكم اولياء تلقون اليهم بالمودة و قد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول و اياكم ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون اليهم بالمودة وانا اعلم بما اخفيتم و ما اعلنتم و من یفعله منكم فقد ضل سواء السبیل. ان یثقفوکم یكونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایدیهم و السننهم بالسوء و ودوا لو تکفرون. لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم يوم القيامة

یفصل بینکم واللہ بما تعملون بصیر. ای مومنین دشمن خدا و خودتان را به دوستی و مودت نخوانید، که به سخن حقی که نزد شماست ایمان ندارند و پیامبر و پیروان او را اخراج کرده اند. اگر می خواهید در راه من بکوشید و طالب رضای منید در پنهان با کافران دوستی نکنید چرا که به مخفی ترین امور واقفم و عاملین به این امر فقط منحرف شدگان از راه راست اند. اگر آن ها به شما دست یابند چون دشمن با شما رفتار می کنند و زبان و دست بر شما می گشایند تا کافر شوید. فرزند و خویشاوند در قیامت سودی به شما نمی رساند، بین تان جدایی خواهد بود و خداوند به آن چه می کنید ناظر است». (ممتحنه، ۱ تا ۳)

این آیات اعلام مواضع تازه ای است که خداوند پس از اخراج پیامبر، به مؤمنین بازمانده در مکه تکلیف می کند. مواضعی که تعارفات و تمهیدات پیشین را به کناری می نهد و جدا کردن کامل راه از کافران را، اگر فرزند و یا خویشاوند مؤمنین نیز باشند، دستور می دهد. پیداست که مؤمنین، جدا شدگان از تیره و عشیره و خانواده ی کافران بوده اند و جامعه و جمعی را ترک کرده اند که تا پیش از نزول قرآن و ظهور پیامبر تکیه گاه و محل علاقه ی آنان بوده است. خداوند در این آیات به هم پیوسته، با ارائه ی انذارهای لازم، دستور می دهد که این پیوندها را، که در روز رسیدگی به اعمال و حساب ها سود و حاصلی ندارد، بگسلند و برای اعلام دشمنی آشکار با کافران، حتی اگر با مومنین همخون و همخانواده باشند، آماده شوند. این آن دشمنی و تنازع است حاصل بدکرداری کافران، که دعوت نخستین «لکم دینکم ولی دین» را نیز ندیده و ناشنیده گرفتند و از ایجاد هر اذیت و آزار و تمسخر و تحقیر و مضیقه ای در راه پیامبر و مؤمنین، تا حد تبعید آنان، مضایقه نکردند.

با وجود تبعید و آواره کردن پیامبر از مکه، خشم خدا نسبت به کافران نسبتاً ملایم است و چنان که خواهیم خواند، با آن فرامین منفی مؤکد و سرشار از نفرتی که درباره‌ی «مشرکین» صادر شده، قابل مقایسه نیست. عمده‌ترین صورت این سخط و سخت‌گیری الهی، توجه دادن مؤمنین به این نکته است که برخورد با کافران به مرحله‌ای رسیده، که دیگر نمی‌توان روابط خونی و خویشاوندی با آنان را حفظ کرد.

«لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة و يحذركم الله نفسه و الى الله المصير. مؤمنان کافران را دوست نگیرند، وگرنه از هیچ بابت با خدا نیستند. مگر این که مجبور به ظاهرسازی شوند و ترس باید از خداوندی باشد که بازگشت همه به اوست. (آل عمران، ۲۸)

الذين يتخذون الكافرين اولياء من دون المؤمنين ايبغون عندهم العزة فان العزة لله جميعا. آنان که به امید کسب رفعتی کافران را دوست می‌گیرند، بدانند که تمام عزت مختص خداوند است». (نساء، ۱۳۹)

از قبیل این آیات که خداوند، کافران و مؤمنین را از یکدیگر جدا می‌کند، به تعداد لازم در قرآن مبارک یافت می‌شود. مسلم است فرمان فاصله گرفتن از کافران، که تا پیش از دعوت پیامبر به اسلام، غالباً با مؤمنین هم‌قبیله و

همخانواده و دوست و همنشین بوده اند، آماده کردن زمینه برای ورود به مرحله جدی تری از مرزبندی میان دوست و دشمن خدا بوده است. قرآن به وضوح، دشواری اجرای چنین فرامینی از سوی مومنین را، به سبب علقه ی خونی و عشیرتی درنظر می گیرد و با زبانی نزدیک به نصیحت، یادآور می شود که هیچ وابستگی بالاتر از الصاق به اسلام و کتاب خدا نیست.

«قل ان كان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتوهما و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبيله فترېصوا حتی یأتی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین». بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله و مال های گرد کرده و بیم از کساد تجارت و دل بستگی به مساکن، نزد شما مقدم بر دوستی با خدا است، منتظر فرمان باشید که خداوند مردم بدکردار را هدایت نمی کند». (توبه، ۲۴)

این تصویر سالم و کامل تردیدهای مردم لایه بندی شده، به کافر و مؤمن، در حیطه ی خیزگاه اسلام در سال های نخست دعوت است: فرزندانی که پدرهای شان در کفر مانده اند، پدرانی که فرزند کافر دارند، برادری که برادر یا برادران اش با پیامبر همراه نیستند، زنانی که شوهران شان ایمان نمی آورند و مردانی که زن بی ایمان به خانه دارند. مومنین موظف و دعوت می شوند که این پیوندهای ناهمگن را بگسلند، که غالباً با فرو گذاردن کسب و کار و خانه و دارایی فراهم آورده درسنین پوزحمت عمر، برابر بوده است. این، صورت صحیح و دقیق و طبیعی دغدغه های مؤمنین در دورانی معین است که در میان دو علاقه ی قدرتمند بلامتکلیف بوده اند. قرآن می گوید اجرای فرامین خداوند بر تمام این تعلقات مقدم است و آن گاه که به سخت جانی فرهنگ ها و سنت ها و علائق خانوادگی و عشیرتی و رشته های بی شماری از دل بستگی های ریز و درشت، توجه می کنیم که چون رسانی دست و پای مردم محیط رشد اسلام را به خون و خانواده و قبیله و خاک و شتر و اسب و داد و ستد و خانه و چادر برمی بست، درمی یابیم که این مرحله جدایی و تعیین تکلیف نهایی باطبیعی ترین مناسبات انفرادی پیش از طلوع اسلام، از جمله ی حساس ترین و شکننده ترین شرایط پیش آمده

در نبرد میان اسلام و کفر بوده است. در عین حال همین تصویر درست از روابط و دل بستگی های خانوادگی و شغلی و تجارت و بهره‌وری از خانه‌های آسوده و اثاث گران بها را باید بر سر آن به اصطلاح مورخ نادانی کوفت که می نوشت: اعراب جز پابرهنگان جاهل و دیوان و غولان بی کاره ای نبوده اند که تنها زن و شراب و جنگ را می شناخته اند!!!

«یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اباکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون». ای ایمان آورندگان اگر پدر و برادرانی را که به کفر متمایل اند، برگزینید و به آن‌ها متمایل شوید، پس در زمره ی ظالمان اید». (توبه، ۲۳)

همین فرمان نزدیک به اتمام حجت، پیچیدگی پیش آمده در شرایط معینی برای مؤمنین را آشکار می کند. دراین جا دیگر توضیحی نمی خوانیم، دستور مؤکدی است به انضمام تصویر عاقبت نکول کنندگان. حاصل نهایی این فرامین و تکلیف به مؤمنین، که از نوسان میان علایق شخصی و عقیدتی خارج شوند، این بود که خالص ترین و از خود گذشته ترین و مجاهدترین مؤمنان را، که تعهد به دین و رسول و قرآن را برتر از دل بستگی های معمول آدمیان می گرفتند، در اطراف پیامبر اسلام گرد آورد. این مرحله ی تصفیه به راستی که بعدها عصای دست پیامبر خدا برای تحرکات وسیع تر در بین قبایل دور از مرکز مکه و در مدینه شد. باید پذیرفت که پیامبر تبعید شده و یاران از عشیره و خانواده و علائق بریده ی او، موفق شده اند یک هسته ی مرکزی سرشار از ایمان و ازخود گذشتگی را درجغرافیای دعوت فراهم کنند، که گرچه به طور طبیعی دوران آزاردهنده و شرایط دشواری را می گذراندند، اما مؤمنین و معتقدینی بودند که هر سختی را به جان می خریدند و انجام هر مأموریتی را خدمتی به اسلام می شمردند. کاملاً طبیعی است که برجسته ترین شخصیت های عرب، که پس از پیامبر خدا اختیار اداره ی امور مسلمین و مسئولیت گسترده کردن ایده نولوژی اسلام، به جهان را به عهده گرفتند، از میان همین هسته ی به پیامبر پیوسته، که خود را از تعلقات احساسی و بومی قطع کرده بودند، برخاسته باشند.

«ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب و ما كان الله ليطلعكم على الغيب و لكن الله يجتبي من رسله من يشاء فامنوا بالله و رسله و ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظيم. خداوند مؤمنین را در این حال رها نخواهد کرد که برای جدا کردن خالص از ناپاک ضرور بوده است. خدا نمی خواهد شما را از غیب آگاه کند، اما به اختیار خود رسولانی برمی گزیند، که اگر به خدا و رسولان اش ایمان بیاورید، پاداش بزرگی خواهید داشت.» (آل عمران، ۱۷۹)

در عین حال، بر مبنای بحثی که پیش تر گذشت، کافران از منظر قرآن نادانان اند، که سرکشی آن ها بر اساس نقص در قدرت دریافت است. در قرآن مبین و متین به آیات صریحی برمی خوریم که به وضوح و با نگاهی اندک مطایبه آمیز و با زیبایی تمام، برخورد گردن کشانه و بی خردانه ی کافران را در برابر آیات الهی تصویر می کند.

«و اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ائکم زادته هذه ایمانا فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون. و چون آیتی بر آن نازل می شود، می گویند این آیات بر ایمان چه کسی افزود؟ ای مؤمنین ایمان تان بالاتر رفت؟ و از این راه تفریح می کنند.» (توبه، ۱۲۴)

و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون. چون آیتی نازل می شود، یکدیگر را می نگردند و می پرسند کسی ما را می پاید؟ سپس باز می گردیم؟ خدا دل های شان را به خود رها کرده، چرا که زبان نفهم اند.» (توبه، ۱۲۷)

شرح قرآنی این چنین برخوردهای لوطی مسلکانه ی کافران، با آیات الهی، آشکار می کند که خداوند، کافران را در سیمای دشمنانی جدی و صاحب خرد نمی گیرد و نگاه به آنان در محل مردمی عامی و اهل مسخرگی و بدون هوشیاری های لازم است. بعدها و در مطابقه دادن احوال کافران، با اهل کتاب، به نیکی روشن خواهد شد که قرآن مجید، میان کافران دنیاپرست فاقد ایدئولوژی و معلق، با یهود و نصاری چه تفاوت عظیمی قائل است، اهل کتابی که با تکیه به ارتباطات محکم عقیدتی و فرهنگ کارآزموده و سرد و گرم چشیده ی کهن، با ایجاد بن بست های اندیشمندانه و به هر بهایی، ادیان پیشین را بری از تعرض و تبلیغات مسلمین می خواهند. در آن جا

دشمنان دانایی قرار دارند که تنها هزالی و بد زبانی نمی کنند، بل نیرویی متمرکز و مجرب اند که با مقابله ی فرهنگی و استدلال های متنوع و مستمر و نیز دسته بندی های توطئه گرانه ی سیاسی، مسلمین و پیامبر را به ستوه می آورند، چندان که سرانجام به شرک متوسل می شوند تا خداوند آنان را نجس و مستحق پرداخت جزیه بگوید، مرتبه ی نزولی که قرآن مبارک هرگز متوجه کافران ندانسته است. مایلم در این جا گمان کنم که کافران نیز، درست به سبب همان پیوندهای دیرینه ی عشیرتی و خانوادگی و خونی با مومنین و شخص پیامبر، ستیز و دشمنی بارسول خدا و یاران اش را از مرحله ای معینی در نگذرانده اند.

«ودوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون سواء فلا تتخذوا منهم اولياء حتى يهاجروا في سبيل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حيث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولية ولا نصيرا. الا الذين يصلون الى قوم بينكم وبينهم ميثاق اوجاؤكم حصرت صدورهم ان يقاتلوكم او يقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم عليكم فلقاتلوكم فان اعتزلوكم فلم يقاتلوكم و القوا اليكم السلم فما جعل الله لكم عليهم سبيلا. علاقه مندند که شما هم از قماش آن ها و کافر شوید. با آن ها دوستی نکنید مگر این که در راه خدا هجرت کنند و اگر نپذیرفتند به محض برخورد، با آنان درافتید و از میان شان دوست و یاری مگزینید. مگر از آن ها که به قومی می پیوندند که با شما پیمان دارند، یا از درافتادن با شما و قوم شان دل زده شده اند. اگر خدا اراده می کرد آن ها با شما می ستیزیدند و مسلط می شدند. اگر بی طرف بودند و کناره گرفتند با آن ها ستیزه نکنید و با خوش رویی روبه رو شوید، که خدا راهی علیه آن ها پیش پای شما نمی گذارد.» (نساء، ۸۹ و ۹۰)

این تصویر قرآنی همان وضعیت بینابینی و میانی است که در همه جای کتاب خدا نسبت به کافران وجود دارد: کافران، نادانانی در مرز میان تبعیت و عصیان اند که پیوسته باید منتظر بود به راه مؤمنین کشیده شوند، که با آنان همخون و خانواده اند. در این گونه آیات، که در کتاب خدا بالنسبه فراوان است، سایه ای از عطوفت و انتظار برای پیوند دوباره ی خانواده ها و قبیله ها دیده می شود و مشهور است، پیامبر خدا، به هنگام بازگشت فاتحانه به مکه، حتی سرکردگان کفر را به خود واگذارد و از سخت گیری

و انتقام منصرف شد.

«قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف و ان يعودوا فقد مضت سنت الاولين. و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله فان انتهوا فان الله بما يعملون بصير. بگو اگر از کفر کناره کشیدند، گناهان گذشته‌ی آن‌ها ندیده گرفته می‌شود و اگر باز گشتند، می‌دانند که سنت کهن بر چیست. ستیزه با آن‌ها برای جلوگیری از فتنه در راه گسترش دین خداست و اگر دست برداشتند، پس خداوند ناظر اعمال آن‌هاست.» (انفال، ۳۸ و ۳۹)

بدین ترتیب، توصیه و تأکید خداوند بر رسول خود نوعی رعایت کافرانی است که به سبب نادانی، ایمان نمی‌آورند و تمایلی به مقابله و ستیز مستقیم با دین خدا هم ندارند. لزوم رعایت مدارا با این گروه، به ویژه زمانی که به زندگی عادی برمی‌گردند و از در صلح درمی‌آیند، مکرر است.

«و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توكل على الله انه هو السميع العليم. و اگر موضع همزیستی گرفتند به آن‌ها میدان بده و به خدا توکل کن که دانا و شنواست.» (انفال، ۶۱)

چنان که در صفحات قرآن و در میان آیات آن مسطور است، در حقیقت و نهایت نیز، مناسبات میان کفار و مسلمین، چندان از آن پیشنهاد نخستین قرآن در سوره‌ی کافرون، که امکان برقراری روابط و مسالمت را تا حد بیان «لکم دینکم و لی دین» میسر دانسته، به شکل فاحش و غیر قابل باز گشتی، تفاوت و تغییر نکرده است.

«فقاتل في سبيل الله لا تكلف الا نفسك و حرض المؤمنين عسى الله ان يكف باس الذين كفروا والله اشد باسا و اشد تنكيلا. پس ستیزه کن در راه خدا به قدر تکلیفی که بر توست. مؤمنین را تشجیع کن. باشد که خداوند کافران را از آزار شما بازدارد. که خشم و قهر خدا بی‌منتهاست.» (نساء، ۸۴)

يا ايها الذين امنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة و اعلموا ان الله مع المتقين. ای مؤمنین با کفار اطراف خود ستیزه کنید تا ضرب شست شما را بچشند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.» (توبه، ۱۲۳)

به راستی که خشم خدا نسبت به کافران از این گونه راه‌نمایی‌های مؤمنین در مقابله با آن‌ها، که شدتی در آن نمی‌یابیم، فراتر نمی‌رود و چند

آیه‌ی دیگر، که در عین وعده‌ی گذشت و قبول توبه، کافران به عذاب و مصائب اخروی حواله می‌شوند. در قرآن کافران را طرد شده‌ی مطلق تا حد رد توبه و یا با خطاب نجس و واجب الجزیه نمی‌بینیم، آن چنان که قرآن توبه‌ی مشرکان را مردود می‌شمارد، آن‌ها را نجس می‌خواند و به پرداخت جزیه مکلف می‌داند.

پیش از ورود به آخرین مبحث مقدماتی در موضوع «اسلام و شمشیر»، ضرور می بینم نتیجه ی بر زمین مانده از مقوله ی قبل، یعنی برخورد قرآن با کافران را، بیان کنم. آیات الهی در تشریح موقعیت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کافران معلوم می کند که پیامبر گرامی اسلام، آن ها را دشمنان ایدئولوژیک خویش نمی پنداشته و خداوند نیز در نهایت امر، رسیدن به حساب آن ها را به روز جزا محول کرده است. هم امروز و هنوز هم نمی توان کافران را دشمن شماره ی یک و ایدئولوژیک مسلمین و موضع گرفته در برابر ادیان آسمانی شناخت. اینک سلسله ای از مردم غیر مومن و بیگانه با فرامین آسمانی، در اقالیم پهناوری از زمین و به تعداد پر شمار، چون هندویست ها و بودیست ها و جنیست ها و کنفوسیوست ها و مردم دیگری که در کره و ژاپن و کامچاتکا و چین و آفریقا و آمریکای شمالی و جنوبی و جنگل های کانادا و میان اسکیموها و قبایل عقب مانده و محصور در تایگاها و صحاری و بلندی های دور مانده ی زمین، با هیچ یک از ادیان آسمانی آشنا نیستند، تکلیف ایمان و اخلاق خویش را با اجرای سلسله ای از اعمال و کردارهای پیچیده و غریب تعیین می کنند و غالباً سلامت رفتاری را پذیرفته اند که متکی به سنت و میراث است و در

نهایت آرامش و احترام و رعایت اصول همزیستی، با دیگر باورهای زمین و از جمله پیروان ادیان آسمانی، بدون هیچ طغیان و زیاده خواهی، امورات مستقل خویش می گذرانند.

این کافران، با دیگر معتقدان دور و نزدیک خود، از هر سلک و سلیقه و سرزمین که باشند، دعوای دینی و جنگ های صلیبی و شبه صلیبی و آزارهای کنیسه ای و کلیسایی روا نمی دارند. کافران امروز، همانند مسیحیان و یهودیان، بر زمین کشتار و فساد نمی کنند و در اندیشه ی غارت دیگران، از راه گسیل موشک و بمب و سربازان خویش نیستند. تاریخ هزاره ی اخیر و به خصوص پانصد سال گذشته، نشان می دهد که سرسخت ترین دشمنان خدا و برجسته ترین آشوب کنندگان در آرامش انسان، اهالی کلیسا و کنیسه اند که بر خون خواری و طمع ورزی خود انگ الهی می زنند و به مدد و زیر سایه ی صلیب و ستاره ی داود، در صدند تا مردم سراسر زمین، از مسلمان و غیر آن را، از هویت و دل بستگی های دینی و سنتی خویش خارج کنند، تا کار غارت دارایی های آن ها آسان تر شود و اگر توانستند همه را به تناول نان و آب به اصطلاح ربانی بخوانند و چنان که مبحث بعد کاملاً افشا می کند، به تایید قرآن مبارک نیز، دشمن اصلی آدمیان و به ویژه مسلمین، مسیحیان و یهودیان اهل کتاب اند.

اینک به روندی وارد می شوم، روشنگر سیر تحولی که در روابط میان پیامبر و اهل کتاب رخ داده و مسیری را می گشایم که سرانجام بسیاری از توهمات موجود در باب تاریخ صدر اسلام و از جمله کاربرد شمشیر در میان مسلمین نخستین با اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را، به زمان حیات پیامبر، برطرف و معلوم می کند که منحنی رفتاری و گفتاری طی شده با اهل کتاب، تقریباً تجدید همان سیر و مسیری است که میان پیامبر و کافران گذشته است. با این تفاوت که در این جا، دشمنان پیامبر و مسلمین، اهل کتاب اند، به ناپختگی و عامیگری کافران رفتار نمی کنند، دشمنی آن ها از لون دیگری است، خداوند آن ها را خطاکارانی نادان نمی گیرد، خشم کامل خویش را نثارشان می کند و سرانجام دشمنی و پرهیز از آنان را در زمره ی وظایف و تکالیف مسلمین می گوید.

«قل اتحاجوننا فی الله وهوربنا و ربکم ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم و نحن له مخلصون. چرا درباره ی خدایی که پرورگار ما و شماسست، مجادله می کنید. اعمال شما از آن شما و اعمال ما از آن ماست، که خالصانه تابع او هستیم. (بقره، آیه ۱۳۹)

فلذلک فادع و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم و قل آمّنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاحجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر. پس دعوت کن، برابر دستور استقامت نشان بده، پیرو هواهای های شان مباش و بگو که به کتاب نازل شده از سوی خدا ایمان و فرمان عمل به عدل دارم الله خدای مشترک ماست اعمال شما از شما و اعمال ما از ماست. جدال کلام میان ما نیست. خداوند به نزد خود جمع مان می کند و راه ها به او ختم می شود». (شوری، ۱۵)

چه قدر مفاهیم این آیات درباره ی اهل کتاب، با آن چه در سوره ی کافرون درباره ی بت پرستان آمده بود، همخوان است! آغاز این درگیری لفظی و کلامی و اجتماعی پیامبر با اهل کتاب، کاملاً معلوم نیست ولی مسلم است که این درگیری را باید به دنبال مجادله با کافران گرفت، زیرا در آن مرحله، به آیات روشن و صریحی بر نمی خوریم که از همکاری و هماندیشی مشترک میان اهل کتاب و کافران علیه پیامبر اسلام نشانی در خود داشته باشد. وانگهی چنان که پیش تر اشاره کردم، در آیات ابتدایی بقره، نظری درباره ی اهل کتاب و عکس العمل آن ها در برابر پیامبر و کردار و رفتار آن ها داده نشده، پس منطقی است تصور کنیم پس از برخاستن آوازه ی پیامبر در منطقه ی طلوع اسلام و انعکاس و اشاعه ی آن به اطراف، یهودیان و مسیحیان، برای آشنایی با پیامبر و مقابله ی لازم با او، سراسیمه به نجد سرازیر شده باشند. شاید هم یهودیان، در اندیشه ی تدوین سناریوی دیگری از آن دست بودند که درباره ی مسیح به اجرا درآوردند، در عین حال که وجه دیگر این اقبال و هجوم می تواند از آن باب و بابت باشد که قرآن عظیم به صراحت و در آیات متعدد متذکر می شود که در تورات و انجیل، مژده و وعده ی ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم ذکر بوده است.

«و انه لتنزّل رب العالمین. نزل به الروح الامین. علی قلبک لتکون من المنذرين. بلسان عربی مبین. و انه لفی زبر الاولین. اولم یکن لهم آیه ان

یعلمه علموا بنی اسرائیل. و این کتاب از جانب خدا و به وسیله روح الامین به زبان عربی روشن بردل تو نازل شد، که بیم دهنده باشی. در آن از نوشته های پیشین نیز درج است. مگر نه این که علمای بنی اسرائیل از آن باخبرند؟
(شعرا، ۱۹۲ تا ۱۹۷)

بعدها به آیات بیش تری در این باب اشاره خواهم کرد تا معلوم شود که یهودیان و مسیحیان در برخورد با پیامبر و قرآن یکسان رفتار نکرده اند، گروهی به محض آشنایی با کلام خدا آن را با نشانه ها و توصیفات و پیش بینی های تورات و انجیل برابر گرفته، مؤمن شده اند و عده ی دیگری در زمره ی نان خوران دکان کنیسه و کلیسا، کار محاجه با پیامبر و با اسلام را بدان جا کشاندند، که به انکار وحدانیت خدا نیز متوسل شدند.

«لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله أناء اللیل و هم یسجدون. یؤمنون بالله و الیوم الآخر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین. در میان اهل کتاب گروهی به بندگی خدا ایستاده اند، آیات خدا را در شب می خوانند و بر او سجده می آورند، به خدا و روز واپسین ایمان دارند، به نیکی دعوت و از بدی نهی می کنند، در اعمال نیک شتاب دارند و در زمره ی صالحان اند». (آل عمران، ۱۱۳ و ۱۱۴)

کار دعوت اهل کتاب به تعلیمات و تدارکات جدید اسلام و توجه دادن به استماع آیات قرآن، از سوی پیامبر و به هدایت الهی، بسیار بی شتاب و در نهایت حساب شدگی و سلامت آغاز شد. محتمل است برخوردهای نخستین در دورانی شکل گرفته باشد که پیامبر اکرم تبعید و بلا تکلیفی را پشت سر گذارده بود. زیرا زمانی که قرآن عظیم از روابط میان پیامبر و کافران سخن آورده و یا پیش از آن، در آغاز بعثت، نشانه ای از وحدت بیان و عمل میان کافران و اهل کتاب نیافته ایم و با علائم کوچک دیگری مطمئن می شویم که برخورد پیامبر با اهل کتاب در آغاز امر ابلاغ صورت نگرفته است، زیرا بی شک در آن زمان هنوز پیامبرچنان قدرتی به شمار نمی آمد که یهود و نصاری محاسبه گر را به مقابله تحریص کند. شاید بتوان تصور کرد که آن ها در ابتدا، دعوت رسول خدا را جدی نگرفته اند، اما و از آن که می دانیم ظهور پیامبر و عرضه ی اسلام در تورات و انجیل مضبوط بوده،

پس اهل کتاب باید از همان سپیده دم بعثت و با نزول نخستین آیات، عکس العمل نیک و بد خویش آشکار کرده باشند و چون چنین موضعی در قرآن عظیم ثبت نیست، پس مورخ علاقه مند است نتیجه بگیرد که اصولاً حضور بومی و دیرینه ی یهود و نصاری، در محیط اولیه ی رشد و تبلیغات اسلام و عمدتاً در مکه، چندان مسلم نیست و اسناد قابل اعتنا و واضحی در معاینات تاریخ و در اشارات قرآن ندارد، چنان که پیش از دوران تبعید پیامبر هم، سخنی از برخورد با اهل کتاب در قرآن مجید پیدا نمی کنیم.

«قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون. فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السميع العلیم. بگوئید ما به خدا و آیاتی که بر ما و نیز بر آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و ذریه ی آن ها نازل شده و آن چه موسی و عیسی و پیامبران از خدا دریافت کرده اند ایمان داریم، میان هیچ یک فرقی نمی گذاریم و در برابر خدا تسلیم کاملیم. اگر آن ها نیز به همین ترتیب شما ایمان آوردند، پس هدایت شده اند و گرنه قصد اختلاف و جدایی دارند، و برای تو خداوند دانا و شنوا کفایت می کند». (بقره، ۱۳۶ و ۱۳۷)

تقدم خطاب بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط بر موسی، در این آیات، تاریخ موجود دین یهود و ردیف پیامبرچینی آنان را برهم می زند. خطاب جمع، در ابتدای این آیات، که با نوع مفرد و معمول قرآن متفاوت است، که رو به شخص پیامبر اکرم دارد، به نیکی بیان می کند که نخستین داد و ستد کلام و استدلال با اهل کتاب، که با نمونه ی بالا، بسیار جذاب و اطمینان بخش است، به صورت جمعی انجام شده، پس از تشکیل شبکه ی مؤمنین صورت گرفته و به این سبب در ابتدای آیه، خطاب «بگوئید» و نه «بگو» آمده است. این امر که در قرآن فراوان نیست، از جانبی دیگر معلوم می کند که برخوردهای اولیه میان پیامبر و اهل کتاب، پس از دوران سخت تبعید و به زمانی صورت گرفته که پیامبر، سیمای یک رهبر دینی و اجتماعی با پیروانی مجتمع و معین داشته است.

«الله لا اله الا هو الحي القيوم. نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل. هيچ خدایی جز آن پابندهی دائم نیست که به تو این کتاب بر حق را فرستاد، که تصدیق کنندهی تورات و انجیل نازل شده از پیش است» (آل عمران، ۲ و ۳).

و مصدقا لما بین یدی من التورات و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم و جنتکم بایة من ربکم فاتقوا الله و اطیعون. ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم. توراتی را که دست شماست تصدیق و برخی از حرام های پیشین را بر شما حلال می کنم. با نشانه هایی از جانب خدا آمده ام، پس تقوای الهی پیشه کنید و مطیع باشید، که خدای ما و شما یکی است و پرستش او گزینش راه راست است». (آل عمران، ۵۰ و ۵۱)

این آیات نیزمتضمن همان دعوت به پرستش خدای یگانه، از زبان عیسیای پیامبر و در مجموع جلب توجه به این نکته است که قرآن همچون تورات و انجیل فروفرستاده ای از جانب خداوند و این تذکر است که خدای بنی اسرائیل و مسیحیان یکی است. آیه درعین حال به عنوان عرضه ی پیش کشی از سوی خداوند، رفع برخی از محرمات و مجاز و حلال کردن آن ها را خبر می دهد که پیش تر در چه گونهی آن سخن رفت. تسهیل در انتخاب خوراک و در موضوع حرام و حلال، که در تورات تفکیک و تعیین آن به راستی کار شاقی شمرده می شود. از مظاهر تغییرات در زمان ظهور عیسی و پیامبر اسلام است و به خصوص اسلام در آزادی مصرف خوراک و مواد آن، نهایت اختصار و امکان را در نظر می گیرد.

«الذين يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التورات والانجيل يامرهم بالمعروف و ينهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت عليهم فالذين آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذى انزل معه اولئك هم المفلحون. قل يا ايها الناس انى رسول الله اليكم جميعا الذى له ملك السموات و الارض لا اله الا هو يحى و يميت فامنوا بالله و رسوله النبى الامى الذى يؤمن بالله و كلماته و اتبعوه لعلكم تهتدون. آنان که از این فرستاده و پیامبر امی تبعیت می کنند که نام او در تورات و انجیل آمده، به نیکی ها دعوت و از ناشایستگی برحذر می دارد، پاکیزه ها را حلال و ناپاکی ها را حرام می کند، بند و زنجیر را از گرده ها برمی دارد، و نیز کسانی که به او مؤمن شوند و احترام و حمایت اش کنند و دنباله کنندگان نوری باشند که بر

او نازل کرده ایم، رستگاران اند. بگو ای مردم، من فرستاده ای از جانب خدا بر تمام شما هستم. خدایی که فرمان روایی زمین و آسمان از آن اوست. جز او که زنده می کند و می میراند خدای دیگری نیست. پس ایمان بیاورید به خداوند و فرستاده و رسول امی او که به خدا و کلمات اش مؤمن است و هر کس از او تبعیت کند، هدایت خواهد شد». (اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸)

این آیه، تکراری بر سفارشات مسیح در زمان ظهور و صریح و صدیق و سلیم ترین دعوت خداوند از گروندگان به تورات و انجیل در تبعیت از پیامبر اسلام است که در آن باردیگر یادآوری می شود که نام رسول خدا در کتاب آن ها آمده است. خداوند در این آیه بیان می کند که رسول خدا نه برای رد کتاب های پیشین، بل از جمله مأمور ابلاغ اتمام و اکمال نعم خدایی بر بندگان است که تبعیت از او با رسیدن به هدایت کامل برابر است.

«یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین. یدهی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یدهدیم الی صراط مستقیم. ای اهل کتاب، به راستی که پیامبر را فرستادیم تا آن بخش بزرگی از کتاب را که ندیده می گرفتید، برایتان بیان و بر شما بخشش بزرگی کند. به راستی که از جانب خدا روشنایی و کتابی صریح برای شما آمده است تا خداوند، پیروان آن را به راه های سلامت برد، از ظلمات به روشنایی کشاند و راه راست را بنمایاند». (مائده، ۱۵ و ۱۶)

خزانة ی بزرگی از این گونه آیات اطمینان بخش و جلب کننده ی قلوب و عقول کسانی که با منطق و ایمان به خداوند و به قصد گسترش رافت و عقل و کمال می زیسته اند، در قرآن مبین ضبط است. این آیات، حکایات روشنی است که خداوند برای جلب توجه رابی های یهود و رهبانان مسیحی، چه زبان فاخر و شاخصی را به کار برده و با چه فصاحت و تلافی اهل کتاب را دعوت کرده است که به الزام ارتقاء معتقدات خویش بیاندیشند، بر اساس اشتراک در قبول یکتایی ذات پروردگار و بندگی او، با مسلمین همکاری کنند و حوزه ی خداشناسی و یکتاپرستی را گسترش دهند.

«الיום احل لكم الطيبات و طعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلکم اذا اتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین و لامتخذی اخدان و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین. امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شد، طعام اهل کتاب بر شما و طعام شما بر آن ها حلال است. زنان نیک سیرت مؤمن و زنان نیک سیرت اهل کتاب بر شما حلال است تا زناشویی کنید. مهرشان را بپردازید و نه به صورت پلید و خدعه آمیز. و هر کس از ایمان برگردد، اعمال خود را ضایع کرده و در آخرت خسارت خواهد دید.» (مائده، ۵)

چنین آیاتی، شاهدهی است بر نهایت سعی خداوند در برقراری زمینه های الفت میان پیروان قرآن و تابعین دیگر کتب آسمانی، چندان که طعام طرفین را حلال و ازدواج با زنان اهل کتاب را مبارک می داند. این آیه، درخشان ترین دلیل است بر این که خداوند، چنان که در آیات مکرری آمده، بر شیوه مسامحه و مصالحه و مراعات بندگان، و در این مورد، توجه و تدارک امکانات و لوازم برقراری تبادل آراء میان مؤمنین و اصحاب و اهل کتاب رفتار کرده، که استفاده از طعام و منظور کردن برخوردهای عاطفی احتمالی، از جمله نخستین موارد آن بوده است. بعدها خواهیم خواند که این نوازش های

مقدماتی در اهل کردن سران کنیسه و کلیسا چندان غیرمؤثر بوده است که ابراز چنین نرم‌خویی‌ها و مراعات الهی، به ارسال چنان آیاتی بدل می‌شود که جز نهی و پرهیز و لعنت و تحقیر و وعده‌ی عذاب مسلم و بدون سؤال، نسبت به اهل کتاب در آن‌ها نمی‌بینیم.

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون». بگو ای اهل کتاب بیایید به مشترکات میان خود بپردازیم، جز خدا را نپرستیم، چیزی را شریک او قرار ندهیم، برخی از ما دون خدا را به خدایی نگیرند و اگر نپذیرفتند، بگوئید شاهد باشید که ما یکتا پرستیم». (آل عمران، ۶۴)

گرچه در این قبیل آیات، نشان و بارقه و بویی از آغاز کناره‌گیری اهل کتاب، از قبول و تأیید یکتایی و یگانگی خداوند و ظهور شرک در نزد یهود و نصاری دیده و شنیده می‌شود، اما هنوز خطاب خداوند به آن‌ها بر مبنای انذار و احتیاط و امید به اعتنا و عقل صادر است و از خلال آن‌ها می‌توان دریافت با وجودی که اهل کتاب، پای خود را تا ابراز نفی نزول آسمانی قرآن نیز دراز کرده‌اند، اما از زبان خداوند جز اندرزهای سلیم و قوی و قانع‌کننده و دستور و توصیه‌ی برخورد و رفتارهای سالم و مسلمانانه نمی‌شنوند.

«ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا امنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم والہنا و الہکم واحد و نحن له مسلمون. و کذاک انزلنا الیک الکتاب فالذین اتیناهم الکتاب یؤمنون به و من ہولاء من یؤمن به و ما یجدد بایاتنا الا الکافرون». به شیواترین شیوه‌ای با اهل کتاب تبادل نظر کنید، مگر آنانی که در ظلمت‌اند. بگوئید بر آن‌چه بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم شده‌ی اویم. چنان‌که بر تو کتابی فرستادیم به آن‌ها هم کتاب دادیم که به آن مومند و برخی نیز به این ایمان دارند که جز کافران کسی آیات ما را انکار نمی‌کند. (عنکبوت، ۴۶ و ۴۷)

وما کان هذا القرآن ان یفتی من دون الله ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لاریب فیہ من رب العالمین. این قرآن کتابی نیست که به دون خدا نسبت دهند، تصدیق‌کننده و توضیح‌دهنده‌ی کتابی است که در دست

دارید و شکی نیست که از سوی خداوند دو عالم آمده است». (یونس، ۳۷)

این گونه بیانات قرآن، ارائه‌ی گزارش روشنی از مراحل داد و ستد گفتار با اهل کتاب است و سعی بلیغی را آشکار می‌کند که خداوند در ایجاد ارتباط منطقی و مستمر میان دارندگان کتب آسمانی به کار برده است. احتجاجات آن روشن و بی‌خدشه است، اصرار دارد که نزول قرآن به معنای ابطال تورات و انجیل نیست، بل تأیید کننده کتاب‌های پیشین است و توجه می‌دهد که کتاب‌های آنان نیز به صحت حدوث و ظهور قرآن و طلوع اسلام و بعثت پیامبر گواهی داده‌اند. از پیوستگی آراء اصلی مندرج در تورات و انجیل و قرآن، یعنی پذیرش یکتایی خداوند و ستایش مشترک او سخن می‌رود، چنان که به عمده‌ترین بهانه جویی‌های اهل کتاب در رد قرآن و تشکیک در آسمانی بودن آیات آن اشاره می‌کند. این دسته از آیات، کوششی را باز می‌گوید که در اقناع رابی‌ها و کشیشان و تفهیم این باب به کار رفته است که نازل کننده‌ی هر سه کتاب، یکی است و اگر آن‌ها به احدی از آن ایمان دارند، پس منطقی است که به قرآن و دستورات آن نیز ایمان بیاورند و توجه می‌دهد این پذیرش از آن روی ساده و صحیح است که در تورات و انجیل درباره ظهور پیامبر و دین اسلام، پیش بینی‌هایی ثبت است. اما به نظر می‌رسد که سران کنیسه و کلیسا، به این رشته احتجاجات الهی بی‌اعتنا مانده‌اند، زیرا شاهد می‌شویم که زبان قرآن به بیان ادله‌ی تازه‌ای رومی‌کند و آن یادآوری جزئیات تاریخی و ذکر الطاف متعدد الهی است که در سیر تاریخ بنی اسرائیل و مسیحیان پیش آمده است.

«یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التي انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون. و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکنوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمنا قليلا و ایای فاتقون. ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمت‌هایی را که از آن برخوردارتان کردم، از من بترسید، به عهد وفا کنید تا عهدتان را وفا کنم. به آن چه نازل شده ایمان بیاورید و از نخستین منکران آن، که تأیید می‌کند کتاب شما را، نباشید. پرهیزکاری کنید و آیات مرا بی‌بها مپندارید. (بقره، ۴۰ و ۴۱)

و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین. ان هذا القرآن یقصد

علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون. نادانسته ای در زمین و آسمان نیست که در کتاب روشنگر نباشد. به راستی که در این قرآن بسیاری از مطالب مورد اختلاف بنی اسرائیل حکایت شده است». (نمل، ۷۵ و ۷۶)

یادآوری الطاف و امدادهای الهی به بنی اسرائیل در قرآن مبین، و نیز تذکر عهود پیشین آنان با خداوند، که بر مبنای صریح آیه ۸۳ از سوره بقره، جز تعهد کامل به رفتارهای اسلامی نبوده، همراه بیان رشته ای از حوادث و رخ دادهای تاریخی، به تفصیل و در جزئی ترین صورت خود، که اینک آن ها را قصص می خوانیم، به واقع جلب توجه رؤسای یهود و نصاری به این نکته است که اگر علم و آگاهی نسبت به امور و رموز قدیم، به طور طبیعی و تنها در اختیار خداوند بوده، پس نازل کننده قرآن همان خداوند صاحب تورات و انجیل است که بر تمام کنوز و غموض پنهان عهد عتیق اشراف کامل دارد. می توان بایقین تمام و به شهادت آیات فوق گفت مخاطب آن بخش از قرآن که به شرح حوادث دوران کهن و رفتارهای بنی اسرائیل و شروح زندگانی و سرگذشت و سرانجام انبیاء آنان پرداخته، نه مسلمین، که سران و سرسپردگان به تورات و انجیل اند تا با تطبیق این شروح با یادگارهای مانده در پستوی ذهن خاخام ها و کشیشان، به دانش و اشراف کامل خداوند نازل کننده قرآن، بر امور عالم و آدمیان، از قدیم و جدید ایمان آورند. بدون شک نزول این گونه شروح، بر پیوستن مومنین به اسلام و حتی تقویت و تأیید ایمان آنان، تأثیر مشخص و چندانی نداشت که مقدم بر بیان این قصص و نه تحت تأثیر آن ها، از باب قرآن و مقام نبوت و یکتایی خداوند و روز جزا و عبادات و فرامین به یقین کامل رسیده بودند، چنان که بیگانگی آنان با این قصص مکرر شده در قرآن، از آن که بیانی از تاریخ اسلام نبود و اشرافی بدان نداشتند، هنوز هم موجب پرسش های آمیخته با اعجاب در نزد مسلمین است.

«ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون. و عادلانی از پیروان موسی، دیگران را به راه حق دعوت می کنند. (اعراف، ۱۵۹)

و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم

خاشعین لله لایشترون بایات الله ثمننا قليلا اولئك لهم اجرهم عند ربهم ان الله سريع الحساب. و کسانی از اهل کتاب به خداوند و کتاب نازل شده بر شما و نازل شده بر خودشان ایمان دارند، در برابر خدا فروتن اند، آیات ما را بی بها نمی انگارند. اینان نزد خدای سریع الحساب پاداش دارند. (آل عمران، ۱۹۹)

و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و انتم تعلمون... انامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون. بر باطل لباس حق نپوشانید و کتمان نکنید حقیقتی را که از آن باخبرید... برای مردم کتاب می خوانید و آن ها را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، این عاقلانه است؟» (بقره، ۴۲ و ۴۴)

آیه ۴۲ و ۴۴ بقره، اعراض مستقیم و موکدی از جانب خداوند بر سران کنیسه و کلیساست که مشغول مواظب آبی بر کرسی های خطابه اند و در عین آلوده دامنی، دیگران را به نیکی و پاکیزگی ظاهر و باطن می خوانند. امری که به روزگار ما و به سعی کنیسه در ارسال جاسوسان متظاهر به اسلام خود، حوزه های اسلامی، منابر و مساجد مسلمین را نیز پوشانده است.

برمبنای این آیات، گروهی از پذیرندگان و گروندگان به قرآن، از میان عادی و عادل ترین معتقدین به تورات و انجیل، و منکران و معاندان آن، در ردیف سران یهود و نصاری بوده اند که برای حفاظت از زعامت کاسبانه ی خود، در برابر حجت های قرآن سرسختی نشان داده اند. این همان لجاجتی است که در حال حاضر، دارندگان مدارک اجازه ی تکرار فرهنگ شعوبی برای نوآموزان ما، از دبستان تا دانشگاه، در برابر یافته های نوین تاریخی، که از مبدأ نسل کشی پوریم تعریف می شود، رعایت می کنند. دشواری مبادله و مکالمه و اقناع این سران و رهبران و نان خوران کنیسه و کلیسا، چنان که نشانه هایی از آیات الهی بیان می کند، از آن بوده است که زعمای یهود و نصاری، چون بت پرستان مکه، خام خیال و کهنه اندیش و بی فرهنگ نبوده و ارتباط نظر و ارائه ی حجت و عرضه ی ایمان به آنان، چنان جدی و پرمخاطره بوده است، که به نشانه هایی، در محاجه و مقابله، حتی بر رسول خدا نیز تأثیر می گذارده اند.

«افغیر الله ابتغی حکما و هو الذی انزل الیکم الكتاب مفصلا و الذین

اتیناهم الكتاب يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترین.
جز خدای نازل کننده این کتاب مفصل کامل، چه کس را برای قضاوت بخوانم.
اهل کتاب بر آسمانی بودن این کتاب بر حق واقف اند. پس به شک کنندگان
نپیوند». (انعام، ۱۱۴)

باری آیاتی که در آن‌ها خداوند با یادآوری الطاف و مراحم و شرح
رخ داده‌های دور مرتبط با تاریخ اهل کتاب، حضور خود در ظهور اسلام را
تسجیل می‌کند، به قدر کافی مکرر است، با زبانی که هنوز از ابراز خشم
به دور و برابر زبان روزگاری است که ذات باری تعالی با یهود و نصاری،
در پایه ریزی دشوار تأسیس مراکزی برای تبلیغ خروج از بت پرستی و
بدویت، تسلیم به وحدانیت و تذکر ضرورت تزکیه عقلی و رفتاری و حفظ
حقوق دیگران، به منظور رشد مدنیت و ترقی، همراهی می‌کرد. بی‌شک
بیان شرح عبور قوم بنی اسرائیل از دریای نیل و پذیرایی در بیابان و
ساخت گوساله و غیبت موسی و ابلاغ ده فرمان و قتل پیامبران و زندگی
یوسف و یعقوب و نوح و دیگر انبیاء و ریزه کاری‌های روزگار کهن، نمی‌تواند
تکرار داستان‌های پراکنده بر سر بازار در جامعه‌ی بت پرست نجد و در
میان مردمی بوده باشد که به یقین و منطقاً حتی با شخص موسی نیز
آشنا نبوده‌اند. این‌گونه گفتارهای قرآن، نقلی از پنهانی‌ترین عوارض و
عوامل تاریخ است تا شاید رابی‌های یهود دریابند که بازگوکننده‌ی این
قصص و روایات، خداوند آگاه از اسرار است و نه پیامبر، که همه‌جا
مأموری‌امی، یکی از میان دیگران و برگزیده‌ی الهی برای ابلاغ دستورات
و هدایت‌ها و اندازهای آسمانی قرآن گفته می‌شود و بس. بدین ترتیب نه
تنها برای مؤمن مسلمان، که از این راه بر هر محقق سالم اندیش نیز مسلم
می‌شود که برگزیدگان کنیسه و کلیسا در حقانیت اسلام و نزول آسمانی
قرآن دچار تردید نبوده‌اند، اما حفظ جایگاه و مقامات سودآفرین، مانع
می‌شد تا به ره‌نمودهای بیانات این کتاب بپیوندند که سراسر دعوت به
مراعات و همراهی و هماندیشی و مروت است.

«و ان نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبجون ابناءکم و

یستحيون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم. و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون. شما را از عذاب فرعونیان نجات دادیم، پسران تان را می کشتند و زن های تان را زنده می گذاردند، که ابتلا و آزمون بزرگی از جانب خداوند بزرگ مرتبه بود. و این که دریا را برای تان شکافتیم، شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرقه کردیم در حالی که خود ناظر بودید». (بقره، ۴۹ و ۵۰)

دنباله ی دو آیه فوق، تا پنجاه شماره بعد، جز یادآوری تصویر به تصویر تاریخ و حوادث پیش آمده، در پی خروج بنی اسرائیل از مصر، رفتارهای بعدی آنان در سینا و مطالبی نیست که پس از غیبت موسی در میان قوم بنی اسرائیل رخ داده است. خداوند با ذکر این جزئیات، و نیز رحمت و عنایت و رعایت هایی که در آن دوران دشوار متوجه آن قوم شده، معلوم می کند که نازل کننده قرآن و گزیننده ی پیامبر اسلام، همان فرود آورنده ی تورات و حامی پیشین یهودیان است که اینک همه را به گذر از مواضع قبل و اتصال به آموزه های جدید دعوت می کند. این یادآوری ها و تصویر سازی ها معلوم می کند که رابی های یهود و کاهنان نصاری، در عین حال که در مورد پیامبر و قرآن به یقین کامل رسیده بوده اند، معاندانه و چنان که قرآن بیان می کند، از روی حسادت، به دستورات جدید پشت کرده و نسبت به آن بی اعتنا مانده اند.

«و لما جاءهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ماعرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین. بثسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فباؤ بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین. و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین. و لقد جاؤکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون. و چون از جانب خدا کتابی آمد که تصدیق کننده ی چیزی بود که همراه داشتند و گرچه پیش تر خواستار غلبه بر کافران بودند، آیات خدا را منکر شدند و لعنت خدا بر منکران باد. برای خود بد عاقبتی خریدند آن گاه که منکر آیات الهی شدند و خروج کردند بر این امر که خداوند فضل و کرم خود را بر هر بنده ای که اراده کند، می بخشد. و چون گفته شود به این آیات نازل شده

ایمان بیاورید می گویند ما جز به کتاب خود، به چیز دیگری، حتی اگر بر حق باشد و کتاب ما را هم تصدیق کند، ایمان نمی آوریم. بگو اگر اهل ایمان بودید، پیش از این انبیای خدا را نمی کشتید. موسی هم با دلیل های روشن به هدایت شما آمد و شما گمراهان به گوساله متوسل شدید». (بقره، ۸۹ تا ۹۲)

چنین آیاتی بیان روشن و نمایش کامل متن و حاشیه ی گفت و گویی است که از زبان کتاب خدا میان پیامبر و مؤمنین با زعمای قوم یهود و نصاری در باب اثبات آسمانی بودن قرآن گذشته است. رعایت انصاف و امانت، چنان که درسطور بعد خواهد آمد، در این گزارشات قرآنی، کامل و به نهایت است. ما از حاصل این گفت وگوهای نخستین آیات قرآن با اهل کتاب، درمی یابیم که خداوند، مسیحیان را در مجموع قابل هدایت تر و حقیقت شناس تر از یهودیان معرفی می کند و به خصوص سرکردگان کلیسا را در تسلیم به حقایق، مستعدتر از خاخام ها می شناساند و گاه نه فقط به تفاوت های شخصیتی و فرهنگی، بل به اختلافات دینی میان آنان اشاره می کند و با این که بر آیات بالا، گرده ای از غضب الهی نشسته می بینیم، اما چنین انکار و سرکشی رسمی یهود و نصاری نسبت به فرامین الهی در قرآن، فقط موجبی است تا خداوند آنان را کافر و منکر آیات الهی بخواند. باید زمان دیگری بگذرد تا از این مرحله نیز عبور کنند و به «شرک» بپیوندند تا خداوند پایان کار اهل کتاب را در بارگاه و نزد خویش به صورت مطرودینی تمام عیار و همیشگی معلوم کند.

«الذین آتیناهم الكتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون». آنان که کتاب داده شده را درست می خوانند ایمان آورندگان، و منکران آن در زمره ی زیان کاران اند». (بقره، ۱۲۱)

به راستی که نزول قرآن و طلوع اسلام، زلزله ی بزرگی در میان دارندگان و معتقدان به تورات و انجیل پدید آورد و جریان عبور انسان به آینده را از بنیان دگرگون کرد. در یک بررسی بی تعلق و عمیق، مسلم می شود که اسلام، به عنوان دینی کامل و منطبق با شرایط و نیازهای رشد آدمی، کسانی را که مستعد و آماده و مترصد جهش به جهان اندیشه های نو بودند، از اساس متحول کرد و دیری نگذشت که در همان زمان حیات پیامبر و در داد و ستد سالم عقیده و نظر، یهودیان و مسیحیان پیشرو و در انتظار، به اسلام پیوستند و مرتجعین آن ها پس از ناکامی در مواجهه ی عقلی و منطقی، به ارکان دین خویش پشت کردند، به قصد حفظ مواضع اشغال کرده ی پیشین، پس از رد اندیشه های قرآن و سرانجام انکار وحدانیت خداوند، در نهایت به مجموعه هایی فاقد اتکا و ایمان مبدل شدند و به جایی رسیدند که امروز با یقین تمام می دانیم عمده مصیبت های موجود در سراسر جهان، حاصل شرارت و زیاده طلبی و غارت توأم با جنایت

عاملین کلیسا و کنیسه و کسانی است که در جای نگاه به کلمه ی «الله» که بر فراز هر گلدسته و گنبد اسلامی می درخشد، بر ستاره و خاج بوسه می زنند. این نکته ی روشنی است که به دنبال ماجراهای تاریخی رخ داده در ظهور اسلام، یکتاپرستی در انحصار مسلمانان قرار گرفت و از ۱۴۰۰ سال پیش، جز در قلوب مسلمین، اعتقادی به خدای واحد وجود ندارد. زیرا در این بررسی معلوم خواهیم کرد که سران کنیسه و کلیسا، برای گریز از گزینش اسلام، تورات و انجیل را، که متضمن قبول دعوت پیامبر بود، در موارد لازم، از محتوای اصلی و اولیه و آسمانی خود تخلیه و در گام بعد اختیار امور جهان را به فرزندان ساختگی خداوند سپرده اند!!! از آن زمان تاکنون راه نمایی عمل یهودیان و مسیحیان جز دست نوشته های خاخام ها و رابی ها و کشیشان نیست، دستورالعمل بازدارنده ی آسمانی ندارند، خود را جواب گوی خداوند و مردم نمی دانند و خودسرانه جهان را به قصد تاراج آن، به ظلم و خون و اجحاف آلوده می کنند.

«کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو امن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون. شما که به تعادل امر و انکار نهی می کنید و به خدا ایمان دارید، برترین گروه پدیده آمده در میان مردم اید، اگر اهل کتاب نیز ایمان آورند، به سودشان است. در میان آن ها کسانی مؤمن ولی بیش ترشان بد عمل اند».

(آل عمران، ۱۱۰)

زهره ای دشمنی و بدگویی و یا حس انزجار و انتقام در این گونه آیات قرآنی نیست، توضیحی است صادقانه و صریح از مراتبی که میان مسلمین و پیامبر، که به آیات آسمانی مجهز بودند، گذشته است. چنان که تعارف و خوش آمدی نسبت به ایمان آورندگان در سطور و کلمات آن نمی یابیم. بدایعی است در این باره که بدانیم چه کشاکش عظیمی میان باورمندان به دین جدید با مخالفان نواندیشی دینی به زمان پیامبر اسلام در جریان بوده است. آثار واضحی از امید به بازگشت اهل کتاب به تعادل اندیشه و گریز از تجاها و واپس ماندگی در کلمات آن مشهود است، کم ترین حقی

از آن لایه‌ی نازک نواندیش ظهور کرده در میان اهل کتاب ضایع نشده، چنان که انبوه بد عملان اهل کتاب نیز به صراحت شماتت شنیده‌اند.

«وان من اهل الكتاب لمن يؤمن بالله و ما انزل اليكم و ما انزل اليهم خاشعين لله لا يشترون بايات الله ثمنا قليلا اولئك لهم اجرهم عند ربهم ان الله سريع الحساب». و از میان اهل کتاب کسانی به خدا و نازل شده‌ی بر شما و برخوردشان ایمان آورده‌اند، در برابر خدا فروتن‌اند، آیات الهی را بی بها نمی گیرند و همین ها نزد خدای سریع الحساب پاداش دارند. (آل عمران، ۱۹۹) و من قوم موسی امة يهدون بالحق و به يعدلون. و کسانی از قوم موسی دیگران را به راه حق می خوانند و به عدالت رفتار می کنند». (اعراف، ۱۵۹)

رد پای این پروسه‌ی لایه بندی در میان معتقدین به ادیان یهود و نصاری، در سراسر دوران تبادل آراء میان اهل کتاب با مسلمین نخستین و پیامبر، در نقاط بسیاری از قرآن و به صورت های مختلف قابل دیدار است. آدمیانی که با نونگری ستیزه نمی کنند و برای سنجش اندیشه ها در قلب خویش ابزار اندازه گیری سالمی دارند. اینان بدون مناقشه و با ملاحظه‌ی ظواهر و مظاهر و رجوع به پیشینه و تطبیق معتقدات، گذر از راه نو گشوده را اختیار می کنند. برای ورود به این ذهنیت که این گونه آیات را تعارفی برای دل گرمی مومنین بپنداریم راهی وجود ندارد، زیرا آیات قرآنی همانند اسناد نوساز کنونی نیست که با زمان مورد ادعا قرن ها فاصله دارد؛ کلام خداست که مستقیماً بر مأمور ابلاغ آن، رسول اکرم، فرود آمده و بدون مکث به مومنین و کافران و دوستان و دشمنان رسانده شده است. در چنین فضای التهاب اندیشه و عمل، طبیعتاً تلقین مراتب رخ نداده و غریبه و غیرقابل لمس، به مردمی که در غلیان حوادث یک انقلاب دوران ساز و مؤمنانه گرم‌اند، ممکن نبوده است.

«و قالت اليهود ليست النصاری علی شی و قالت النصاری ليست اليهود علی شی و هم يتلون الكتاب كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون. يهود نصاری را به چیزی نمی گیرند چنان که نصاری یهود را قبول ندارند و هر دو صاحب کتاب‌اند. چنان که نادانان دیگری نیز همین عقیده را دارند. روز قیامت خداوند درباره‌ی اختلاف های شان قضاوت خواهد کرد». (بقره، ۱۱۳)

این نمایش صف درهم شکسته‌ی مقابله‌کنندگان با قرآن و تعریض ملیحی بر این نکته‌ی درخشان است که پس از نزول قرآن، عملاً دوران تعهد به تورات و انجیل سرآمده، هر چند کتاب‌هایی نازل شده از آسمان بوده‌اند. این جا شکاف برآمده را میان صاحب نظران یهود و نصاری می بینیم که ارزیابی و ارزش گذاری موقعیت و مقام یکدیگر را ضعیف می‌انگارند. این شکاف نه میان پیکره‌ی معتقدین، بل در رده‌ی عالمان و صاحب نظران یهود و نصاری نمایان و از فحواى بیان معلوم است که خداوند ادعا و تشخیص شکاف بنیانی میان دو دین را ذهنی می‌داند و تأییدکنندگان این فاصله را نادان معرفی می‌کند تا بار دیگر مطمئن شویم که در مقاطع اصلی، متون ارسالی از سوی خداوند، اعم از تورات و انجیل و قرآن، یکسان و در یک راستا بوده است.

«و لئن آتیت الذین اوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك و ما انت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبلة بعض و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انک اذا لمن الظالمین. الذین آتیناهم الكتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم و ان فریقا منهم لیکتُمون الحق و هم یعلمون. الحق من ربک فلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ. اگر تمام نشانه‌ها را بر اهل کتاب ارائه کنی رو به قبله‌ی تو نخواهند کرد، چنان که تو رو به قبله‌ی آن‌ها نمی‌کنی و آن‌ها نیز قبله‌ی یکدیگر را قبول ندارند، پس از هواهای آنان پس از آشکار شدن حقیقت، پیروی مکن که در زمره‌ی ستم‌کاران خواهی بود. اهل کتاب، با حقیقت، همچون وجود فرزندان‌شان آشنایند، اما گروهی از آنان در عین آگاهی، حق را کتمان می‌کنند، حقی که نزد خدای توسست و از مرددین مباش.» (بقره، ۱۴۵ تا ۱۴۷)

این‌ها نشانه‌های روشنی برناممکن شدن اقناع اهل کتاب در قبول حقانیت قرآن و توصیه‌های الهی است. از میان تصاویر این آیات و آن‌چه در پی می‌آید، به خوبی قابل دریافت است که تلاش الهی در به راه آوردن سران کنیسه و کلیسا از هیچ بابتی نقصان نداشته و سران اهل کتاب تنها و تنها از باب لجاجت حسابگرانه و کاسبگرانه‌ی فرماندهان دین یهود و نصاری سرکشی کرده‌اند، زیرا آیات فراوان دیگری، هنوز از تزلزل و تردید و دو دستی و ناستواری و میل به توبه و قبول حقیقت در میان اهل کتاب خبر می‌دهد.

«و لو ان اهل الكتاب امنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم و لادخلناهم جنات

النعم. و لو انهم اقاموا التوراة و الانجيل و ما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة و كثير منهم ساء ما يعملون. در صورتی که اهل کتاب سرانجام ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند، گناهان شان را ندیده می گیریم و به نعمت های بهشت داخل می شوند. و اگر به تورات و انجیلی که بر آن ها نازل کرده ایم، پای بند بمانند از همه سو روزی بر آن ها خواهد رسید. برخی از آنان عاقبت نگر و بسیاری دیگر بدکردارند». (مائده، ۶۵ و ۶۶)

افت و خیز پدید آمده در میان اهل کتاب، بر اثر نزول آیات قرآن و ظهور امت اسلامی، آنان را به چنان تلاطم های بنیانی و سرنوشت ساز درافکنده بود، که تا مدت ها هنوز در بین پذیرش یا رد اسلام در تردید و نوسان بوده اند و از آن که ریزش بدنه ی اهل کتاب و پیوستن آنان به آیات و بیانات قرآن، هنوز قطع نشده بود، پس ابواب وعده های الهی نسبت به آنان را همچنان گشوده می بینیم و از سوی دیگر ناظریم که خداوند بی اندک اغماض و یا اغراقی، درست برابر عقیده و ایمان جاری در متن اجتماع، تفاوت های میان یهود و نصاری را به مؤمنین تذکر می دهد تا در برخورد خویش با آنان رعایت های لازم را منظور کنند.

«و من اهل الكتاب من ان تامنه بقنطار يؤده اليك و منهم من ان تامنه بدینار لایؤده اليك الا مادمت عليه قائما... در میان اهل کتاب کسی است که اگر به او مال بسیار به امانت بسپاری به تو برمی گرداند و کسی است که اگر دیناری به امانت بگیرد جز به اصرار و ایستادگی به تو پس نخواهد داد...» (آل عمران، ۷۵)

چنین آیات پرکنایه ای تفاوت های آشکار میان اهل کتاب را بیان و صورت های گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنان را نمایان می کند. از همین باب است که قرآن مبارک را می توان سلیم و سلیس ترین سند همزمان برای شناخت اسلام، روی داده های دوران ظهور آن و عکس العمل های به وجود آورده در میان بت پرستان اطراف و به ویژه معتقدین به کنیسه و کلیسا گرفت: دشمنان نادانی که سر از لاک بربریت و جهالت و کفر خود بر نمی آوردند، جهان و زندگی بی مسئولیت پرستش بت ها و برتری خون و خویشاوند و قبیله را بر هر گونه قید و بند اجتماعی برتر می گرفتند و

دشمنان حيله گر دانایی، چون یهودیان و مسیحیان، که برای مقابله با حقیقت اسلام، خردمندانه و کینه توزانه برنامه می ریخته اند.

«لتجدن اشد الناس عداوة للذين امنوا اليهود والذين اشركوا و لتجدن اقربهم مؤدة للذين امنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك بان منهم قسيسين و رهبانا و انهم لا يستكبرون. و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا امننا فاكتبنا مع الشاهدين. دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنین را یهودیان و مشرکین خواهی یافت و نزدیک ترین و مهربان ترین کسان به آنان را افرادی می یابی که خود را نصاری می خوانند. بدان جهت که برخی از کشیشان و راهبان آن ها، سرکشی نمی کنند و چون بشنوند آن چه را بر پیامبر نازل شده و به عینه ببینند به سبب درک حقیقت گریان می شوند و می گویند خداوند ایمان آوردیم نام ما را در زمره ی شاهدان بیاور.» (مائده، ۸۲ و ۸۳)

بدین ترتیب دفتر کار تبلیغ اهل کتاب برای پیوستن به اسلام، با مرور آیات مربوطه، و با دریافت این نتایج بسته می شود که در مجموع، تمام رده های مسیحیت، نسبت به یهودیان، در پذیرفتن دین جدید و آیات الهی منصف تر و معتقدتر بوده اند و نیز در بدنه ی هر دو دین یهود و نصاری، مردم معمول و بی مقام در شکل انبوه تری مسلمان شده اند. این کوشش مسلمین و پیامبر و خداوند در دو وجه عمده متشکل بوده است: نخست تذکر این که وعده ی ظهور دین و پیامبر جدید، در تورات و انجیل ثبت بوده و دیگر بازگویی قرآن در باب تاریخ عهد عتیق است تا از این طریق درک اصالت و تعلق قرآن به بارگاه الهی برای سرکردگان لجوج اهل کتاب سهل تر شود. به نظر می رسد هیچ یک از این دو شیوه در به راه آوردن سران یهود و مسیحیت، عمدتاً به سبب وابستگی آنان به دکان های خویش، کارساز نبوده، زیرا شاهد می شویم که زبان خداوند با آنان به منطق و بیانی آمیخته با اتمام حجت عتاب آمیز رو می کند.

«و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین. کیف یرید الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات والله لا یرید القوم الظالمین. اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله

والملائكة و الناس اجمعين. خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينظرون. الا الذين تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحيم. هر کس دینی جز اسلام برگزیند، از او پذیرفته نخواهند شد و در آخرت از زمره ی زیان دیدگان خواهد بود. چه گونه خداوند قومی را هدایت کند، که پس از ایمان و شهادت به حقانیت رسول و ملاحظه ی دلایل روشن باز منکر شدند و خدا به هدایت ستم پیشگان نمی پردازد. جزای آنان لعنت مردم و فرشتگان و خداوند است. جاویدان و بدون گذشت در عذاب بمانند و مورد عنایت قرار نخواهند گرفت. مگر آنان که از این پس توبه کنند و اصلاح شوند که خداوند آمرزنده و مهربان است». (آل عمران، ۸۵ تا ۸۹)

این مرحله ی نخست ابراز خشم خداوند بر اهل کتاب به خاطر بی توجهی آن ها به هدایت های مکرر و متنوع قرآن است، خداوند آنان را نفرین می کند و مشمول لعنت آسمان و زمین می شمارد، با این همه درهای توبه را به روی اهل کتاب نمی بندد و فرصت اصلاح و بازگشت می دهد. زیرا هنوز اهل کتاب به مرحله ی «شرک» و آخرین رده ی سرکشی منتقل نشده اند و به جایی نرسیده اند، که بازگشت شان نیز نامیسر گفته شود.

«ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى ياتي ياتي الله بامرهم ان الله على كل شئ قدير. بسیاری از اهل کتاب، گرچه حقیقت بر آن ها آشکار شده، از روی حسد مایل اند شما را هم از ایمان، به کفر بازگردانند. ندیده بگیرید و مسامحه کنید تا فرمان صادر شود، که خداوند به هر کار قادر است. (بقره، ۱۰۹)

ان الدين عندالله الاسلام و ما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم و من يكفر بآيات الله فان الله سريع الحساب. دین مورد پذیرش خداوند اسلام است و اهل کتاب پس از دریافت آگاهی راه خلاف گرفتند و از روی سرکشی بر آیات الهی منکر شدند. پس بدانید که خداوند سریع الحساب است. (آل عمران، ۱۹)

ودت طائفة من اهل الكتاب لو يضلونكم و ما يضلون الا انفسهم و ما يشعرون. يا اهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله و انتم تشهدون. طائفه ای از میان اهل کتاب مایل اند شما را گمراه کنند و نمی دانند که جز خود کسی را به گمراهی نمی کشانند. ای اهل کتاب آیات خدا را انکار نکنید در حالی که خود از شاهدانید. (آل عمران، ۶۹ و ۷۰)

قل یا اهل کتاب لم تصدون عن سبیل الله من امن تبغونها عوجا و انتم شهداء و ما الله بغافل عما تعملون. بگو ای اهل کتاب چرا در راه خدا مانع ایجاد می کنید و می خواهید مؤمنان را به راه نادرست بکشانید. خود شاهدید که خدا از اعمال شما غافل نیست. (آل عمران، ۹۹)

الم ترالی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل. آیا نمی بینی نصیب بر گرفتگان از کتاب را که گم راهی خریده اند و در صدند تا شما را نیز گم راه کنند؟ (نساء، ۴۴)

تمام این گونه آیات، که دل سوزی و دعوت دوباره، متن و محتوا و منظور اصلی کلمات آن را تشکیل می دهد، در عین حال اعلام فرا رسیدن دوران مقابله و عملیات پنهان و پشت پرده از سوی اهل کتاب است که در مجادله و مباحثه وامانده و شکست خورده اند و نیز به مؤمنین توجه می دهد که هنوز دوران صبر و انتظار و فراهم آوردن فرصت بازگشت برای اهل کتاب به پایان نرسیده است. این گونه آیات الهی، که در قرآن به صورت ها و در مقاطع متعدد و مختلف، پیوسته دریچه های بازگشت را به روی همه باز می گذارد و برای سرکش ترین عناصر دشمن نیز فرصت تزکیه ی کامل و ورود بلافاصله و غیر مشروط به سلک برخورداران از نعم بی پایان الهی را ممکن می کند، در پیشگاه اهل نظر، محکم ترین سیلی را بر صورت کسانی فرود می آورد که طوطی وار و از زبان یهودیان کتاب ساز، پیوسته تکرار کرده اند که مسلمین و پیامبر، لحظه ای شمشیر از دست فرو نگذاشته و جز به سوزش تازیانه، استدلال نکرده اند! آیات فوق خبر می دهد که اهل کتاب، پس از ناتوانی در مقابله ی مستقیم و مستدل با منطق قرآن، کار فردی بر روی مسلمین را کار ساز گرفته و آغاز کرده اند، به انحاء گوناگون کوشیده اند تا بر مؤمنین نو پا تأثیر گذارند، به انکار وادارند و به کفر برگردانند. به نظر می رسد ناکامی در این مرحله نیز، کارشان را به آن جا می کشاند که به آزار مستقیم و تمسخر مسلمین متوسل می شوند.

«یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مؤمنین. و اذا نادیتکم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون. قل یا اهل الكتاب هل تنقمون منا الا ان امنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون. ای ایمان آوردگان! اگر مومنیند، اهل کتاب که دین شما را به تمسخر می گیرند و بازیچه می پندارند و همچنین کافران را به دوستی مگیرید و پرهیزکاری کنید. هنگام آواز نماز، آغاز مسخرگی و اطوار می کنند، چرا که قومی فاقد اندیشه اند. بگو ای اهل کتاب، جز این است که ایمان آوردگان به خدا و بر نازل شده ی به شما و خودمان را، سرزنش می کنید؟ و اغلب شما از منحرفانید». (مائده، ۵۷ تا ۵۹)

این آیه از نخستین نشانه ها است که از همکاری و اتحاد عمل اهل کتاب و کافران در مقابله با مسلمین خبر می دهد، با این همه متانت و آراستگی و سلامت، حتی در برخورد با خبیث ترین عناصر مودی، که مراسم عبادی مسلمین را به تمسخر می گیرند و بر هم می زنند، از بیان این آیات می بارد و معلوم می شود که هنوز و در این مرحله هم خداوند به اوباشانی که در ارتباط مؤمنین با او اغتشاش می کنند و اسباب تفریح و مضحکه ی خویش می گیرند، با زبان استدلال و رنجش و نهایتاً احتمال انقطاع مودت، سخن می گوید. آیا این قرآن را می توان چنان که غزوات نویسان ناشناس و غالباً

یهود مسلک اراده کرده اند، متنی برای دعوت به جنگ خواهی و شمشیر کشی و دست و گردن بری معرفی کرد؟

«و من افلام ممن منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعی فی خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين لهم فی الدنيا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم. ستم کارتر از آن کیست که مانع بردن نام خدا در مساجد شد و به خراب آن کوشید تا به آن وارد نشوند، مگر در حالت بیم. خواری در دنیا و عذاب دردناکی در آخرت بر آنان مقرر است». (بقره، ۱۱۴)

این صورت کامل تری از تعرض رسمی و جاهلانه ی اهل کتاب، به مراسم عبادی مسلمین، پس از ارتکاب به آن اطوارهای تمسخرآمیز است: مانع ورود مردم به مساجد می شدند و مترصد تخریب مقام عبادت مؤمنین بوده اند. آیا یک یهودی و مسیحی می شناسید که بتواند ادعا کند تا پایان دوران گسترش اسلام، دربخش بزرگی از جهان، یک عبادتگاه و اثر تاریخی، از قماش آن چه در مصر و بلبلک و اردن و ایران هنوز بر سرپاست و یا کنیسه و کلیسایی را، مسلمان در حال دعوت به دین خدا تخریب کرده، یا مانع اجرا و انجام عبادات و مراسم دینی و سنتی قومی شده باشد؟ آیا به نظر نمی رسد کسانی در بخش توسل های فرقوی، پرچم خداوند متعال و قرآن مقتدر و مالا مال از ره نمودهای مبارک را از دست مسلمین گرفته، در جای آن پارچه نوشته هایی را حمل می کنیم که نام بندگان عادی بر آن ثبت است!

«الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت و يقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين امنوا سبيلا. اولئك الذين لعنهم الله و من يلعن الله فلن تجد له نصيرا. آیا نمی بینی که اهل کتاب به بت های جبت و طاغوت هم ایمان می آورند و می گویند کافران راه یافته تر از مؤمنان به راه اسلام اند؟ اینان را خدا لعنت کرده و برای لعنت شده از جانب خدا، یآوری نخواهد بود». (نساء، ۵۱ و ۵۲)

در این جا آثار نزدیکی و همزبانی مشرکان و کافران، عیان تر و تصاویر افسار گسیختگی رو به رشد اهل کتاب، از پس انقطاع و بی حاصلی گفتار و استدلال با آنان، در قرآن مبین، دائماً گسترده تر و غیر عادی تر شده است. معلوم است که اهل کتاب کنترل رفتار خویش از دست داده و در برابر

مسلمین، نه فقط به حمایت کافران، بل به تقدیس بت‌های آنان نیز گردن نهاده‌اند! این اعمال، مقدمه و موجبی است که اندک اندک آنان را به شرک می‌کشاند و به طور کامل از خداوند، بری و دور می‌کند تا جایی که اساس تورات و انجیل را زیر پا می‌گذارند، منکر وحدانیت خدا می‌شوند و روابط‌شان به سبب «شرک»، با خداوند صاحب قرآن قطع می‌شود.

«یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدى القوم الظالمین. ای ایمان آوردگان! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، که هر دو یکی شده‌اند. اگر کسی به آن‌ها نزدیک شد، پس در زمره‌ی آنان است. و خدا ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند. (مائده، ۵۱)

یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لایالونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون. ای ایمان آوردگان! همراهی جز از میان همانندیشان خویش نگیرید که دیگران از تباهی در کار شما باز نمی‌ایستند و آرزومند رنج شمایند. کینه از گفتارشان می‌بارد و آن‌چه را بروز می‌دهند بسیار کم‌تر از آن است که در سینه مخفی کرده‌اند. ما آیات خود را بر آن‌ها بیان کردیم اگر بیاندیشید. (آل عمران، ۱۱۸)

لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور. به اموال و جان‌های تان امتحان خواهید شد و از زبان اهل کتاب و مشرکین آزار بسیار خواهید دید و اگر صبور و پرهیز کار باشید، نشان قدرت اراده‌ی شماست». (آل عمران، ۱۸۶)

اینک و پس از آن اجحافات آشکار اهل کتاب و کردارهای ناعلاقانه‌ی آنان در آزار و تحقیر و توهین و منع مسلمین از ورود به مسجد، برای عبادت خدا، شاهد نخستین عکس‌العمل قرآن در برابر آنانیم و می‌خوانیم که در جای آن آیاتی که به تناول غذای یکدیگر و مزاجت با هم تشویق می‌کرد، هشدارهایی نشسته است که مؤمنین را به فاصله گرفتن از اهل کتاب موظف می‌کند. از این پس باز هم با توسل سران کنیسه و کلیسا به مراتب بالاتری از خباثت و توطئه مواجهیم و با نخستین نمایندگان جعل و خراب‌کاری فرهنگی و سندسازان یهود و نصاری رو به رو می‌شویم که به تخریب و

دست نویس دوباره ی آیات خدا مشغول شده اند. به راستی که قرآن مبارک هیچ تصویری را از نحوه ی رویارویی دشمنان اسلام با آموزه های قرآن حذف نکرده و ضمن آن که، مرحله به مرحله ناتوانی آن ها در مقابله با منطق قرآن را بیان می کند و بر می شمارد، شیوه های آشوبی را که اهل کتاب در جای حجت و استدلال قرار داده اند، برای شناسایی به تر آنان، به تاریخ و فرهنگ جهان، عرضه می کند.

«فان كنت في شك مما انزلنا اليك فستل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك
لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين. ولا تكونن من الذين كذبوا
بآيات الله فتكون من الخاسرين. و اگر نسبت به آن چه بر تو نازل می شود،
در تردیدی، از کسانی سؤال کن که کتاب های پیشین را قرائت می کنند. و
بدان مطالبی که بر تو می رسد حق و از جانب خداست، و از کذب شماران
آیات آن مباش که در زمره ی زیان دیدگان خواهی بود.» (یونس، ۹۴ و ۹۵)

این آیات از شگفتی های اشارات قرآن است. خداوند برای رفع تردیدهای اولیه ی پیامبر و به عنوان حجتی بر صحت مطالب نازل شده بر او، رجوع به کتاب های پیشین، یعنی تورات و انجیل را توصیه می کند. این عظیم ترین نشانه بر این است که تمام مسائل ظهور اسلام و نزول قرآن و بعثت پیامبر در تورات و انجیل نخستین ثبت بوده است و از آن که خطاب این آیات به شخص پیامبر است، پس نمی توانیم آن را در زمره ی مجادلات با اهل کتاب بیاوریم و پاسخی به آنان بشناسیم. ارجاع مستقیم خداوند به کتاب پیشینیان به عنوان سندی بر صحت نزول قرآن، آن هم در خطاب به پیامبر، عالی ترین دلیل بی خدشه ی این مطلب است که یهود و نصاری، از طلوع اسلام و ظهور پیامبر و نزول قرآن، قرن های درازی، پیش از وقوع آن باخبر بوده و از این سبب، به نظر می رسد خاخام ها و کشیشان، به نوعی برای پوشاندن این پاشنه آشیل خود، چاره اندیشی کرده اند.

«و اذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم على ذلکم اصري قالوا اقرنا قال فاشهدوا و انا معكم من الشاهدين. و خدا با پیامبران قرار گذارد که هر گاه به شما کتاب و حکمت عطا شد، سپس رسولی

بیاید که تصدیق می کند آن چه رانزد شماست، به او ایمان آورید و یاری اش کنید. آیا اقرار می کنید و می پذیرید؟ گفتند اقرار کردیم. گفت شهادت دهید و من نیز همراه شما شهادت می دهم». (آل عمران، ۸۱)

این دیالوگ واضح میان خداوند و پیامبران اش، صورت روشنی از رخ دادهای معرفتی و تربیتی نسبت به انسان است که خداوند با ارسال سلسله مراتبی از پیامبران و رسولان، بنا بر درجات رشد آدمی، دستورات ضرور هر عصر را ابلاغ کرده است. در این آیه، خداوند اصرار دارد که ارسال رسولان پیش از پیامبر اسلام، تنها تدارک مقدماتی برای آماده سازی بشر به تبعیت از دین اسلام و آیات قرآنی است و چون تمام این مراتب محکم و مستند و قابل اطمینان، در کتاب تورات و انجیل نیز ثبت بوده است، پس مسلم می شود که نپذیرفتن اسلام از سوی مسیحیان و یهودیان، تمرد آشکار نسبت به فرامین الهی، کفر مستقیم و مؤکد، انکار کتاب های آسمانی خود و نقض آشکار و عمدی پیمان هایی است که پیامبران آن ها با خداوند بسته اند، کفر و رد و نقضی که در همین اندازه ی انکار متوقف نمی ماند و چنان که بررسی خواهیم کرد، به شرک کامل و کثیف ختم می شود.

«انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیین الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و كانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قليلا و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون... و قفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التوراة و آتیناه الانجیل فیہ هدی و نور و مصدقا لما بین یدیه من التوراة وهدی و موعظة للمتقین... و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم عما جاءک من الحق لكل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لكن لیبلوکم فی ما اُتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون. تورات را که حاوی هدایت و روشنایی است فرستادیم تا رسولان بر مبنای آن بر کسانی که سلامت اندیشند، اهل هدایت اند و ربانیون و احبار حکم کنند، در محافظت کتاب خدا بکوشند و بر آن گواه باشند. درجای من نزد

آدمیان خشوع نکنید، آیات مرا بی بها بگیرید و اگر کسی بر معنای آیات نازل شده از سوی خدا قضاوت نکند، از کافران است... و به دنبال آن عیسی پسر مریم را فرستادیم که کتاب تورات را تصدیق می کرد و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و روشنایی بود و در آن نیز تورات تصدیق می شد و هدایت و نصایحی برای پرهیزکاران بود... و این کتاب بر حق را فرستادیم، که تصدیق کننده ی کتاب های پیشین و حاکم بر آن هاست. پس وفق این کتاب، بدون تبعیت از خیالات آنان حکم کن و از آن چه از جانب حق بر تو آمده، درنگر. برای هر یک روش و شرع جداگانه ای است، هر چند اگر اراده می کردیم امت واحدی می شدید، اما به این وسیله شما را آزمودیم تا در کار نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت همگی به خداست که در آن چه نسبت به آن اختلاف می کردید، آگاه تان خواهد ساخت». (مائده، ۴۴، ۴۶، ۴۸)

باید فقط اهل لجاجت بود تا این گزارش آسمانی از اقدامات الهی در جهت تربیت و تزکیه آدمی را خواند و به حقانیت اسلام و شناخت آن به عنوان کامل ترین راه هدایت گواهی نداد. اینک می توانیم وسعت خیانتی را ارزیابی کنیم که کارگردانان کنیسه و کلیسا نسبت به بشریت، با عدم استقبال از فرامین قرآن و تنها به سبب حفظ منافع محفلی خویش، مرتکب شده اند. اگر به شرح نصایح و وسایل و توضیح و تنظیمات قرآن و از جمله رجوع دادن اهل کتاب به حواشی و متن تورات و انجیل، که طلوع و ظهور پیامبر را پیشاپیش مرده داده بود، سران اهل کتاب، کاسبی خود را بر سرنوشت و رهایی انسان مقدم نمی گرفتند و در صدر اسلام، جبهه واحد ادیان آسمانی تشکیل می شد، بی شک این همه نزاع فی مابین مسلمین و اهل پیشین کتاب خدا رخ نمی داد که عمده توان آدمی در ۱۴ قرن گذشته صرف تدارکات آن شده است، جهان در مرداب اختلاف و آدم کشی کنونی فرو نمی رفت و بسا در زمان ما وحدت ادیان آسمانی موجبی بود، تا سراسر جوامع انسانی به وحدت نظری در مسیر رشد و پرهیز از اختلافات خونین می رسیدند. این دومین خیانت بزرگ یهود، از پس نسل کشی پلید و بی منتهای پوریم است که موجب کندی سیر در مسیر رشد و رهایی انسان شده است.

«و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذنی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا یهدی القوم الفاسقین. و اذ قال

عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبیینات قالوا هذا سحر مبین. و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام والله لا یهدی القوم الظالمین. یریدون لیطفؤوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون. و موسی به قوم خود گفت: ای قوم من چرا مرا می آزارید، حال آن که می دانید من فرستاده ی خدا بر شما هستم. پس چون خیره سری کردند، خدا دل های شان را خیره سرتر کرد، که خداوند مردم بدعمل را هدایت نمی کند. و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده ی خدا بر شما هستم، تورات شما را تصدیق می کنم و بشارت می دهم بر پیامبری احمد نام، که پس از من خواهد آمد و چون آن رسول با نشانه های روشن آمد، گفتند این دیگر جادوگری آشکار است. چه کسی ظالم تر از آن است که بر خداوند تهمت دروغ می بندد، در حالی که او را به اسلام می خوانند و خدا ظالمین را هدایت نمی کند. اراده کرده اند نور خدا را با دم دهان خاموش کنند و خدا نور خود را به تمام می گستراند، هر چند کافران را خوش نیاید». (صف، ۵، ۶، ۷، ۸)

این فهرست خیره سری های یهود در تمام ادوار از موسی تا محمد است تا معلوم شود آنان که امروز به شیوه های مختلف و متعدد، سنگ یهود را به سینه می زنند و نان شان را می خورند، در چاه چه ضلالتی سرنگون اند. این آیات روشن و بی خدشه، گواه صادق و پاکیزه دلی است بر این که دشمن ترین دشمن انسان یهودیان اند، چنان که هنوز هم مسبب گسترش حرص و آز و غارت و ربا و زورگویی و خون ریزی و خطاکاری، مانند سراسر تاریخ تمدن، یهودیان اند. آیا کسانی از میان به ظاهر مسلمین، که به زبان های صریح، یا در پرده، توصیه ی رعایت یهود را می کنند، روشن تر از این آیات می طلبند که در آن فریاد موسی و عیسی و پیامبر اسلام از جامعه ی یهود به آسمان بلند است، تا سر انجام تکلیف خود را با آن قوم متجاوز و مخالف گسترش آزادگی و آرامش و پیشرفت معلوم کنند؟ آیا مگر امروز هم معتقدند که چنین آیات روشن الهی «سحر مبین» است و آیا مگر هنوز خیال می کنند با دمیدن نفس، نور خدا خاموش شدنی است؟

«و قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ابیدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک

طغیاناً و کفراً و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله و یسعون فی الارض فساداً والله لا یحب المفسدین . و یهودیان گفتند دست خدا بسته است، دست های شان بسته باد و به خاطر این سخن لعنت شدند، دست های خدا گشوده است، به هر نحو که اراده کند روزی می رساند و این آیات بر کفر و طغیان بسیاری از آنان افزوده است. تا قیامت شاهد دشمنی و کینه بین خود خواهند بود، و هر گاه آتش جنگ برافروزند خدا خاموش می کند. می کوشند در زمین فساد کنند و خداوند مفسدین را نمی پسندد». (مائده، ۶۴)

بی شک قرآن مبارک و متین، از مقاطعی به بعد، و آن گاه که هدایت و مهار سرکشی های یهود، از طریق توصیه به قبول اسلام، ناممکن می شود، آشکارا یک متن یهودستیز است و لحن این آیه ی اعلام فساد آنان در زمین و سعی در برافروختن آتش جنگ در میان مردم، نمونه ای از آن است. تأکید الهی بر ناکام گذاردن یهودیان در برافروختن شعله ی جنگ، در این آیه، به تنهایی و خود به خود تمام دیگر افسانه های موجود در موضوع وقوع جنگ هایی میان مسلمانان و یهودیان در حیات پیامبر را، نابود می کند! در این آیه اشاره به صهیونیسم نمی بینیم و خطاب خداوند به یهودیان عام است. امروز تبعیت از چنین شیوه ای به سختی مقرر و معمول شده، که بسیاری، در مقام ها و موقعیت های حساس و مؤثر و از پشت تریبون هایی که انتظار آن نمی رود و به خصوص از زبان محافل رسمی یهودیان ساکن سرزمین های اسلامی، که آب زیرکاه و دو دوزه بازند، به تبلیغ این شگرد موزیانه مشغول اند که میان صهیونیسم و یهود فاصله اندازند و دومی را نسبت به اولی تطهیر شده بنمایانند؟ آیا آنان قرآن دیگری در این گونه امور دارند و می شناسند که در آن حساب یهود از صهیونیست ها جدا گرفته شده باشد؟

«قل یا اهل الکتاب لاتغفلوا فی دینکم غیرالحق و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیراً و ضلوا عن سواء السبیل. لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون. کانوا لایتناھون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون. تری کثیراً منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط

الله عليهم و في العذاب هم خالدون. و لو كانوا يؤمنون بالله و النبي و ما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء و لكن كثيرا منهم فاسقون. بگو ای اهل کتاب، به ناحق دین خود را دست بالا مگیرید و از درخواست های قومی پیروی نکنید که از پیش منحرف بودند بر انحراف خود افزودند و بسیاری را به انحراف کشانده اند. کافرانی از بنی اسرائیل که از زبان داود و عیسی پسر مریم به سبب عصیان شان لعنت شدند. یکدیگر را از کارهای زشتی که انجام می دادند، نهی نمی کردند و بد عمل بودند. اینک بسیاری از آنان را می بینی که با کافران همصدایی می کنند. جز بد کرداری درباره ی خویش نکرده اند، خشم خدا را خریده اند و گرفتار عذاب ابد خواهند بود. اگر به خدا و رسول و آن چه نازل شده، ایمان آورده بودند، کافران را دوست نمی گرفتند ولی غالب آن ها بد عمل اند». (مائده، ۷۷ تا ۸۱)

این شناسه و شناس نامه ی رسمی یهودیان از زبان قرآن و صادر شده در محضر الهی است. در این جا یهودیان قومی از پیش در ضلالت مانده، بعدها گم راه تر شده و موجب انحراف دیگران معرفی می شود و نیز فهرست رفتارهای ناشایست دیگری از اهل تورات می خوانیم که همدستی با کافران، ناشی از بی ایمانی مطلق آنان، بر آن افزوده شده است. این آخرین مراحل طغیان یهودیان، آن گاه کامل می شود که به نظر می رسد برای انکار ثبت طلوع اسلام و ظهور پیامبر در کتاب های تورات و انجیل، به دست کاری و اختفای متون الهی متوسل می شوند و نشانه های شهادت دیرین در حقانیت اسلام را محو می کنند.

«اقتطمعون ان يؤمنوا لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون. آیا گمان می کنید به شما ایمان بیاورند، در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را می شنوند، عقلانی می بینند، سپس آگاهانه آن را تغییر می دهند (بقره، ۷۵).

فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به و لا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا منهم فاعف عنهم و اصفح ان الله يحب المحسنين. و به سبب پیمان شکنی لعنت و سنگ دل شدند، کلمات را از موضع و منظور اصلی خود منحرف و تذکرات سودمند آن را ندیده می گیرند، از کارهای خائنه آن ها اندکی آگاه می شوی. بر آنان ببخش و در کنارشان باش و خدا نیکوکاران را دوست می دارد». (مائده، ۱۳)

گروهی بر مبنای این آیات و چندین آیه ی دیگر، که در زیر خواهم آورد و مرتبط با تحریف کتاب نیست، مدعی می شوند که موضوع تحریف تورات در قرآن مجید ثبت است و اجرای آن را گروه دیگری از زمان موسی و عیسیای پیامبر می گیرند، حال آن که آیات بالا از تحریف در کلمات قرآن، به دست یهودیان می گوید، نه تحریف در تورات. عملی که در رویارویی خصمانه ی اهل کتاب، در سال های میانی طلوع اسلام، چندان طبیعی می نماید که خداوند حکم چشم پوشی بر آن را صادر می کند. اگر تورات و انجیل را

تحریف شده‌ی قدیم و از زمان موسی و عیسی‌ای پیامبر و یا حتی در زمان مراوده‌ی اهل کتاب با رسول مکرم اسلام بگیریم، پس این همه آیاتی که پیامبر و قرآن را مصدق کتاب‌های پیشین می‌شناساند، از اعتبار انداخته‌ایم. رسم است که تورات کهن و مرتبط با مراتب پیدایش دین یهود را، با کتابی که این روزها از سوی مرکز واتیکان چاپ و پخش می‌شود، اشتباه بگیرند. تورات کهن جز اسفار خمسه: سفر پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه نیست، از پس رحلت موسای پیامبر بسته می‌شود و کتاب‌های بعد، از یوشع تا ملاکی، که بخش عمده‌ی تورات‌های کنونی را تشکیل می‌دهد، ذیل‌هایی بر اسفار پنج‌گانه است که تاریخ قوم یهود را از پس وفات موسی تا ظهور عیسی پسر مریم دنبال می‌کند، قداست تورات کهن را ندارد، نوشته‌ی مؤلفان مستقلی نظیر اشعیا و عزرا و نحیا و دانیال و غیره است، که نام آن‌ها به عنوان مؤلف، بر کتاب‌شان در تورات مانده و از نظرگاه مورخ، به عنوان سند تاریخی و نه حصه‌ای از تورات، قابل بهره برداری و رجوع است، زیرا باستان‌شناسی دو سده‌ی اخیر و نیز علائم آشکار بازمانده بر زمین، نظیر مقبره‌ی دانیال و استر و مردخای و آثار موجود در کاشان و نیشابور و افغانستان و سنگ‌نگاره‌ها و استل‌های بین‌النهرین و غیره، صحت نگارش عمده‌ترین بخش‌های این ضمائم تاریخی تورات را تأیید می‌کند.

همین مطلب با اغتشاشی بیش‌تر و به صورتی درهم ریخته‌تر، درباره‌ی انجیل نیز قابل تعقیب است که گفت‌وگوی از آن به یادداشتی مستقل نیازمند است. اینک تنها کتاب آسمانی که دوران نزول و دریافت‌کننده‌ای واحد و شناسا دارد، قرآن مبارک است. کلامی از آن پیش از بعثت پیامبر بزرگوار نبوده و آیه‌ای بر آن، در پی رحلت رسول خدا افزوده نشده است. ضمناً نباید از یاد برد که قرآن متین، یعنی تنها و اصلی‌ترین متن و مدرک اسلامی بی‌خدشه و قابل اعتماد موجود، صحت تورات و انجیل را تا مقطع معینی از حیات و حضور پیامبر گرامی تأیید می‌کند و گرچه توراتی بازمانده از دوران مورد اشاره‌ی قرآن، برای مقابله، به دست نداریم، اما

اگر با تکیه بر آیات قرآن تصرفی در تورات را قبول کنیم، تنها می‌تواند شامل اختفای اشاراتی شود که در باب ظهور پیامبر و طلوع اسلام در تورات و انجیل کهن ذکر بوده، عملی که در میانه‌ی ظهور قدرت اسلام به صلاح دید زعمای یهود و نصاری رخ داده و سایه‌ای از کوشش برای این حذف را، در آیات زیر منعکس می‌بینیم.

«و لما جاءهم رسول من عندالله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون. برخی از اهل کتاب، چون پیامبری از جانب خدا آمد که گواهی می‌داد آن چه در دست‌شان بود، کتاب خدا را چنان که از آن بی‌خبرند، از دیده‌ها دور نگه داشتند (بقره، ۱۰۱). ان الذين يكتُمون ما انزل الله من الكتاب و يشترون به ثمنا قليلا اولئك ما ياكلون في بطونهم الا النار و لا يكلمهم الله يوم القيمة و لا يزيكهم و لهم عذاب اليم. اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم على النار. ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق و ان الذين اختلفوا في الكتاب لفى شقاق بعيد. آن‌ها که کتمان می‌کنند آن چه را خداوند در کتاب نازل کرده و به بهای اندک می‌فروشند، به شکم خود آتش فرو می‌برند، مورد خطاب خدا در روز قیامت نخواهند بود، پاک نخواهند شد و بر آن‌ها عذابی دشوار مقرر است. اینان گمراهی را به جای هدایت و عذاب را به جای بخشش خریده‌اند، چه‌گونه در آتش تحمل خواهند کرد. زیرا کتاب خدا به حق نازل شده و آن‌ها که در آن اختلاف می‌کنند، فاصله گرفتگانی دور افتاده‌اند (بقره، ۱۷۴ تا ۱۷۶).

و اذاخذالله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس و لا تكتمونه فنبذوه و وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون. و خداوند به آن‌ها که کتاب داد، پیمان گرفت که آن را پنهان ندارند و برای مردم بیان کنند، اما از چشم‌ها دور نگه داشتند، به بهای اندک فروختند و چه بد معامله‌ای کردند» (آل عمران، ۱۸۷).

از آن‌که ملاک ما، در این تحقیق، نص صریح و مستقیم آیات مبارک قرآن است و نه خیال پروری‌های شخصی و مستقل این و آن، پس هیچ یک از این آیات را متضمن دست بردن و تحریف در تورات و انجیل نمی‌بینیم، صراحتی در این باب در کلمات آن نمی‌خوانیم و آن چه را که به یقین برداشت می‌کنیم از دیده پنهان کردن کتاب خدا و کتمان مطالبی از آن است و چون

آیه، به قید و پیمان دریافت شده از اهل کتاب، برای تبیین آن، اشاره می‌کند، پس در این جا منظور از کتاب، تورات و انجیل است، زیرا که اهل کتاب، به طور طبیعی، نباید تضمینی در تبیین قرآن و در پیش چشم قراردادن آیات آن داده باشند! دریافت دقیق و تاریخی از موضوع خرید و فروش مورد اشاره ی قرآن، که یهود و نصاری با کتاب‌ها و دست نوشته‌های‌شان انجام داده‌اند، ممکن نشد و گرچه خاخام‌ها و کشیشان را، مفروضاً می‌توان یک سوی معامله و فروشنده قرار داد، اما با هیچ تمهیدی نتوانستم خریداران، موجبات این عمل و نیز تعلق متن استکتاب شده به تورات و انجیل و قرآن را تشخیص دهم. تمام این عوالم مذکور در قرآن مبارک، کمک می‌کند تا آسان تر قبول کنیم شجره‌ی خبیثه و دنباله و دار و دسته‌ی همین جاعلان عهد پیامبر، بعدها و در قرون اخیر و نیز به روزگار ما، آن گاه که از هیچ طریق موفق نشدند سیر رو به اعتلای اسلام را متوقف کنند، به بهانه ثبت حوادث صدر اسلام و از جمله غزوات آن، دین ما را به انواع خون‌ریزی و اجحاف و تجاوز آلوده‌اند و زمین و زمینه‌ای را آماده کرده‌اند که امروز از آن خرمن و خوشه‌های نایاب و ناب برداشت می‌کنند.

«و منهم امیون لایعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون. فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیههم ثم یقولون هذا من عندالله لیشترؤا به ثمنا قليلا فویل لهم مما کتبت ایدیههم و ویل لهم مما یکسبون. و در میان آن‌ها بی‌سوادانی یافت می‌شوند که از کتاب جز تصووراتی ندارند. پس وای به آن‌ها که کتاب را از پیش خود می‌نویسند و مدعی می‌شوند که از سوی خداوند است، آن گاه به بهای اندک می‌فروشند، پس وای بر آن دست‌نوشته‌ها و وای بر آن چه عایدی می‌برند (بقره، ۷۸ و ۷۹).

و ان منهم لفریقا یلوون السنثهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب ویقولون هو من عندالله و ما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب و هم یعلمون. و کسانی از آنان زبان‌شان را به رنگ کتاب می‌گردانند تا مطالبی را که از کتاب نیست برگرفته از کتاب بدانند و می‌گویند که از جانب خداوند است و از جانب خدا نیست و خود می‌دانند که سخن‌شان بستن دروغ بر خداوند است». (آل عمران، ۷۸)

این آیات اشاره به مطلبی مشخص دارد، می‌خوانیم که اهل کتاب، به

شگردهای مختلف، از جمله استکتاب جاعلانه و عامیانه‌ی متن و تقلید قرائت آن متوسل شده‌اند، تا در جای بیان و کلام خدا بگذارند، اما صراحتی نیست تا به یقین دریابیم عمل آنان در محدوده‌ی عرضه‌ی دست نوشته‌هایی به جای قرآن و یا تورات و انجیل و یا هر سه متن بوده است، زیرا عنوان کتاب در قرآن کریم شامل تمام نازل شده‌ها است. اما در مجموع مطلع می‌شویم که یهودیان و نصاری به مرحله‌ی دیگری از رویارویی رذیلانه، غیرمنطقی و نابه‌کارانه، به آن سبب که تاب گفت وگو و مراوده و مبادله‌ی سالم فرهنگی و اعتقادی با مسلمین را نداشته‌اند، منتقل شده‌اند. چنین اعمالی، که به راستی از میدان و محدوده و موارد آن آگاهی چندانی نداریم، به قید و صراحتی در آیه‌ی زیر، در زمره‌ی اعمال پلید یهودیان آمده و چون در این آیه نیز از پنهان کردن و نه تحریف تورات سخن می‌رود، پس قبول این نکته مسلم و آسان می‌شود که یهودیان آیاتی از تورات را علنی نمی‌کرده‌اند. دشوار نیست بپذیریم که این آیات، همان یادآوری و مؤذیه‌ی دیرین ظهور پیامبر و طلوع اسلام، در متن تورات و انجیل بوده است.

«و ما قدروا الله حق قدره ان قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الكتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا ابأؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون. وقتی می‌گویند خداوند چیزی را بر بشری نازل نمی‌کند، بگو پس تورات را، که کتاب هدایت و روشنایی است، چه کسی بر موسی فرستاده است، تا شما پاره‌ای از آن را بر قرطاس‌ها بنویسید و بیش‌تر آن را پنهان نگه دارید؟ چه کسی این مطالب را به شما آموخت که پدران تان هم از آن بی‌خبر بوده‌اند؟ او همان خداوند است. سپس رهای‌شان کن تا با افکار پلید خود بازی کنند». (انعام، ۹۱)

در این آیه، درعین حال که با نمونه‌ی احتجاجات احمقانه‌ی اهل کتاب، در باب عدم نزول دستور از آسمان و پاسخ تحقیرکننده و کوبنده‌ی قرآن به آنان آشنا می‌شویم، به تعیین و یقین در می‌یابیم که یهودیان از تورات خود سوء استفاده‌ی جاعلانه کرده‌اند، تا با انواع حيله‌گری‌های آنان و به طور کلی اهل کتاب مورد نظر قرآن، یعنی یهود و نصاری، درمیانه‌ی دوران

ظهور اسلام، از جعل و استکتاب و خرید و فروش و انکار و اختفاء و ادعاهای نادرست رو به رو باشیم. اما در این مورد هم سخن صریحی در باب دست بردگی و تحریف تورات و انجیل به جز استکتاب نمی خوانیم و معلوم نیست که این همه نغمه در باب تحریف در تورات، از کدام آیات قرآن استخراج و برداشت شده است؟ همین اختفای بخش های معینی از تورات و استکتاب و تقلید قرائت، سرانجام موجب توقف صدور آیات رأفت و گذشت نسبت به اهل کتاب شد و به نظر می رسد خداوند نازل کننده ی قرآن، پس از توصیه به صبوری های بسیار، آن گاه که بی حاصلی دعوت اهل کتاب برای پیوستن به اسلام، بی توجهی به اسناد و اطلاعات کهن، رشد کلاشی های فرهنگی و نیز مقابله ی جاهلانه ی آن ها با منطق قرآن را، به کمال و به انحاء مختلف، برای قضاوت و آموزش آدمی بیان می کند و به گزارش تاریخ و تمدن می رساند، زمان نتیجه گیری و داوری نهایی در باب اهل کتاب را فراهم دیده است.

«یا ایها الذین اوتوا الكتاب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت و کان امرالله مفعولا. ای دریافت کنندگان کتاب، ایمان بیاورید به این نازل شده ای که تصدیق می کند آن چه را که با شماست، پیش از این که نقش تان از صفحه برافتد، به فلاکت بازگردید و چون اصحاب سبت لعنت شوید و خواسته ی خداوند انجام شدنی است». (نساء، ۴۷)

اثر بالا گرفتن شعله ی خشم خداوند در این آیه هویداست، که لحن و بیان اتمام حجتی از سر تعین تکلیف نهایی دارد، اما هنوز و در این کلام غضب آلود نیز، مطلبی هشیار کننده پنهان است. آیه در زمانی نازل شده، که یهود و نصاری هنوز کتاب های شان را به «شرک» آلوده نکرده اند و بر همین مبنا می خوانیم که در این آیه هم، خداوند قرآن را مؤید کتاب های یهود و نصاری می شناسد. این مطلبی است که پس از توسل اهل کتاب به «شرک»، بر زبان قرآن نمی گذرد، و چنان که در اسلام و شمشیر ۱۳ بحث آن گذشت، تورات و انجیل، از نظر مسلمین و قرآن، تا امروز، پس

از اقرار آنان به شرک، دیگر کتاب آسمانی نیست، زیرا در آن‌ها عزیر و عیسی فرزندان خدا و شریک در اقتدار الهی شناخته می‌شوند، امری که بی شک در نازل شده‌های آسمانی و اصلی و به زمان موسی و عیسی پیامبر مکتوب و مقرر نبوده است. پس آن تحریف و دست بردگی عمده، انجام شده در تورات و انجیل، چنان که به شرح بیاورم، همین به اشتراک گذاردن الوهیت الهی است، که موجب بروز غضب خداوند و قطع کامل ارتباط کلامی با اهل کتاب می‌شود، قطعی که پیش‌تر و به سبب استکتاب حيله گرانه‌ی آیات الهی از سوی یهودیان، قرآن مجید از جمله در آیات زیر، به مقدمات آن ورود کرده بود:

«يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين. قل يا اهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التورات والانجيل و ما انزل اليكم من ربكم و ليزيدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا و كفرا فلا تاس على القوم الكافرين. اي فرستاده، ابلاغ کن آن‌چه را که از خداوند بر تو فرود آمده است که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را انجام نداده‌ای. خداوند تو را در برابر مردم حفظ می‌کند و هدایتگر کافران نیست. بگو ای اهل کتاب به چیزی گرفته نمی‌شوید مگر بر تورات و انجیل و آن‌چه از جانب خدا بر شما نازل شده، متکی شوید. حال آن‌که فرو فرستاده‌های خداوند، بر کفر و طغیان اکثر شما افزوده، پس بر حال این قوم انکارکننده افسوس مخور». (مائده، ۶۷ و ۶۸)

این دو آیه‌ی پی‌در پی، که در موضوع نیز مسلسل است، فرمان جدایی پیامبر و مسلمین از اهل کتاب است، که به نظر می‌رسد اجرای آن برای رسول خدا به سادگی میسر نبوده است، زیرا خداوند با زبانی نه چندان ملایم و با تأکیدی مصرانه ابلاغ این جدایی از اهل کتاب را با انجام کامل رسالت پیامبر برابر می‌گیرد و چون در جامعه‌ی پرتوطئه‌ی دوران میانی اسلام، چنین حکم درافتادن با یهود و نصاری، به یقین متضمن عواقب و عکس‌العمل‌هایی بوده، پس خداوند به رسول خود اطمینان می‌دهد که او را از شر این عوارض مصون خواهد داشت و بدین ترتیب پرونده‌ی مکالمات تاریخی خداوند و پیامبر و مسلمین با اهل کتاب، با اعلام جدایی و ابلاغ

حکم کفر آنان به طور نسبی بسته می شود. آیا اهل کتاب در برابر این خطاب های تحقیر آلود و تمام کننده ی قرآن، عکس العملی نشان نداده و به روش های توطئه گرانه ی دیگری متوسل نشده اند؟!!

از طریق این گفتارهای مقدماتی و پیش از ورود به مبحث اصلی «اسلام و شمشیر»، می‌توان به میزان اعتبار اعتقادی اهل کتاب، یهود و نصاری، در پیشگاه خداوند، بر اساس توصیه‌های آیات قرآن، پی‌برد و تکلیف مسلمانانی را که پیرو قرآن‌اند، با این دو گروه، معلوم کرد. تکلیف روشنی که ما را موظف می‌کند یهود و نصاری را دشمن مشرک بگیریم، نجس بشماریم، ورودشان را به مکان‌های مقدس مسلمین منع کنیم، غذای‌شان را نخوریم و با زنان و مردان‌شان، پیش از قبول یکتایی خداوند و پذیرش اسلام، ازدواج نکنیم. این حکم صریح و نهایی، از آن‌که خداوند، قرآن‌مبین و مبارک‌را، آخرین مجموعه دستورات و سفارشات به انسان قرار داده، پس تا پایان زمان و جهان، تغییر نخواهد کرد. مورخ در موضع و به سهم خود، با تکیه بر این داوری الهی و نیز تجربه‌ی مطالعاتی خویش معتقد است هر کلامی که از سوی دانشگاه‌های کنیسه و کلیسای غرب، در باب اسلام و یاهویت و هستی و فرهنگ و ادب و زیر و بم زندگی مردم ممتاز شرق میانه و مسلمین، با هر حجت و بهانه و به هر صورت و سندی صادر شده باشد، در زمره‌ی تلقینات توطئه‌گرانه‌ی دشمن نجس قرار می‌گیرد و بی‌نیاز به مباحثه و گشایش مدخل، بی‌بها، مردود و غیر قابل اعتنا است.

«وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل ما في السموات والارض كل له قانتون. گفتند خداوند صاحب فرزندی است. منزله باد. بل آن چه در زمین و آسمان است، از او فرمان بری می کنند. (بقره، ۱۱۶)

لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح ابن مريم و امه و من في الارض جميعا و لله ملك السموات والارض و ما بينهما يخلق ما يشاء و الله على كل شيء قدير. به درستی که کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مريم است، اگر خدا اراده کند که همان مسیح و مادرش مريم و تمام اهل زمین را هلاک کند، چه کسی می تواند در آن مداخله کند. از آن خداوند است تمام زمین و آسمان و آن چه در میان آن هاست، خلق می کند، هر چه را که بخواهد و بر هر کاری تواناست. (مائده، ۱۷)

و قالت اليهود عزير ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون. اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مريم و ما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون. يهوديان گفتند عزير پسر خدا و نصاری گفتند عیسی پسر خداست. با این سخن مانند این است که به کفر نخستین خویش بازگشته اند. خدا هلاک شان کند، چه گونه این دروغ ها را ساخته اند. روحانیون و راهبان، کم تر از خدا، عیسی پسر مريم را، ارباب خود گرفته اند و حال آن که مأمور بودند خدای یگانه را بپرستند که جز او خدایی نیست و برتر از شریک داشتن است». (توبه، ۳۰ و ۳۱)

در این آیات، بیان خداوند، در این باب که اهل کتاب، ناگهان و بی سابقه و مقدمه، عیسی و عزیر را فرزندان خدا دانسته اند، توأم با حیرت است و گویی انحرافی چنین عظیم و وسیع را در میان اهل کتاب، باور ندارد. چنین بازگشتی از سوی اهل کتاب به توحش و کفر پیش از موسی، چنان که کردارهای تاریخی و کنونی شان نیز گواهی می دهد، در واقع رجوع به ماهیت اصلی گردآمدگان در این محراب هاست، که از جمله در پنج قرن اخیر، بی تعهد و توجه و اعتنا به حساب رسی خداوند، با بر دوش و دست گرفتن صلیب عیسی و ستاره ی داود، به میزانی در جهان فساد و کشتار و غارت کرده اند که مختص وحوش و بی اعتقادان به نظارت الهی و روز جزاست. مورخ می تواند با اندکی دقت و با ملاحظه و مقایسه خطاب های خداوند به اهل کتاب، که از این پس «مشرک» خوانده شده اند،

دریابد که طرح موضوع فرزند داشتن خداوند، از سوی یهودیان و مسیحیان، عکس‌العملی است که آنان، پس از شکست کامل در ارائه‌ی منطق و بیان، در مواجهه با پیامبر و قرآن و قطع ارتباط کامل مسلمین با آنان، اختیار کرده‌اند. آیات الهی در این باره چنان کاشفانه و توأم با شگفتی است که به کمال، نوظهور بودن این ادعای اهل کتاب به زمان پیامبر اسلام را معلوم می‌کند. تشخیص این که یهودیان و نصاری از طرح چنین ادعای گزافی چه حاصلی می‌برده‌اند، در جزئیات، جز به حدس و گمان ممکن نیست، اما به خوبی از این منظور آنان پرده برمی‌دارد، که از این راه، میان خود و مسلمانان دیوار بلند ابدی و عبور ناشدنی کشیده‌اند. بدین سان با ظهور اسلام، بی‌حاصلی و عقب‌ماندگی و کهنگی و ضعف و ارتجاع معتقدان و پیروان کنیسه و کلیسا به حدی آشکار می‌شود که می‌بینیم در مقابله با نواندیشی، از بنیان اعتقادات پیشین خویش دست شسته و یکتایی خداوند را نیز منکر شده‌اند. در حقیقت بازگشت اهل کتاب از یکتاپرستی و قرار دادن شریک و خانواده برای خداوند، نوعی قهر و تلافی جاهلانه نسبت به نازل‌کننده‌ی قرآن و مبعوث‌کننده‌ی پیامبر اسلام است!

«قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنى له ما فى السموات وما فى الارض ان عندكم من سلطان بهذا اتقولون على الله ما لا تعلمون. گفته‌اند که خدا فرزندی گرفته، ستایش بر او که غنی و مالک تمام اجزاء زمین و آسمان است. نزد شما در این ادعا دلیلی نیست. در باب خدا چیزی را می‌گویید که نمی‌دانید.» (یونس، ۶۸)

در این آیه نیز سایه‌ای از حیرت و ناباوری الهی از این گردش ناگهانی تابعین تورات و انجیل به شرک و جمود و برگشت به بی‌منطقی مطلق، دیده می‌شود. می‌پرسد مالک اجزاء تمام هستی، به فرزند چه نیازی دارد و اعلام می‌کند که مشرکین، بی‌عرضه‌ی هیچ دلیل، مدعی مطالبی شده‌اند که در آن باب نادان کامل‌اند.

«و اذ قال الله يا عيسى ابن مريم ائت للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله قال سبحانه ما يكون لى ان اقول ما ليس لى بحق ان كنت

قلته فقد علمته تعلم فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب. ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیتني کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید. و خدا گفت ای عیسی! آیا به مردم گفته ای که تو و مادرت را به جای خدا بگیرند؟ گفت پروردگارا ستایش تو راست این حرف نادرست از من نیست، اگر گفته بودم تو آگاه تر بودی زیرا ضمیر مرا می دانی و من از ذات تو بی خبرم و تو بر امور غیب اعلم ترینی. من به آنان جز فرمان تو را نگفتم که الله پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید و تا در میان شان زندگی می کردم، بر این مطلب ناظر بودم و چون مرا میراندی، تو از آن ها مراقبت کردی و خود ناظر بر تمام اموری». (مائده، ۱۱۶، ۱۱۷)

این دو آیه از عجایب بیان در قرآن معزز و نشان نهایت تحیر الهی از بروز شرک در میان اهل کتاب پیشین تا اندازه ای است که پیشینه ی آن را، به نحوی که می خوانید، از عیسی بن مریم می پرسد. مکالمه ی مستقیم و خطاب بی واسطه ی الهی به عیسی بن مریم در این دو آیه، نخست انحصار همصحبته ی مستقیم خداوند با موسی را می شکند و عنوان کلیم الله را که یهودیان، این همه بر روی آن مانور می دهند، عیسی بن مریم را نیز شامل می شود و در عین حال این آیات عالی ترین گواه و تایید بر این مطلب است که بروز شرک در میان یهود و نصاری، امری قدیم نیست و در حیات و حضور پیامبر رخ داده است، زیرا در گفتارها و خطاب های متبادله ی نخستین با اهل کتاب، که جزء به جزء بررسی شد، نه فقط آثاری از خشم الهی، ناشی از بروز شرک در میان اهل کتاب، دیده نمی شد، بل در آیاتی بر یکتاپرست بودن آن ها تصریح و تأکید می شود. در این صورت آیا بازگشت یهود و نصاری از یکتا پرستی، به عنوان بخشی از ستیز با دین جدید، گواهی نمی دهد که آنان را باید دشمنان دانا و همیشگی و به هر شیوه و شکلی برای مسلمین و اسلام شناخت و حضور تحمیلی آنان در سرزمین و میان مسلمین را خطری جدی گرفت؟

«قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ ائکم لتشهدون ان مع الله الهة اخرى قل لا اشهد قل انما هو اله واحد و اننی بریء مما تشرکون... و یوم نحشرهم

جميعا ثم نقول للذين اشركوا اين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون. بگو کدام گواهی بالاترین گواه است. بگو خداوند که این قرآن را به من وحی فرستاده، گواه است تا به شما اندرز دهم و ابلاغ کنم. آیا معتقدید که همراه الله خدایان دیگری وجود دارند. من چنین عقیده‌ای ندارم. خدا را جز به یکتایی نمی‌شناسم و از آن چه شریک خدا می‌شمارید، بیزارم... روزی که همه را گرد آوردیم، به آن‌ها که برای خدا شریک قائل می‌شوند خواهیم گفت: کجایند آن شریکان خدا که زعیم می‌گرفتید». (انعام، ۱۹ و ۲۲)

اظهار خشم و نفرت خداوند و در عین حال خفیف انگاری مشرکین در این دو آیه، موجب شگفتی فراوان است، زیرا به پیامبر گرامی فرمان می‌دهد که نسبت به شرکای ادعایی برای خداوند اعلام براءت و بی‌زاری کند و آن‌گاه که این شرکاء قراردادی اهل کتاب، پیامبران خداوندند؛ بدین وسیله نهایت خشم و نفرت خدا، نسبت به یهود و نصاری اعلام می‌شود.

«لقد كفرالذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم و قال المسيح يا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماؤه النار و ما للظالمین من انصار... ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صديقة كانا یاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الايات ثم انظر انی یؤفکون. بی شک کافرند آن کسان که مسیح پسرمریم را خدا انگاشتند. مسیح خود می‌گفت ای بنی اسرائیل خداوند را بپرستید که پروردگار من و شماست. هر کس برای خدا شریکی بشناسد بهشت بر او حرام می‌شود، جایگاه او آتش است و یآوری نخواهد داشت... مسیح پسر مریم جز پیامبری همانند پیامبران پیش از خود نبود، مادرش زنی صادق بود که هر دو طعام می‌خوردند. بنگر که چه گونه نشانه‌ها را بر آنان برمی‌شمردیم و سپس ببین چه گونه از خود دروغ می‌سازند». (مائده، ۷۲ و ۷۵)

این آخرین استدلال و ارائه‌ی بیانات و بیانات و آیاتی است که با زبانی همه فهم، بنده بودن عیسی و عزیر را بیان می‌کند. خداوند در تمثیلی روزمره و قابل لمس توجه می‌دهد که عیسی و مادرش، همانند تمام آدمیان دیگر غذا می‌خورده‌اند و از زبان شخص عیسی، تسلیم به یگانگی خداوند را یادآور می‌شود و از دوگانه‌اندیشی نسبت به ذات پاک الهی نهی می‌کند، اما هیچ یک از این تمهیدات و تحولات، چنان‌که هنوز هم شاهدیم، در

بازگرداندن یهود و نصاری به یکتاپرستی، مؤثر نمی افتد و سعی نهایی مستتر در این آخرین آیات، که هنوز در بطن خود نصیحت آمیز است، باز هم در ارتفاع و ارتقاء اهل کتاب تأثیری ندارد.

«و قالوا اتخذ الرحمن ولدا. لقد جئتم شيئا ادا. تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا. ان دعوا للرحمان ولدا. گفتند که خدای رحمان فرزندی گرفته است. چه سخن زشتی ادا کرده اند. نزدیک است که از این سخن، آسمان ها و زمین از هم بپاشند، کوه ها فروریزند و به راه افتند، زیرا برای خدا فرزند قائل شده اند. (مریم، ۸۸ تا ۹۱)

ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و من يشرك بالله فقد افترى اثما عظيما. به درستی که خداوند، گناه شرک را نمی آمرزد و از هر گناه دیگری درمی گذرد. کسی که برای خدا شریک شناخت، مرتکب افترا و گناه بزرگی شده است. (نساء، ۴۸)

بر اثر این بهتان سراسر نادانی یهودیان و مسیحیان، خداوند شیرازه ی هستی را درهم ریخته می گوید و بازگشت توبه کارانه از شرک را رد می کند. چنین گفتاری به واقع در پایان یک سلسله اتمام حجت ها و استدلال هاست تا سرانجام بدانیم که یهودیان و مسیحیان، از هیچ طریقی به الزامات و محدودیت های یکتاپرستی گردن نخواهند گذارد. آن ها به مراتب بدتر از بت پرستان و بی خدایان، در عین آگاهی و عدول حسابگرانه، برای توجیه حرص و خشونت و بی اعتنائی به حقوق دیگران، مراتب متعددی برای توسل و تبرئه ی خویش طی کرده و می کنند و چنان خشم خدا را برانگیخته اند که آن ها را در «اسفل السافلین» خطاب های قرآنی می یابیم.

«ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة. به کفر برگشتگان اهل کتاب و مشرکین آن ها تا ابد در آتش می مانند، چرا که بدترین آفریدگان اند. (بینه، ۶)

يا ايها الذين امنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عيلة فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء ان الله عليم حكيم. قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون. ای ایمان آوردگان، مشرکان را نجس

بدانید. و پس از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند و اگر بیم کسادی و فقر دارید، به عنایت و اراده‌ی خدا توانگر خواهید شد. زیرا خدا دانا و حکیم است. با اهل کتابی که به خدا و روز جزا و حرام شده‌ی از سوی خدا و رسول اش اعتقاد و ایمان ندارند و به دین حق نمی پیوندند، ستیزه کنید تا در نهایت ذلت و به دست خود جزیه دهند». (توبه، ۲۸ و ۲۹)

از این گفتار الهی در باب یهودیان و مسیحیان نمی توان سرسری گذشت و به تعارف برگزار کرد. هیچ گروه و فرقه‌ی دیگری، جز رباخواران که همان یهودیان اند، از شمول پذیرش توبه خارج نشده اند، خداوند، معتقدان به هیچ قوم و دین و عقیده و مشرب دیگری، جز اهل کتاب مشرک شده را، نجس نخوانده و نه کافران و صائبین و مجوسان، بل تنها مشرکین ناپاک را، مستحق ادای جزیه شمرده است. این پست ترین و بی حرمت ترین موضعی است که خداوند، اهل کتاب پیشین را به آن می راند. آیا نزول جایگاه یهود و نصاری، تا مرحله‌ی نجسان مورد تنفر خداوند و کسانی که باید با دست خویش و در نهایت مذلت جزیه بدهند، فرمان قرآن نیست؟ شگفتی بسیار آن جا بروز می کند که می بینیم خداوند اهل کتاب پیشین را به کلی از هویت دینی تخلیه می کند و با صفات «اهل کتابی که به خدا و روز جزا و رعایت تحریم ها بی ایمان شده اند» می خواند!

«و لا تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و انه لفسق و ان الشياطين ليوحون الی اوليائهم ليجادلوكم و ان اطعتموهم انكم لمشركون. اگر ذبحی را که نام خدا بر آن یاد نشده بخورید، نافرمانی کرده اید، شیطان به دوستان خویش ندا می رساند در این باره با شما مجادله کنند و اگر پیرو ایشان شدید، خود از مشرکان اید. (انعام، ۱۲۱)

و لا تنكحوا المشركات حتى يؤمن و لامة مؤمنة خير من مشركة و لو اعجبتمكم و لا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا و لعبد مؤمن خير من مشرك و لو اعجبكم اولئك يدعون الی النار و الله يدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه و یبین آياته للناس لعلهم يتذكرون. با زنان مشرکه، تا ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید. همانا کنیز مؤمن به تر از آزاد مشرکه و مورد پسند شماسست و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده اند همسر ندهید، برده‌ای مؤمن از آزاد مشرک و مورد پسند شما به تر است. آن ها شما را به جهنم می برند و خداوند به اذن خود به آمرزش و بهشت می خواند و نشانه های خود را آشکارا

بیان می کند، باشد که بیاندیشید». (بقره، ۲۲۱)

این آیات اعلام قطع نهایی تمام مراودات و پایان رعایت ها و نیز مبداء رویارویی خداوند و پیامبر و مسلمین با یهود و نصاری در اواخر حیات پیامبر بزرگوار اسلام است. همان خداوندی که تناول غذا و ازدواج با اهل کتاب را مجاز می گفت، اینک و در حالی که زن و مرد مشرک را در پایین ترین درجات اجتماعی و نازل تر زیردستان قرار می دهد، همسفره بودن و همسری با آنان را نهی می کند. باید این فرامین الهی را اندک مایه نگیریم، هنوز و تا ابد، یهود و نصاری را نجس شماریم و مستحق ادای جزیه بدانیم. آیا این احکام الهی با آن حضور طلب کارانه و توطئه گرانه ی یهود و نصاری در سطوح مختلف جوامع مسلمین، که در سرزمین ما حق اشغال کرسی قانون گذاری را نیز از زمان مشروطه تاکنون گرفته اند، منطبق است؟ و اگر نیست، در همین زمان که یهود و نصاری مشرک، از کشتن شیرخوارگان مسلمان نیز، از جمله در فلسطین و عراق و افغانستان، وحشیانه لذت می برند و به سبب ناباوری نسبت به خدای واحد و قهار، از روز جزا بیمی ندارند، چه کسان و با چه انگیزه ای، علی رغم تجربه و توجه و توصیه ی خداوند، مسلمانان را به گفت و گوی دوباره با مشرکین، در حالی که نام فریب کارانه ی متمدنین بر آنان گذارده اند، دعوت می کنند؟ اینان یا منشور قرآن در باره مشرکان را نخوانده اند و یا قرآن دیگری در اختیار خود دارند.

مباحثی که گذشت، با قصد تفسیر و یا ارائه ترجمه امین و منطبق تری از قرآن مبارک، به میان نیامد. نگاه مورخانه بر سندی مطمئن و همزمان از وقایع دوران حیات پیامبر در انقلاب کبیر ظهور اسلام بود. در این جا، کتاب خدا را عابدانه قرائت نکرده ام، کاشفانه در آیات آن به دنبال حوادثی بوده ام که به طور طبیعی می توانست در فضای طلوع اسلام رخ داده باشد. اینک به یقین می دانم که در قرآن، برقراری ارتباط با آیات الهی، تنها به قصد تقرب و کسب ثواب تعیین نشده و تمرین های مسابقه وار در عرضه

و ارائه‌ی آن، با الحان فنی بسیار خوش، گرچه مطبوع و مؤثر، اما مقصد اصلی نازل‌کننده‌ی قرآن نبوده است. قرآن را برترین و دقیق‌ترین و همزمان‌ترین سند تاریخی شناختم که قابل رجوع در باب سال‌های نخست طلوع اسلام برای هر اهل تحقیقی است و بر مبنای آن، اثبات غزواتی از قبیل آن چه در کتاب‌های بی‌هویت موجود، که در سده‌هایی پس از درگذشت رسول خدا ثبت شده، ناممکن است. قرآن نه فقط چنان که وانموده‌اند، جنگ‌نامه نیست، بل جز به مصالحه و مراقبه و مسامحه ندا نمی‌دهد، مدعیان پیوستن به اسلام باید آن را کتاب بالینی خود بگیرند و چندان به تکرار و به دقت بخوانند تا در جزییات امور روزانه و در ارتباط با دیگران، از زن و فرزند و همسایه و مسافر و مشتری و حاکم و ظالم و مشرک و مؤمن، فرامین آن منظور شود و فراموش نکنیم که میزان سنجش اعمال ما، پیوسته در دست خداوند است، از ستم و طغیان و ندیده‌انگاری حقوق دیگران و دل‌بستگی به دنیا و دارایی‌های آن دست بشوئیم، حق را عزیز بداریم و با باطل ستیزه کنیم.

بررسی اصلی ترین مسائل مندرج در کتاب خدا، که متضمن سفارشات اخلاقی و رفتارهای موجه انسانی، بازگویی عبرت آموز سرنوشت پیامبران و سوداهای بر باد رفته ی امت های سرکش و نمایش تلاش برای به راه خدا خواندن کافران و اهل کتاب است، جست و جوی آثار و عوامل مداخله ضربه ی شمشیر در گسترش اندیشه ی اسلامی را ناکام می گذارد و آن گاه که در کتاب بی بدیل قرآن، حتی در مقابله با مشرکان نیز، که موجب بروز نهایت غضب الهی بوده اند، توصیه ای به کاربرد خشونت نمی بینیم، پس سؤال کنیم این همه ادعاهای پیچ در پیچ و پوچ، در ثبت توسل بی وقفه ی مسلمانان به سفاکی، در مسیر تبلیغ و توصیه ی اسلام، از چه مراکزی بیرون خزیده و بر چه اسنادی استوار بوده اند؟ آشنایی با تمام مکتوباتی که هر مؤمن به اسلام را، از آغاز با شمشیری به دست و میان دندان ها نمایش می دهد، از فرط فراوانی عنوان و اوراق، ناممکن است، اما یافتن «ام الابطیل» و «اب الخرافات» آن ها، دشوار نیست، که از چند کتاب افزون نمی شود: تفسیر عتیق نیشابوری، معروف به سورآبادی، و تاریخ نامه ی طبری، منسوب به بلعمی و بالاخره کتاب «حدیث قدسی» از «شیخ محمد ابن حسن حر عاملی».

«اطلاع ما نسبت به خصوصیات شخص مصنف بسیار کم و تا چندی پیش منحصر بود به ذکرى که به اختصار و استطراداً از او و یا از تفسیر او در انیس التائیین و وجوه قرآن حُبیش تفلیسى و تاریخ گزیده و کشف الظنون و در نسخ این تفسیر آمده است: لیکن پس از انتشار مقاله‌ای از راقم این سطور، در خصوص این تفسیر و نسخه‌ی تربت شیخ جام، استاد اجل بدیع الزمان فروزان فر، مدظله العالی، این شاگرد دیرینه‌ی خود را به آن چه در نسخه‌ی عکسی «کتاب السیاق» تألیف ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، متوفی در ۵۲۷، که ذیلی است بر تاریخ حاکم در تاریخ نیشابور، درباره‌ی ابوبکر عتیق آمده است، راهنمایی فرمودند و آن این است: «عتیق بن محمد السوربانی ابوبکر شیخ طائفة ابی عبدالله فی عصره بنیسا بور، صوام بالنهار قوام باللیل، عابد مجتهد فاضل توفی فی صفر سنة أربع وتسعين وأربعمائه». (یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، مقدمه، ص دوازده)

از این قبیل یادها و یادداشت‌های چند سطرى، به خصوص که در پی جعل نام آن‌ها، ذکر مسقط‌الراس فارس نیز اضافه باشد، در لابه‌لای اوراق کتاب‌هایی که قصد تأیید مقام و نام و آثار این قبیل مؤلفان بدون شناسنامه و ناشناخته را دارد، سخت مورد تردید و نیازمند بازبینی اصل نسخه‌هاست تا رد پای خیل جاعلان فرهنگی خوش نشین در اورشلیم را گم نکنیم و هنرنمایی‌های آنان در حقه‌بازی را دست کم نگیریم. اما در مورد عتیق نیشابوری، که به سورآبادی مشهورتر است، و تفسیر او، آرزو می‌کنم چنین چهره‌ای، چنان‌که می‌گویند در قرن پنجم هجری زیسته باشد، زیرا فقط یک نگاه کوتاه بر تفسیر او، ما را به این یقین می‌رساند، که تألیف و تدوین این تفسیر جز با قصد تمسخر قرآن، تشکیک در آن و انحراف ذهن در باب آیات الهی ساخته نشده و چنان‌که در بررسی خواهید خواند، هیچ زبان و بیانی نمی‌تواند وسعت صدمه‌ای را که تفسیر سورآبادی بر باور مسلمین در پذیرش مجموعه‌ای از خرافات و موهومات و تشکیکات وارد آورده، ارزیابی کند و گرچه گزینش نمونه‌هایی از پنداربافی‌های او بر من بسیار گران و ناپسند بود، اما با همین چند الگو که در این بازخوانی نسبتاً طویل می‌آورم، بر هر صاحب نظری معین و معلوم خواهم کرد که «تفسیر سورآبادی» سراسر ابراز کفر و شرک و ظهور

شعبده بازی محض در سخن است و به هیچ قصدی جز تخفیف فرامین و فرموده های الهی در قرآن مبین فراهم نشده، چنان که آدمی تحریک می شود تا از گوش های کر نشده بپرسد چه گونه و با چه قصدی این همه سرمایه بر سر تبلیغ این تفسیر گذارده اند که هیچ لغو و ناپسند و خرافه ای در باب اسلام و قرآن در هیچ محفل و منبری بر زبان گوینده ای آگاه و ناآگاه نمی گذرد، که انعکاسی از تفسیر سوراآبادی در آن نباشد و هیچ گزافه و خرافه و شبهه و شک و افسانه و اتهامی بر قرآن نیست، که این تفسیر در عرضه و عنوان آن، امام و پیشوا و آغازگر و پیش تاز شمرده نشود.

«اینک خدای مهربان را سپاس که مؤسسه ی «فرهنگ نشر نو» به کمک فرزندان زنده یاد سعیدی سیرجانی، صهبا و ساغر و سایه، در طبع این اثر گران مایه که از مهم ترین آثار قرن پنجم هجری و مشتمل بر فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی بسیار و یادگار گران قدری از مصحح صاحب دل و صاحب قلم آن است اهتمام نموده است. همچنین از طرف خود و خانواده و دوستان همسر از استاد دانشمند عالیقدر جناب آقای دکتر عطاءالله مهاجرانی سپاس گزارم که ضمن همه ی خدمات درخشان علمی و فرهنگی خود، موانع را از سر راه نشر این کتاب برداشتند. در پایان سخن از آقای محمدرضا جعفری هم باید تشکر کنم که در غلط گیری چاپی کل تفسیر اهتمام ورزیدند و در این همه سال در نگرانی های ما سهیم بودند و در این بازار بی رونق کتاب از صرف هزینه ی سنگین برای نشر تفسیر سوراآبادی نهراسیدند و آن را به صورت حاضر به چاپ رسانیدند». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سوراآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، پیش گفتار، صفحه ی ۲)

علاوه بر کوشش های پیشین، در همین اواخر هم، پنج مجلد نفیس، به سعی کامل زیدگانی در امور فرهنگ، به بازار کتاب ریخته اند که ظاهراً شبهه ای بر اسلام خواهی هیچ یک از آنان نمی رود، تا به تعیین و گمان و توصیه ی پیش گفتارنویس کتاب، اهل علم با اثری «مشتمل بر فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی» مؤلف ناشناسی از قرن پنجم آشنا شوند و مورد نظر من، در این بررسی عمدتاً اشاره ای رسواساز به همان به اصطلاح فوائد آیینی کتاب تفسیر عتیق نیشابوری است. در عین حال وسوسه می شوم که از مبتدای نقل زیر، که فراوانی تفسیرهای قرآن را تبلیغ می کند، در اثبات

نوساز بودن تفسیر عتیق نیشابوری سود برم، زیرا زندگی سورآبادی را در قرن پنجم گفته اند و از آن که قابل اثبات است خط فارسیان و اعراب تا قرون دراز استعداد کتاب نویسی نداشته، پس نمی توان پذیرفت در روزگارانی چنان فاقد امکان و چنین دور، به قرنی، چندان تفسیر قرآن به بازار آمده باشد که عتیق نیشابوری آن ها را به «بسیار» لفظ کند و البته از قبیل چنین گاف ها، در این کتاب فراوان است، که به هنگام خبر خواهم داد، هرچند این نوشته، در باب دیگری است:

«بدان که قرآن را تفسیرها بسیار کرده اند لکن نکوترین آن است که رسول کرد و از پیغمبر علیه السلام روایت های بسیار کرده اند لکن معروف تر آن است که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت کند زیرا که او حریص تر بود بر تفسیر قرآن، گفت که: چون پیغمبر علیه السلام از این جهان برفت من پانزده ساله بودم و هیچ آیت نبود در قرآن که نه من چند بار تفسیر آن از رسول بشنیده بودم و معانی آن معلوم کرده. و نیز پیغمبر علیه السلام او را بستود به علم و تفسیر قرآن و گفت: اعلکم بالقرآن عبدالله بن عباس، و نیز گفت: خبر هذه الامة عبدالله بن عباس، و نیز رسول او را دعا کرد و گفت: اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، پیش گفتار، صفحه ۷)

چه گونه ما را به تمسخر گرفته اند آن گاه که می گویند پسرکی به زمان درگذشت پیامبر، ۱۵ ساله، به نام ابن عباس، «هیچ آیت نبود در قرآن که نه چند بار تفسیر آن از رسول شنیده باشد» خدا را که اگر هم به گهواره از پیامبر تفسیر شنیده باشد، چنین ادعایی بر او گوارا نیست. این نقل تنها در کار صدور جواز نیاز قرآن به تفسیر و حتی تأویل، از زبان پیامبر اعظم، و به روایت عتیق نیشابوری است! برای شناخت صاحب این سخن و نیز کسب عیار صحت این مدعا، از میان بسیاری نمونه های دیگر در تفسیر او، کفایت می کند تا به سطور آغازین کتاب عتیق نیشابوری رجوع دهم، که به تفسیر پنج آیه ی نخست سوره ی بقره پرداخته است:

«از سر سوره تا «أولئك هم المفلحون» در حق مؤمنان است و خاص در حق عبدالله سلام. حق تعالی چهل جای او را در قرآن بستوده و ثنا گفته، و او امام اهل تورات بود به شام». (یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، ص ۲)

به عمد این نقل را، که با قرینه‌ی آن در مجلدات تفسیر سورآبادی برابر است، از کتاب قصص قرآن یحیی مهدوی برداشته‌ام، تا بعدها معلوم کنم چه کسانی امام تمسخرکنندگان اسلام و قرآن، یعنی صاحب تفسیر سورآبادی، عتیق نیشابوری را، مشتاقانه و مخلصانه تبلیغ کرده‌اند و اعلام کنم که در میان آنان یحیی مهدوی نیز نشسته است که با او و تعلقات اش در این بررسی آشنا خواهیم شد. اما غرض اولی و اصلی من از انتقال نقل فوق آن است که بخوانید عتیق نیشابوری، چنان که در متن تفسیر او به صدها نمونه‌ی دیگر برمی‌خوریم، از انتساب هیچ بهتان و اتهامی به قرآن و پیامبر و از نقل هیچ افسانه و افسونی در باب بارگاه الهی ابا ندارد، چنان که آشکارا نوشته است، قرآن در چهل موضع، امام اهل تورات به شام، یعنی عبدالله سلام را، نواخته و ستوده است. آیا کسی در سراسر قرآن نام و ذکری از عبدالله سلام به یاد می‌آورد؟! پس بدانید برابر دروغ ساز افراطی بی‌لگامی قرار داریم که شرم و حیا و محدوده و محیط در بیان و کلام نمی‌شناسد و الخناسی است که جهان اسلام در پرهیز از نوشته‌های او، به عنوان یکی از جمیل‌ترین سعی یهودیان در تخفیف آیات الهی و دامن زدن بر رسوخ خرافات در پذیرش‌های اسلامی، موظف است.

«و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب، یا: اخبرنا و اعلمنا و حکمنا: آگاه کردیم ما و قضا کردیم فرزندان یعقوب را در تورات لتفسدن فی الارض مرتین: که هر آینه شما تباهی کنید در زمین مقدس دوباره و لتعلن علوا کبیرا: و برتری کنید- یا: از حد درگذرید به فساد و معاصی- از حد درگذشتنی بزرگ. سؤال: چرا لتعلن به حذف و او است و لتبلون به حرکت و او؟ جواب گوییم گر لتعلن به او گفتی التقاء ساکنین افتادی اما لتبلون و او آن میسوط است اگر آن را حرکت ندادندی التقاء ساکنین بودی زیرا گفت لتبلون. فاذا جاء وعد اولیهما: چون فرا رسد وقت اول تباهی شما بعثنا علیکم عبادا لنا: برگماریم بر شما بندگان که ما را اند خداوندان نیرو و حرب سخت. و آن بندگان بخت نصر و قوم او بودند و بخت نصر مردی بود گور از اولاد کیقباد نام‌اش کیکورش، گویند به خردکی بدخوی بود، مادر وی با وی درمانده بود و دایگان با وی درماندند وی را ببرند از خشم در زیر درختی بنهادند، ماده سگی در بن آن درخت بچه داشت ایشان را شیر می‌داد و آن کودک را نیز شیر می‌داد تا آن

کودک به شیر سگ برآمد کودکی نیکو روی و زیرک و ناباک. و اهل کتاب نعت و صفت او در کتاب‌ها خوانده بودند که وی پدید آید و بنی اسرائیل را مستأصل و مسجد بیت المقدس را ویران کند و صخره را بکند و اهل مقدس را همه بکشد، تاریخ آن نگاه می‌داشتند، چون او به هفت سالگی رسید روزی در میان کودکان بازی می‌کرد. حکیمی از حکماء بنی اسرائیل در وی می‌نگریست به فراست بدانست که او است دشمن بنی اسرائیل که هلاک ایشان بر دست او خواهد بود. بنی اسرائیل را بگفت، کس فرا کردند تا او را هلاک کند. آن کس او را در میان کودکان یافت در بازی، وی را بفریفت و با یک سو برد تا گلوی او باز برد، جبرئیل آمد او را از دست ایشان بستد وقتی دیگر حکیمی دیگر زیشان او را دید که به انگشت بر خاک زمین مسجد بیت المقدس را صورت می‌کرد راست چنان که آن بود و آن را نادیده و صفت آن را ناشنیده صورت همی کرد و همی محود، آن حکیم در وی می‌نگریست، وی را پرسید که «تو آن جا رسیده‌ای و آن مسجد را دیده‌ای». گفت «نه». گفت «صفت آن شنیده‌ای؟». گفت «نه». و آن حکیم آن مسجد را دیده بود راست بر آن نشان که وی صورت آن می‌کرد و همی محود، وی را از آن عجب آمد بدانست که او است که مسجد بیت المقدس را ویران خواهد کرد. زمانی در وی نگریست تا وی صورت آن تمام بکرد، پس دست بدان فرود آورد همه را بمحود. آن حکیم گفت الله اکبر جز آن نیست که من می‌اندیشم. آن‌گاه به حاجت از وی درخواست که مرا خطی ده بر آن که چون ملک گردی مرا نکو داری. وی او را خط داد. و در آن روزگار ملکت جهان سلیمان داشت، چون سلیمان بمرد عجم بخت نصر را به ملکت بنشانند». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ص ۱۳۵۳)

نخست دریابید پیشنهادهای عتیق نیشابوری در جایگزین‌های «قضینا» را، سپس بخوانید پاسخ بر آن شبهه‌ی نقص در بیان الهی به صورت سؤال را، که خود موید شبهه است و بنگرید کینه‌کشی این یهودی خالص نسبت به بخت النصر ویران‌کننده‌ی اورشلیم را، با ادامه‌ی در ۲ برگ، که با فصاحت و صراحت تمام و به بهانه‌ی تفسیر آیه‌ی پنجم از سوره‌ی اسری، بخت النصر را «مادر سگ» می‌خواند! آیا در قرآن نامی از بخت النصر و یا چنین حکایتی درباره‌ی او آمده است؟ پس علنا ببینید قصد بنیان‌گذاران ناشناس مکتب تفسیر و تأویل را، تا قادر شوند مقدرات و علائق و سلائی و سهل‌انگاری‌ها و سودهای خویش را به قالب کلام خدا بریزند و به کام خلق سرازیر کنند. چنان که سورآبادی در تفسیر آیه‌ی

نخست سوره‌ی اسری، در صفحاتی افزون بر سی شماره، سفرنامه‌ای از قول پیامبر اعظم در باب سیر در هفت آسمان می‌آورد، که تنها موجب تخفیف تصور در باب بارگاه خداوندی است.

«ابن عباس گوید رضی الله عنه در حدیث معراج مصطفی علیه السلام که او گفت: شب دوشنبه از ماه ربیع الاول در خانه‌ی امه هانی خواهر علی رکعتی چند نماز کردم سر فرا نهادم. جبرئیل آمد گفت: یا محمد قم برخیز که امشب شب تو است، خداوندت می‌سلام کند و مرا فرستاد تا تو را ببرم تا ملکوت هفت آسمان و هفت زمین و عجایب آن از عرش تا تحت الثری فرا تو نمایم. من برخاستم و دو رکعت نماز کردم و بیرون آمدم، نگه کردم میکائیل را دیدم با یک سو ایستاده با هفتاد هزار فریشته و اسرافیل از دیگر سو با هفتاد هزار فریشته و براقی در میان بداشته سپید چهارپای، مه از خری و که از استری، روی او چون روی مردم، سر او چون سر اسب، گردن او چون گردن شیر، سینه‌ی او چون سینه‌ی شتر، پشت او چون پشت شتر، پاهای او چون پاهای گاو، دنبال او چون دنبال پیل، زینی بر پشت او نهاده از یک دانه مروارید سپید، رکاب اش از یاقوت سرخ، لگام اش از زبرجد سبز، هرگز من مرکب ندیدم از او نیکوتر، میکائیل لگام اش گرفته و اسرافیل رکاب اش گرفته. جبرئیل مرا گفت «ارکب یا محمد». گفتم «این چیست؟». گفت «این براق است از بهشت آورده مرکب تو را». من قصد کردم که بر وی نشینم، براق همی پشت برآورد، باز آن مانست که به آسمان رسید، نگذاشت که من بر وی نشستم. جبرئیل براق را گفت: «همی نمی‌دانی که این سوار کیست؟ سید اولین و آخرین محمد مصطفی». براق چون این سخن بشنید پشت فرو داشت چنان که شکم اش به زمین رسید و عرق از وی درگردید از تشویر. آن‌گه با جبرئیل به سخن آمد گفت «یا جبرئیل، مرا به وی حاجت است». جبرئیل گفت «آن چیست؟». گفت «آن‌که روز قیامت مرکب او من باشم». جبرئیل آن شفاعت بکرد، رسول علیه السلام اجابت کرد و برنشست. آن‌گه جبرئیل دست به پشت مصطفی صلی الله علیه و سلم باز نهاد گفت «سر علی برکة الله، در این راه عجایب بینی و معنی‌های آن ببدانی تا من تو را بنگویم و منادیان تو را از هر سوی آواز دهند، نگر اجابت نکنی تا حرم، تو را بگویم که آن چیست». همی براق به رفتن آمد میان آسمان و زمین هر چند چشم اش کار کردی به یک گام نهادی، چون به بالا رسیدی پایش دراز گشتی و دودست اش کوتاه شدی چون فرا شیب رسیدی دو دست وی دراز شدی دو پایش کوتاه». (همان، ۱۳۳۲)

و این جهاز آغازین آن سفر است که عتیق نیشابوری از قول یکی ناشناس تر

از خود می آورد، ابن عباس نام، که چیزی از او، جز شهرت اش به ابتکار در جعلیات نمی دانیم. عجیب است که شمایل براق، در باسمه های سقا خانه ای رنگینی که گاه مورد برآورده شدن حاجت نیز قرار می دهند، درست با وصف عتیق از براق برابر است!!؟ آیا چه میزان مضحکات در این مقدمات سفر می یابید و آیا سازنده ی این مبهمات، پانصد سال پس از نزول تنها یک آیه، از ابتدای سوره ی اسری، در باب سیر بنده ای از بندگان خدا، که اشاره ی صریحی هم به پیامبر بزرگوار ندارد، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، در پی ادای کدام حیلۀ گری بوده است تا در پناه تفسیر آن تنها آیه، همه چیز در بارگاه الهی را، ضمن نمایش نامه ای خبیثانه، روده درازانه و مهوع، به تمسخر گیرد. اگر این اباطیل و اوهام که او می آورد، تفسیر بر قرآن است، پس چرا در قرآن های طاقچه ی خانه ها، بندی از آن را ندیده ایم و اگر هرکسی مجاز است تا به بهانه ی تفسیر، هر حکایت نابابی را از برداشت و برآورد خود، بر قرآن اضافه بیاورد، پس معیار صحیح و سقیم در این میانه چیست؟

«فراتر شدم فریشته ای را دیدم ترش روی که هیچ نکمارید (نمی خندید)، گفتم «یا جبرئیل، آن کیست؟». گفت «او مالک است خازن النار، هرگز تا او بودست در کس نکماریدست». مرا ترحیب کرد. من او را گفتم «درکات دوزخ را به من نمای». وی مرا به دوزخ برد، نگه کردم بر در دوزخ نبشته ای دیدم و آن جهنم لموعدهم اجمعین. در دوزخ نگرستم مردانی را دیدم که لب های ایشان را به مقراض آتشین می بردند، گفتم «یا جبرئیل، ایشان که اند؟» گفت «ایشان سخن چینانند». و گروهی را دیدم زبان های ایشان را پس قفاهای ایشان بیرون می کشیدند و علمه علمه ی آتش از آن همی برآمد، گفتم «یا جبرئیل، ایشان که اند؟». گفت «سوگند خوارگان به دروغ». و زنان را دیدم به گیسوها آویخته عذاب می کردند، گفتم «یا جبرئیل ایشان که اند؟». گفت «آن زنانند که موی خویش را از مردان نامحرم بنپوشیدندی». و زنانی را دیدم به پیرهن های قطران پوشیده ایشان را در میان آتش عذاب می کردند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «نوحه گران». و گروهی را دیدم که آتش می خوردند و به شکم های ایشان فرو می افکندند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «هم الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما». و گروهی را دیدم که خون و قیح می خوردند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «رباخورگانند و رشوت خوارگان». و گروهی را دیدم بر دارهای آتشین

کرده و گند بخاسته، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «زانیان امت تو». زنانی را دیدم ماران بر پستان‌های ایشان خفته پستان ایشان را می‌خورند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «ایشان آن زنانند که بی‌دستوری شوهر کودکان مردمان را شیر دادندی». مردی را دیدم در میان دوزخ نعلین آتش در پای وی، دل‌ام در حدیث وی پیچید، گفتم «او کیست؟». گفت «یا محمد، بگذر نیز مپرس». گفتم «یا جبرئیل، بگو که دل‌ام در حدیث وی بست نه چنان که در حدیث دیگران». جبرئیل گفت «ولا تسئل عن اصحاب الجحیم». الحاح کردم، جبرئیل گفت «بی‌اذن خدا نتوانم گفت که او کیست». گفتم «دستوری خواه». جبرئیل غایب شد در ساعت بازدید آمد گفت: «یا محمد، خداوندت می‌سلام کند و می‌گوید که آن پدر توست در عذاب گرفتار». گفتم «یا جبرئیل، دل‌ام می‌بار ندهد که بگذرم، چه گویی روی دارد که او را شفاعت کنم؟». جبرئیل گفت «صواب نیست، نباید که او را شفاعت کنی که از شفاعت گناه‌کاران امت باز مانی». (همان، ص ۱۳۴۰)

این‌گونه مقولات را مفسر ما از کجا برداشته که با همین روال به صورت متوالی و ذکر در جزئیات، پانصد سال پس از طلوع اسلام، خاطرات عروج پیامبر به هفت آسمان را از مواد آن ساخته است و هیچ‌کس نپرسیده چنین جسارتی که عقوبت اخروی و الهی در قرآن را به تمسخر خوانده، چرا باید به عنوان سند فهم قرآن در میان مسلمین پخش شود؟!

«آن‌که مرا گفت: یا حبیب من، هفت کرامت به جای تو و امت تو بکردم که هرگز به جای هیچ پیامبر نکردم: یکی آن‌که هر پیامبر که آفریدم او را مانند آفریدم و تو را که آفریدم بی‌نظیر آفریدم. دیگر آن‌که همه رسولان را از وقت آدم تا به روزگار تو مشتاق دیدار تو داشتم تا امشب که تو را بدیدند. سه دیگر آن‌که امت تو را قوت بسیار ندادم تا دعوی‌خدایی نکنند چون دیگر امتان. چهارم آن‌که امت تو را مال بسیار ندادم تا شمار ایشان دراز نباشد در قیامت. پنجم آن‌که ایشان را عمر دراز ندادم تا گناهان ایشان بسیار نبود. ششم آن‌که در توبه بر ایشان گشاده دارم تا آن وقت که جان ایشان به غرغره رسد. هفتم آن‌که ایشان را آخرهم امتان کردم تا بودن ایشان دراز نباشد تا به قیامت. در اخبار است که خدای تعالی آن شب مصطفی را هزار حاجت خواسته بداد و هزار حاجت ناخواسته بداد به فضل خود. گفت: چون بازگشتم جبرئیل را دیدم در مقام وی چون صعوه‌ای فروگذاخته، گفتم: «یا جبرئیل، این تویی که چنین بودی؟». گفت: «یا رسول الله، هذا مقام الهیة من که فرا این مقام رسم از هیبت خدای تعالی چنین کردم». هم از آن جا به فرمان خدای عزوجل با من همراه ایستاد،

می‌آمدیم تا نزدیک زمین رسیدیم، در ملکوت هفت آسمان بگشته بودم و هرچه هست از عرش تا تحت الثری همه بدیده به صنع بار خدای هنوز پاره‌ای از شب باقی بود، گفتم: «یا جبرئیل این چه من امشب بدیدم از عجایب، فراخلق بگویم یا نه؟». جبرئیل گفت: «بگو». گفتم: «یا جبرئیل، آن گه مرا که باور دارد؟ جز آن نباشد که قریش مرا تکذیب کنند». جبرئیل گفت: «یا محمد، دل مشغول مدار گر همه تو را تکذیب کنند، ابوبکر تو را تصدیق کند». (همان، ص ۱۳۴۵)

اگر عتیق را همراه پیامبر، به عنوان واقعه نویس مراحل این سفر آسمانی قرار ندهیم، پس چه گونه پنج قرن پس از ماجرا، لفظ به لفظ مکالمه ی خداوند و جبرئیل با پیامبر در هفت آسمان را ضبط و ثبت کرده است تا ضمن آن، در خفا و علن، امت اسلام را به همه گونه ضعف و ناپایداری و میل به جرم و ناشایستگی‌های مکرر منتسب کند و ابوبکر را عامی ساده لوحی بنمایاند که به زعم او، وبه تصدیق جبرئیل، هرنامعقول به هم بافته‌ای، از قبیل داستان عروج پیامبر، به روایت عتیق نیشابوری را هم باور می‌کند!

«لقد جاءكم رسول من انفسكم : به درستی که آمد به شما پیغامبری از تن های شما که عرب اید و از میان شما و از جنس شما و از نسب شما تا آن فخری بود شما را بر همه ی خلق . و در شاذ خوانده اند من انفسکم، به فتح فا (!؟) : از بهین شما، چنان که رسول گفت : خدای تعالی از همه آدمیان عرب را برگزید و از عرب مضر را و از مضر کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش هاشم را و از هاشم مرا برگزید، هرگز مردمان به دو گروه نبودند که نه من در بهین ایشان بودم تا که بدین جای رسیدم» . (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۲، ص ۹۹۵)

به همین قرار، بر آیات بسیاری در تفسیر سورآبادی، پس از ترجمه، حکایتی بر قرآن افزوده اند، هر یک به قصدی، که نمونه ی بالا هنوز سالم ترین آن هاست، تا پیامبر خدا را، آن هم به نقل از شخص او، به قبیله و قوم پرستی و خودستایی اعلیٰ حضرتانه متهم کنند و خبر از قرائت دیگری از انفسکم می آورند، که بر حرف «ف» به جای ضمه، فتحه گذارده اند! و هنوز منظور اصلی سازندگان تفسیر عتیق را نگفته ام که صبر از اهل نظر می رباید، چنان که به چشم خویش دیدم صاحب اندیشگانی را که پس از شنودن ماهیت و مقصود درونی تفسیر سورآبادی، به گونه ی خویش می کوفتند و بر بی خبری مسلمین افسوس می خوردند .

«و اذ قال الله يا عيسى ابن مريم ائت قل للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله: و یاد کن چون گفت خدای ای عیسی پسر مریم ای تو گفتمی مردمان را که فراگیرید مرا و مادر مرا دو خدای از فرود خدای. سؤال: این سخن از خدای تعالی مر عیسی را روز قیامت خواهد بود، پس چرا گفت و اذ قال الله به لفظ ماضی؟... قال سبحانه ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته: عیسی گوید پاكا خدایا نیاید مرا که گویم آن چه نسرزد اگر من بودم که این سخن گفتم تو خود دانستی آن را و به از من دانی. تعلم ما فی نفسي و لا اعلم ما فی نفسي: تو دانی آن چه نهان من است و من ندانم آن چه در غیب تو است. و گفته اند این نفس ذات است. در این آیت حجت است بر آن که خدای تعالی نفس است به معنی ذات انك انت علام الغیوب: به درستی که تویی داننده ناپیدایی ها. سؤال: ای نه قیامت و بهشت و دوزخ و ملائکه و عرش و کرسی و لوح و قلم و جز آن غیب است و ما آن را می دانیم، پس چرا حوالت با خدای کرد که انك انت علام الغیوب؟... ما قلت لهم الا ما امرتني به: من نگفتم ایشان را مگر آن چه تو فرمودی مرا بدان ان اعبدوا الله ربي و ربكم: که به یگانگی پرستید خدای را که خدای من است و خدای شما. سؤال: چرا گفت نگفتم ایشان را مگر آن چه تو فرمودی، حال آن که سخنان مباح بسیار گفتمی بی امر خدای؟... سؤال: چون می گویند که عیسی هنوز نمرده است و در آسمان چهارم است پس چرا گفت فلما توفيتني؟». (همان، ج ۱، ص ۶۲۸ تا ۶۳۰)

این مختصری از ترجمه و تفسیر دو آیه ی ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره ی مائده است که پیش تر با آن آشنا شده ایم. چنان که می خوانید کار عتیق نیشابوری، نه تفسیر، که شبهه تراشی و نصب سؤال های مکرر بر اجزاء این دو آیه است، از شبهه ی نحوی تا شبهه ی قرینه ای و شبهه ی استدلالی، که سرانجام به آن شبهه نهایی ختم می شود که یادآوری کند اگر در آیه ی ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره ی نسا آمده است.

«و قولهم انا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و ان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه يقينا. بل رفعه الله اليه و كان الله عزيزا حكيمًا. و گفته اند که رسول خدا عیسی ابن مریم را کشتیم. نکشتند و به دار نکشیدند، امر به آنان مشتبه شده، یقین ندارند، دچار تردیدند و از گمان پیروی می کنند. مسلما او را نکشته اند و بل خداوند او را به سوی خود بالا کشید و خداوند دانای فرزانه است.»

پس چرا عیسی در این آیه به خداوند می گوید: فلما توفیتنی؟ بی شک پاسخ این تشکیک او، در آیه ی ۵۵ سوره ی آل عمران آماده است:

«اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك الي و مطهرک من الذین کفروا... و خدا به عیسی گفت تو را میراندم و به آسمان برکشیدم و از کفار رهانیدم...» (آل عمران، ۵۵)

اما عتیق نیشابوری بر ایراد و شبهه ی خود ساخته، پاسخ فوق را نمی آورد، بل هجوی می سازد و پریشانی می بافد موید ایرادات اش و می نویسد:

«جواب گفته اند این توفی سپری کردن است، ای: چون تمام کردی بودن من میان ایشان و پیروی مرا از روی زمین، تو دانی که چه کرده اند. (همان، جلد اول، ص ۶۳۰). سؤال: چون خدای تعالی حد زانی را مطلقاً مائه جلد نهاده، چرا بدین حکم نکنید، بر زنای طفل و زنای مجنون و زنای ثیب این حکم نیست؟ جواب گوئیم: هرچند خدای تعالی حد زانی مطلقاً این نهاد لکن صاحب شرع پدید کرد که این حد کدام زانی است و قبول قول او واجب است، چنان که قبول قول خدای واجب است». (همان، ص ۱۶۶۰)

همین جا اشاره کنم زیرکی عتیق نیشابوری چنان وسیع است که مثل مورد بالا، تمام پاسخ های سست بر شبهات را، که خود بر آیات قرآن می سازد، با قید «جواب گفته اند» و آن پاسخ ها را که محتوایی موزیانه تر دارد با قید «جواب گوئیم» آورده است! هرچند که موارد مغایر نیز در میان آن ها دیده می شود. چنان که نمی دانیم غرض او از «جواب گفته اند» چیست، زیرا معلوم نمی کند نظیر سئوالات او را چه کسی و در چه متنی مقدم آورده، که نیازمند جواب برابر بوده است؟! در سؤال بالا عتیق می پرسد اگر خداوند در آیه ی دوم سوره ی نور حد زانی و زانیه را فقط صد تازیانه قرار داده، پس چرا صاحب شرع، حد رجم را جاری می کند؟ و خود از سر لجاج و تمسخر جواب می دهد که علم صاحب شرع، در این باب، چون قول خدا شمرده می شود!

«يا ايها الذين امنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان: ای مؤمنان به درستی که می خوردن و قمار بازییدن و پرستیدن

بت و کار به قداح کردن همه پلید است و حرام از کار دیو. **سؤال:** این چیزها که یاد کرد همه را موجد خدا است چرا عمل شیطان خواند؟ جواب گوییم مراد از آن شرب خمر است و برزیدن قمار و برزیدن انصاف و ازلام، نه عین آن. **سؤال:** چرا این فعل ها را عمل شیطان خواند، حال آن که آن همه فعل مردم است نه فعل دیو؟ جواب گوییم مراد از این من عمل شیطان آن است که فراخورد دیو است و به امر و رضای او است». (همان، ص ۶۰۷)

جمع آوری این گونه ایرادات، قریب دو هزار مورد، در تفسیر عتیق، آماده کردن ذهن خواننده ی کتاب است برای قبول و باور این امر که سراسر قرآن را اشکالات کلامی و معنایی و استدلالی و تطبیقی فرو پوشانده و دون کلام خدا شمرده می شود، چنان که بنی اسرائیل به وصل این گونه بهانه ها به قرآن، در آن مثل معروف نیز، به اشکال تراشی های بی پایه، مشهور شده اند. بهانه هایی که خواندن الگوهای زیر بر ما معلوم می کند که در ساخت تفسیر سورآبادی، به کم، یک تیم کامل ده نفره از ریزبین ترین خاخام ها مشغول بوده اند و این رده از شبهه آفرینی ها از همان بسم الله و سوره ی حمد آغاز می شود.

«**سؤال:** نام رحمان و رحیم هر دو مشتق است از رحمت، پس چون یکی را یاد کرد رحمت فایده داد، چه فایده بود در تکرار دیگر نام؟... **سؤال:** الحمد را به رفع خوانند و به نصب خوانند و به خفص خوانند، علت هر یک از اعراب چیست؟ جواب گوییم رفع برای ابتدا است. **سؤال:** ابتدا را خبر باید خبر این ابتدا چیست؟... **سؤال:** چرا گفت مالک یوم الدین حال آن که مالک در اضافت به عقلا باشد و یوم نه عاقل است؟... **سؤال:** چرا از اول سوره تا این جا به لفظ خبر آورد و از این جا تا به آخر به لفظ خطاب آورد؟... **سؤال:** چرا گفت **ایاک نعبد و ایاک نستعین**، نگفت نعبدک و نستعینک حال آن که اگر چنین گفتی همین فایده بدادی و موجزتر بودی. پس چه فایده بود در این تطویل لفظ و تکرار **ایاک؟**... **سؤال:** چرا نگفت **ایاک نعبد و نستعین** چه فایده در تکرار و **ایاک؟**... **سؤال:** چرا عبادت از پیش یاد کرد و استعانت از پس، حال آن که تا نخست از خدای عون نبود از بنده عبادت نبود؟... **سؤال:** اهدنا آن بود که بنمای ما را راه راست، از دو بیرون نیست یا راه راست دارید یا نه، اگر دارید چه فایده اندر این که گوید اهدنا، و اگر راه راست ندارید پس چرا **دعوی کنید که ما بر دین حقیم و خلق را بدین دین خوانید**؟» (همان، ص ۱۴ تا ۲۲)

سبحان الله! آیا هشیار نمی شویم و همچنان بر نوشته هایی که می گویند مانده هایی از هزار سال پیش اند و در جای فهم و فرهنگ قرآن و اسلام به ما تحویل داده اند، استواریم؟ اگر سؤال نهایی بالا در موضوع «اهدنا»، و ضمیرهای آن، خشم یک یهود نسبت به قرآن و مسلمین را، با وضوح تمام علنی می کند، پس چرا داده های همین کتاب را در مجالس و بر منابر به عنوان تاریخ و نشانه های اسلام و قرآن بازخوانی می کنیم و مگر عتیق برای اقرار به یهودیت، باید تأییدیه از کنیسه بسپارد و یا شناس نامه ارائه دهد؟ اگر به هوش نمی شویم، پس مشتی دیگر عرضه کنم بر سبیل تصادف، تا عیار خروار کتاب تفسیر سورآبادی، نیک به دست تان افتد:

«فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون. سؤال: چه فایده بود در تکرار این همه ویل در آیت؟ سؤال: چرا گفت یکتبون الکتاب بایدیم؟ چه فایده بود در اضافت کتاب ایشان به ید، حال آن که همه کس داند کتابت به ید بود نه به پای؟... و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم: و درآوردند در دل های ایشان دوستی گوساله به شومی کفر ایشان. سؤال: چرا گفت و ادخلوا، حال آن که اشراب شراب را بود و آن گوساله نه شراب بود؟» (همان، ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۹)

آیا سئوالات بالا عمومی کردن تشکیک در میان عامی ترین مردم نیست؟ و گاه باشد که سورآبادی برابر حجت قرآن لنگ می ماند، کنترل از دست می دهد و بطن خویش آشکار می کند:

«فتمنوا الموت ان کنتم صادقین: پس آرزو خواهید مرگ را گر هستید راست گویان در آن چه می گوئید: نحن ابناء الله و احباؤه و می گوئید ماییم اهل بهشت. پس مرگ خواهید تا برهید از ذل جزیت و انواع محنت و به دوست رسید. سؤال: شما که مسلمانانید هم می گوئید که آن جهان بهشت خالص ما را خواهد بود، پس شما هم مرگ خواهید، و نیز این امر که فتمنوا الموت مخالف است قول رسول را که: لا یتمنن احدکم الموت و این جا می گوید «فتمنوا الموت»؟» (همان، ص ۱۰۰)

توجه کنید به آن ضجه مویه ی یهودانه در باب جزیت و محنتی که از سوی مسلمانان بر آن ها می رود، که اشاره ای به آن در آیه نیست و افزوده ی عتیق است. آیا در یهود بودن این نیشابوری، که از آغازگران حرفه ی تفسیر گفته اند، هنوز در شک اید و آیا در آن قید «شما هم که مسلمانانید»، واضح

نمی‌شود که تدارک‌کنندگان تفسیر سورآبادی مسلمان نبوده‌اند و این کتاب را دائرة المعارفی گرفته‌اند بر آموزش و نحوه‌ی نصب شبهه و سؤال بر سراسر قرآن؟ پس مبلغین و به احترام رسانندگان و سرمایه‌گذاران مادی و معنوی در گسترش مفاهیم این تفسیر، در میان مسلمین، آیا قصد یاد دادن سرود به مستان تهی دست مانده در میان روشن فکران معاند با قرآن نداشته‌اند؟ در این پریشان بافی محض، که کلام خدا یعنی «لایتمنین احدکم الموت» را قول رسول می‌گوید و نهایت درماندگی و خشم از آن می‌بارد، جز پرخاش بر پیروان قرآن نمی‌خوانیم که کنایه می‌زند «شما هم که مسلمانانید»، مشمول همین شرط خواهید شد! و عتیق به همین روال، در رد و هدم و برقراری حدود در معانی آیات، چنان که گفته آمد، تا قریب دو هزار نمونه می‌آورد! این که یک خارج از دین اسلام بخواد سئوالات و شبهات خود بر قرآن را ردیف کند و پاسخ بخواد، فی نفسه ارتکاب جرم نیست و ادای پاسخ به او در مسئولیت علمای اسلام باقی خواهد ماند، اما مجاز نیست بر این پرسش‌ها به دل خواه خود جواب گذارد، و در پوشش و با نام تفسیر قرآن به مسلمین قالب زند!

«و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا : و گفتند باشید جهودان یا ترسایان تا راه یابید به حق. سؤال : این سخن کدام گروه گفتند جهودان یا ترسایان؟ اگر گویی جهودان، جهودان هرگز نگویند جهود باشید یا ترسا، تا راه یابید به حق، و ترسایان نگویند جهود باشید تا راه یابید به حق. پس این حکایت از کدام گروه است؟... انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیرالله فمن اضطر غیر باغ و لاعاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم... سخن گفته‌اند تا حد ضرورت چیست. گروهی گفتند حد ضرورت آن است که در بازار می‌روی و طعام‌های مختلف می‌بینی جز نانت آرزو نکند و گروهی گفتند مضطر آن بود که یک شب‌اروز بر او بگذرد که هیچ چیز نیابد که بخورد. و گروهی گفته‌اند مضطر آن بود که او را بیم هلاکت بود. و گفته‌اند مضطر آن بود که سه شب‌اروز بر او برآید که هیچ خوردنی نیابد. و گروهی گفته‌اند مضطر آن بود که از ناخوردن از فریضه خدا بازماند، و ما بدین قول گیریم... سؤال : اگر مردار مضطر را حلال است پس ذکر غفور رحیم در این موضع از بهر چیست؟». (همان، ص ۱۲۷ و ۱۵۰، ۱۵۱)

آیا هنوز نمونه لازم است تا هویت نخستین برآوردندگان تفسیرها و به طور کلی ادبیات دینی مسلمانان، از تفسیر و ترجمه‌ی ناقص هدمند و سیره و مغازی‌های منتسب به پس از قرن سوم را درک کنیم؟ بد طینتی و بی احترامی این مفسر ناشناس نسبت به قرآن آن گاه محرز می‌شود، که علنا تغییر اعراب در قرآن را نه فقط ممکن، که راه گشا می‌شمارد.

«و ما کان لنبی ان یغل : و نسزد پیغمبری را که خیانت کند. و گر یغل به ضم یا و فتح غین خوانی: که او را خیانت کنند و او را خائن خوانند. و من یغلل یات بما غل یوم القیمة: و هر که خیانت کند بیارد آن چه خیانت کرده بود روز رستخیز. و پیغمبر علیه السلام گفت: مبینما روز قیامت یکی از شما می‌آید و شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ می‌دارد یا گاوی بر گردن گرفته و بانگ می‌دارد و می‌گوید یا رسول الله فریادم رس، و آن چنان بود که شتری یا گاوی یا گوسپندی از غنایم غلول کرده بود، روز قیامت در آن ماند. سؤال: در این آیت می‌گوید هر که خیانتی کند آن چیز را به قیامت آرد، و در جای دیگر گفت و لقد جئتمونا فرادی یعنی همه تهی و خالی به قیامت آیند، نه این تناقض بود؟» (همان، ص ۳۵۴)

این جا سورآبادی و از زبان پیامبر تصویری ارائه می‌دهد، تا علنا روز جزا را به تماشاخانه و مضحکه بدل کند: مبینما روز قیامت یکی از شما می‌آید و شتر و گاوی بر گردن گرفته که بانگ می‌دارند، کمک یا رسول الله! و این اضافه‌ای است بر آن مجاز شمردن تغییر اعراب در لغت و نیز بر آن سؤال نهایی که تشکیک در صحت و دقت بیان الهی است.

«ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار: که ایشان را بود بهشت‌هایی که می‌رود زیر اشجار و مسکن و غرف آن جوی‌های شیر و می و انگبین و آب صافی. و گفته‌اند من تحتها: در پیش آن می‌رود. سؤال: چرا گفت من تحتها، حال آن که انهار بهشت در هوا باشد نه در زمین.» (همان، ص ۴۵)

ملاحظه کنید ترجمه‌ی یک ناشناس غیر مسلمان و عقلاً یهودی بر کلمات روشن خداوند را: انهار او شامل جوی‌های شیر و شراب و انگبین و در مواردی عسل نیز می‌شود که کم‌تر اشاره‌ای بر آن‌ها در آیه نیست و سؤال را دریابید که عقول در وسعت میدان سنگ اندازی آن حیران می‌ماند.

«شهد الله انه لا اله الا هو: ... سبب نزول این آیت آن بود که دو حبر از اقصای شام نزد رسول آمدند، نام یکی قریظه و دیگر نضیر. چون مدینه را بدیدند گفتند ما اشبهها بمدینه نبی آخر الزمان، چون صفت رسول را بشنیدند گفتند ما اشبهها بصفة نبی آخر الزمان، و چون مصطفی را بدیدند گفتند ما اشبه وجهه بوجه نبی آخر الزمان. آن گه گفتند «ای مرد تو کیستی؟». گفت «من رسول خدایم به توحید او». گفتند «گواهی کیست؟». این آیت فرو آمد که **شهد الله**. گفتند «راست گفتی که ما نیز همچنین خوانده ایم در کتب»، و ایمان آوردند.

سؤال: چه گونه روا بود که گواهی دهد خدا بر خود، حال آن که گواهی از کسی بر غیری درست آید و بر خود درست نیاید؟... یا **مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراكعين**: ای مریم فرمان بردار باش خدای تو را. و گفته اند این امر است به قیام در نماز، یعنی در نماز بیست و رکوع کن و پشت را خم ده و سجود کن با نماز کنان. و این امر است به نماز به جماعت گزاردن.

سؤال: چرا گفت **واسجدی وارکعی** و نگفت **واسجدی**، حال آن که در نماز رکوع پیش از سجود است؟... و **لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا**: و نکند خدا ناگرویدگان را بر گرویدگان راهی. **سؤال:** مگر نه روز احد کافران را بر مؤمنان راه داد تا ظفر کافران را بود و همچنین کافران گذشته را دست بر پیغمبران و مؤمنان، پس چرا گفت **لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا**... **تکلم الناس فی المهد و کھلا**: سخن می گفتی با مردمان در کھواره... **سؤال:** گیر که سخن عیسی در مهد عجب بود، در کھولت باری چه عجب بود تا گفت **و کھلا**؟... **اقترب للناس حسابهم**: نزدیک آمد مردم را

شمار ایشان، یا: وقت شمار ایشان و آن روز قیامت است، چنان که جای دیگر گفت **اقتربت الساعة**. **سؤال:** اگر کسی گوید چهارصد و اند سال است تا این سوره وحی آمده و هنوز قیامت نیامده است، اگر این نزدیک بود، پس دور کدام بود؟... **نزل به الروح الامین:** فرو آمد بدین قرآن جبرئیل زینهار دار. و گر نزل به تشدید خوانی معناه: فرو آمد و فرو فرستاد بدین قرآن خدای جبرئیل را. **سؤال:** کجاست در قرآن امر جبرئیل را به نزول تا گفت **نزل به الروح الامین؟... و انه لفی زبر الاولین:** به درستی که این قرآن در نبشت های پیشینیان است. **سؤال:** چرا گویند قرآن حادث است و در وقت مصطفی گفته است، حال آن که خدای می گوید **و انه لفی زبر الاولین...** **یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون:** در روزی چند آن که باشد اندازه ی آن هزار سال، از آن چه شما می شمردید. **سؤال:** این جا گفت **فی یوم کان مقداره الف سنة** و جای دیگر گفت **فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة**، یک جا مدت قیامت را هزار سال نهاد و یک جای پنجاه هزار سال، نه این تناقض بود؟ **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و يتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما.** تا پیامرزد خدا تو را یا محمد آن چه از پیش بود از گناه تو و آن چه از پس بود. **سؤال:** گیرم که ماتقدم گناه او بیمارزید، ماتاخر که هنوز نبوده بود، چه گونه آمرزید؟ حال آن که تا گناه به حاصل نیاید، آمرزش آن محال بود؟... **سؤال:** مگر رسول به راه راست نبود تا می وعده کرد او را به هدایت؟ (همان، ۲۶۶ و ۲۸۲ و ۴۹۰ و ۶۲۲ و ۱۵۴۷ و ۱۷۴۸ و ۱۷۴۹ و ۱۹۲۲ و ۲۳۴۵).

بدین سان فرصتی نیست که سورآبادی، به هنگام ترجمه و تفسیر و نیز تراش سؤال، برای تلقین لغزش و شک و ردهای مکرر در قرآن از دست داده باشد و مؤمنی نباشد که ۲۰۰۰ گونه شبهه و گمان را در تفسیر سورآبادی بخواند و در قلب خویش امواج تزلزل را حس نکند. چنان که گزافه و خرافه و افسانه و الحاقی نیست، که این تفسیر عنوان نکرده باشد و منبر و محفلی را ندیده ام که سایه ای از سورآبادی بر آن نیفتاده باشد. آن گاه باید پرسید که این همه اشتیاق و امکان برای عرضه ی این تفسیر در پهنه ی اکتشافات قرآنی و علی الخصوص در ایران، از سوی چه کسان صورت گرفته و چنین بهانه ها را چرا انگیزه کرده اند.

«اهمیت تفسیر برای ما در درجه ی اول از لحاظ نثر روان و لطیف آن است و از به ترین نمونه های نثر ساده و روشن و شیوایی است که از قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) بازمانده است. از این گذشته «تفسیر سورآبادی» مشتمل

است بر لغات و اصطلاحات و صورت‌های خاصی از کلمات که بر دامنه اطلاع ما را از زبان فارسی رایج در قرن پنجم می‌افزاید». (همان، پیش گفتار، ص ۱)

پس دستک اولیه و اصلی، بهره بردن از نثر لطیف و روان و قرن پنجمی تفسیر است که اثری در صفحات آن پدیدار نمی‌بینیم و یقینی بر عمر تعیین شده‌ی آن نداریم، متنی است معمولی و گاه سردرگم، که به گمان من کوشیده‌اند با وارد کردن اصطلاحاتی ناشناس، آن را غنی بنمایانند. برجستگانی که دل به کار این تفسیر سپرده‌اند را همه می‌شناسیم: علی‌اصغر حکمت، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، مجتبی مینوی و بالاخره یحیی مهدوی، که گزیده‌ای از تفاسیر کتاب سورآبادی مربوط به داستان‌های قرآن را، در کتابی جمع کرده است با نام «قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، مشهور به سورآبادی». کتاب را نخستین بار انتشارات دانشگاه تهران و به سال ۱۳۴۷ به چاپ داده است، با چنین تبلیغی که اهل کتاب را به پذیرفتن آن تحریص می‌کند.

«این را که شیخ احمد جام و حبیش تفلیزی از این تفسیر نام برده‌اند و بدان استناد کرده‌اند می‌توان قرینه‌ای دانست بر معتبر بودن این تفسیر در نزد اهل علم. وجود نسخه‌های متعدد که هر کدام باقی مانده‌ای است از یک دوره از آن تفسیر نیز حاکی از این است که این تفسیر همواره مورد توجه و مراجعه بوده است. تلخیص‌هایی که از این تفسیر شده است خود نشانی برای اهمیت و شهرت آن در یکی دو قرن بعد از تصنیف آن است». (یحیی مهدوی، قصص قرآن، تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، ص ۱۸)

این که شیخ احمد جام و حبیش تفلیزی را چه گونه باید شناخت و بر درستی شخص و آثارشان از چه راه می‌توان تأیید گذارد، از مبهمات غیرقابل گشودن است که نه فقط شامل این دو اسم بل با لااقل صد و بل هزار اسم مشابه نیز رو به رویم، که به صورت اشباح سرگردان در قبرستان فرهنگ شعوبی قرون سرگردان‌اند و این که با باور شیخ جام و از این قبیل اسامی، چرا باید نظر او و یا آن‌ها را پایه‌ای برای صداقت و صحت شمرد، هنوز معلوم نکرده‌اند، اما گواهی تمام کائنات بر علم آورنده‌ی شبهه‌ی زیر بر قرآن را، نمی‌توان ملاک عالم شمردن عتیق نیشابوری گرفت، مگر که او را عالم

در مجادله با قرآن از مسیر توهّمات بدانیم.

«**قل انما الايات عندالله**: بگو یا محمد این نشانه ها و معجزه ها که شما می در خواهید به آرزو، نزد خدای است و او بر آن قادر است و مرا نزد خدای قدر آن است که آن همه مرا بدهد لکن بر من نیست معجزه نمودن به آرزوی شما، بر من بیش از آن نیست که حجت تمام بنمایم بر صدق دعوی خویش و اینک بیاوردم کتابی چون قرآن که همه شما عاجزید از قلیل و کثیر آن. و **انما انا نذیرمبین**: و من همی بیم کننده ای ام هویدا، نه آرزو برآورده شما. **سؤال**: اگر بدین کار برآید که کسی دعوی پیامبری کند و چون از وی معجزه و حجت خواهند گوید **انما الايات عندالله**. خدای قادر است که بدهد. اگر چنین می شاید هر یک از ما تواند که دعوی پیغامبری کند چون حجت در خواهند گوید **خدای قادر است که بدهد**». (همان، ص ۱۸۶۷، تفسیر آیه ۵۰ سوره عنکبوت)

اگر بخواهم چرخ دیگری در تفسیر سورآبادی بزنم، ادعای انکار پنهان خداوند در آن به میزانی یافت می شود، تا بدانیم لجاجت او نسبت به قرآن و پیامبری محمد، مقدمه ای است بر شرکی که از زمان رسول خدا بر پیشانی یهود و نصاری نقش بست و آن ها را به همان هیبت و خصلت نخستین بازگرداند که نفی اقتدار مطلق و وحدانیت خداوند است.

«**انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال**: به درستی که ما عرضه کردیم زینهاری را برآسمان ها و زمین و برکوه ها... **سؤال**: عرض امانت بر آسمان و زمین و جبال چه گونه درست آید، حال که آن ها نه عاقل اند؟... **فابین ان يحملنها**: باز ایستادند که برداشتندی و بپذیرفتندی آن را و **اشفقن منها**: و بترسیدند از آن یعنی از تقصیر در آن و **حملها الانسان**... و برداشت و پذیرفت آن را مردم، یعنی آدم صفی صلوات الله علیه. **سؤال**: ابا کردن از قبول فرمان خدای معصیت است، پس هفت آسمان و زمین و کوه ها همه در خدای عاصی بودند که ابا کردند از قبول امانت وی... **سؤال**: چرا اشفاق از آسمان و زمین و جبال یاد کرد حال آن که اشفاق و شفقت آن جا بود که حیات بود و آسمان و زمین و جبال را حیات نیست... **سؤال**: چرا امانتی که هفت آسمان و زمین برنپذیرفتند آدم برنپذیرفت... و مگر جرمی کرد آدم بدان که امانت خدای تعالی بپذیرفت تا خدای او را ظلوم و جهول خواند؟» (همان، ص ۲۰۱، تفسیر آیه ۷۲ از سوره احزاب)

چه گونه تفسیر بنامیم کار عتیق را، حال آن که فرصت طلبانه و فراوان، در آیات قرآن به جست و جوی نقیضه و نقص رفته و در کتاب او کم تر

پاسخی بر این همه سؤال می‌یابیم که مستعد تردید را از گم راهی باز آورد؟ این که علم‌کنندگان تفسیر سورآبادی، بی‌اعلام هشدار در باب لغز پرانی‌های مکرر عتیق برای آیات الهی، به دنبال چه مقصدی بوده‌اند، خود سئوالی است که این بار ما به عرضه‌ی تصویری آن مختاریم: آیا محرک بزرگ انگاران کتاب عتیق، بدون سطری نگاه ناقدانه به آن، آشنا کردن اهل نظر با نمونه‌ای از برداشت‌های قرآنی در قرن پنجم هجری بوده، یا انتشار مکرر و متنوع آن را در زمره‌ی کوشش‌های شعوبیان دوران جدید بدانیم؟ پاسخ را در بررسی زیر از کاری خواهید یافت که یحیی مهدوی در تنظیم و ترتیب کتاب «قصص قرآن مجید بر مبنای تفسیر عتیق نیشابوری» به سعی رسانده است. می‌خواهم پرده از نشانه‌ای برکشم که علائق و عقاید او را برملا و به هر جست و جوگر حقیقت تفهیم کند که مساعی جمیله‌ای از آن دست که توزیع به دفعات تفسیر سورآبادی را هدف می‌داند، با دخالت کدام دستان میسر شده است.

یحیی مهدوی هنگام انتقال تفسیرهای عتیق نیشابوری، بر کتاب قصص قرآن خود، به مناسبت‌های مختلف، اعم از اعلام تفاوت‌های نسخ و معانی لغات شاذ و تصحیح لفظ‌ها، بر آیات قرآن ذکر شده در متن نیز، شماره راهنمای سوره و آیه زده است. به هنگام دیدار کتاب او، مرا با مراجعه به ذهن چنان آمد که ارجاعات او بر قرآن، درست نیست. باریک شدم و حاصل آن را به گونه‌ی فهرستی از مطابقت هدایت‌های او، در پاورقی صفحات، با شماره‌ی واقعی آیات در قرآن، عرضه می‌کنم، تا نتیجه‌ی شگفتی‌آور آن، در پایان به دست‌مان افتد.

بقره: در پاورقی صفحه ۳ کتاب، آیه ۴۷، در دو محل آیه ۴۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در پاورقی صفحه ۲۳ کتاب، آیه ۲۶۰، آیه ۲۶۱ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در پاورقی صفحه ۲۰۳ کتاب، آیه ۲۸۵، آیه ۲۸۶ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. بدین ترتیب ارجاعات مهدوی به آیات سوره بقره به صورتی نامنظم نادرست است. برخی از آیات یک شماره بیش و برخی یک شماره کم‌تر است.

نساء: در پاورقی صفحه ۴۰ کتاب، آیه ۵۱، آیه ۵۰ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در پاورقی صفحه ۴۲ کتاب، آیه ۱۵۷، آیه ۱۵۵ ذکر شده، که دو شماره کم تر است. در پاورقی صفحه ۴۶ کتاب، آیه ۱۵۸، آیه ۱۵۶ ذکر شده، که دو شماره کم تر است. در پاورقی صفحه ۱۲۰ کتاب، آیه ۶۲، آیه ۶۱ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در پاورقی صفحه ۳۷۶ کتاب، آیه ۴۸، آیه ۴۷ ثبت شده، که یک شماره کم تر است. در پاورقی صفحه ۳۷۶ کتاب، آیه ۱۱۶، آیه ۱۱۵ ثبت شده، که یک شماره کم تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره نساء هم، به طور نامنظم نادرست است، برخی آیات دو شماره و برخی یک شماره با متن شناخته ی قرآن همخوان نیست.

مائده: در صفحه ۴۸، آیه ۳، آیه ۴ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۵۴، آیه ۱۹، آیه ۲۱ ذکر شده، که دو شماره بیش تر است. در صفحه ۵۶، آیه ۲۶، آیه ۲۹ ذکر شده، که سه شماره بیش تر است. در صفحه ۶۲، آیه ۵۴، آیه ۵۷ ذکر شده، که سه شماره بیش تر است. در صفحه ۶۶، آیه ۸۳، آیه ۸۶ ذکر شده، که سه شماره بیش تر است. در صفحه ۷۰، آیه ۸۵، آیه ۸۸ ذکر شده، که سه شماره بیش تر است. در صفحه ۹۷، آیه ۲۴، آیه ۲۷ ذکر شده، که سه شماره بیش تر است. نامرتبی در ارجاعات مهدوی به آیات سوره مائده در حد اعلای بی نظمی است، برخی آیات یک، برخی دو و برخی سه شماره با متن شناخته ی قرآن مغایر است.

اعراف: در صفحه ۷۶، آیه ۵۹، آیه ۵۸ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۷۸ و ۸۶، آیه ۷۳، آیه ۷۲ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۸۲ و ۸۴، آیه ۸۰، آیه ۷۹ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۸۴، آیه ۱۷۲، آیه ۱۷۱ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۸۷، آیه ۱۷۹، آیه ۱۷۸ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۹۱، آیه ۱۷۶، آیه ۱۷۵ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۹۱، آیه ۱۷۶، در دو محل آیه ۱۷۵ ذکر شده، که یک

شماره کم تر است. در صفحه ۲۰۲، آیه ۱۲۱، آیه ۱۲۰ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۲۴۵، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره اعراف به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم تر از متن کنونی قرآن است.

انفال: در صفحه ۹۹، آیه ۴۴، آیه ۴۶ ذکر شده، که دو شماره بیش تر است. در صفحه ۱۰۵، آیه ۴۸، آیه ۵۰ ذکر شده، که دو شماره بیش تر است. در صفحه ۱۰۷، آیه ۶۸، آیه ۶۹ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۰۷، آیه ۶۹، آیه ۷۰ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۰۸، آیه ۷۰، آیه ۷۱ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۰۸، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره انفال هم، به طور نامنظم نادرست است، برخی آیات دو شماره و برخی یک شماره با متن شناخته ی قرآن متفاوت است.

توبه: در صفحه ۱۱۳، آیه ۲۵، آیه ۲۶ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۱۵، آیه ۷۰، آیه ۷۱ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۲۰، در دو محل آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۸ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۲۰، آیه ۴۰، آیه ۴۱ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۱۷۴، آیه ۱۲۰، آیه ۱۲۱ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۴۰۰، آیه ۸۳، آیه ۸۴ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره توبه به طور منظم نادرست است و اشارات او به آیات این سوره، یک شماره بیش تر از متن کنونی قرآن است.

یوسف: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره یوسف صحیح است. **ابراهیم:** در صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱، آیه ۴۶، آیه ۴۵ ذکر شده، که یک شماره کم تر است.

بنی اسرائیل: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره بنی اسرائیل صحیح است.

کَهِف: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره کَهِف صحیح است.

مَریَم: در صفحه ۶۸، آیه ۳۰ از سوره‌ی مَریَم، آیه ۲۹ از سوره‌ی طه ذکر شده. در صفحه ۲۲۸، آیات ۱۶ تا ۲۲، آیات ۱۵ تا ۲۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۰، آیه ۲۳، آیه ۲۲ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۱، آیات ۳۰ تا ۳۳، آیات ۲۹ تا ۳۲ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۴، آیه ۳۷، آیه ۳۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۳، آیه ۵۶، آیه ۵۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۶، آیه ۵۷، آیه ۵۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره مَریَم هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.

طه: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره طه صحیح است.

انبیاء: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره انبیاء صحیح است.

حج: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره حج صحیح است.

نور: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره نور صحیح است.

شعراء: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره شعراء صحیح است.

نمل: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره نمل صحیح است.

قصص: در صفحه ۹، آیه ۷، آیه ۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۸۹، آیه ۶، آیه ۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۰۱، آیه ۲۱، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۰۹، آیه ۱۵۸، آیه ۱۵۷ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره قصص هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.

روم: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره روم صحیح است.

لقمان: در صفحه ۳۲۰، آیه ۱۶، آیه ۱۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است.

احزاب: تمام ارجاعات به شماره‌ی آیات در سوره احزاب صحیح است.

سبا: در صفحه ۳۵۰، آیه ۱۵، آیه ۱۶ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر

است. در صفحه ۳۵۱، آیه ۱۶، آیه ۱۷ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۳۵۲، در دو محل آیه ۱۹، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در صفحه ۳۵۲، آیه ۵۱، آیه ۵۲ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره سبا هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره بیش تر از متن کنونی قرآن است.

صافات: در صفحه ۳۵۶، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۵۷، آیه ۱۰۲، آیه ۱۰۱ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۵۸، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۰، آیه ۱۳۹، آیه ۱۳۸ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۱، آیه ۱۴۱، آیه ۱۴۰ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۱، آیه ۱۴۲، آیه ۱۴۱ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۲، آیه ۱۴۵، آیه ۱۴۴ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۲، آیه ۱۴۷، آیه ۱۴۶ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره صافات هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم تر از متن کنونی قرآن است.

صاد: در صفحه ۳۶۳، آیه ۱۷، آیه ۱۹ ذکر شده، که دو شماره بیش تر است. در صفحه ۳۶۴، آیه ۲۲، آیه ۲۰ ذکر شده، که دو شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۴، آیه ۲۲، آیه ۲۱ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۳، آیه ۲۲ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۴، آیه ۲۳ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۵، آیه ۲۴ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۶، آیه ۲۵، آیه ۲۴ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۷، آیه ۳۴، آیه ۳۳ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۹، آیه ۳۵، آیه ۳۴ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۳۶۹، آیه ۳۶، آیه ۳۵ ذکر شده، که یک شماره کم تر است.

است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کم تراست. در صفحه ۳۷۰، آیه ۳۰، آیه ۲۹ ذکر شده، که یک شماره کم تراست. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که یک شماره بیش تراست. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کم تراست. در صفحه ۳۷۱، آیه ۴۲، آیه ۴۰ ذکر شده، که دو شماره کم تراست. در صفحه ۳۷۱، آیه ۴۴، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره کم تراست. در صفحه ۳۷۳، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کم تراست. در صفحه ۳۷۴، آیه ۴۴، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره کم تراست. ارجاعات مهدوی به آیات سوره صاد، حتی از سوره مائده نیز بی نظم تر است. برخی آیات یک، برخی دو شماره با متن شناخته‌ی قرآن، به صورت کم تر و بیش تر، همخوان نیست.

زمر: در صفحه ۳۷۵ و ۳۷۶، آیه ۵۳، آیه ۵۰ ذکر شده، که سه شماره کم تر است.

شوری: در صفحه ۳۷۷ و ۳۷۸، آیه ۲۷، آیه ۲۵ ذکر شده، که دو شماره کم تر است.

احقاف: در صفحه ۳۷۹، آیه ۲۱، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. در صفحه ۴۳۲ و ۴۳۳، آیه ۲۹، آیه ۲۸ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره احقاف هم به طور منظم نادرست و تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم تر از متن کنونی قرآن است.

بدین ترتیب و بی کم و کاست، در دسترس یحیی مهدوی، قرآن ویژه‌ای می‌یابیم که ترتیب آیات آن غیر معمول و برای جهان اسلام ناآشنا است! آیا چنین قرآنی از چه منبعی در اختیار یحیی مهدوی قرار گرفته است؟ ممکن نیست که صد مورد مغایرت را ناشی از سهو مصحح کتاب «قصص قرآن مجید» بدانیم، چنان که نمی‌توانیم این اغتشاش را حاصل شمارش بسم الله و یا نشمردن آن منظور کنیم، زیرا در سوره‌ی نجم و انفال و شرح و صف و ممتحنه و جن و اقرأ و مدثر و قدر و نصر و حمد و سوره‌های

دیگر، اشاره به آیات اول و دوم و سوم صحیح و همه جا بی منظور کردن شمارش بسم الله قید شده و نمی توان قرآنی را تصور کرد که در برخی از سوره ها بسم الله آیه ای مستقل و در برخی بدون این استقلال مقرر شده باشد. غرض این بود که به طور نمونه بدانید چه گونه کسان و با چه ارتباطاتی تفسیر سوراآبادی را تبلیغ می کنند! و حیرت بیش تر زمانی بروز می کند که می بینیم انتشارات دانشگاه تهران عجولانه و بدون رعایت حداقل ویراستاری، کتاب را به بازار فرستاده است!

«خدای تعالی پانزده جای در قرآن هر چهار یار مصطفی را بستوده است به هم : اول، یؤمنون بالغیب یعنی ابابکر، و یقیمون الصلوة یعنی عمر، و مما رزقناهم ینفقون یعنی عثمان، اولئک علی هدی من ربهم یعنی علی، رضوان الله علیهم. دیگر، واتی المال علی حبه یعنی ابابکر، و اقام الصلوة عمر، و اتی الزکوة عثمان، و الموفون بعهدهم علی. سه دیگر، الصابرين المصطفی، و الصادقین ابابکر، والقانتین عمر، و المنافقین عثمان، و المستغفرین بالاسحار علی. چهارم، ربنا ما خلقت هذا باطلا دعاء النبی، ربنا انک من تدخل النار دعاء ابی بکر، ربنا اننا سمعنا دعای عمر، ربنا فاغفرلنا ذنوبنا دعای عثمان، ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلک دعای علی. پنجم، یا ایها الذین امنوا اصبروا علی حب ابی بکر، و صابروا علی حب عمر، و رابطوا علی حب عثمان، و اتقوا الله فی حب علی. ششم، فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین یعنی المصطفی، و الصدیقین یعنی ابی بکر، و الشهداء عمر، و الصالحین عثمان، و حسن اولئک رفیقا علی. هفتم، المص، الف الله، لام جبرئیل، میم محمد، صاد صحابه الاربع، معناه : قسم بدین که دوست دار خدای و جبرئیل و محمد و صحابه در دوزخ جاوید نبود. هشتم، التائبون العابدون یعنی ابابکر، الحامدون السائحون عمر، الراكعون الساجدون عثمان، الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله علی. نهم، و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما، یعنی ابابکر، و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما، عمر، و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم، عثمان، و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا، علی. دهم، محمد رسول الله و

الذين معه یعنی ابابکر، اشداء على الکفار عمر، رحماء بينهم عثمان، تربهم رکعا سجدا على، يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود هر چهار یار. یازدهم، کزرع اخرج شطاء یعنی مصطفی، فازره ابابکر، فاستغلظ فاستوى على سوقه عمر، يعجب الزراع عثمان، ليغيب بهم الکفار على. دوازدهم، والتين یعنی ابابکر، والزيتون یعنی عمر، و طور سينين یعنی عثمان، و هذا البلد الامين یعنی على. سیزدهم، هم در اين سوره الا الذين امنوا یعنی ابابکر، و عملوا الصالحات یعنی عمر، فلهم اجر غير ممنون یعنی عثمان، فما يكذبك بعد بالدين یعنی على. چهاردهم، درسوره والعصر، الا الذين امنوا یعنی ابابکر، و علموا الصالحات یعنی عمر، و تواصلوا بالحق یعنی عثمان، و تواصلوا بالصبر یعنی على. پانزدهم، الذين ينفقون في السراء والضراء یعنی ابابکر، والكاظمين الغيظ یعنی عمر، و العافين عن الناس یعنی عثمان، والله يحب المحسنين یعنی على...» (ابوبکر عتيق نيشابوری، تفسير سورآبادی، ص ۲۳۷۳)

اين تهمت آفرینی و تیغ کشی آشکار و نامحدود بر کتاب خدا را، که سرمایه اصلی سورآبادی در تفسیرش بر قرآن مجید است، هیچ مسلمانی نمی پذیرد، الا قصد کرده باشد تا خود را در جای نازل کننده قرآن قرار دهد. اينک به مبنا و مقصد اين تدارک اغتشاش نمی پردازم و تنها می خواهم نشان دهم که نمی توان صریح تر از اين، آیات خدا را به بازیچه گرفت و به حساب تفسیر آن گذارد. چنان که در سراسر کار عتيق به کم سه هزار نام است که اندک ارتباطی با متن قرآن ندارد و صدها قصه، که فهرست کوتاهی از آن ها را چنین می خوانیم: قصه ی اسلام عبدالله سلام، قصه طالوت، قصه ی وفد نجران، قصه ی انصاری و ثقفی، قصه ی بهلول نباش، قصه ی کعب اشرف، قصه ی وفات مصطفی، قصه ی صديق اکبر، قصه ی نجاشی، قصه ی حرب احد، قصه ی حرب بدر، قصه ی دار ندوه، قصه ی حرب حنین، قصه ی حرب تبوک، قصه ی معراج، قصه ی بخت النصر، قصه ی اصحاب رقيم، قصه ی يهودا و بطروس، قصه ی بولس، قصه ی اسلام عمر، قصه ی بنر معطله، قصه ی افک، قصه ی میزبانی جابر انصاری رسول خدا را، قصه ی دجال، قصه ی اسلام حمزه، قصه ی غلبه ی پارسیان بر رومیان، قصه ی حرب خندق، قصه ی حرب بنی قریظه، قصه ی فضل عایشه، قصه ی تزویج عایشه، قصه ی تزویج فاطمه، قصه ی حبیب

نجار، قصه‌ی اسلام وحشی، قصه‌ی اصحاب صفه، قصه‌ی فتح خیبر، قصه‌ی حدیبیه، قصه‌ی مسیلمه‌ی کذاب، قصه‌ی حرب بنی نضیر، قصه‌ی برصیصا، قصه‌ی حاطب ابن ابی بلعته، قصه‌ی اصحاب الاخدود، قصه‌ی ارم ذات العماد، قصه‌ی شمسون بنی اسرائیلی و... هریک از این قصه‌ها را که اراده دارید، برگزینید، از متن تفسیر سوراآبادی بیرون کشید و بخوانید تا به اعماق خیال پردازی‌های یهودانه در مغشوش کردن احوال مسلمین و تاریخ اسلام و ایجاد انحراف در متن اصلی و بیان مستقیم آیات پی ببرید، چنان که قصه کوچکی از بخش انتهایی شرح جنگی به نام خیبر را، به عنوان شاهد عرضه می‌کنم، که به بهانه‌ی تفسیر آیه‌ی «انا فتحنا لک فتحا مبینا» و بدون این که حتی نام چنین مکانی در قرآن مجید برده شده باشد، بر زبان و قلم عتیق نیشابوری گذشته است.

«مقداد و علی هر دو در کوشک ربیع بن ابی الحقیق شدند، صفیه را دیدند - وی خوب‌ترین زنان خیبر بود - علی چادر بر سر وی اوکند و او را به مقداد سپرد به نام مصطفی. چون وی را پیش مصطفی آوردند نشان زخم شوهرش بر روی وی بود. رسول وی را آزاد کرد و به خویشتن داد، و او را به وی میل تمام اوفتاد، گویند که عایشه را از آن رشک آمد گفت: «یا رسول الله، نکو بود که جهود بچه‌ای را بر ما اختیار کنی؟». رسول گفت: «یا عایشه، ندانسته‌ای که جهاد زنان صبر است بر رشک؟».

آن روز چون به نیمه رسید آن جهودان را همه مقهور کردند به کشتن و خستن و بستن و غنایم بسیار با هم آوردند. و یاران رسول همه مانده و گرسنه و تشنه بودند، زنی نام اش زینب بنت الحارث - امرأة سلام بن مشکم - بزغاله‌ای را بریان کرد و پرسید که «محمد از گوسپند کدام عضو دوست تر دارد؟». گفتند «دست». وی آن بزغاله را همه به زهر بیالود و دست او را به زهر بپاکند، آن‌گاه پیش رسول آمد به میزبانی گفت: «یا رسول الله، دانم که تو و یارکان تو همه چه‌گونه مانده و گرسنه بوده‌اند، طعامی ساخته‌ام به نام تو و خاصگان تو». رسول اجابت کرد، به خانه‌ی وی شد با گروهی از خاصگان خود. زینب آن بزغاله را پیش رسول آورد، رسول خدا دست فاکرد لقمه‌ای از آن بازکرد در دهان نهاد، همه زهر بود. بزغاله‌ی بریان به زبان فصیح با رسول به سخن آمد گفت «یا رسول الله، لا تأکلنی فانی مسمومة». رسول همی آن لقمه دردهان نهاده بود فرو برد، زهر در تن عزیز وی پراکند. خدای تعالی نظری به رحمت به وی نگریست، آن زهر را در تن او عرق گردانید از وی بیرون تراوید. به

سهولت بگذشت. رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی؟» گفت «آزمایش کردم تا ملکی یا رسولی، اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، و اگر رسولی زهر تو را زیان نکند». رسول آن را از وی درگذاشت، آن زن مسلمان گشت. از پس آن هر سالی که بدان وقت رسیدی درد زهر در تن وی بخاستی، آخر مرگ رسول صلی الله علیه در آن بود.

چون خیبر را فتح کردند اهل فدک بترسیدند از بآس رسول و شوکت وی گردن نهادند اسلام را و از پیش قصد داشتند که اهل خیبر را نصرت کنند اگر اجابت اوفتد. چون نصرت خدای مر رسول او را بدیدند بدانستند که کار محمد آسمانی است، کس با خدا برنیاید، کس فرستادند به سمع و طاعت پیش رسول آمدند و فدک را به رسول تسلیم کردند. پیغامبر علیه السلام غنایم خیبر را بر غازیان قسمت کرد و فدک را نگه داشت در شمار بیت المال. در خبر است که رسول را از خمس غنایم خیبر خری رسید، خر با رسول به سخن آمد بر رسول سلام کرد. رسول او را گفت «تو چه نامی؟». گفت «من عفیر نام ام». گفت «تو آن که بودی؟». گفت «من آن جهودی بودم، هیچ چیز باقی نگذاشتم از بد کردن با وی از آن که دشمن خدای و رسول بود، به دندان اش می گزیدمی و لگدش می زد می و هر گه بر نشست می او را بیوکندمی و حرونی کردمی با وی و وی نیز با من بد بودی مرا می زد می و بار گران بر من نهادی و مرا نیکو نداشتی او با من درمانده و من با وی درمانده تا اکنون که خدای تعالی مرا فرج آورد به رسول خدا او کند». رسول گفت «خواهی که تو را جفتی بود؟». گفت «نخواهم یا رسول الله». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که خبر به من رسیدست از اجداد من که از نسل ما هفتاد مرکب باشند پیغامبران خدای را، آخر ما مرکب آخر پیغامبران بود، نیز از ما نسل نماند». رسول آن خر را نیکو داشتی، چون خواستی که یاری را بخواند و کس حاضر نبودی آن عفیر را بفرستادی، وی به در سرای آن کس شدی و سر به در وازدی آن کس فرا درآمدی، خر به سر اشارت کردی که رسول تو را می خواند. و حدیث آن خر یکی بود از معجزات رسول». (همان، ص ۲۴۴۳)

همان مانده بود تا خری، در میان غوغای جنگی، لاف دشمنی با یهود را زند، تا تالی دشمنان یهود معلوم شده باشد؟ آیا در وسعت میدان حيله گری های این صاحب به اصطلاح تفسیرسرگردان نمی شوید؟ آن گاه که می خوانیم همان خر است که به جای پیک رسول اکرم عمل می کند و مردم را به حضور می خواند و رسول خدا، که قرآن او را بی نیاز از عرضه ی معجزه می گوید، در خیال عتیق، با نمایش شیرین کاری های این خر،

معجزه می کرده است! اینک در محافل و بر منابر ما، در جای آیات قرآن، غالباً چنین ضمائم تفسیری و حکایات بی بنیان دور از قرآن را برجسته می کنند، بی این که لا اقل لحظه ای به درنگ افتند که چنین آگاهی های بیرون از قرآن را، عتیق نیشابوری، ۵۰۰ سال پس از ماجرا، از کدام منبع به دست آورده و به احوال آن خر چه گونه پی برده است که پرده سازی های او، گاه در حد بیان ریزترین روابط خصوصی و یا حتی افکار بر زبان نیامده ی اشخاص باریک می شود؟

«قل یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله: بگو یا محمد آن بندگان من که گزاف کردند بر خویشتن در گناه نومید مباشید از بخشایش خدای ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم: به درستی که خدا بیامرزد گناهان همه زیرا که او است آمرزگار و بخشاینده. این آیت امیدوارترین آیت است در قرآن و در شأن وحشی آمده است». (غلام جبر بن معطم قاتل حمزه) قصه ی وحشی. وحشی چون حمزه را بکشت با مکه شد، هند آن ضمان ها که او را کرده بود که تو را بخرم و آزاد کنم و هر زیور که بر تن دارم تو را دهم و دختر خویش را به تو دهم گر حمزه را یا علی را یا محمد را بکشی، وفا به جا نیاورد. وی بر آن کشتن حمزه پشیمان شد، نزد آن مستضعفان آمد که به مکه بودند. و ایشان مسلمان بودند - گفت «اگر من به آشتی باز آیم خدای محمد مرا بپذیرد؟». آیت آمد که: ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون الله لمن یشاء. گفت: «این شرط گران است، زیرا که می گوید لمن یشاء، مگر مرا نخواهد که جرم من عظیم است». آیت آمد: و انی لغفار لمن تاب. وی گفت «این شرط هم گران است، زیرا که می گوید و عمل صالحا، باشد که از من کار نیک نیاید». آن گه این آیت فرود آمد که: قل یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله. چون وحشی این بشنید همی دوید سر برهنه و پای برهنه از مکه تا به مدینه یکسر نزد رسول آمد گفت: «یا محمد عاصی که به صلح باز آید خدیا تو او را بپذیرد؟». گفت «نهمار پذیرد». وحشی گفت «وگر چه گناهکار بود؟». گفت «گرچه گناهکار بود». و رسول خود ندانست که او وحشی است. وحشی گفت «گرچه وحشی باشد قاتل حمزه؟». رسول علیه السلام بدانست که او وحشی است قاتل عم وی، رسول فرو ماند نتوانست گفت که نه. وحشی همی از دل شهادت آورد. چون شهادت بگفت، رسول گفت «بگو تا عم مرا چه گونه کشتی؟». وحشی گفت «یا رسول الله، آن حدیث یاد مکن که گر من بگویم آن مصیبت بر دل تو تازه گردد، دل تو برنتابد، مرا زیان داد». رسول گفت «ناچار ببیاید گفت». وحشی بگفت. رسول را مصیبت عم بر دل تازه گشت،

با خویشتن برنیامد تا زار بگریست آن گه بانگی بر وحشی زد که «دور شو از من، قلبی لا یحبک ابدًا». وحشی همی نومید برخاست از پیش رسول با دلی پر از حسرت و چشم پر اشک بازگشت، گفت: این چه بود که من کردم به خویشتن صد فرسنگ راه به اومید بدویدم، چون آمدم بدین خواری مرا برند، انا لله. در ساعت جبرئیل آمد و عتاب آورد رسول را از خدای که: چرا او را براندی؟ من تو را فرستاده‌ام تا بازخوانی نه که برانی، وحشی آورده من است، او را بازخوان و بنواز و مزدگان ده به اومید رحمت. رسول علیه السلام وحشی را بازخواند و اسلام او را پذیرفت و وی را تقریب کرد». (همان، ص ۲۱۷۰)

بر جنگی که اثبات اصل آن نیز نیازمند بازبینی و بازخوانی دقیق آیات قرآنی است و شرح دل به خواه آن را وسیله کرده‌اند تا اسلام را به شمشیرکشی و آدم کشی و گردن بری و طمع به غنائم، در حکایتی دیگر وابسته بدانند، و اندک تاییدی در متن کبیر قرآن ندارد، عتیق نیشابوری، این قصه ساختگی را برای تفریح ما نساخته است، اگر درمحتوا و مقصد آن سخت گیر شویم. زیرا می‌گوید در محفلی از مستضعفین مکه و در حضور وحشی نامی، که شخص او هم ساختگی و بی سند است، خداوند برای ایجاد تسکین قلب و باور آن وحشی، پیاپی آیه فرو می‌فرستد، بی نیاز به پیامبر اکرم، که در اسلام تنها دریافت کننده وحی است، تا سرانجام یکی از آن آیه‌ها به پسند وحشی درآید و مابقی داستان دویدن وحشی از مکه به مدینه، چنان که خود گوید: صد فرسنگ و غیره و غیره، که تماماً با قصد تخفیف تاریخ و سرگذشت اسلام فراهم آمده است.

«الم نشرح لك صدرک: مگر نه ما گشاده کردیم دل تو را یا محمد به نبوت و رسالت. کلبی گویدشان نزول این آیت آن بود که پیغامبر گفت علیه السلام: سالت ربی مسئله و ددت انی ام اسئله، با خدای خویش گستاخی بکردم، کاش نکردمی. گفتم بار خدایا آدم را صفوت دادی، نوح را عمر دراز دادی با طاعت، ابراهیم را خلت دادی، موسی را قربت دادی، داود را خلافت دادی، سلیمان را ملکوت دادی، عیسی را رفعت دادی، معنی این آن بود که مرا چه دادی... کلبی گوید: شرح صدر مصطفی آن بود که وی دو ماهه بود که از پدر باز آمد، جد وی عبدالمطلب او را نیکو می‌داشت و قریش عادت داشتندی که فرزندان خویش شیر ندادندی از احتشام و فرادایگان دادندی، از حوالی مکه دایگان آمدندی فرزندان ایشان را به دایگی فراستدندی. آن سال زنان بنی سعد بن بکر

بیامدند، در میان ایشان زنی بود نام وی ام حلیمه، نزدیک عبدالمطلب آمد، وی محمد را بر وی عرضه کرد... محمد را بر ربود و روی بر روی وی نهاد و همی دوید... آمد نزدیک همراهان خویش، پیر خرکی داشت، چون محمد را بر آن نشاند در ساعت خرک جوان گشت از برکت مصطفی علیه السلام و چون آهو در پیش کاروان می دوید، و میغی برآمد بر سر ایشان سایه می داشت. دیگر همراهان آواز می دادند که «فازان نگر». چون به قبیله رسید، وی زنی بود ضعیف حال، بزکی چند داشت پیر و لاغر و بی شیر، از برکت مصطفی جوان گشتند و با شیر بسیار و بار می گرفتند و می زادند. سرسال را رمه ی وی از آن تمام قبیله افزون گشت، چنان شد که همه قبیله را به وی حاجت افتادی و ی را به کسی حاجت نبود. و عادت آن دایگان آن بودی که هر سال دو بار به مکه آمدندی تا مادران و پدران فرزندان با ایشان نیکو کردند، وی هیچ نیامدی، گفتی: مرا به مبرت کسی حاجت نیست. چون محمد دو ساله گشت وی را از شیر باز کرد، پسرکی داشت، روزی با مصطفی علیه السلام بر کنار قبیله بر سر توده ای ریگ بازی می کردند. آن کودک بدوید و نزد مادر آمد گفت «یا امه ادركی محمدا فانه قد صرع، مادر محمد را دریاب که صرع اش عود کرده». مادرش بدوید آن جا رسید، محمد را دید ایستاده دو چشم در آسمان نهاده، گفت «یا محمد مالک؟ محمد، چه شده؟». گفت «لا بأس، همی دو تن را دیدم بر هیئت دو برنا از آسمان فرو آمدند، یکی طشت زرین به دست و یکی آب دستانی سیمین به دست، مرا بخوابانیدند و دل من از سینه بیرون گرفتند و در آن طشت بشستند چنان که مرا هیچ الم نرسید و آگاهی نبود و اینک سوی آسمان می روند و من هنوز می بینم». و ایشان جبرئیل و میکائیل بودند، و آن آب حیوان بود که دل وی را بدان بشستند از آن بود که پیغمبر را علیه السلام پس از خواب دست و روی نبایستی شست که دل او را به آب حیوان بشسته بودند، و هر چه آب حیوان بدان رسید آن را مرگ نبود و خواب نبود، فان النوم اخ الموت. چون ام حلیمه آن سخن از مصطفی علیه السلام بشنید باورش نبود که آن چیست، بترسید که مبادا که وی را صرع همی افتد. وی را برگرفت و نزد عبدالمطلب آورد گفت: «این پسر را از شیر باز کردم، وی را از خویشتن جدا کردن بر من همی از آن سخت تر آید که دست خود را از خویشتن جدا کنم، لکن بر وی از صرع همی ترسم که آن زمین ما پری ستان است مبادا که وی را چشم رسد». جد وی را باز استد، می داشت. چون وی را وفات آمد، ابوطالب وی را برداشت تا به چهل سالگی رسید بر وی وحی آمد. خدای تعالی آن حال را با یاد وی داد گفت الم نشرح لك صدرک؟». (همان، ۲۸۳۳)

بدین ترتیب معنا و مفهوم و پیام بسیار مهم و اصلی یکی از زیباترین،

عمیق ترین و آموزاننده ترین سوره های قرآن، یعنی سوره ی انشراح، در میان قصصی بی اساس پنهان می ماند و در جای آن صاحب پیامبری می شویم که چون از کودکی دچار صرع بود، از همان دوران گمان می کرد که با فرشتگان مرتبط است، با خدا بر سر مقام بالاتر چانه می زد و دایه اش به نشانه سخنان پریشانی که بر اثر صرع بر زبان می آورد، او را به عبدالمطلب پس داده بود. آیا این مطالب را بر چه اساس می توان تفسیر آیات الهی گرفت و مگر سوره انشراح، اندک نشانه ای برای هدایت عتیق به این پرونده سازی ها و ادعاها دارد و سر انجام همان سؤال نخستین که عتیق چنین اطلاعات ریزدانه ای را، که شامل پر شیر شدن دوباره ی پستان های ام حلیمه و بزهای او هم می شود، پانصد سال پس از هجرت، از کدام منبع برداشته است؟!

سخنان اخیر پاپ در باب تأثیر کاربرد تیغه‌ی شمشیر در گسترش اسلام، آن هم با توسل به مطالب کتاب‌های بی‌هویتی که خود ساخته‌اند، ارزش و اهمیت آشنایی دوباره با اسناد یهود ساخته‌ی مدعی خون‌ریزی‌ها و اختلافات صدراسلام و به طور کلی تاریخ پذیرفته شده‌ی کنونی در باب قرون اولیه‌ی اسلامی را در دستورکار مسلمین قرار می‌دهد. سخنان بی‌پایه و کین‌توزانه‌ی پاپ که در واقع از مرکز حمایت از جنایات کنیسه و کلیسا، یعنی واتیکان صادر می‌شود، به نوعی بر این چند یادداشت پایانی مبحث «اسلام و شمشیر» تأثیر گذارده و آن را به صورتی دیگر درآورده است. در این یادداشت‌های نهایی، با عرضه فقط چند نمونه از مندرجات یکی از تألیفات مشهور قرون نخست اسلامی، با نام «تاریخ نامه‌ی طبری» که به بلعمی نامی منسوب کرده‌اند، توجه می‌دهم که نگارش پاراگرافی در باب تاریخ و سیره و شروح حوادث و غزوات و نوسانات صدر اسلام را، که غالباً چهار قرن با زمان ادعایی رخ داد آن فاصله دارد، پایان نبرده‌اند مگر با قصد و غرض آماده‌سازی پیش‌زمینه برای سوء استفاده‌های پنهان و آشکار کنیسه و کلیسا، و آن چنان که در مورد تفسیر عتیق خواندیم، هر سطر این تألیفات در کار تولید و تلقین تردید در ذهن مسلمانان و ابزاری

برای ستیز با اسلام و قرآن است. آن‌ها با حوصله‌ی تمام، در هر باره و مورد، که به مسلمانان مربوط بوده است، یادگارهای مکتوبی ساخته‌اند که با حيله گری کامل، یکدیگر را تأیید می‌کنند، هر کدام مصالح ساخت آن دیگری شمرده می‌شود و از این طریق توانسته‌اند اذهان مسلمان و غیر مسلمان را به قبول تصویر نهایی این پازل چند هزار پاره هدایت کنند که نشان می‌دهد گروندگان و گردانندگان اسلام، از آغاز، در کار ستیز و اختلاف و مقام پرستی و پشیمانی از تبعیت پیامبر و حرص و بریدن سر و قطع دست و زنبارگی و جنگ افروزی و چپاول غنائم و دریافت جزیه و اجرای رجم و دشمنی با زنان و نفی هویت و خرافه پرستی و ضدیت با آزادی و تمدن و دموکراسی و پیشرفت بوده‌اند!!!

«چیزی که اسباب تأسف و تحیر است آن که در تمام این ده نسخه‌ی خطی و یک نسخه‌ی چاپی که به نظر این نویسنده رسیده و با دقت آن‌ها را مقابله و مطالعه کرده‌ام دو نسخه دیده نمی‌شود که حتی به تقریب شبیه یکدیگر باشند و بتوان گفت که آن دو از یک مأخذ حکایت می‌کنند و هر نسخه‌ای چه در کم و زیاد مطالب و سقطات و چه در اضافات و یا در اغلاط یا اختلاف عبارت به قدری با نسخه‌ی دیگر متفاوت است که هرگاه خواننده صاحب مطالعه نباشد و به تصرفات روز افزون هزار ساله توجه نداشته باشد، تصور، بل حتم خواهد کرد که این کتاب را چند تن در فواصل قرون عیدیه ترجمه کرده‌اند و چون به اول هر نسخه نگاه کند و ببیند که همه‌ی نسخه‌ها از آن بلعمی است باز خواهد گفت که بلعمی چند تن بوده‌اند و یا آن که بلعمی این ترجمه را به چند تن برگزار کرده است، چه متصور نیست یک نسخه که از دست یک شخص بیرون آمده باشد، این اختلافات فاحش را دارا باشد». (تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ص ۷ و ۸)

متن بالا حکایت روشنی از پریشانی تاریخی نامه‌ی طبری است که اینک به عنوان میراث و یادگار فرهنگ ایرانی - اسلامی مانده از قرون نخستین هجری می‌شناسند و نیز به عنوان نشانه‌ای از قدرت و استحکام و فخامت زبان فارسی، همه جا تکریم می‌کنند! اگر بهار مقید و موظف و مأمور به پراکندن اباطیل این گونه کتاب‌ها در میان مسلمین نبود و به قدر خردلی امانت داری حقیقت و مسئولیت فرهنگی خویش را می‌شناخت، به جای

تنظیم این اباطیل و انتشار مطالبی، که از این پس شمه‌ای از آن را خواهید خواند، هرده نسخه‌ی مغایر با هم را به همان گرد و غبار زمان نامعین تألیف آن‌ها می‌سپرد و به جای پخش و انتشار، مسلمین را از توجه به مقولات بی‌ربط و حقه‌بازانه‌ی آن باز می‌داشت. باید دست علامه‌ی بی‌نظیر، شیخ بزرگوار مرتضی عسکری را بوسید، که خلاف جرثومه‌های فرهنگی از قماش بهار، پیش‌تازانه و یکسره خط‌بطلان، دست رد و ظن‌تردید بر اسامی اشخاص و کتب بسیاری گذارد و کشید، که عمدتاً قهرمانان افسانه‌ها و مضمون‌مندرجاتی است که گنجینه‌ی مکتوبات به اصطلاح اسلامی کنونی ما را می‌سازد.

«دست‌یابی به این همه دروغ و افسانه و پرده‌برگرفتن از آن‌ها که قرن‌ها جزء حقایق مسلم تاریخی اسلام به حساب آمده و در کتاب‌های به اصطلاح معتبر تاریخی رفته بنیان‌های فکری و عقیدتی مجامع مختلف اسلامی را تشکیل داده‌اند، لطفی است از جانب خداوند که پس از گذشتن این همه قرون و اعصار تنها مؤلف این کتاب را شامل شده است. شگفت این که این همه دروغ و افسانه چه گونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده و چه گونه می‌توان تصور کرد که تاریخ امتی تا به این پایه آغشته به دروغ باشد. بار خدایا جرم و جنایت آن‌هایی که چنین دروغ‌هایی را در کتاب‌های خود آورده‌اند و موجب گم‌راهی مسلمین شده، اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خود منحرف ساخته‌اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است؟» (سید مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابه‌ی ساختگی، مقدمه‌ی مترجم، ص ۱۷)

آیا بازتاب درد آگاه شدن را در آن استغاثه به درگاه الهی، از زبان گوینده‌ی فوق می‌شنوید و آیا گواهی می‌دهید که چنین روشنگری‌ها و احتجاجات هنوز غباری از تأثیر بر رخسار مراکز فرهنگی، کتاب‌های درسی، زعمای حوزه‌ها، مطبوعات، وزارت ارشاد، رادیو و تلویزیون، وزارت آموزش عادی و عالی و روشن فکری مسخ شده‌ی ایران ننشاند، چنان‌که ناظرید و می‌بینید که در ده سال گذشته، که کتاب عظیم و دوران‌ساز «مگر این پنج روزه» و مجلدات «تأملی در بنیان تاریخ ایران» را منتشر کرده‌ام، یهودیان و نان‌خوران آنان چه دلک‌بازی محفلی پیرامون این تحقیقات جدید ادبی

وتاریخی به راه انداخته اند. آن‌ها نیک می‌دانند که چنین تجسسی، گشودن سوراخ و درز و شکاف در سدی است که از طریق تولید اوراق فرهنگی اختلاف ساز، برابر اتحاد دوباره‌ی مسلمین بسته‌اند، پس با تمام نیرو در کارکیپ کردن دوباره‌ی این دیواره‌اند و هیچ ذخیره‌ای از دل‌نشان پنبه‌ای آویزان مانده و هدایت شده از نخ اورشلیم نداشته‌اند که برای مقابله‌ی مملو از ناتوانی به صحنه نرانده باشند. نمونه می‌خواهید؟ وزارت فرهنگ و ارشاد مانع انتشار کتاب‌هایی است که مبدا حیات مجدد جوامع بشری را اسلام معرفی می‌کند و در برابر صدای تنه‌ای این وبلاگ، ده‌ها سایت و وبلاگ فحاش صف بسته‌اند! پس در پی آن پرده که از رخسار عتیق برافتاد، اینک به سراغ رخسار بلعمی بروم که صد بار از اوکریه تر و زشت سخن تر است:

«... فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة... اگر طالبید دو، سه و یا چهار زن بگیرید و اگر از برقراری عدالت میان آن‌ها نگرانید، پس یک زن بگیرید... (نساء، ۳).
و لن تستطيعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم... اگر اراده هم کنید قادر به برقراری عدالت بین زنان تان نخواهید بود...» (نساء، ۱۲۹)

این آیات صریح الهی در باب رفتار یکسان و عادلانه با زنان است و در آن با برهان روشن و نه با قیدبندگی و فرمان‌بری و اجبار، توضیح داده می‌شود که سلامت محیط خانوادگی در گزینش یک همسر مناسب است. اسلام باب طلاق را با شرایطی به سود هر دو طرف و در تنگناهای اخلاقی و رفتاری و مادی و دینی و غیره باز می‌گذارد تا زن و مرد امکان جست و جوی جفت دل خواه خویش را از دست ندهند، چنان که درهای زندگی مشترک و مورد پذیرش طرفین، برای یک مرد موفق به اجرای عدالت در سرپرستی چند خانوار را نیز نمی‌بندد. اما بخوانیم که تاریخ نگاران اسلامی، که از میان آن‌ها بلعمی را گزیده‌ام، بدون استثنا، در این باره چه بهتان‌هایی به پیامبر اعظم زده‌اند.

«پیغمبر پانزده زن به زنی کرد، سیزده آن بودند که بدیدشان و به خانه آورده

و گاه پانزده زن داشت به یک جای و گاهی ده. و دو آن بود که نادیده دست باز داشت و به خانه نیاورد و گاهی نه داشت و چون بمرد نه زن داشت». (بلعمی، تاریخ نامه، جلد اول، ص ۳۰۸)

چند سود از ارائه‌ی این اطلاع زبده از زندگی خصوصی و داخلی پیامبر، که ظاهراً ۴ قرن پس از درگذشت رسول خدا بیان می‌شود، به جیب کسانی سرازیر است: نخست این که بگویند اولین منکر فرامین الهی، شخص پیامبر اسلام بوده، که خلاف آیه‌های قرآن، پانزده زن در آن واحد به خانه داشته و بی پروا از امکان برقراری عدالت در میان آنان، که خداوند تلاش برای رعایت آن را ناممکن شمرده، حرمسرا ساخته است. و سود دوم آن جاست که کسانی برای رفع اشکال از این گفتار بی مدرک مورخین سده‌های چهارم و پنجم، ابتدا را بر این نمی‌گذارند که صحت این ادعاهای بی سروته را، که به عنوان سیره‌ی رسول خدا آورده‌اند، بررسی کنند، بل نمونه‌ی پیامبر را وسیله‌ی سوء استفاده‌ی دیگری گرفته‌اند تا به صاحبان مکتب اجازه دهند تا اطراف خویش را با زنانی محروم از عدالت به عنوان صیغه‌ی شرعی پر کنند، امری که در بطن خود نفی هدایت قرآن به عدالت و برابری در رفتار با زنان را حمل می‌کند و تابعین راستین کتاب خدا پیوسته از عمل به آن پرهیز کرده‌اند.

«در حالی که کوروش تنها یک همسر به نام کاسان دان اختیار کرد و پس از درگذشت یگانه همسرش هرگز دیگر ازدواج نکرد، محمدبن عبدالله بر طبق نوشته‌های تاریخ‌نویسان معتبر عرب مسلمان و غربی به غیر از زنانی که به نحوی از انحاء با آن‌ها در رابطه‌ی زناشویی بود، با تعداد بیست و نه زن عقد زناشویی بست... علامه ملا محمدباقر مجلسی می‌نویسد، از امام جعفر صادق پرسش کرده‌اند پیامبر چند نفر زن می‌تواند به طور شرعی داشته باشد. امام جعفر صادق پاسخ داده است پیامبر می‌توانست هر تعداد زن که مایل بود برای خود اختیار کند... کوله نوشته است، هنگامی که عایشه از ظرفی آب می‌آشامید، محمد آن ظرف را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که لب‌های عایشه با آن تماس گرفته بود، بقیه آب ظرف را می‌آشامید. همچنین موقعی که عایشه گوشت‌های استخوانی را می‌خورد، محمد استخوان را از دست عایشه می‌گرفت و از همان محلی که عایشه با دندان‌هایش گوشت‌های

استخوان را خورده بود، بقیه گوشت های استخوان را می خورد... ملا محمدباقر مجلسی نوشته است، روزی محمد از «حفصه» دختر عمر که یکی از زنان اش بود دیدار می کرد. حفصه برای دیدار پدرش محمد را ترک کرده و زودتر از زمان پیش بینی شده از خانه ی پدرش مراجعت نمود و هنگامی که به خانه اش رسید مشاهده کرد که در اطاق اش از پشت بسته شده است. پس از این که حفصه چند ضربه به در نواخت، محمد در حالی که عرق از پیشانی اش سرازیر می شد، در اطاق را به روی او باز کرد. حفصه با مشاهده وضع محمد، به زودی به جریان امر پی برد و از این که محمد در غیاب او «ماریه» برده سیاه پوست صیغه اش را به رختخواب او برده و با وی همبستر شده بود به شدت خشمگین شد... رویداد دوم درباره ی شرح زندگی محمد با ماریه قبطیه را «گیلوم» از اسلام شناسان معروف غربی و علامه ملا محمدباقر مجلسی توضیح داده اند. «گیلوم» از قول ابن اسحق، و ابن هشام و ابن خثیر، نقل می کند که علی ابن ابی طالب روایت کرده است که چون پسر عموی ماریه قبطیه به نام «معبور» دائماً به محل سکونت ماریه رفت و آمد می کرد، محمد به علی دستور داد رفتار «ماریه» را زیر نظر بگیرد و چنانچه متوجه شد که معبور با ماریه رابطه نامشروع برقرار کرده است فوراً او را بکشد. علی به محمد اظهار داشت: «با سرو جان امر تو را اطاعت خواهم کرد و هیچ مانعی مرا از انجام این وظیفه باز نخواهد داشت. اما آیا تنها مشاهده شخص من از عمل نامشروع این دو برای اجرای دستور تو کافی خواهد بود؟» محمد پاسخ داد: «آری، به طور یقین، مشاهده ی شخص تو به تنهایی برای اجرای این دستور کافی خواهد بود». علی می گوید او شمشیرش را برداشت و به منظور اجرای دستور محمد ملاقات های ماریه و معبور را زیر نظر گرفت. در ضمن جریان تعقیب آن ها متوجه شد که ماریه و معبور در خانه ماریه خلوت کرده اند. هنگامی که معبور خانه ی ماریه را ترک می گفت علی با شمشیر کشیده اش به او حمله برد. اما معبور که متوجه جریان امر شده بود فرار اختیار کرد و در ضمن فرار از نخل خرمایی که سر راه فرارش بود بالا رفت. هنگامی که معبور از نصف درخت خرما بالا رفته بود، متوجه شد که علی دارد به او نزدیک می شود، از این رو خود را به پایین پرتاب کرد و روی علی افتاد. هنگامی که ضمن پایین افتادن از درخت خرما، لنگ معبور به هوا بالا رفت، علی متوجه شد که فاقد آلت مذکر جنسی است، از این رو شمشیرش را غلاف کرد و نزد محمد رفت و جریان را به وی گزارش داد. محمد پس از شنیدن ماجرا، شکر خدا را به جا آورد... گیلوم، یکی از اسلام شناسان معروف غربی در رابطه با نظر محمد نسبت به زن و ازدواج، حدیثی نقل می کند که ابن اسحق آن را از «ابن عباس» شنیده است. بر طبق حدیث مذکور، ابن عباس می گوید روزی

محمد طفل دختر او را که روی زمین می خزید مشاهده کرد و اظهار داشت، هر گاه در زمانی که این طفل رشد می کند، او زنده باشد، با وی ازدواج خواهد کرد... کلینی به سند معتبر از قول امام رضا روایت کرده است که قدرت جماع محمد با چهل مرد برابر بود. محمد نه نفر زن داشت و در هر شبانه روز با همه ی آن ها همخواگی می کرد... مجلسی همچنین می نویسد هر زمانی که محمد با زنی قصد ازدواج داشت، زنی را می فرستاد تا بدن نامزدش را آزمایش کند و به وی دستور می داد گردن و سایر قسمت های بدن وی را بو کند، و ببیند آیا قسمت های مختلف بدن او خوش بوست یا نه. همچنین محمد به فرستاده ی خود دستور می داد، قوزک های پاهای زن مورد نظر را نیز آزمایش کند و ببیند آیا آن ها پرگوشه هستند یا نه. زیرا محمد معتقد بود که اگر قوزک ها پرگوشه باشند نشانه ی آن است که تمام بدن پرگوشه است... مجلسی از کلینی روایت می کند که روزی مؤذن محمد به نام «ابن امه مکتوم» که شخص نابینایی بود برای ملاقات محمد وارد اتاق اش شد. چون در آن هنگام عایشه و حفصه آن جا حضور داشتند، محمد در لحظه ی ورود ابن امه مکتوم به عایشه و حفصه تکلیف کرد که اتاق را ترک گویند. آن ها گفتند ولی این شخص نابیناست و قدرت بینایی ندارد. محمد پاسخ داد: «ولی شما که نابینا نیستید».

(مسعود انصاری، کورش بزرگ و محمد بن عبدالله، ص ۱۶۵ به بعد)

آیا کافی نیست؟ مسعود انصاری نیاز به معرفی ندارد. دست به سینه ی دربار پهلوی، نان خور غرب و دشمن بی آرام اسلام و قرآن. آیا دست مایه او برای آلودن همه چیز زندگی پیامبر گرامی جز کتاب های قرون اولیه ی اسلامی و روایات و احادیثی است که در همان کتاب ها مضبوط کرده اند؟ پس چرا این گونه نوشته ها که چماقی به دست دشمن برای کوبیدن بر فرق فرهنگ ممتاز اسلامی می دهد، همه جا پخش است و در زمره اسناد اسلامی پذیرفته می شود؟ چرا کسی در حوزه های اسلامی نمی پرسد این جفنگ ها را، که شامل شمارش دفعات رفتار جنسی در خلوت شبانه ی پیامبر نیز می شود، چهار قرن پس از وفات رسول گرامی، به چه قصدی بیان می کنند و اسناد آن از کدام ویدئوی مخفی به دست آمده است؟ اینک به سادگی این توهین و افتراها بر پیامبر اکرم، که در اندازه ی توصیف یک بیمار جنسی است، به نقل از مورخین قرن چهارم به بعد و به تأیید محققین غالباً یهود غربی، در کتب بسیار، بدون اعتراض مانده است و این همه

مرکز گسترش و تبلیغ دین، تومانی خرج این الزام نمی کنند که سرانجام تکلیف این مکتوبات مذموم و ضد دین و ضد قرآن و ضد پیامبر را معلوم کنند و همین را بسنده می بینند که در تنگناها، احتمالاً زیر لب زمزمه بیاورند که این نوشته ها در زمره ی اسرائیلیات است، اسرائیلیاتی که بر سر منابع تکرار و در کتاب خانه های مراکز اسلامی محترم شمرده می شود!

«سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فيها آيات بينات لعلمكم تذكرون. الزانية و الزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة و لا تأخذكم بهما رافة فى دين الله ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين. الزاني لا ينكح الزانية او مشركة و الزانية لا ينكحها الا زان او مشرك و حرم ذلك على المؤمنين. و الذين يرمون المحصنات ثم لم ياتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدًا و اولئك هم الفاسقون. الا الذين تابوا من بعد ذلك و اصلحوا فان الله غفور رحيم. و الذين يرمون ازواجهم و لم يكن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقين. و الخامسة ان لعنت الله عليه ان كان من الكاذبين. و يدرؤا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكاذبين. و الخامسة ان غضب الله عليها ان كان من الصادقين. و لو لا فضل الله عليكم و رحمته و ان الله تواب حكيم. ان الذين جاؤا بالا فك عصبة منكم لا تحسبوه شرا لكم بل هو خير لكم لكل امرى منهم ما اكتسب من الاثم و الذى تولى كبره منهم له عذاب عظيم. لولا ان سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خيرا و قالوا هذا فك مبين. لو لا جاؤا عليه باربعة شهداء فاذا لم ياتوا بالشهداء فاولئك عند الله هم الكاذبون. و لو لا فضل الله عليكم و رحمته فى الدنيا و الآخرة لمسكم فى ما افضتم فيه عذاب عظيم. ان تلقونه بالسنتكم و تقولون بافواهمك ما ليس لكم به علم و تحسبونوه هينا و هو عند الله عظيم. و لو لا ان سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظيم. يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابدًا ان كنتم مؤمنين. و يبين الله لكم الايات و الله عليم حكيم. ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين امنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا و الآخرة و الله يعلم و انتم لا تعلمون. و لو لا فضل الله عليكم و رحمته و ان الله رؤف رحيم.

این سوره را نازل و واجب کردیم، و اگر پند می گیرید آیات روشنی در آن بیان شده است. زن و مرد زناکار را یکصد ضربه تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز آخر ایمان دارید، بر دین خدا نسبت به آن ها سهل نگیرید و باید گروهی از

مؤمنان شاهد مجازات آنان باشند. مرد زناکار باید با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند و زن زناکار را به عقد مرد زناکار یا مشرک درآورد و ازدواج با آن‌ها بر مؤمنین حرام است. کسانی را که به زنان پاک دامن تهمت می‌زنند و نمی‌توانند چهار شاهد علیه آن‌ها بیاورند، هشتاد ضربه تازیانه بزنند و پس از آن هرگز شهادت آن‌ها را نپذیرید، که فاسق اند. مگر آن که توبه کنند و درصدد جبران برآیند که خداوند آمرزگار و مهربان است. کسانی که به زن خود تهمت می‌زنند و شاهی ندارند باید چهار مرتبه به خداوند سوگند بخورند که راست می‌گویند و بار پنجم بگویند لعنت خدا بر دروغ‌گویان. اگر زنی چهار بار به خداوند سوگند بخورد که همسرش راست نمی‌گوید او را مجازات نکنید. این زن باید بار پنجم بگوید که خشم خدا بر او باد اگر دروغ بگوید. باشد که مشمول فضل و رحمت خداوند توبه‌پذیر و حکیم شوید. اگر کسانی بر شما دروغی ببندند ضرری برای شما نیست و برای شما خیر است زیرا کسانی که مرتکب این گناه شده‌اند و آن‌ها که به آن دامن می‌زنند، عذابی عظیم پیش روی خواهند داشت. چرا وقتی نسبت به زنان و مردان مؤمن گمانی شنیدید خوش بین و مطمئن نبودید و نگفتید دروغ است. اگر مدعیان نتوانند چهار شاهد بیاورند و اگر شاهی نداشته باشند خداوند آن‌ها را دروغ‌گو می‌داند. اگر در دنیا و آخرت از فضل و رحمت خدا بهره‌مند نباشید، به خاطر سخنان بی‌هوده‌تان به عذابی عظیم دچار خواهید شد. اگر پرحرفی کنید یا آن‌چه را که نمی‌دانید بی‌محابه‌ا بر زبان آورید، در نظر خدا جرم بزرگی مرتکب شده‌اید. چرا وقتی دروغی را می‌شنوید نمی‌گویید در مقامی نیستید که درباره آن اظهار نظر کنید و نمی‌گویید خداوند منزهی تو و این بهتانی آشکار است. خداوند هشدار می‌دهد که اگر ایمان دارید هرگز این کار را تکرار نکنید. خداوند علیم حکیم آیات خود را بر شما آشکار خواهد کرد. آن‌ها که قصد بدنام کردن مومنان را دارند، در دنیا و آخرت گرفتار عذاب خواهند بود و خدا چیزهایی می‌داند که شما نمی‌دانید. باشد که مشمول فضل و مرحمت خداوند مهربان و رؤوف باشید». (سوره نور، آیات ۱ تا ۲۰)

این آیاتی است برای تعیین تکلیف با یک مقوله و مشکل اجتماعی، یعنی بهتان زدن رایج و همیشگی به زنان که خداوند با ساده‌ترین صورت و با قائل شدن حق برابر برای زن و مرد، در انکار و اثبات، راه حل این مشکل اجتماعی را عرضه و توصیه می‌کند که این‌گونه اتهام‌ها و بهتان‌ها ارزش توجه ندارد، باید آن‌ها را کوچک شمرد، اشاعه نداد و به سلامت رفتاری و روابط جاری در محیط همگانی صدمه نرساند. آیا در این آیات تابان و روشنگر،

که سراسر حفاظت از اعتبار آدمی و مبارزه با توسل به شیوه های ناسالم در روابط اجتماعی و خانوادگی است، سخنی از عایشه و جنگ بنی المصطلق و صفوان و افسانه ای می بینید، که مختصر آن را در زیر می آورم؟!

«چون پیغمبر علیه السلام به غزوه ی بنی المصطلق شد، عایشه را با خویشتن ببرد. و رسم او چنان بودی که هر بار که به غزو شدی قرعه زدی میان زنان، هر که را به نام او برآمدی آن زن را با خویشتن ببردی. این بار قرعه به نام عایشه برآمد... پس چنین گویند که از شب یک نیمه شده بود که عایشه به دست و روی شستن شد. چون باز آمد و پرده ی هودج فرو هشت، چون وقت سحر بود که مردمان بار خواستند نهادن، او را به یاد آمد که مخنقه ای داشت از جنز یمانی، آن جا که دست و روی بشست، از یاد باز کرده بود. همچنان به طلب آن مخنقه برفت و پرده برنیفکند. و شب تاریک بود، بجستن گرفت و نیافت. شتریان چون فراز آمد و هودج را فرو هشته دید، چنان دانست که عایشه به هودج اندر است، هودج بر شتر نهادند و برفتند. چون عایشه باز آمد، لشکر برگرفته بودند و برفته. متحیر بماند... پس چون روز روشن ببود، صفوان اندر لشکرگاه همی گردید، سپیدی چادر دید. چون فراز شد، عایشه را دید. گفت: ای زن پیغمبر، تو را چه رسید؟ گفت: چنین و چنین بود. و قصه بگفت. صفوان او را بر شتر خویش نشاند و مهار به دست گرفت و همی راند. چون پیغمبر علیه السلام به منزل رسید، عایشه را ندید. علی را از پس باز فرستاد. علی چون بیامد، صفوان را به راه اندر دید که عایشه را همی آورد. پرسید که چه افتاد. عایشه قصه بگفت. علی سبک بازگشت و پیغمبر را از آن آگاه کرد. خبر اندر لشکر افتاد که عایشه به هودج اندر نیست. چون بدیدند صفوان همی آمد و عایشه را همی آورد. عبدالله بن ابی گفتا: عایشه معذور است بدین که کرد، که صفوان از محمد خوب روی تر است و جوان تر، و هر کسی چیزی دیگر همی گفتند. چون باز مدینه آمدند، سخن فاش گشت. و هر کسی بر گونه ی دیگر می گفتند به زشتی. و مردی بود از بنی عبد مناف، راهی بوبکر بود و به خانه ی او اندر بودی، و بوبکر او را خالی خواندی و گفتی خویشاوند است، و مادرش را خالیه، و نامش مسطح بود. گواهی داد و گفت: من دیر است تا همی دانم که عایشه به خانه ی پدر اندر با صفوان سر داشت، و آن زینب که زن زید بوده بود، گفتا من نیز دیرگاه است تا این همی دانستم. و دیگر حسان بن ثابت، شاعر پیغمبر بود، گواهی داد. مردمان گروهی گفتند راست است و گروهی گفتند دروغ است... و پیغمبر علیه السلام هر روزی اندر آمدی و برابر عایشه بنشستی و روی پیش داشتی و هیچ سخن نگفتی، تا عایشه از غم بیمار شد. پس یک روز پیغمبر را گفت: من چنین بیمارم و مرا

کس نیست، دستوری ده تا روزی چند به خانه ی پدر شوم تا به تر شوم. پیغمبر گفت: تو به تر دانی. عایشه با کنیزکی باز خانه ی مادر شد و همچنان بیمار همی بود و چیز نخورد. و پیغمبر علیه السلام آن جا نشد... پیغمبر علیه السلام پس از آن برخاست و سوی عایشه اندر شد، و بوبکر را و عایشه را و مادرش را بنشانند و گفت: یا عایشه، دانی که مردمان اندر تو چه همی گویند و این حدیث فاش گشت و مرا دل تنگ شد، و **اندر این جهان کس معصوم نیست و بی گنه نیست**. اگر تو از این که همی گویند چیزی کرده ای توبه کن و عذرخواه تا خدای گناه تو را عفو کند. عایشه آب از چشم فرو گذاشت و سر بر زانو نهاد و همی گریست. بوبکر گفت: ای دختر، گریستن سود ندارد، تو را پیغمبر سخنی همی گوید جواب ده. عایشه سر برداشت و گفت: چه گویم و مرا به خدای از این سخن توبه نباید کردن و از کس عذری نباید خواستن، و من از این سخن بی گناهم و اگر چند با شما بسیار بگویم شما مرا استوار ندارید. ولیکن من با شما آن گویم که پدر یوسف گفت با برادران یوسف: فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون، و این کار را جز خدای عزوجل پیدا نکند، و اگر همه جهان همی گویند تو ایشان را استوار نداری الا که خدای عزوجل از پاکی من تو را آگاه کند، و مرا چندان مقدار نیست که از بهر من آیت آید مگر بر زبان جبریل علیه السلام تو را بازنماید یا به خواب ببینی، و من امید دارم بدین که همی گویم. پس پیغمبر علیه السلام هم آن جا نشسته بود که جبریل آمد و آیت بر وی خواند. و چون پیغمبر را علم گرانی وحی آمد و اثر بر وی پدید شد. مادر عایشه را روی زرد گشت و ابوبکر بترسید و لرزه بر اندام شان افتاد، ترسیدند که عایشه را رسوایی پدید آید. و عایشه را دل ایمن بود که خدای عزوجل به پیغمبر جز راستی نفرستد. پس خدای هفده آیت فرستاد اندر شأن عایشه و پاکی او، و اول آیت ها این است که همی گوید: **قوله تعالى، ان الذين جاوا بالافك عصبه منكم لا تحسبوه شرا لكم بل هو خير لكم لكل امري منهم ما اكتسب من الاثم**. تا آن جا که **اولئك مبرؤن مما يقولون لهم مغفرة و رزق كريم**. و خدای عزوجل عایشه را بستود و پاکی او یاد کرد اندر این آیت ها. پیغمبر علیه السلام شاد شد و بخندید و عایشه را گفتا: مژده باد تو را که خدای عزوجل آیت فرستاد اندر پاکی تو. عایشه شاد شد و از پاکی خویش دلیری گرفت... پس خدای عزوجل پیغمبر را بفرمود تا آن کس ها که بر عایشه دروغ گفتند حد بزنند، و خدای عزوجل گفت: والذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم. و بدین معنی مهتر ایشان را خواست عبدالله بن ابی را، گفت من ایشان را عذاب بزرگ کنم. و دیگر گفت: ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فی الذين امنوا لهم عذاب الیم، فی الدنيا و الآخرة. و عذاب این جهانی حد بود. و پیغمبر علیه السلام هم آن گاه از خانه بیرون آمد و

حسان بن ثابت را و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش را پیش آورد و هر سه را حد بزد». (بلعی، تاریخ نامه، ص ۱۱۲ تا ۱۱۶)

چه گونه چنین نمایش نامه ی قی آوری را از درون آیات نخستین سوره نور بیرون کشیده اند و به راستی چرا تاکنون یکی از این همه شیخ مسئله گو بر دهان گوینده ی این مبهمات نکوبیده، که تنها قصد بازیچه شمردن قرآن و آلودن همه چیز اسلام را دارد و چرا چنین تابلوی بدرنگ و نمایی را یکی از محکقات حوادث صدر اسلام پنداشته اند؟ به درستی که از آوردن جزییات بیش تر در باب شروحو که براین افسانه افزوده اند، شرمنده ام، فقط بدانید که در یکی از این اضافات و افاضات چنین ثبت است که عایشه پس از نزول به اصطلاح آیه ی تطهیر خویش، زیر لب خندید و از آن پس دیگر به خداوند و قرآن و رسالت شوهرش اعتقادی نداشت؟! آیا منظور این شرح نویس روشن نیست؟

«چون سال هجرت نزدیک آمد یک سال از مدینه از خزرج شش تن به حج آمده بودند و مدینه دو قبیله داشتند: یکی اوس و دیگر خزرج، و خزرج بیش تر از اوس بودند و روستاهای مدینه چون خیبر و قریظه و وادی القری و ینبوع همه جهودان داشتند. از بنی اسرائیل و از عرب بودند و از شام آمده بودند از بیت المقدس، از بخت نصر گریخته بودند پیش از اسکندر، و آن جا به زمین یثرب اندر به دیه ها بودند. و این اوس و خزرج خواستندی که آن دیه ها از ایشان بستانند و آن حصارها بود بزرگ و استوار، و نتوانستند ستن، و جهودان صفت پیغامبر علیه السلام شنیده بودند و اندر تورات خوانده و بدو گرویده بودند ولیکن پنداشتند که از بنی اسرائیل باشد از قرابتان موسی. ندانستند که از عرب باشد. و به تورات اندر صفت محمد علیه السلام نبشته بود. ولیکن جهودان پیشین از تورات پاک کرده بودند، و این فرزندان ایشان ندانسته بودند که از عرب بود. و پیغمبر را درود دادندی و بدو گرویده بود... پس این شش تن از مدینه بیامدند از خزرج آن سال به حج و نام ایشان یکی: اسعد بن زراره بود و کنیت اش ابوامامه. و دیگر: عوف بن حارث. و سوم: رافع بن مالک. و چهارم قطبة بن عامر. و پنجم عقبه بن عامر بن حرام. و ششم جابر بن عبدالله. و ایشان به منا فرود آمدند و مردمانی بودند نه سخت مهتر و نه سخت دون، و مردمانی روی شناس بودند. پیغمبر علیه السلام سوی ایشان شد و مسلمانی بر ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان خواند. ایشان را آن خوش آمد و بگرویدند. و از قرآن لختی بیاموختند. پیغمبر خویش را بر ایشان عرضه کرد که او را به مدینه برند. ایشان گفتند: یا رسول الله، مردمان مدینه دو

قبیله اند: یکی اوس و دیگر خزرج، و ما همه از خزرجیم. و میان اوس و خزرج عداوت است. اکنون ما برویم و خبر تو و دین تو ایشان را بگوییم تا اختلاف از میان ایشان برخیزد. پس آن‌گه دیگر سال باز آییم و تو را خبر بیاریم تا عزیزتر باشی و با ما بیایی... پس چون وقت حج بود همه مردمان مدینه گرد آمدند و هم این شش تن را رسول کردند، و شش دیگر هم از خزرج بگزیدند و رسول کردند. و نام این شش تن دیگر یکی معاذ بود، و دیگر عوف بن حارث، و سه دیگر رافع بن مالک، و چهارم نکوان بن [عبد] قیس، و پنجم عبادۀ بن الصامت، و ششم یزید بن ثعلبه و [عباس] بن عبادۀ بن نضله، (شش تنی که به هفت نام خوانده می شوند!!!!) ایشان را بفرستادند و گفتند بروید و بیعت کنید و محمد را با خویشتن بیارید که ما همه مدینه با او بیعت کردیم و پیش او بایستیم به جان و خواسته... پس چون بیعت بکردند، پیغمبر نیت آن کرد که با ایشان به مدینه رود پنهان. و اندر همه قریش مشهور بود که هیچ کس را رای و تدبیر چنان که عباس نبود. و او رئیس قریش بود و بوطالب او را وصی کرده بود... پس پیغمبر او را گفت: ای عم، من راز خویش با تو خواهم گفت و کار به تدبیر تو خواهم کردن، تو این راز بر من نگاهدار. عباس گفت: ای پسر، بگوی. گفت: تو دانی که از پس عمم بوطالب چند سختی و رنج به من رسید و من چند صبر و احتمال کردم و از قریش چند ذل و خواری کشیدم. اکنون دل ام از مکه سیر شد، و چندین سال است تا به موسم حج خویشتن را بر همه قبایل عرب عرض می کردم و هیچ کس به من و دین من نگروید. و خواستم که کسی از آیندگان مرا به شهر و موضع خویش برد تا آن جا دین خویش بدارم، کس را نیافتم مگر مردمان مدینه و زمین یثرب. و از ایشان پارسال شش تن بیامدند و به من بگرویدند. و امسال دوازده تن آمدند و با من بیعت کردند. و مرا همی خوانند و من با ایشان بخواهم رفتن، تو چه بینی؟ عباس گفت: ای پسر، من نصیحت خویشتن از تو باز ندارم و من صواب نمی بینم که تو با دوازده تن به مدینه روی، و مردمان مدینه ده هزار و بیست هزار بیش اند و میان شان پیوسته خلاف باشد. به جایی که چندان خلق باشند به گفتار دوازده تن همه ی شهر اعتماد نتوان کردن... پس چون سال برآمد، مصعب به مکه باز آمد تا پیغمبر را علیه السلام آگاه کند از آن خبر. و از مدینه هفتاد تن از امیران و مهتران با مصعب بیامدند تا پیغامبر را با خود ببرند، چون ابن معرور و چون ابو جابر عبدالله بن عمرو بن حرام. و آن مهتران که مسلمان شده بودند همه با ایشان بودند و همه به مکه آمدند. و این دوازده تن که بیعت کرده بودند، چون حج بکردند وعده کردند که با پیغمبر علیه السلام گرد آیند بر عقبه و با او بیعت کنند و او را به مدینه برند... پس پیغمبر علیه السلام دست دراز کرد بیعت را. و نخستین کسی که دست بر دست پیغمبر زد ابن معرور

بود، و گروهی گویند اسعد بن زراره بود، و گروهی گویند ابوالهیثم بن تیهان بود، و اختلاف است اندر این هر سه. پس این هفتاد تن بیعت کردند. آن گاه عباس بن عبدالمطلب سخن گفت اندر آن میان... پس پیغمبر علیه السلام گفت: ایدر کس نیست که بر شما گواه باشد جز خدای تعالی، شما نامزد کنید نقیبان را و از میان قوم خویش بیرون کنید تا بر شما گواه باشند. پس ایشان دوازده تن را از آن هفتاد تن نامزد کردند نه از خزرج و سه از اوس، و گفتند ایشان مهتران ماند و همه مدینه فرمان ایشان کنند، و ایشان نقیبان اند. و دیگر باره سوگند خوردند که ما و این مردمان، و آن که به مدینه اند همه یکی اند. پس آن مردمان گفتند که ما کس فرستیم تا همه مردمان شهر ما بیایند با سلاح ها و هیچ کس تو را خلاف نکند. و هر کس که مخالفت کند هم اندر ساعت بکشیم. پیغامبر شاد شد و ایشان را دعا کرد و عباس را گفت: ای عم، امید دارم که خدای تعالی این کار تمام کند و این دین من بر این مردمان آشکارا کند که عدد این نقیبان و مهتران که این پذیرفتاری کردند دوازده تن اند و عدد حواریان عیسی دوازده تن بودند که خدای عز و جل دین عیسی را بدیشان آشکارا کرد و اندر همه جهان بپراکند... و از مدینه جز این هفتاد تن، دیگر به حج آمده بودند و از این حال آگاهی نداشتند. پس مکیان سوی ایشان شدند و پرسیدند. ایشان گفتند ما خبر نداریم از این کار و از این کسان، و گروه مدینه این کار بی ما نیارند کردن. مکیان این سخن ایشان استورا داشتند. پس پیغمبر علیه السلام برخاست و با این کسان به مدینه رفت. (بلعی، تاریخ نامه ی طبری، قطعاتی از ص ۷۱ تا ۷۹)

در این توصیف مفصل و جزء به جزء، از هجرت رسول خدا به مدینه، نشانه های آیه ی ۴۰ سوره ی توبه، سخنی از علی در بستر پیامبر خفته، ابوبکر همراه رسول خدا، بوته های خار، غار، عنکبوت تار ساز و کبوتر تخم کن نیست که بر مبنای کلمه ی غار و دوست محزون در آن آیه، اجزاء داستان دیگری در باب هجرت پیامبر گرفته اند، تابی کسب اطمینان نخستین که آیا آن ماجراها در واقع امر نیز رخ داده یا نه، خفتن در بستر را اسباب مفاخره ی شیعه و همراهی ابوبکر را سبب غرور اهل سنت بگیریم، هر چند در آن آیه سخنی از هجرت و اشاره ای به نام پیامبر و ابوبکر نیست و شروح کنونی بر آن، که با فرض ارتباط آیه با مقوله ی هجرت ساخته اند، متضمن و محتوای قصصی خارج از متن صریح قرآن است که اتکایی بر هیچ مبنا و نشانه ی تاریخی ندارد. ما بر اساس آیه های

قرآن، با نفی و تبعید و اخراج پیامبر خدا از مکه آشناییم و برای حضور قطعی پیامبر در مدینه، در پی نفی از مکه نیز، علاوه بر قبر مطهر پیامبر در مدینه ی کنونی، لا اقل آیه ی ۶۰ از سوره ی احزاب را شاهد می گیریم که بر آزار منافقین نسبت به رسول خدا در مدینه سخن می گوید، با این همه اکنون میان این دو افسانه ی هجرت مانده ایم و حق داریم بپرسیم اگر مخطوطات موجود در باب تاریخ اسلام در موضوع حساسی چون هجرت پیامبر نیز، همانند تمامی دیگر افاده ها در باب صدر اسلام، فاقد استحکام و ایقان است، اولاً چه کسانی این قصه های پریشان بی ربط را و با چه هدفی ساخته اند و دیگر این که مثلاً در این جا، به چه مناسبت باید یکی از این دو افسانه نابیوسیده را در جای شرح واقعی رخ دادهای صدر اسلام بپذیریم و چنان سرسپرده ی خیال بافی های بی منتهای مؤلفین ناشناس منسوب به قرن چهارم به بعد باشیم و داده های آنان را با وحی الهی برابر بپنداریم که من باب تحقیق تازه نیز، چنان که تاریخ سرپرستی این گونه اقوال می گوید، در صدد و به صرافت نیفتیم تا کنجکاوای کنیم، شاید بر اساس قرآن، تصویر سالم تری از اوضاع مسلمین و پیامبر در صدر اسلام به دست آوریم؟ آیا دستور چنین تسلیم و پذیرش بی قید و شرطی به سیره ها و مغازی و شروح کنونی، در باب حوادث دوران حیات پیامبر، آن گاه که می دانیم نزدیک به تمامی آن ها بافته هایی به قصد تحقیر پیامبر و تذلیل مسلمین و توهین به قرآن و فاقد اساس محکم است، از کدام مرجع و منبع و مبدایی صادر شده است؟ بی شک این سئوال ها جوابی ندارد جز این که پیوندی را میان سازندگان تالیفات قرون اولیه ی اسلام و صاحب اختیاران بعدی فرهنگ اسلام برقرار بیانگاریم.

«پس پیغمبر اندر آن سال عایشه را به خانه آورد، و عایشه گفت: مرا بر همه زنان پیغمبر به هفت چیز برتری است: یکی آن که جبریل به صورت من آمدی **سوی پیغمبر**، و دیگر چون مرا به زنی کرد هفت ساله بودم و چون به خانه آورد نه ساله بودم، [و سه دیگر] مرا دوشیزه دید و جز او هیچ کس دست بر من ننهاد، و همه زنان او پیش از رسول شوهر داشتند، و چهارم چون پیغمبر را جبریل بیامدی و وحی آوردی و او به خانه اندر بودی با زنی خفته، بیرون

آمدی و آب بر سر ریختی و خویشتن بشستی و آن گه سخن خدای بشنیدی از جبریل، و چون با من خفته بودی و جبریل پیامدی از من جدا نشدی و هم با من وحی بشنیدی، و ایدون گفتی که از همه ی زنان بر من عایشه دوست تر است و از مردان، پدرش ابوبکر، و پنجم چون مرا تهمت کردند عبدالله ابی و منافقان، خدای تعالی اندر پاکی من پانزده آیت قرآن فرستاد که تا رستخیز این آیت ها همی خوانند، و ششم جبریل علیه السلام را من دیدم از میان همه زنان پیغمبر و کس دیگر ندید. و هفتم پیغمبر به خانه ی من وفات یافت و چون بیمار شد به خانه ی من آمد. و این خصلت ها که عایشه بدان فخر کرد هیچ کس او را خلاف نکرد در اخبارهای دیگر مگر آن که گفته است که جبریل به صورت من آمدی، اندر این اختلاف است. محمد بن جریر این یاد نکرده است، ولیکن اندر اخبارهای دیگر ایدون گفته است که جبریل علیه السلام نزد پیغمبر به صورت دحیة الکلبی آمدی، و او مردی بود نیکو روی و به عرب اندر از او نیکو روی تر نبود، و از بنی کلب بود. و بدین سال اندر خدای عز وجل نماز چهار رکعت فرمود و اصل نماز دو رکعت بود به مکه. چون پیغمبر به مدینه آمد، هم در آن سال خدای عز وجل نماز پیشین و دیگر و خفتن چهار رکعت فرمود، و نماز بامداد و نماز سفر دو فرمود، چنان که در اول فرموده بود». (همان، ص ۸۲)

در این شرح و روایت، عایشه در سال نخست هجرت، به همسری پیامبر مفتخرمی شود و مکانی به اومی بخشند که جبرئیل هم برای خوش آمد پیامبر به صورت عایشه و در بیانی دیگر، به صورت خوش سیماترین مرد عرب، با نام دحیة الکلبی ظاهر می شده، تا شاید احتمال دهیم که پیامبر جز صورت خوش را نمی پذیرفته، از دیدار سیمای اصلی جبرئیل کراحت داشته و بی خردانه باور کنیم که جبرئیل در همان سیمای عاریتی، به پیامبر خفته در کنار عایشه، توأمأ وحی می خوانده است! در این جا، خلاف نقل پیش، بلعمی کذاب، دو شماره از آیات تطهیر عایشه، تخفیف داده و معلوم نیست همین کذاب که از حادثه ی بزرگ و شهره ای چون هجرت، که مبنا و مبداء تاریخ اسلامی شده است، اطلاع پریشان و ناهمسان دارد و داستان های گوناگون می سراید، از چه راه در باب این افاده فروشی های ناشیانه ی عایشه، با چنین جزئیات و دقتی، به اشراف رسیده است؟ آیا ممکن است عایشه را، با چنین مقام و منزلتی، به قصد بهره برداری های

بعدی و شرکت دادن او در صحنه سازی های تاریخی ناممکن، در دوران پس از پیامبر ساخته باشند؟ زیرا در تنها منبع قابل اتکاء و همزمان، یعنی قرآن مبارک، از این شریک پیامبر در شنیدن وحی، نامی نمی خوانیم!

«و پیغمبر را به خانه گذاشته بودند مرده و روی پوشیده و کس بدو نپرداخت نه به شستن و نه به گور کردن. و بدان بیعت مشغول شدند تا دیگر روز. پس دیگر روز عمر مر بوبکر را به مزگت پیغمبر آورد و گفت: بسیار کس مانده اند که بیعت نکرده اند تا بیعت تمام کنند. پس خلق به مزگت اندر گرد آمدند و بوبکر بر منبر پیغمبر شد و عمر از فرود بیستاد. نخست عمر خطبه کرد و گفت: ای مردمان، خدای را شکر کنید که شما را بر به ترین شما گرد آورد بر بوبکر یار پیغمبر آن که با وی به غار بود و با او هجرت کرده بود. و هر که از شما او را بیعت نکرده است امروز بیعت کنید. و این روز را بیعة العامة خوانند. پس بوبکر مردمان را گفت من این کار بدان پذیرفتم خواستم که خلاف و داوری و خون ریختن و شمشیر زخم نبود. و من امروز یکی از شمایم، و از من گاه صواب آید و گاه خطا، چون صواب آید خدای را شکر کنید، و چون خطا کنم مرا راه نمایید و دست گیرید و از آن خطا آگاه کنید. و تا من به طاعت خدای درباشم مرا طاعت دارید، و چون از او روی بتابم مرا طاعت مدارید. و شما از بیعت من بحل آید. و اکنون بروید و کار پیغمبر گیرید که او مرده است تا حق او بگزاریم به شستن و نماز کردن و به گور کردن. و بوبکر از منبر فرود آمد و به خانه ی پیغمبر شد تا او را بشوید و به گور کند با جمعی از یاران. و به خبری چنین گفتند که به روز سه شنبه بود نماز دیگر که ایشان به شستن پیغمبر پرداختند. و او دوشنبه مرده بود چاشتگاه. و گروهی چنین گفتند که روز دوشنبه مرده بود و سه شنبه و چهارشنبه و پنج شنبه تا نماز پیشین بدو نپرداختند. و بوبکر ترسید که او تباه شده است از سه روز باز مرده. چون به خانه اندر آمد سوی پیغمبر شد و رویش برهنه کرد و ببوید، خوش یافت. رویش به روی برنهاد و گفت: ما اطیبک حیا و میتا. گفت: چه خوش بویی به زنده و مرده. پس بوبکر گفت: من از پیغمبر شنیدم که مرا اهل بیت من بشوید». (همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۵)

این آخرین زهری است که دشمنان نبوت بر کام رسول گرامی اسلام پاشیده و بزرگ ترین زخمی است که معاندان آشتی نا پذیر اسلام و قرآن، بر پیکر دین خدا وارد آورده اند. داستان نادرستی که قدر خردلی مستند ندارد، لااقل چهارصد سال دورتر از درگذشت پیامبر، ناشناسانی دروغ ساز به

هم بافته اند، که اینک با مقصود آنان بالنسبه آشناییم، باور به آن موجب ایجاد عمیق ترین شکاف و وسیع ترین ادعاهای خون خواهی و تضییع حقوق در جهان اسلام شده و پیکرهای پاره پاره ای در پاکستان و افغانستان و عراق گواهی می دهد که این دروغ تا کجا مسلمین را به خود مشغول و از فرامین قرآن دور کرده است! برای دریافت نادرستی این صحنه ها کافی است توجه کنیم که امروز اگر پیش نماز و شیخی مسئله گو، در شهرکی اسلامی درگذرد، مکاسب و منابر تعطیل می شود و از صاحب دکه ای مسجد به خود دیده، تا مقام داری در پی پرچم عوام فریبی، آرام نمی گیرند تا به احترام گذران و کسوت شیخ، با رعایت ها و احترامات لازم، پیکراو را به خاک تحویل دهند. آن گاه طبیعی و مناسب یک مسلمان بدانیم، که به مرتبه ی پیامبر در میان پیروان اش آگاه است، آن گاه با ساده لوحی کامل، اعمال چنین بی حرمتی بر جنازه ی رسول خدا، از سوی مومنین و مشتاقان نخستین مسلمانان را بپذیرد؟ آیا در پیش چشم ما درگذشت رهبر و زعیمی، در گوشه ای از جهان اسلام، موجب خروج عزادارانه و بی آرام میلیون ها مردم باورمند به او نشد و شب و روز خلق بزرگی بر سر و روی خود نکوفتند، موی نکندند و مویه نکردند و داغ دارانه پیکر بی جان او را در بدرقه نبوده اند، که گمان کنیم جنازه ی بنیان گذار سلامت و ایمان، رسول خدا و دریافت کننده ی آیات قرآن، بی نصیب از کم ترین توجه، روزهایی به زیر آفتاب مانده است؟! آیا سازندگان این افسانه ی نامناسب قصد خالی کردن عقده و کینه ی شکست از حامل آیات قرآن را، با بی حرمت کردن جسد پیامبر نداشته اند و این داستان عبث تلقین نمی کند که پیامبر از کم ترین احترام و ارزش معمول هم نزد حلقه ی وابستگان به خود برخوردار نبوده و اگر بهانه بیاوریم که چنین اندک انگاری را اصحاب عمر نسبت به جسد پیامبر روا داشته اند، پس بر مبنای باور این نقل بلعمی، ابتدا باید از امام علی بپرسیم با چه منطق و مجوزی شرکت در سقیفه را بر دفن رسول گرامی مقدم گرفته است؟ و آن گاه که ظن مسامحه ی امام علی در اجرای مراسم و وظایف لازم نسبت به جنازه ی

پیامبر خدا را جایز نمی‌شمیریم، پس می‌ماند نتیجه بگیریم سرپای این داستان ناممکن و محیلا نه، دروغ کثیفی ساخته‌ی دشمنان اسلام به قصد ایجاد شکاف در صف مومنین و معتقدین به فرموده‌ها و فرامین قرآن است. اینک که گوشه‌ای از نقاب دخالت بدخواهانه‌ی دشمنان اسلام دریده شد، که درسیمای مدونین تألیفات ظاهراً اسلامی در قرون نخست هجری درآمده‌اند و با چهره‌ی کثیف و کریه و کپک زده‌ی صاحبان این آثار، در حد تحمل خویش آگاه شدیم، وقت است تا مدعی شوم نزدیک به تمامی این اباطیل را در زمره‌ی کوشش تازه‌ی کارگاه جعلیات فرهنگی یهود و فرآورده‌هایی جدید برای مستندسازی و قدیم‌نمایی جدایی و گسترش اختلاف در میان مسلمین می‌دانم و برای مثال عرضه می‌کنم که بی‌اندک تردید، هر دو نسخه‌ی کهنی که می‌گویند از کتاب الفهرست ابن ندیم در اختیار دارند جعل جدید است زیرا خود اعتراف می‌کنند که نسخه‌ی دوم، یعنی نسخه‌ی علی‌پاشا، دنباله و متمم نسخه‌ی نخست، یعنی نسخه‌ی چستربیتی است و بدین ترتیب اذعان دارند از این کتاب، که به شرط قدمت، منطقاً و مجبوراً باید مجلدی در قفسه‌ی کتاب هر صاحب فرهنگی از هزار سال پیش به این سو ضبط باشد، فقط یک نسخه‌ی صحیح یافته‌اند، چنان‌که می‌دانیم گوستاو فلوربر آلمانی یهودی الاصل در ۱۵۰ سال پیش، مانند بسیاری کتب اسلامی دیگر، وصالی و نونویسی و نوسازی این معدن اباطیل و مرکز دروغ پراکنی نوع یهودی را به گردن گرفته و پس از قریب ۲۵ سال کار، بلافاصله پس از پایان گرفتن شگردهای جعل، به جهان اسلام روانه کرده‌اند. اگر دانشگاه‌های اسلام‌شناسی غربی وابسته به کنیسه و کلیسا و نان‌خوران مشهور آن‌ها در میان ایرانیان و اعراب و ترکان، از قبیل فؤاد سرزگین و غیره، جرأت و دانش مدافعه دارند، پس به تشکیل کمیته‌ی مستقلی از میان نسخه‌شناسان جهان تن دهند، تا حقیقت نوسازی و نونوشتاری بسیاری از کتب کهنه‌ی اسلامی بر همگان آشکار شود، چنان‌که نوکنده بودن کتیبه‌های به اصطلاح پهلوی ساسانی، در جنوب ایران، با همت اشمیت یهودی در ۶۷ سال قبل و جور چینی پاسارگاد به

وسیله ی آستروناخ یهودی در ۴۵ سال پیش، به سعی صاحب این گفتار معلوم خردمندان شد.

اینک پیش از پرداختن و بررسی ادعاهای به کارگیری تیغه ی شمشیر، برای گسترش اندیشه ی اسلامی، که از درون نوشته های همین کتب مشکوک و بی هویت نشت کرده است، نگاهی مقدماتی به مجموعه هایی بیاندازم که این گونه توسل ها به خون ریزی با دست مسلمین را شرح کرده اند، شروچی که نه فقط در اساس امکان وقوع آن منتفی است، بل خود رديه ای بر مندرجات عفی است که می آورند، مگر آن که پیشاپیش قرآن را از بغل مبلغ عرب مسلمان بیرون کشیم و پیامبر را بی اعتنا به فرمان های خداوند بشماریم!

تاریخ طبری: سرية حمزة بن عبدالمطلب، سرية عبدة بن الحارث، سرية سعد بن ابی وقاص، غزوة ابواء (ودان)، غزو بواط، غزوة عشیره، غزوة کرز بن جابر (بدر)، سرية عبدالله بن جحش (نخلة)، غزوة بدر الکبری، غزوة بنی قینقاع، غزو قرقره الکدر، غزوة السویق، غزوة ذی امر (غطفان)، غزوة بحران، خبر کعب بن اشرف، غزوة القرده، مقتل سلام بن ابی الحقیق، غزوة احد، غزوة حمراء الاسد، غزوة رجیع (مرثد)، خبر بئر معونه، غزوة بنی النضیر، غزوة ذات الرقاع، غزوة بدر الموعده، غزوة دومة الجندل، غزوة خندق، غزوة بنی قریظه، غزوة بنی لحيان، غزوة ذی قرد، غزوة بنی المصطلق، غزوة حدیبیه، غزوة خیبر، غزوة فدک، غزوة وادی القرى، خبر عمرة القضاء، غزوة خبط، غزوة مؤتة، فتح مکه، غزوة حنین، غزوة طایف، غزوة تبوک، سرية على بن ابی طالب (طی)، (جمع سرايا و غزوات ۴۳ نوبت - غزوة ۳۳ نوبت)

تاریخ نامه ی طبری: سرية حمزة بن عبدالمطلب، سرية عبدة بن الحارث، سرية سعد بن ابی وقاص، غزو ودان (ابواء)، غزو بواط، غزو ذات العشیره، غزو کرز بن جابر (بدر)، سرية عبدالله بن جحش (نخلة)، غزو بدر الکبری، غزو الکدر (بنی سلیم)، غزو بنی قینقاع، غزو سویق، غزو ذی امر (غطفان)، کشتن کعب اشرف، سرية قرده (زید بن حارثه)، کشتن سلام بن ابی الحقیق، غزو احد، غزو حمراء الاسد، سرية رجیع (مرثد)،

خبر بئر معونه (منذرين عمرو)، غزو بنى النضير، غزو ذات الرقاع، غزو الموحد، غزوة بنى قريظه، غزو خندق (احزاب)، غزو دومة الجندل، غزو بنى لحيان، غزو ذى قرد، غزو بنى مصطلق، غزو عمرة القضاء (حديبيه)، غزو خيبر، غزوفدك، غزو وادى القرى، حرب مؤته، غزوه فتح مکه، غزو حنين، غزو طائف، غزو تبوک. (جمع سرايا و غزوات ٣٨ نوبت - غزوه ٢٨ نوبت) **مغازى:** سرية حمزة بن عبدالمطلب، سرية عبيدة بن الحارث، سرية سعد بن ابى وقاص، غزوة ابواء، غزوة بواط، غزوة بدر الاولى (كرز)، غزوة ذى العشيرة، سرية نخله (عبدالله بن جحش)، بدر القتال، سرية قتل عصماء (عمير بن عدى)، سرية قتل ابى عفك، غزوة قينقاع، غزوة السويق، غزوة قرارة الكدر، قتل ابن الاشرف، غزوة غطفان بذى امر، غزوة بنى سليم (بحران)، سرية القردة، غزوة احد، غزوة حمراء الاسد، سرية ابى سلمه بن عبدالاسد، غزوة بئر معونه، غزوة الرجيع (مرثد)، غزوة بنى النضير، غزوة بدر الموعد، سرية ابن عتيك، غزوة ذات الرقاع، غزوة دومة الجندل، غزوة المريسيع، غزوة الخندق (احزاب)، غزوة بنى قريظه، سرية عبدالله انيس، غزوة القرطاء، غزوة بنى لحيان، غزوة الغابة، سرية عكاشة الى الغمر، سرية محمد بن مسلمه الى ذى القصه، سرية ابو عبيدة الى ذى القصه، سرية زيد بن حارثة الى العيص، سرية زيد بن حارثة الى الطرف، سرية زيد بن حارثة الى حسمى، سرية عبدالرحمن بن عوف الى دومة الجندل، سرية على بن ابى طالب، سرية زيد بن حارثة الى ام قرفه، سرية عبدالله بن رواحه، سرية كرز بن جابر، غزوة الحديبيه، غزوة خيبر، موضوع فدك، سرية عمر بن الخطاب الى تربة، سرية ابى بكر الى نجد، سرية بشير بن سعد الى فدك، سرية بنى عبد بن ثعلبه، سرية بشير بن سعد الى الجناح، غزوة القضية، سرية ابن ابى العوجاء، سرية غالب بن عبدالله، سرية كعب بن عمير، سرية شجاع بن وهب، غزوة مؤته، غزوة ذات السلاسل، سرية الخطب - ابو عبيده، غزوة خضرة، غزوة الفتح، غزوة بنى جذيمه، غزوة حنين، غزوة الطائف، سرية قطبة بن عامر، سرية بنى كلاب - ضحاک بن سفيان، سرية علقمة بنى مجزز، سرية على بن ابى طالب الى الفلس، غزوة تبوک،

غزوة اكيدر بن عبدالملك، سرية على بن ابي طالب الى اليمن، غزوة اسامة بن زيد مؤتة. (جمع سرايا و غزوات ٧٥ نوبت - غزوه ٣٥ نوبت)

طبقات الكبير: سرية عبيدة بن الحارث، سرية سعد بن ابي وقاص، غزوة الالباء (ودان)، غزوة بواط، غزو طلب كرز بن جابر (بدر)، غزوة ذى العشيرة، سرية عبدالله بن جحش، غزوة بدر، سرية عمير بن عدى (عصماء)، سرية سنالم بن عمير، غزوة بنى قينقاع، غزوة السويق، غزوة قرقرة الكدر، سرية قتل كعب بن الاشرف، غزوة رسول الله غطفان، غزوة بنى سليم (بحران)، سرية زيد بن حارثة، غزوة رسول الله احد، غزوة رسول الله حمراء الاسد، سرية ابي سلمة بن عبدالاسد، سرية عبدالله انيس، سرية المنذر بن عمرو (بئر معونه)، سرية مرثد بن ابي مرثد (رجيع)، غزوة رسول الله بنى النضير، غزوة بدر الموعد، غزوة ذات الرقاع، غزوة دومة الجندل، غزوة المريسيع، غزوة الخندق (احزاب)، غزوة رسول الله الى بنى قريظة، سرية محمد بن سلمه (قرطاء)، غزوة رسول الله بنى لحيان، غزوة الغابة، سرية عكاشة الى الغمر، سرية محمد بن مسلمه الى ذى القصة، سرية ابي عبيده الى ذى القصة، سرية زيد بن حارثة الى بنى سليم، سرية زيد بن حارثة الى العيص، سرية زيد بن حارثة الى الطرف، سرية زيد بن حارثة الى حسمى، سرية زيد بن حارثة الى وادى القرى، سرية عبد الرحمن بن عوف - دومة الجندل، سرية على بن ابي طالب، سرية زيد بن حارثة الى ام قرفة، سرية عبدالله بن عتيك، سرية عبدالله بن رواحه، سرية كرزالى العرينيين، سرية عمرو بن امية الضمرى، غزوة رسول الله حديبيه، غزوة رسول الله خيبر، سرية عمر بن الخطاب الى تربة، سرية ابي بكر الى بنى كلاب، سرية بشير بن سعد الى فدك، سرية غالب بن عبدالله الليثى، سرية بشير بن سعد الى يمن، عمرة رسول الله القضية، سرية ابن ابي العوجا، سرية غالب بن عبدالله، سرية غالب بن عبدالله، سرية شجاع بن وهب، سرية كعب بن عمير، غزوة مؤتة، سرية عمرو بن عاص الى ذات السلاسل، سرية الخطب، ابوعبيده، سرية ابي قتادة بن ربعى، سرية ابي قتاده الى بطن اضم، غزوة رسول الله عام الفتح، سرية خالد بن الوليد الى العزى،

سریه عمرو بن العاص الی سواع، سریه سعد بن زید الی مناة، سریه خالد بن الولید - بنی جذیمه، غزوة رسول الله الی حنین، سریه الطفیل بن عمرو، غزوة رسول الله الطائف، سریه عیینة بن حصن، سریه قطبة بن عامر، سریه الضحاک بن سفیان، سریه علقمة بن مجزز، سریه علی بن ابی طالب، سریه عکاشة بن محصن، غزوة رسول الله تبوک، سریه خالد بن الولید - عبد المدان، سریه علی بن ابی طالب. (جمع سرایا و غزوات ۸۳ نوبت - غزوه ۲۸ نوبت)

سیرت رسول الله: غزای ابوا (ودان)، سریه عبیده بن الحارث، سریه حمزة بن عبد المطلب، غزو بواط، غزو عشیره، غزو بدر الاولی (کرز)، سریه عبدالله بن جحش (نخله)، غزو بدر الکبری، غزو بنی سلیم، غزو سویق، غزو بنی غطفان، غزو بحران، غزو بنی قینقاع، سریه زید بن حارثه (قرده)، مقتل کعب بن اشرف، غزو احد، غزو حمراء الاسد، حکایت رجیع (مرثد)، حکایت بئر معونه (منذر بن عمرو)، غزو بنی النضیر، غزو ذات الرقاع، غزو بدر الآخرة، غزو دومة الجندل، غزو خندق، غزو بنی قریظه، کشتن سلام بن ابی الحقیق (عبدالله انیس)، غزو بنی لحيان، غزو ذی قرد، غزو بنی مصطلق، غزو حدیبیه، غزو خیبر، غزو وادی القری، غزو عمرة القضاء، غزو مؤته، غزو فتح مکه، غزو حنین، غزو طائف، غزو تبوک. (جمع سرایا و غزوات ۳۹ نوبت - غزوه ۲۹ نوبت)

نگاهی به فهرست بالا بیاندازید، اختلاف شماره و ترتیب و نام گذاری جنگ های زمان حیات پیامبر، از اندازه ی سهو و اشتباه بیرون است و ناآگاهی کامل مدعیان در بروز این ستیزه ها را اعلام می کند. آیا جنگ میهمانی خصوصی قبایل بوده و در سکوت و خفا صورت می گرفته، تا در اشاره به آن ها، بین مؤلفین و مبلغین نخستین آن، تا ۴۴ مورد تفاوت بیابیم، آن هم نزد مورخین به ظاهر خبره ای که از سخنان درگوشی رد و بدل شده در اتاق خواب پیامبر و عایشه خبر می دهند؟ مسلّم است که رسول خدا این جنگ ها را در مکه، جایی که سرانجام و ناخواسته مجبور به ترک آن شد، آغاز نکرده است و اگر چنان که بررسی خواهم کرد،

ادعاهای مندرج در این کتاب‌ها را قبول کنیم، مثلاً بر مبنای اطلاعات «طبقات الکبیر» پیامبر به محض ورود به مدینه شمشیرکشی را آغاز و در هر سال از حیات پر بار خود در مدینه، لااقل هشت جنگ را با شرکت مستقیم و یا با ارسال پرچم‌داری به نیابت خویش به پیش برده و سازمان داده است!!! در این صورت آیا به پاپ حق نمی‌دهید که اسلام را دین خون‌ریزی بداند؟ اگر حق نمی‌دهید پس یکسره هر نوشته‌ای که در آن سخن شمشیرکشی مسلمین جاری است، به چالش کشید و به چاه بریزید، چنان‌که ضرورت ابطال آن‌ها را اثبات خواهم کرد.

بدین ترتیب و بر مبنای اسناد مهملی که به دروغ می گویند بازمانده از نقالانی در یک هزاره پیش است، اما به وضوح غالب آن ها را در زیرزمین و کارگاه های جعل کنیسه و کلیسا، در دو سده ی اخیر ساخته اند، تاریخ صدر اسلام، حوادث زمان حیات پیامبر صلح و سلامت و مراتب استیلا ی اسلام را چنین روایت می کنند که در جغرافیای طلوع اسلام دوشهر بوده است با نام های مکه و مدینه، که مردم شهر نخستین، پس از سیزده سال مجاهدت رسول خدا و بازخوانی بخش اعظم قرآن، گرچه از قبیله و قوم پیامبر بوده اند، اما سرانجام با خشونت و قصد قتل، پیام آور را از شهر اجدادی خویش با خفت و در خفا رانده اند و شهر دوم هم مدینه است، که بی حضور پیامبر و فقط با واسطه مسافران و شنیدن دست دوم چند آیه ی قرآن، به مسلمانان دو آتشی ای بدل شده اند که تاریخ اسلام به آن ها لقب پرافتخار انصار داده است! اینک زمان آشنایی با معجزه ای است که اهالی شهری را تنها با انعکاس غیرمستقیم و فقط به صرف روایت چند نشانه و آیه به وسیله ی یکی دو مسافر مکه، به راه راست می برد ولی مردم مکه را، که باید از زیر بنای مدنی عالی تری برخوردار باشند، علی رغم سیزده سال کار مستمر پیامبر و یاران اندک او، روزبه روز در کفر و

نفاق پا برجاتر نگه می دارد!

«خداوند آیت های جهاد بفرستاد و آیت های احتمال و صبر منسوخ کرد. پیغمبر علیه السلام هم اندر آن سال هجرت از مدینه لشکر فرستاد و راه ها بگرفت تا کاروان همی شکستند و همی بردند و صبر و آرام و قرار از ایشان بشد و کس از مکه سر بیرون نتوانست کردن و به هیچ راه هیچ کاروانی نتوانست رفتن... پس اندر سال هجرت به ماه رمضان که از هجرت هفت ماه شده بود، حمزه را بفرستاد با سی سوار از مهاجران. و نخست سپاهی از اسلام آن بود. و پیغمبر او را لوا بست به دست خویش لوای سپید، و حمزه را گفت: به لب دریا شو که کاروان قریش همی آید از شام، و خواسته ی بسیار داشتند، مگر که آن را بتوانی گرفتن. پس حمزه برفت و بدان جای شد. و کاروان از پیش او رفته بودند». (بلعی، تاریخ نامه، ص ۹۳، شرح جنگ حمزه)

پس پرده بالا می رود، نور کوچکی از حقیقت بر ما می تابد و در روشنائی آن با تصویری مواجه می شویم که تا پایان عمر شریف پیامبر در مدینه، قصه به همین سان است: شهری که پیش تر با خلوص کامل و در اثر اعجاز از راه دور، مملو از مسلمان و مومن شده بود، به پیامبر فرصت می دهد که به جای عرضه ی به ظاهر غیرضرور قرآن و تبلیغ دین خدا، تنها و تنها به کاروان زنی و کالا ستانی و جمع آوری غنیمت مشغول شود، چنان که خواندید فقط هفت ماه پس از ورود به مدینه، در ماه رمضان، پیامبر خدا جمعی از مردم روزه دار را به سرپرستی حمزه، به بازآوردن خواسته ی بسیار یک کاروان قریش اعزام می کند! و این همه برمبنای قول باطل بلعی، پس از آن است که خداوند آیاتی می فرستد و غارت برمسلمین واجب می کند، تا عبور کاروان ها را تعطیل کنند!!!

«و گروهی گویند نخست این غزو عبیده بود پس از آن حمزه. و هر دو نزدیک بودند به یکدیگر، که این به ماه رمضان بود و آن به ماه شوال، و چون عبیده باز آمد به ذی القعدة اندر پیغمبر علیه السلام سعد بن ابی وقاص را بفرستاد و او را لوای سپید بست و بیست پیاده دادش از مهاجریان، و آن لوا به دست مقداد بن عمرو اندر نهاد تا پیش سعد همی برد. و سعد را گفت: شو به جایی که نام آن جا خرار است که کاروان قریش همی آید. مگر آن کاروان را بتوانی گرفتن، و اگر نیابید و نتوانید گرفتن از آن جا مگذر و باز گرد. سعد با آن پیادگان برفت. چون آن جا رسید کاروان به دو روزه راه پیش رفته بودند. سعد

از آن جا پیش تر نشد، گفت پیغمبر علیه السلام فرموده است کز این جا بگذرم و بازگشت». (همان، ص ۹۵)

با این سال شمار جنگ های پیامبر، که بلعمی ناشناس می شمرد، در سال نخست، سه جنگ می گذرد و همه نیز تنها با قصد غارت کاروان ها! در این جنگ ها کسی به آیات نازل شده توجه ندارد و قرار نیست کافران همراه کاروان ها را به دین خدا بخوانند، هدف فقط گرفتن خواسته ی بسیار است، هرچند به رمضان باشد که ماه آرامش است و یا به ذی قعدة که خداوند جنگ را در آن حرام گفته است! بدین ترتیب مدعی می شوند که وعده و تکلیف پیامبر، در عرضه ی صبورانه و مهربانانه ی دین خدا، در مدینه به اتمام می رسد و در دست و بر زبان رسول خدا به جای آیات الهی، شمشیر و فرمان جنگ برای تصرف کالای قریشیان و غیرقریشیان می بینیم! چرا که بلعمی تشخیص داده است که خداوند در مدینه آیات صبر و مدارا را منسوخ و در جای آن فرمان جهاد داده است تا با کاروان ها بجنگند! و مستند او از قرآن آیه نهم از سوره مبارکه توبه است که در آن فقط فرمان رویارویی جدی با مشرکین یا اهل کتاب پیشین، نه کاروان ها را، می خوانیم.

«پس پیغمبر علیه السلام از ابوا باز آمد. چون به مدینه اندر آمد به ماه ربیع الاول، خبر آوردند که کاروانی از آن قریش از شام همی آید، و با وی هزار و پانصد شتر است، و مهتر کاروان امیه بن خلف الجمحی بود و پانصد مرد با او است. پیغمبر علیه السلام به ماه ربیع الآخر برفت با دویست مرد از مهاجر و انصار، و سعد بن معاذ را بر مدینه خلیفت کرد، و لوی مصطفی علیه السلام بدین غزو اندر سعد بن ابی وقاص داشت. و این غزو را غزو بواط خوانند. **خبر غزو بواط:** پیغمبر علیه السلام برفت و بر پایان کوهی شد، و آن کوه را نام رضوی بود، و همی رفت تا از حدیثرب بیرون شد و به حد تهامه اندر شد، و به منزلی فرود آمد نام آن منزل بواط گویند. خبر آمد که کاروان را بجهانیدند و کس را نیافتند، و از آن جا به مدینه باز آمدند. چون دیگر ماه درآمد جمادی الاولی بود، دیگر بار برفت و ابوسلمه بن عبدالاسد را بر مدینه خلیفت کرد. و علم وی بدین غزو حمزه داشت. و منزلی است به نزدیک مدینه ذات العشیره خوانند. پس پیغمبر را خبر آمد که کاروان از این راه نیامد پس بر دست راست این منزل برفتند و به بادیه اندر شدند به منزلی دیگر که آن جا نیز رهگذر کاروان بود، هم نیافتند. و از آن جا به منزلی دیگر رفتند نام آن منزل سقا النخل، و آن

جا درختی هست بزرگ آن را ذات... (کذا) پس به سایه ی آن درخت فرود آمدند و کاروان را طلب کردند و نیافتند. پس پیغمبر علیه السلام زیر آن درخت نماز کرد و آن جا دیگ پختند و آن شب آن جا بودند و آن مزگت به زیر آن درخت که پیغمبر نماز کرد هنوز مانده است. و جایگاه آن دیگ مانده است. پس دیگر روز برفتند و به طلب کاروان شدند به منزلی دیگر، و از آن جا به جایگاهی دیگر شدند نام اش ضبوعه. پس به منزلی دیگر آمدند نام اش صخیرات الیمام باز به دیگر چاهی آمدند نام اش مشیرب و از آن آب بخوردند، باز به صخیر آمدند و اندر همه بادیه هیچ منزل و هیچ چاه آب نماند که دانستند که کاروان گذر کند که نه آن جا همه بگشتند، و هیچ جای اثر کاروان نیافتند.» (همان، ص ۹۶، در خبر از جنگ بواط)

آیا تصویر پیامبر در مدینه را به نگار گری مجهول الهویه ای به نام بلعمی می بینید که چه طور در سودای راه زنی، شب و روز خود را در بیابان ها می گذراند، از این چاه آب به آن چاه آب می رود و از نیافتن کاروان برای چپاول آن ملول و ناخرسند است؟ این هنوز سال دوم هجرت است و پس از این نیز سطور کلانی آمده است در شرح جنگ های دیگری که در همان سال و با شرکت امام علی جریان داشته است، باز هم با قصد نخستین کاروان زنی و راه بری!

«پس آن شب عبدالله بن جحش تدبیر کرد و گفتا چه کنم که این خواسته ای بسیار است، و اگر فردا حرب کنم و بستانم، به رجب اندر حرب کرده باشیم و حرمت شکسته، و اگر فردا شکیبایی کنیم، ایشان به مکه اندر شوند و از دست ما بشود. پس تدبیر برآن بنهادند که حرب کنیم و آن خواسته بستانیم که ایشان کافران اند ایشان را حرمت نیست. چون تدبیر روز بود، کاروان بار برنهادند. ایشان با سلاح پیش کاروان شدند. و عبدالله بن جحش و واقد بن عبدالله تیر اندازان نیک بودند، پس تیری بینداختند و آن عمرو حصرمی را بزدند و بکشتند. و عمرو مردی بزرگ بود به قریش اندر و خلیفه ی بنی عامر حصرمی به مکه اندر روشناس بودند و بازرگانان بودند. چون عمرو بیفتاد، عثمان بن عبدالله بگریخت و باز مکه شد. و به کاروان اندر هم این چهار تن بودند زنهار خواستند. و نوفل بن عبدالله بگریخت. و عبدالله بن جحش [عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان] را بگرفت و دست ها ببست و آن کاروان را برپود، و روی برتافت و به بادیه اندر شد و روی به مدینه نهاد با یاران و خواسته، و آن دو اسیر بیرد. پس خبر به مکه شد. مکیان از پس بیامدند و اندر نیافتند و بازگشتند. و عجب

داشتند و گفتند حرام بشکست و ماه حرام را حرمت نداشت، و به رجب اندر کس فرستاد به حرب تا خون ریختند و خواسته شدند و اسیر گرفتند، و او را هرگز سلامت نبود **ودین اوهرگز به پای نخیزد**». (همان، ص ۱۰۰، خبر جنگ بدر الاولى)

این هم جنگ دیگری است تنها به قصد ستاندن کالا، به ماه حرام. با زنه‌ار خواهی کافر و غیره کار ندارد، کسی در آن، اهل کاروان را به پذیرش اسلام نمی خواند، دست های زنه‌ار خواه را می بندند، خواسته را می ربایند و به بیابان می زنند تا برداشت نهایی از این رفتارها را از زبان مردم مکه بگویند که در پایان نقل فوق به وضوح آمده است.

«و چون پیغمبر به مدینه آمد به ماه ربیع الاول اندر و آن سال بگذشت، دیگر سال به ماه محرم اندر و **یهودان را دید روز دهم محرم که روزه داشتند، و این روز را روز عاشورا خواندندی**. پیغمبر علیه السلام پرسید که این چه روزی است شما را؟ ایشان گفتند که این آن روز است که خدای تعالی فرعون را در دریا غرق کرد و موسی برهانید، و آن روز موسی علیه السلام روزه گرفت شکرانه ی آن را. و سنت است ما را این روزه داشتن هر سالی. پس پیغمبر علیه السلام مسلمانان را بفرمود تا آن روز روزه داشتند، و گفت من سزاوارترم به سنت برادرم موسی بن عمران، پس پیغمبر ترسایان را دید که پنجاه روز روزه داشتند. پیغمبر را علیه السلام آرزو آمد که اندر شریعت او این روزه بود. پس چون ماه شعبان به آخر آمد خدای عز و جل روزه ی ماه رمضان داشتن فرض کرد... چون دیگر سال محرم اندر آمد و روز عاشورا ببود، پیغمبر بفرمود که روزه دارند و مردمان بداشتند. پس اندر این ماه رمضان پیغمبر علیه السلام به غزو بدر بیرون شد و روز هفدهم ماه رمضان بود روز آدینه که پیغمبر به بدر حرب کرد و خدای عز و جل او را به مشرکان مکه ظفر داد... و جبریل پیامد و پیغمبر را خبر آورد و بشارت داد و **گفتا بیرون شو و کاروان را طلب کن** و گذر گاه های شان به چاه های بدر بود و چاره نیست ایشان را از گذر کردن آن جایگاه. پس پیغمبر علیه السلام مردمان را گرد کرد و به روزه در بفرمود رفتن و گفت: **خدای عز و جل مرا وعده کرده است که خواسته ی ایشان به من دهد و دین مرا عزیز کند و ایشان را بر دست من اسیر کند**». (همان، ص ۱۰۵-۱۰۷، در مقدمات جنگ بدر)

این جا دیگر با مطالبی بدون نیاز به شرح مواجهیم، چون یهودیان در روز عاشورا، یعنی دهم ماه محرم روزه می گرفتند به شکرانه ی سلامت جستن موسی از نیل، پس پیامبر از جانب خود و بدون اذن و وحی الهی به مسلمین

دستور تبعیت از سنت موسی را می دهد! کمی آن سوتر جبریل را مشاهده می کنیم که به رسول خدا وعده ی ظفردرغارت می آورد، درس کاروان زنی می آموزد و راه را به او می نمایاند تا پیامبر به یاران اش مژده دهد که خداوند تصرف خواسته ی کاروان را بر او مقرر کرده و از آن پس نیز همان نمایش نامه ی پر شکوه به اصطلاح جنگ بدر است که پیامبر مؤمنین روزه دار را به وعده ی تصرف مال کاروان به آن می خواند. جنگی که هیچ کارگردان هالیوودی قادر نیست بر مبنای داستان های موجود فیلمی از آن بسازد که ابتدا و انتهای موجهی عرضه کند هرچند که مستندات این جنگ را، با هزار ضرب و زور، به چند آیه ی قرآن در سوره ی آل عمران متکی کرده اند که هیچ اشاره ای به جنگ و کاروان و خواسته ی بر پشت شتران ندارد:

«و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشرکون. اذ تقول للمومنین ان یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائكة منزلین. بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة آلاف من الملائكة مسومین. و خداوند شما را به بدر نصرت داد زمانی که به ذلت افتاده بودید، پس پروا کنید و شکر او را به جای آورید. همان زمان که به مؤمنین گفتی آیا کفایت تان می کند که خداوند با ارسال سه هزار ملائکه به شما یاری دهد؟ بله اگر صبر پیشه کنند و متقی باشند و شتاب زدگی نکنند، چنان است که خداوند با پنج هزار فرشته ی صاحب نشان به مدد آن ها آمده باشد». (آل عمران، ۱۲۳ تا ۱۲۵)

ما معنای لغت «بدر» را در آیه نمی دانیم ولی با وضوح کامل ملاحظه می کنیم که در آیه سخنی از جنگ و چاه آب به مکانی به نام بدر نیست و آن اشاره به سه و پنج هزار ملائکه، آشکارا صورت تمثیل دارد و اندکی مطایبه در آن است در این باب که به یاری خواهان اشاره می شود همت و تزکیه ی نفس و صبوری، چنان حاصلی به بار می آورد که با ارسال پنج هزار فرشته برابر است، نه این که به واقع خداوند پنج هزار فرشته به یاری مسلمین در جنگی فرستاده باشد!

«و پیغمبر علیه السلام با ابوبکر به عرش اندر شد و دیگر باره روی بر خاک نهاد و بگریست و زاری کرد و گفت: یارب اگر این گروه که با من اند هلاک

شوند از پس من و از پس امروز کس تو را نپرستد و همه مسلمانان از دین برگردند. پس دست دراز کرد به دعا تا ابوبکر دست اش بگیرفت و گفت: یا رسول الله به دعا بر خدای تعالی ستم مکن. گفت: یا ابابکر وعده ی او همی خواهم. چون در این سخن بودند جبریل علیه السلام بیامد با هزار فرشته و پیش پیغمبر بایستاد و او را گفت: مژده مر تو را که خدای عز و جل مرا با هزار فرشته به یاری تو بفرستاد... پیغمبر علیه السلام سبک از عرش بیرون آمد و مسلمانان را مژده داد و به آواز بلند گفت: خدای عز و جل سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد. ایشان از شادی گفتند: سه هزار؟ گفت: آری پنج هزار... فرشتگان حمله بردند پیش مومنان و مشرکان روی باز پس می گردانند به هزیمت و فرشتگان همی شدند و حربه می زدند و می افکندند و هر حربه ای که فرشته ای بر کافری زدی از تارک سر تا ناخن پای هر چه بر تن وی استخوان بودی بریختی و هر چه رگ و پی بودی همه ببردی و کافر بیافتادی و همی تپیدی و به هیچ جای جراحت پدید نبودی بر تن او که از آن جا خون آمدی تا مومنی فراز شدی و جراحت کردی و خون اش بریختی». (همان، ص ۱۲۸ و ۱۲۶)

آیا از خشم سیاه نمی شوید و از این که یک نادرست نویس بی مرتبه و ناشناس، که بلعمی نامیده اند، چنین صحنه ها می سازد و بر زبان پیامبر چنان سخنان می گذارد که به باج خواهی موفق از خداوند می انجامد و از خود نمی پرسید کدام کسان این اباطیل را به عنوان مستندات صدر اسلام و به بهانه و با سوء استفاده ی آشکار از آیات قرآن، به خورد ما داده اند؟ این جا پیامبر را به معراج مجدد و مشترکی با ابوبکر می فرستند تا خداوند را از نزدیک تهدید کند که اگر او را یاری ندهد، رسم پرستش او از زمین برکنده خواهد شد و مسلمین به جهالت باز می گردند و خداوند ظاهرا از این تهدید هراس کرده را ملاحظه می کنیم که به این باج خواهی و اتمام حجت پیامبرش تسلیم می شود و فی الفور جبریل و فرشتگان را به پیشگاه رسول خود به صف می کند تا به سرنوشتی که پیامبر تصویر کرده دچار نشود!!! آیا چه مقدار به ریش ما خندیده اند و چه طور ما را از شعور و عقل تهی پنداشته اند؟ به سادگی آن خاخام هایی را پیش چشم می آورم که هنگام باز ساخت صحنه ی آن حمله و حربه کشی فرشتگان از شعف و خنده ی بسیار به پشت می افتاده، از تمسخر ما لذت می برده اند!

«یاران پیغمبر تافته شدند و پیغمبر گفت: غم مدارید که خدای تعالی ما را نصرت وعده کرده است بر همه مال ایشان یا بر کاروان یا بر لشکر. یاران گفتند: یا رسول الله، دعا کن تا بر کاروان نصرت دهد که آسان تر بود و حرب کم تر بود و ما همه ناساخته بیرون آمدیم بی سلاح... و بوجهل را به لقب مصفر الاست خواندندی، و پارسی زردکون باشد، و از بهر آن بود این لقب او را که بر مقعدش جراحتی بود که پیوسته خون از وی آمدی و نشان آن بر ازارپای وی پدید بودی، و از بس خاریدن آن جایگاه خونابه و ریم آبه‌ی سرخ و زرد می آمدی و بر جامه می شدی و او پیوسته خلوق و زعفران و عطر برتن و جامه و ازارپای مالیدی تا کس نداند که او را خون از مقعد آید. و زعفران را با عطرها به آب برزدندی کافران قریش و آیین ایشان چنان بود و بر خویشتن و بر جامه مالیدندی تا همه تن ایشان و جامه زرد شدی و باک نداشتندی زیرا که از همه بوی های خوب ایشان را زعفران عزیزتر بودی. و زعفران از کرمانشاهان و حدود همدان برند. و عود و عنبر و کافور آن جا از راه دریا بسیار برند و ارزان بود، و مشک آن جا هم ارزان بود که از هندوستان به راه دریا برند. پس گاه گاه بوجهل زعفران بر در کون و ازار پای زدی تا آن زردی زعفران بر در کون و ازار پایش نشان گرفتی، و مردمان پنداشتندی که آن خونابه او را بوی خوش است که او بر در کون ریخته است، و کس نداند که آن خون است. و مردم او را از بهر آن زرد کون گفتندی. و هرکه او را عیب کردی و یا دشنام دادی او را مصفر الاست گفتی یعنی زرد کون، و گویند که آن ریش بواسیر بود. و دیگر گویند که بوجهل به طفولیت با پیغمبر علیه السلام کشتی گرفت و پیغمبر او را برگرفت و بر زمین زد و رگ مقعد او بگسست و پیوسته آن خون از آن رگ دویدی. و او از بهر آن زعفران بر در کون زدی تا کس نداند». (همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۶)

می بینید این سخن نویسی بی لگام و اساس بلعمی نام را که چه سان همه چیز را به تمسخر گرفته است، چهارصد سال پس از ماجراهای صدر اسلام، از وسعت و مراتب زخم مقعد بوجهل خبر می دهد، که به زمان کشتی گرفتن با پیامبر در کودکی پدید آمده و هم اوست که مجاهدین جنگ بدر ساخته‌ی خود را به التماس پیامبر می برد که چون بی سلاح به جنگ آمده اند، پس به تر است خداوند بدون جنگ اموال کاروان را به آنان واگذارد!

«و دیگر روز لشکر برگرفت و با غنیمت و اسیران بازگشت و به منزلی دیگر فرود آمد و گفت: این اسیران را بر من عرضه کنید تا ببینم. آن که یکان یکان عرضه کردند، و بر پیغامبر علیه السلام می گذشتند و یاران با سلاح پیش او ایستاده بودند. چون عقبه بن ابی معیط را بگذرانیدند، و این عقبه آن بود که

خیو در روی مصطفی علیه السلام انداخت، و پیغامبر نذر کرده بود که او را بکشد. چون چشم پیغامبر بر وی افتاد علی را گفت: یا علی، برخیز و آن نذر پیغامبر را وفا کن. علی شمشیر برکشید و آهنگ او کرد که او را بکشد. او گفت: یا محمد، اگر مرا بکشی کودکان مرا که دارد؟ پیغامبر علیه السلام گفتا: اگر کودکان ات مسلمان نشوند به آتش بسوزم. پس علی شمشیر بر گردن او زد و سرش بینداخت. و یک تن از مهتران انصار، نام او سلامه، با شمشیر پیش او ایستاده بود. و مردی بود مردانه و دلیر و به حرب اندر بسیار مردی کرده بود و بسیار کس کشته از قریش، مردم او را همی پرسیدند که چه گونه افتاد این همه مهتران قریش کشته شدند؟ و او گفت: ایشان را دیدم همچون گنده پیران سر پر موی، فراز ایشان شدیم. و چنان بودند که اسیران دست و پای بسته که همی ببايست کشتن. پس یک یک را همی کشتیم. پیغامبر را از آن سخن اندوه آمد که بر قریش و قوم او استخفاف همی کرد. بانگ بر وی زد و گفت: خاموش که آن مهتران قریش بودند، ایشان را خدای عز و جل هزیمت کرد، و فریشتگان ایشان را خسته کردند». (همان، ص ۱۳۸ و ۱۴۰)

این دیگر اوج اتهام بر پیامبر اکرم است که گویی جز کینه توزی و اسیر گیری و کودک سوزی نمی دانسته و استرحام اسیر، ذره ای بر او تأثیر نمی گذارده است. آیا در این نقل از بلعمی اندک نشانه ای از آیات قرآن و رحمت های الهی می بینید و آیا ممکن است که خداوند ناظر بر چنین اعمال و رفتار پیامبر خویش باشد، سکوت کند و آیه ی انذار نفرستد؟ و اگر نه، پس بار دیگر هشدار دهم که راه وحدت دوباره مسلمین باز نخواهد شد مگر به دور ریختن کتاب های بی شناسنامه ای که در جای شرح تاریخ و فرهنگ و تمدن واقعی اسلام، با نام های سیره و تفسیر و فتوح و روایت و حدیث های ساختگی و دروغین و هزاران یاوه دیگر برای ما و معلوم نیست کجا و در چه زمان نوشته اند. این جا نیز پیامبر غنیمت و اسیر گرفته ای را می بینیم که بر تخت نشسته و از حاصل فتوحات و اسیران اش سان می بیند و چون با یکی بی نام تر و مجعول تر و ناشناس تر از بلعمی، به نام عقبه بن ابی معیط، رو به رو می شود که گفته اند زمانی بر صورت پیامبر خیو انداخته، ناگهان دیگ انتقام جویی رسول به جوش می آید، نشانه های رأفت اسلامی در او دود می شود و امام علی، شمشیر دار دوم صدر اسلام را می فرستد تا او را بی سر کند. و چون هنوز خشم خود را

فرو نشسته نمی بیند، اسیر را تهدید می کند که فرزندان او را به آتش خواهد افکند و شاهکار بلعمی آن جاست که اوقات پیامبر را از این که فرشتگان خدا قوم و خویش های او را کشته اند، تلخ شده می گوید!!! آیا باید برای یهود شناختن بلعمی دلیلی محکم تر از نقل بالا از میان نوشته های او بیاورم؟

«پیغمبر علیه السلام پانزده روز بر در حصار بنشست، و ایشان زینهار خواستند و بیرون آمدند بر آن شرط که بر حکم پیغمبر بایستند. پیغمبر حکم کرد که مردان ایشان را همه بکشید و زنان شان همه برده کنید و کودکان و خواسته شان غارت کنید. و ایشان همه خلفای بنی خزرج بودند... پیغمبر گرد کشتگان بگشت تا ببیند که کشته شده است. حمزه را دید بر آن حال کشته و افتاده. گفت: اگر از بهر صفیه خواهرش نیستی که طاقت ندارد من حمزه را به گور نکرده می تا مرغان اش بخوردند، تا روز قیامت خدای عز و جل او را از شکم مرغان حشر کردی. پس بفرمود تا آن کشتگان را گرد کردند تا به گور کنند. و پیغمبر گفت: اگر خدای تعالی مرا روزی ظفر دهد بر ایشان، به جای هر یکی از این کشتگان دو را گوش و بینی ببرم. و همه مسلمانان گفتند چنین کنیم». (همان، ص ۱۵۱ و ۱۷۷)

مبارک است بر همه ی ما این شناسنامه که جهودی به نام بلعمی برای مسلمین و پیامبرشان صادر می کند. رسولی که همچون فرعون فرمان می دهد مردان را بکشید، زنان و کودکان را برده کنید، مال ها را براباید و هر چه می توانید گوش و بینی ببرید! باید خدا را شکر کنیم که تاریخ نامه ی طبری به دست پاپ نیافتاده است و گرنه اگر قرار بود فقط بر مبنای همین پاراگراف در باب مسلمین قضاوت کند، آن ها را آدم خوار معرفی می کرد و مدعی می شد که پیامبر مسلمین آرزو کرده است تا مردگان خاص خود را به جای غسل و کفن و تدفین به شکم مرغان بفرستد، تا در آخرت همچون مردگان گبران دروغین، از چینه دان پرندگان به پیشگاه خداوند حاضر شوند!

«پس آن جهودان به حکم پیغمبر از حصار بیرون آمدند، گفتند ای رسول خدای، با ما نیکویی کن و ما را ببخش. گفت: بر حکم مهتر شما سعد بن معاذ بسند کردم. گفتند ما نیز بسند کردیم. و این سعد را تیری بر دست زده بودند و خون همی آمد و باز نمی ایستاد. آن جهودان برفتند و سعد را بر اسبی نشاندد و پیش پیغمبر آوردند. سعد گفت: همه را گردن ببايد زدن و خواسته شان

غارت کردن و زن و فرزند برده کردن. پیغمبر شاد شد و گفت: یا سعد، حکم چنان کردی که خدای بفرمود. راست چون جهودان این سخن بشنیدند هر چه بتوانستند گریختن، اندر بیابان بگریخت، و آن چه بماندند، و مردمان این حصار هشتصد مرد بودند، پیغمبر بفرمود تا همه را دست ها ببستند و خواسته ها برگرفتند و به مدینه بازآمدند به آخر ذی القعدة. و دست های این مردمان سه روز بسته بود اندر آن زندان تا خواسته ها همه به مدینه باز آوردند. پس پیغمبر بفرمود تا به میان بازار مدینه چاهی بکنند و پیغمبر علیه السلام بر لب آن چاه بنشست و **علی بن ابی طالب را و زبیر بن العوام را بخواند و گفت شمشیر بکشید و یک یک را کردن همی زنید و اندر این چاه همی افکنید» (همان، ص ۲۰۰)**

شرم برآنان باد که در جای رسیدگی به این اباطیل ضد پیامبر و ضد اسلام و ضد قرآن، که موجب شده تا امروز مردم سلیم به اسلام پیوسته را وحشیانی همانند سعد بدانند، به رنگ آمیزی در و دیوار امام زاده ها مشغول اند. بشمارید جرم هایی را که تنها در این چند سطر بر پیامبر بسته اند: به ماه حرام ذی قعدة به جنگ می رود، به ترحم اسیر و مغلوب بی اعتنا می ماند، تصمیم گیری در سرنوشت اسیران را به زخم خورده ای کینه دار می سپارد و نظر او را شادمانه تأیید می کند که حکم بر قتل و غارت و برده گیری می دهد و چاه می کند تا اسیران گردن زده را در آن انبار کنند! در این سطور و در تمام متون مربوط به جنگ های پیامبر به مدینه، حتی اشاره به عرضه ی اسلام به اسیر و غیر اسیر ندارد، سراپا همین است که می خوانید، کشتن و برده گرفتن و زن ها میان خود تقسیم کردن که سهم پیامبر از همه نکو روی تر است!

«پس علی کنانه را اسیر کرد و به دست بلال سوی پیغمبر فرستاد. پیغمبر چون صفیه را بدید، خوش آمدش، ردای خویش بر سر او افگند و از پس خویش برنشانند. مردمان دانستند که پیغمبر او را خوش آمد و خویشتن را برگزید. و **کنانه که شوی او بود بازداشت اندر میان اسیران**... پیغمبر گفت: اگر این ویرانه بکنم و آن گنج بیابم تو را بکشم. کنانه گفت: روا است. پس آن ویرانه ها بکنند و از آن گنج ها لختی بیافتند. پیغمبر از آن خواسته های دیگر طلب کرد، و مقر نیامد. زبیر بن العوام را بخواند و گفت: او را عذاب همی کن تا مقر آید یا بمیرد. زبیر او را دست و پای ببست و بخوابانید و آتش زنه بر روی او و بر ریش اش همی زدی تا همه بسوخت و هم مقر نیامد. زبیر دانست که او به مرگ نزدیک آمد، پیش پیغمبر

آمد و او را بگفت. پیغمبر گفت شو و او را به محمد بن مسلمه ده تا به جای برادرش بکشد. و محمد بن مسلمه را برادری بود نام اش محمود بن مسلمه بر در آن حصار نخستین کشته شده بود. پس محمد بن مسلمه کنانه را بستد و به جای برادر بکشت... و چون عمر بن الخطاب بنشست گفت: پیغمبر علیه السلام چنین گفت که به زمین عرب اندر دو دین گرد نیاید. پس عمر هر چه اندر جزیره ی عرب جهودان بودند همه را بیرون کرد، و جهودان خیبر را گفت: هر کجا خواهید شوید. ایشان سوی علی آمدند و آن عهد نامه ی پیغمبر بیاوردند و علی را گفتند این نه خط تو است و نه تو گواهی بدین صلح که محمد ما را کرد و ما را این جا قرار کرد. اکنون عمر ما را از این جا همی بیرون کند. علی مر عمر را اندر این شفاعت کرد. عمر گفت: پیغمبر چنین گفت که من شما را قرار دهم تا خدای عز و جل خواهد. اکنون ایشان را از رفتن چاره نیست، و ایشان را از خیبر برند. و آن است که جهودان **مر علی را دوست دارند و عمر را ندارند**». (همان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۴۰)

براین مطلب چیزی به شرح نمی آورم که غرض ساخت آن از خورشید روشن تر است. در این جا با پیامبری رو به روییم که دستور سوزاندن شوهر زنی را می دهد که پسند او افتاده و بنیانی به دروغ بنا می کند که تا ابد در شناخت همه چیز خویش در سرگردانی باقی بمانیم و این ها که خواندید تنها پیاله ای بود از لجنزاری که با نام تاریخ صدر اسلام به مسلمانان خورانده اند، امروز هم پیایی چاپ و پخش می کنند و همت و غیرت نداریم تا به درستی و نادرستی ادعاهای آن رسیدگی کنیم، زیرا کسانی مأموریتی مقدم به تبلیغ این گونه نوشته ها دارند و وظیفه ی نخست خویش می شمارند!

باری حاصل سخن را اضافه بیاورم و درگذرم که اگر چنین اوصاف رفتاری پیامبر و یاران اش را در جنگ های نامعینی به زمان ظهور اسلام می پذیرید، که با بی باوری پیامبر به توصیه های قرآن برابر است، پس تمام این جنگ های صدر اسلام را هم بپذیرید، ولی اگر متوجه می شوید که غرض از بیان این مطالب بی بنیان در باب نحوه ی اجرای این گونه جنگ های نخست اسلامی، آلودن و جاهت اسلام و پیامبر آن است، پس بدانید که ساخت تمامی این قصه ها، که فقط از میان چنین کتاب ها بیرون ریخته و برگردیده ی مسلمین بسته و بار شده، دروغ و بهتان کلانی است تا به زمان لازم امثال پاپ از آن سود ببرند.

گرچه گمان دارم صاحب اندیشگان سالم دل، تا همین جا هم به بی باری داده های موجود در مراجعی با نام های تاریخ صدر اسلام و سیره و فتوح و غزوات و غیره پی برده باشند، اما از آن که عمق فاجعه و وسعت زخم وارده بر پیکر وحدت اسلامی تا به آن جاست که تقریباً با وثوق کامل می توان مدعی شد که پیکر سالم اسلام دوران حیات پیامبر، اینک به صورت پاره های مجزایی از یکدیگر، هر یک جداگانه در خون حاصل از ضربات فرهنگی پیاپی یهودیان، در طپیدن اند: پس دست ها و آستین های دیگری را نشان دهم که در شمایل و کسوت مسلمان خنجری آب داده به مشتش خویش پنهان دارند. این که بر اثر کدام معجزه و چه زمان، بار دیگر این اجزاء منفک شده از یکدیگر، برابر آن پرنده ی تمثیلی قرآن مبارک، پیوند دوباره خواهد خورد و با تمام نیرو پرواز دوباره خواهد کرد، بی شک و به خواست و اراده و مواعید الهی در حال فرارسیدن و بروز است و برداشتن هرگام، هرچند کوچک و بر زبان راندن هر کلام، هرچند به صدای ضعیف، نقش خود را در تعجیل ظهور آن روز ایفا خواهد کرد. برای هجوم به دشمنانی که از رخنه ی فرهنگی به عمق جان اسلام و مسلمین تاخته و اصل و فرع تصویر اسلام را چندان به هم ریخته اند که هر دبوس به دست

جواهر نشان کلاه بوقی دار و کلیسا نشین و یا قلم برداشته مضحکه نگاری را، در میان مشرکین، مشغول استهزاء مسلمین، به بهانه و بهتان آدم کشی فطری پیروان رسول گرامی می بینیم، باید جدای از بلعمی و سورآبادی، به سراغ یکی دو صورت بزک کرده ی دیگر در مشاطه خانه ی تدارکات فرهنگی جاعلانه ی کنیسه و کلیسا برویم، که در اساس در زمره عمله ی قصابی پیکره ی سالم و یکدانه اسلام اند و شخص و آثارشان نه فقط فاقد کم ترین مسلمات و ممکنات است، بل با بازخوانی چند سطر و سهم از میراث بی ارزش مکتوب شان، به سنگینی آواری پی خواهیم برد، که در دو قرن اخیر بر سر مسلمین و به قصد دامن زدن بیش تر بر تفرقه، سرازیر کرده و فرود آورده اند.

از دیگر خنجرداران این مثله کردن اسلام، بی نشان دیگری است با نام پر جبروت «ابن اسحاق» که گفته اند در قرن دوم هجری، زمانی که خط و نگارش منسجم و مطمئن عرب مفقود است، کتابی در ظهور اسلام و نیز سرگذشت عبور و حضور مسلمین و پیامبر گرامی ساخته است که پی گیری سرنوشت کتاب او با ابطال کامل آن چه در این روزها به نام «سیره ی ابن هشام» معرفی می کنند، یکسان خواهد شد.

«محمد بن اسحاق مکنی به ابوعبدالله در سال ۸۵ هجری در شهر مدینه به دنیا آمد و مابین سال ۱۵۰ و ۱۵۳ هجری در بغداد از دنیا رفت و در مقبره ی «خیزران» به خاک سپرده شد. ابن اسحاق دوران کودکی و مقداری از ایام جوانی خود را در مدینه گذراند و در سال ۱۱۵ به اسکندریه رفت و در آن جا از اساتید فن حدیث و تاریخ آن شهر و کشور مصر چون: عبیدالله بن مغیره، و یزید بن حبیب، و عبیدالله بن ابی جعفر، و قاسم بن قزمان و غیره استفاده های زیادی کرد، و سپس به کوفه، و جزیره، و ری، و حیره، و بغداد مسافرت کرد و چون به بغداد رسید به دیدار منصور عباسی (خلیفه ی وقت) رفت، و همان ملاقات سبب توقف او در بغداد و به گفته ی جمعی سبب تالیف کتاب سیره گردید. اینان گفته اند: در این ملاقات منصور عباسی از احاطه ی محمد بن اسحاق به تاریخ در شگفت شد و پسرش مهدی را که پیش او نشسته بود به محمد بن اسحاق نشان داده گفت: این پسر را می شناسی؟ محمد بن اسحاق پاسخ داد: نه. منصور گفت: این پسر من مهدی است اکنون برو و کتابی که

شامل تاریخ اولاد آدم از روز خلقت تا به امروز باشد برای او بنویس.»
(سیره ی ابن هشام، ترجمه ی سید هاشم رسولی، ص سوم)

گرچه در همین نقل اشکال بزرگی به عظمت یک دروغ کامل خفته است، اما می خواهیم با فرض صحت این مهملات بی سند و سابقه سؤال کنیم که اگر «محمد بن اسحاق» کتابی در تاریخ اسلام و سیره ی رسول الله به قرن دوم برای مهدی عباسی نوشته است، پس چرا امروز این کتاب را با نام «سیره ی ابن هشام» می شناسیم؟

«اصل کتاب ابن اسحق، به صورتی که او خود تدوین کرده بود، امروزه در دست نیست، اما چند روایت کامل و ناقص از آن موجود است که مفصل تر از همه سیره النبوه ابن هشام است... هرچند ابن هشام سیره ی ابن اسحاق را بر اساس روایت بکایی مدون ساخت، اما تغییراتی در آن وارد کرد و برخی مطالب را حذف و نکات تازه ای بر آن افزود... در سده های بعد، ابوالقاسم عبدالرحمان سهیلی، (۵۸۱ قمری) بر کتاب سیره ابن هشام شرح و تعلیقاتی نگاشت و آن را به صورتی جدید مدون کرد.» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۸ و ۹، ذیل مدخل ابن اسحاق)

همین که سخت بگیرید و بخواهید به اساس و صحت ادعایی در این اوقیانوس آشفته ی فرهنگ اسلامی، بر مبنای منطقی معین پی ببرید، چندان به این و آن شخص ناشناس در این و آن قرن، حواله می شوید که بر اثر ابتلا به سرگیجه از خیر و شر موضوع درگذرید، چنان که در این جا می گویند از میراث اصلی ابن اسحاق چیزی برای ارائه نداریم و باید به نقل دست برده و دست مالی شده ای از ابن هشام قناعت کنید، که او خود از روایت بکایی برداشته است و در نهایت مدعی می شوند که موجودی کنونی را از تفاضل زحمات ناشناس دیگری با نام عبدالرحمان سهیلی در قرن ششم هجری کسب کرده اند! با این همه اگر سؤال کنیم که سیره ی ابن هشام کنونی که به بازار مسلمین ریخته اند، کپی گرفته از کدام یک از این دست برده ها و دستبردها است و همان اصل دست مالی شده را در کجا یافته اند، بدون تردید پاسخ درستی دریافت نخواهید کرد. چه گونه بر خود هموار کنیم که دست نوشته ای با چنین سرنوشتی را مدرک زندگی پیامبر گرامی و مراتب حساس طلوع و عبور اسلام در حوزه ای از حیات بشری بشناسیم که

زده‌ای آگاهی از مختصات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آن نداریم و اگر قرآن گرامی راه نمای مان نبود، که در هیچ مقطع و موردی با این همه سطر نوشته‌ی مشکوک موافقت ندارد، اکنون برای نجات از این دریای بی‌کران دروغ بازوی عبور نداشتیم. اینک در همین کتاب گردشی کنیم که می‌گویند کهنه‌ترین و عمده‌ترین سیره‌ی تالیف شده در باب حیات پیامبر گرامی و حوادث زمان اوست و بی‌شیدایی‌های مشکوک موجود، به باز خوانی سطوری از میان اوراق آن بپردازیم:

«و در حدیث دیگری است که عبدالله با آمنه دختر وهب به منزل زن دیگری که عبدالله داشت رفتند، و دست‌های آن زن به گل آلوده بود، از عبدالله خواست که با او هم بستر شود ولی عبدالله که دست‌های آلوده به گل او را دید رو درهم کشید و خواهش او را رد کرد، زن که چنان دید برخاست و دست و روی خود را شسته و پاکیزه کرده به جای خویش بازگشت عبدالله نیز به قصد رفتن پیش آمنه از جا برخاست و گذرش بدان زن افتاد، دوباره آن زن خواهش خود را بر زبان آورد ولی عبدالله ترتیب اثری به سخن او نداده پیش آمنه رفت و با او هم بستر شد، و آمنه در همان حال به رسول خدا حمله گشت». (همان، ص ۱۰۴)

آیا نپرسیم که این صحنه‌ی بی‌آبرو و پرنسیب را که در باب بسته شدن نطفه‌ی پیامبر خدا نوشته‌اند، چه مؤلف آن را ابن اسحاق و یا ابن هشام و یا بکایی و یا سهیلی بگیریم، از چه راه به این حضرات در قرون بعد منتقل شده است، این حدیث را که آورده و چرا بر سر زبان‌ها انداخته است؟ آن زن ناکام دست در گل به انتقام رد خویش و یا آمنه به مفاخره‌ی کام‌روایی اش؟ مگر چنین رفتارهای کاملاً پنهان مردم را بر سر بازارها جار می‌زنند تا بی‌کاره‌ای از آن حدیث بسازد و بی‌کاره‌ی دیگری به وقاحت تمام به عرصه‌ی کتاب بکشانند؟ اگر دست‌های آن زن دیگر گلی نبود و عبدالله روترش نمی‌کرد و هم او را می‌گزید، چه حادثه‌ای در اساس اسلام به وقوع پیوسته بود که ما را به چنین اوهام و صد هزار بدتر و نامعقول‌تر و بی‌خردانه‌تر از این مشغول کرده‌اند؟!

«عبدالله بن جعفر از حلیمه سعیدیه نقل کند که گفت: سالی که ما دچار قحطی و خشک سالی بودیم به همراه شوهر و کودک شیرخواری که داشتم، با زنان

بنی سعد به شهر مکه رفتیم تا هر کدام کودکی از قریش گرفته برای شیر دادن و بزرگ کردن آنان را به میان قبیله آوریم، مرکب ما الاغ خاکستری رنگی بود و شتر پیروی نیز به همراه داشتیم که به خدا قسم قطره ای شیر نداشت. شبی که در راه مکه بودیم از بس کودک گرسنه ما گریه کرد، خواب نرفتیم نه در پستان من شیری بود که او را سیر کند و نه در پستان شتر، تنها امید به آینده بود که ما را به سوی مکه می راند، الاغ ما به قدری لاغر و وامانده بود که کندی راه آن حیوان قافله ی بنی سعد را خسته کرد». (همان، ص ۱۰۶)

بلاهت نقال را بنگرید که می گوید زنی که همانند شترش برای شیر دادن فرزند خویش هم جز پستان خالی ندارد، به قصد دایگی فرزندان قریش راهی مکه شده است!!! اگر بپرسید آن عبدالله جعفر و این حلیمه کیست و نقل این یکی از آن دیگری کجا ثبت بوده و از چه راه به ابن هشام رسیده، شما را به گونه ای می نگرند که گویی منکر نبوت رسول خدا شده اید!؟

« حلیمه گوید: پس از این که آن حضرت را به میان قبیله بازگردانیم هنوز چند ماهی نگذشته بود که روزی او همچنان که مانند هر روز با یکی از فرزندانم در پشت خانه های ما به همراه بزغاله ها رفته بودند، ناگاه فرزندانم را دیدم سراسیمه دوان دوان به نزد ما آمده گفت: برادر قرشی ما را دریابید که دو مرد سفید پوش او را گرفته به زمین خواباندند و شکم اش را بشکافتند! حلیمه گوید: من و شوهرم به سوی او روان شدیم دیدیم با رنگی پریده سرپا ایستاده است. او را دربر گرفته و به او گفتم: پسر جان چه پیش آمدی کرده؟ گفت: دو مرد سفید پوش به نزد من آمده مرا خواباندند و شکم ام را شکافته چیزی از میان آن بیرون آوردند که من ندانستم چیست، و سپس رفتند. حلیمه گوید: پس ما آن جناب را برداشته و به چادرهای خویش بازگردانیم».

« حدیثی از خود آن حضرت در این باره: ابن اسحاق به سندش روایت کند که برخی از اصحاب به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله تاریخچه دوران کودکی خویش را برای ما بیان کنید؟ فرمود: من دعای پدرم ابراهیم و مژده برادرم عیسی هستم، هنگامی که مادرم مرا حامله بود نوری از او خارج شد که قصرهای شام را در آن دید، دوران شیر خوارگی را در میان قبیله ی بنی سعد گذراندم، و پس از آن روزی با یکی از برادران رضاعی خود در پشت خانه بزغاله می چراندیم که ناگاه من دیدم دو مرد سفید پوش به نزد من آمده و طشتی طلایی مملو از برف در دست دارند آن گاه مرا گرفته شکم ام را شکافتند و قلب ام را بیرون آورده آن را نیز بشکافتند و لخته ی سیاهی که در آن بود بیرون آورده بیانداختند. سپس قلب ام را شست و شو داده و پاک کردند، آن گاه یکی

از آن‌ها به دیگری گفت: او را باده نفر از امت اش موازنه کن، و چون موازنه کردند من افزون شدم، گفت: با صد نفر از امت اش موازنه کن، و چون موازنه کردند باز هم من افزون شدم، گفت: با هزار کس از آن‌ها موازنه کن، بر آن‌ها هم افزون شدم گفت: او را واگذار که بخدا اگر با تمامی امت اش نیز موازنه کنی بر تمامی آن‌ها افزون آید. افتخار آن حضرت به این بود که در قبیله ی بنی سعد بزرگ شده و نیز ابن اسحاق روایت کرده که رسول خدا فرمود: من فصیح ترین شما هستم، زیرا در نسب قریشیم، و در میان طائفه بنی سعد بن بکر نیز دوران شیر خوارگی و طفولیت را گذرانده‌ام». (همان، ص ۱۱۲)

این یکی چندان نامعقول و مغایر عقل است که برای گرم کردن بازار، آن را به تایید رسول خدا هم رسانده‌اند!!! تمام کتاب سیره ی ابن هشام مملو از این گونه تبلیغات خرافه پرستی است: مأموران جراحی‌های مخصوص آسمانی که روز روشن و در برابر چشم همبازی او، شکم کودکی را می‌درند تا قلب اش را درآورند و لکه ی سیاهی را بیرون اندازند و گرچه مکان هنوز هم نمی‌دانند برف چه پدیده‌ای است با سینی بزرگی پر از برف، که با خود آورده‌اند، قلب جراحی شده ی طفولیت پیامبر را بشویند! آن‌گاه صاحب پیامبری می‌شویم که بدون لکه ی سیاهی در قلب، در برابر اصحاب خود، چنان که با هیچ آیه ی دعوت به برابری و برادری قرآن آشنا نباشد، در باب اصل و نسب و قبیله و قدرت خود داد سخن می‌دهد و گرچه خداوند در قرآن او را بنده‌ای در میان بندگان دیگر می‌شناساند، در ترازوی ابن هشام حتی در کودکی هم از تمام امت اش سنگین وزن تر بوده است!!؟

«در یکی از منازل محمد (ص) در سایه درختی نزدیک دیر راهبی فرود آمد. راهب که آن حضرت را دیده بود به سوی میسرة سر کشیده پرسید: این مردی که در زیر درخت فرود آمد کیست؟ میسره گفت: مردی قرشی از اهل مکه است. راهب گفت: زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید. به هر صورت رسول خدا (ص) اموالی را که از خدیجه به شام آورده بود بفروخت و در عوض آن چه می‌خواست خریداری کرده و با کاروان قریش به مکه مراجعت کرد در راه که می‌آمدند میسرة می‌دید هنگام ظهر و شدت گرما که می‌شود همان طور که رسول خدا (ص) سوار بر شتر بود دو فرشته در بالای سر آن حضرت ظاهر می‌شوند و برای این که آفتاب به او صدمه نرساند از او سایبانی می‌کنند. چون رسول خدا (ص) به مکه آمد خدیجه آن اموالی را که حضرت

خریداری کرده بود بدو برابر یا بیش تر از مال التجارة خویش فروخت و سود بسیاری از این تجارت عائد او شد، میسرۀ نیز سخن راهب و همچنین سایبانی فرشتگان را از آن حضرت برای خدیجه تعریف کرد». (همان، ص ۱۲۰)

این هم پرده‌ی دیگری که ابن هشام به ردای ادله‌ی پیامبری خداوند می‌آویزد: پیامبر کسی است که در زیر سایه‌ی درخت مخصوصی در کوره‌راهی در ناکجا آباد جهان بنشیند! آیا به راستی قصد تمسخر همه چیز ما را نکرده‌اند؟ همین رسول هنوز مبعوث نشده که در کار تجارت کالای خدیجه است، با فرشتگانی بدرقه می‌شود که مأمور سایه‌سازی‌اند! تا لحظه‌ای از تسلیم به اوهام و خرافات خارج نباشیم و اسلام و مقام پیامبر را نه از طریق عقل و وحی و حق، که با تکیه بر این مستثنیات تا مغز استخوان من در آوردی بپذیریم. گمان می‌کنم که باید قسمت آخر نقل فوق برای صاحبان کالا و تاجران معروف ما الگوی بسیار خوبی برای رعایت باشد، وقتی همسر پرهیز کار رسول خدا کالای اش را به دو برابر و بیش تر می‌فروخته، چرا حجره دار امروز ما هر ساله از طریق کسب سود، تا چهار برابر، بر سرمایه نیافزاید؟!

«چیزی که به این تصمیم کمک کرد این بود که یکی از کشتی‌های تاجار رومی در جده به سنگ خورد و شکست، و صاحب آن از کشتی خود صرف نظر کرد. قریش نیز تخته‌های آن را برای سقف کعبه به شهر مکه آوردند، در شهر مکه نیز نجاری قبطی بود که او نیز برخی از مصالح کار را آماده کرد، و این جریان دست به هم داده تصمیم قریش را بر این کار محکم کرد، ولی هنگامی که خواستند شروع به کار کنند و بنای سابق را ویران سازند ترس و وحشتی آنان را گرفت، و چیزی که این ترس را افزون کرد این بود که مار سیاهی از چاه درون کعبه - همان جا که هدایا را می‌ریختند - بیرون آمده روی دیوار خانه‌ی کعبه چنبر زد، و هر که به کعبه نزدیک می‌شد آن مار بدو حمله کرده دهان باز می‌کرد و صدایی از پوست اوشنیده می‌شد و همین باعث شد که کسی به کعبه نزدیک نشود... پس مردی به نام ابو وهب بن عمرو بن عائذ مخزومی که دایی عبدالله پدر رسول خدا (ص) بود، جلوتر از دیگران کلنگی بزد و سنگی را از دیوار کعبه کند ولی ناگهان دید سنگ از دست اش رها شده و به جای خویش بازگشت. ابو وهب فریاد زد: ای گروه قریش پولی که می‌خواهید در این ساختمان مصرف کنید باید پاکیزه و حلال باشد! مهریه و اجرت زن زناکار،

و پولی که از ربا به دست آمده و نیز اموالی که از مردم به زور و ستم به دست آورده‌اید نباید در بنای این خانه صرف شود... مجدداً هنگامی که خواستند کلنگ به دیوار کعبه بزنند ترس و وحشت آنان را فراگرفت، ولید بن مغیره پیش آمده گفت: نخست من اقدام به این کار می‌کنم سپس کلنگ را به دست گرفته گفت: بار پروردگارا تو می‌دانی که ما از دین تو بیرون نرفته و منظوری جز انجام کاری خیر و نیک نداریم، آن گاه کلنگ خود را فرود آورده و قسمتی از ناحیه‌ی دو رکن را خراب کرد، آن روز نیز مردم دست به کار خرابی نشدند و گفتند: ما امشب را صبر می‌کنیم اگر بلایی برای ولید نازل نشد معلوم خواهد شد که خداوند به کار ما راضی است و اگر ولید به بلیه‌ای دچار شد دست بدان نخواهیم زد و آن قسمت را هم که ولید خراب کرده تعمیر خواهیم کرد... چون روز دیگر شد ولید به سر کار خویش آمد و شروع به خرابی کرد مردم نیز که چنان دیدند با او دست به کار خرابی شدند و هم چنان تا اساس خانه که به دست حضرت ابراهیم (ع) پایه‌گذاری شده بود کردند، در آن جا به سنگ سبز رنگی برخوردند که مانند استخوان‌های مهره‌ی کمر درهم فرو رفته و محکم شده بود. مردی از قریش دیلم آهنی خود را که در دست داشت به مابین یکی از آن سنگ‌ها فرو برد که آن را از جا برکند، چون آن سنگ را از جای خود حرکت داد تمام شهر مکه بلرزید، پس از خرابی آن قسمت دست کشیده و از همان‌جا شروع به ساختمان کردند. وگویند: قریش در زیر رکن نوشته‌ای یافتند که به سریانی کلماتی در آن بود و نتوانستند آن کلمات را بخوانند پس مردی از یهود کلمات مزبور را به شرح زیر ترجمه کرد: منم خدای صاحب مکه، روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریدم و خورشید و ماه را بدین صورت درآوردم آن‌جا را خلق کردم و به وسیله‌ی هفت تن از پادشاهان. از میان نرود تا دوکوه «اخشبان» از جا کنده شود، در آب و شیر برای اهل آن برکت است». و در مقام ابراهیم لوحی یافتند که در آن نوشته بود: «مکه خانه‌ی خدا است که روزی آن از سه راه می‌رسد برخی از اهل آن حرمت آن شهر را بدرد». و نیز گویند: چهل سال پیش از بعثت رسول خدا (ص) در خانه‌ی کعبه سنگی یافتند که در آن نوشته بود: هر کس در دنیا کار نیک کند در آخرت غبطه خورد و هر کس تخم کار بد بکارید حاصل ندامت بچیند، اعمال زشت و گناهان را مرتکب شوید و پاداش نیک خواهید؟! آری، هرگز از درخت خار انگور نچینند». (همان، ص ۱۲۳ تا ۱۲۶)

می‌بینید که فرصت نمی‌دهند تا سر بخارنیم، از قصه‌ای به قصه‌ای و از خرافه‌ای به یاوه‌ای بی‌مایه‌تر. در این جا هم با دروغ کلان دیگری به عظمت دیوار هیکل سلیمان مواجهیم. این که در ۱۴ قرن پیش هیچ مسیری برای عبور کشتی از روم به جده گشوده نبوده، شاید سرانجام کسانی را

به خود آورد تا چشم و گوش بسته به دنبال این گونه اباطیل هلهله نکنند! بدین گونه است که امروز رسوخ عامیگری در میان مسلمین را میسر و معمول کرده اند و از بزرگ و کوچک اسیر باور عجایب روزگار در دوران های مختلف ایم، شاهنامه و کتاب ابن هشام را می خوانیم و قرآن را به تاقچه می سپاریم، در هرخانه تکانی جلد آن را می بوسیم، پارچه ای به غبار آن می مالیم و انتظار عروسی و عزایی می کشیم تا آن را در سفره ای به نمایش گذاریم. این جا اگر بپرسیم آن کشتی رومی به سنگ خورده از کدام مسیر به جده رسیده، فوراً و با بادی در گلو جواب می دهند: از راه خلیج فارس و اگر توجه دهیم که هیچ کشتی کوچک و بزرگی تا ۵ قرن پیش به آب های هیچ اوقیانوسی نرانده است، می گویند پس کشتی های داریوش هخامنشی و فرزندش خشایارشا چه گونه به یونان رفته اند؟ این مسابقه ی توسل به دروغ که در عین حال نمایشگاهی از حضور احمقان با علم و منطق و استدلال غریبه است، در مغز استخوان غالب ما می گردد و در حال حاضر معلومات تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آدمیان، در باب پرونده و پیشینه ی تمدن و ادیان، چنان به اکاذیب یهود آلوده است، که بازشویی آن تنها به قدرت خداوند میسر می شود، که همگی را به گفتن حق و تحمل صبر خوانده است. این جا و در میان سازندگان مجهول بنای کعبه، با تخته های به سرقت برده از کشتی رومی، با چنان ایمان نابی به خداوند متعال روبه روییم که وسوسه می شویم تا بپرسیم اگر در این مسابقه ی ساخت خانه ی خدا بت پرستی حضور ندارد، پس چنین مردمی به اعزام رسول گرامی و دین اسلام چه محتاج بوده اند؟ و ورود به محتوای آن همه کتیبه ی باز یافت شده از پی ابراهیمی کعبه، که خواندن آن را فقط یهودیان می دانسته اند و بر آن ها از جمله نوشته بوده است که: نیکوکاران این جهان در آخرت غبطه خواهند خورد، از عهده ی من خارج است زیرا که در اختیار گرفتن و مهار زبان در چنین معرکه ای بس دشوار می شود!

«تا سالی که حضرت در آن سال به رسالت مبعوث شد طبق معمول همه ساله ماه رمضان بود که برای اعتکاف و عبادت با اهل خانه ی خود به سوی حراء

کوچ کرد و هم چنان تا آن شبی که خدای تعالی او را به رسالت گرامی داشت به عبادت مشغول بود در آن شب جبرئیل بر او نازل گشت». (همان، ص ۱۵۳)

تنها همین مانده بود که گرچه خداوند در آیه ی ۱۸۷ سوره ی بقره هشدار داده است که «لاتباشروهن و انتم عاکفون»، ابن هشام رسول خدا را با اهل و عیال به غار حراء بفرستد. آیا قرائت کننده ای بر این کتاب نبوده است که بر این همه مبهم و مهمل نویسی سئوالی بگذارد و بخواهد تا از نیت سراینده ی این همه اوهام و اباطیل با خبر شود؟ پس حاصل این کلاس های قرآن و اسلام آموزی و طلبه سازی کی به دست می آید؟!

«و در حدیث است که پس از هجرت زمانی در مدینه قحطی شد مردم به نزد رسول خدا (ص) آمده از خشک سالی شکایت کردند حضرت به منبر رفته از خدا طلب باران کرد، پس طولی نکشید چندان باران آمد که مردم به نزد آن حضرت آمده از زیادی باران و خوف آمدن سیل شکایت بردند. رسول خدا (ص) دست به درگاه خداوند برداشته فرمود: بار خدایا اطراف ما ببار و بر ما مبارک! پس ابرها از هم باز شد و اطراف شهر را حلقه وار فرا گرفت. رسول خدا (ص) فرمود: اگر ابوطالب امروز زنده بود این جریان او را مسرور می ساخت». (همان، ص ۱۷۱)

پیامبر کتاب ابن هشام بلاوقفه در کار نمایش معجزه است و کاری به آن چند آیه ی قرآن ندارد که اسلام را از ارسال معجزه بی نیاز می شمارد. اگر بخواهم چنین مطالب منحصر به اشاعه ی مطالب خلاف قرآن را از میان کتاب ابن هشام بیرون کشم، یادداشت های اسلام و شمشیر هرگز به پایان نخواهد رسید. پس چند برگی دیگر را بخوانیم و بگذریم.

«من آثار ناراحتی در چهره پیغمبر (ص) مشاهده کردم ولی دیدم آن حضرت توجهی نفرموده از نزدشان برفت، بار دوم که بر آن ها عبور فرمود دوباره هم چنان زبان به طعن و دشنام گشودند و من این بار نیز آثار ناراحتی در چهره حضرت مشاهده کردم، و چون بار سوم شد و اینان بدگویی و دشنام را از سر گرفتند آن جناب در برابر آن ها ایستاد و فرمود: ای گروه قریش! آگاه باشید سوگند بدان خدایی که جانم دست او است من مأموریت جنگ و هلاکت شما را دارم!». (همان، ص ۱۷۳)

این هم صورت دیگری از پیامبر خشمگین که نه برای هدایت، بل به مأموریت جنگ و هلاکت مردم قریش آمده است! حال چه گونه ممکن است

پیامبری که به ریشه کنی قریشیان بد زبان مبعوث و مأمور می شود، در این همه حدیث به قریشی بودن خود افتخار کرده باشد؟!

«از آن سو قریش برای تماشای کار ابوجهل به مسجد آمدند، رسول خدا (ص) مشغول نماز شد و چون به سجده رفت ابوجهل سنگ را برداشته به چنان آن حضرت آمد چون نزدیک شد ناگاه مردم دیدند همان طور که سنگ در دست اش بود با رنگی پریده و بدنی لرزان وحشت زده به عقب برگشت و چون مقداری آمد سنگ را از دست خود به زمین انداخت. چند تن از قریش به سوی او دویده گفتند: ای اباحکم چه شد و این چه حالی است؟ گفت: من همان طور که دیشب به شما گفته بودم رفتم تا سنگ را بر سر او بیندازم ولی به محض این که به او نزدیک شدم شتر نری غرش کنان به من حمله کرد، و به خدا تا کنون شتری به این بزرگی با آن گردن و دندان های تیز ندیده بودم، و آن شتر دهان باز کرد که سر مرا در دهان خود فرو برد! و در حدیث آمده که رسول خدا (ص) فرمود: آن جبرئیل بود و اگر ابوجهل نزدیک شده بود او را از روی زمین می ربود.» (همان، ص ۱۸۲)

این جبرئیل است که در امتداد خرافه پراکنی های کتاب های بی نشان قرون اولیه ی اسلامی او را به همه صورتی، از شمایل عایشه تا شتری بی مهار، آن هم درست از قول رسول خدا، درمی آورند! در این حال دیگر حرفی نمی ماند جز این که بگویم باور به این اباطیل با تمسخر بارگاه الهی و دین مبارک اسلام و قبول کفر برابر خواهد شد.

«روزی ابوجهل رسول خدا (ص) را دیدار کرده گفت: ای محمد دست از دشنام دادن به خدایان ما بردار وگرنه ما نیز خدای تو را دشنام گوییم؟ پس این آیه نازل شد: «دشنام مدهید بدانان که غیر خدا را می خوانند تا مبادا آن ها نیز از روی جهالت و نادانی خدا را دشنام دهند» (انعام، ۱۰۸). از آن پس رسول خدا (ص) از دشنام خدایان شان خودداری فرمود و تنها به دعوت ایشان به خدای تعالی اکتفا کرد. «نضربن حارث و آن چه درباره اش نازل شد: نضربن حارث - چنان چه پیش از این گفته شد - از شیاطین قریش و از دشمنان رسول خدا (ص) بود و چون به مملکت حیره سفرکرده بود داستان ها از سلاطین ایران و رستم و اسفندیار یاد گرفته بود و درهرمجلسی پیغمبر اکرم (ص) می نشست و مردم را به خدا دعوت می کرد و آن ها را از دچارشدن به عذاب های اقوام گذشته می ترسانید، نضربن حارث پس از آن حضرت در آن جا می نشست و داستان ها از پادشاهان ایران و رستم و اسفندیار نقل می کرد سپس می گفت: به خدا محمد به تراز من داستان سرایی نمی کند، و داستان او چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست که آن ها نوشته است چنان چه من نوشته ام پس این آیات درباره اش نازل شد: «و بازگفتند که این کتاب افسانه های پیشینیان است که بر خود نگاشته و هر صبح و شام بر او املا شود، بگو این کتاب را آن خدایی فرستاده که از اسرار آسمان ها و زمین آگاه است و او آمرزنده و مهربان است». (همان، ص ۲۲۴)

از این جا ابن هشام وارد مبحث شان نزول آیات می شود و با دل به خواه

خویش برای هر آیه ای سبب نزولی می آفریند. داستان هایی که برخی از آن ها از فرط بی مایگی جدی به نظر نمی رسند. شیوه ی ساخت این شأن نزول ها بسیار ابتدایی است. آیه را می خواند و داستانی بر آن می گذارد، چنان که بر موضوع ناسزا به بتان دیده شد. ویژگی این شأن نزول ها در این است که دیگر حتی محدث و راوی هم ندارد، ابن هشام با یقین شخصی و درست همانند این که مشاور فرهنگی خدا و در نزول آیه، صاحب نظر بوده است، سبب نزول را باز می گوید و مانند تمام متون دیگر که در کار ایجاد توهم در باب تمدن ایران باستان است، در مورد آیات اولیه ی سوره ی فرقان، فرصت را فراهم می بیند تا از ایران باستان و رستم و اسفندیار بگوید، آن هم لااقل دویست سال پیش از تدارک و تدوین شاهنامه و به صورت نقالی هایی از مردم حیره بیان می کند، که در قلب بین النهرین و مرکز تجمع بزرگی از سلوکیه بوده، همراه شگفتی های بسیار از معماری یونانی، که تمثیل و افسانه ی قصر خورنق و سرنوشت ظالمانه ای که بر سنمار، معمار یونانی آن رفته، مشهور است!

«روزی رسول خدا (ص) مشغول طواف بود. چند تن از بزرگان قریش به نام اسود بن مطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عاص بن وائل بدان حضرت برخوردند و گفتند: ای محمد بیا تا ما آن چه را تو می پرستی بپرستیم و تو نیز آن چه را ما می پرستیم بپرست تا در نتیجه اختلاف ما و تو از میان برداشته شود و گذشته از این اگر آن چه را تو می پرستی به تر از چیزی بود که ما می پرستیم ما بهره ی خود را از تو گرفته ایم و اگر به عکس بود تو بی نصیب نمانده ای! پس این سوره ی مبارکه نازل شد: بگو ای کافران من هرگز نمی پرستم آن چه را شما می پرستید و شما نیز آن خدای یکتایی را که من پرستش می کنم، پرستش نخواهید کرد. نه من خدایان باطل شما را عبادت می کنم و نه شما خدای یکتای مرا عبادت خواهید کرد. پس دین شما برای شما باشد و دین من هم برای من باشد». (همان، ص ۲۲۹)

این یکی ازمضحک ترین مراتب تشریح مسائل ادیان درسراسر دوران هاست، نشان عقل آشوب ساز و شرآفرینی شیوه مند یهود در آن آشکار است، که به عنوان شان نزول سوره ی کافرون عرضه می شود! ظاهراً کافران مکه

آماده می شوند که مسلمان باشند به شرط این که پیامبر، کافری را بپذیرد تا دعوی جاری در میان مردم مکه معکوس شود و هر یک از مزایای گرایش جدید بهره ی خود را برند!!! آیا عجیب نیست که این پوزخند وسیع و عظیم و پهناور بر حاصل بعثت رسول خدا را، آن هم به عنوان سیره ی رسول الله، با طیب خاطر بر ریش خود بسته ایم؟ بر مبنای آن چه ابن هشام تعریف می کند، به نظر می رسد خداوند از احتمال انجام چنین معامله ای چنان آشفته می شود که اگر در موارد مشابه نزول آیه تذکر و تمثیلی را کافی شمرده، برای رد قطعی این داد و ستد، سوره ی کاملی نازل کرده است! سالیانی است این مهملات مغایر عقل و شرع را می خوانیم، که تنها قصد تمسخر همه چیز ما را دارد، درحوزه ها و مدارس و دانشگاه ها به ذهن سپردن آن ها را تکلیف می کنیم و اجازه می دهیم که یک ناشناس مضحک و محض، پیش از این که بپرسیم کیست، ما را در شناخت خداوند و اسلام و قرآن و احوال پیامبر، به دل خواه خویش، با ارائه ی این لودگی ها، راه نمایی کند!

«قضا را چنان افتاد که روزی مردی از قبیله ی اُراش - یا اِرشه - که نسب به عمالقه ی فرعون می رساند چند شتر به مکه آورده و آن ها را به ابوجهل بفروخت و چون برای گرفتن پول شتران بدو مراجعه کرد ابوجهل به ممانعت گذارند و امروز و فردا کرده و تدریجاً در صدد انکار حق او برآمد... شخص اُراشی به نزد رسول خدا (ص) آمده گفت: ای بنده خدا من مرد غریبی هستم و این مرد یعنی ابوجهل حق مرا پایمال کرده... پیغمبر اکرم (ص) با آن مرد به در خانه ابوجهل آمده دق الباب کرد، ابوجهل از میان خانه فریاد زد: کیست؟ فرمود: محمد هستم بیرون بیا، ابوجهل که از ترس رنگ به صورت نداشت شتابان در را باز کرد رسول خدا فرمود: حق این مرد را به او بده! ابوجهل گفت: اطاعت می کنم همین جا بایست تا حق اش را بپردازم، حضرت ایستاد و ابوجهل به درون خانه رفته طولی نکشید بیرون آمد و کیسه پولی که تمامی پول شتران آن مرد در آن بود همراه خود آورده به آن مرد داد، رسول خدا به آن مرد فرمود: حق خود را بستان و به دنبال کار خویش روان شو... در این خلال ابوجهل از در مسجد وارد شد و یک سر به نزد قریش رفت، اینان که در شگفت و بهت فرو رفته بودند به محض این که چشم شان به ابوجهل افتاد گفتند: وای بر تو! چه شد؟ چه شد که این چنین خود را در برابر محمد باختی؟! گفت: خاموش

باشید به خدا در را که زد ترس عجیبی مرا گرفت و چون در را باز کردم شتر نری که تاکنون مانندش را ندیده‌ام در بالای سر او دیدم که دهان باز کرده و آماده است تا سر مرا در دهان خود فرو ببرد. و اگر کوچک‌ترین تأملی کرده بودم مرا می‌بلعید». (همان، ص ۲۴۸)

آن شتر نر خشمگینی را، که به طور معمول در این کتاب‌های بی بنیان، علی‌البدل جبریل قرار می‌داده‌اند، این بار به صورت طینت پشت سر پیامبر والا درآورده‌اند تا برخی از ما بی‌توجه به درون این داستان‌ها بر مسلمانی خود از آن جهت ببالیم که پیامبر خدا صورتی از غضب خود را به شمایل شتر نری آشکار می‌کرد تا زهره‌ی بدهکار آب و در نتیجه حق مظلومی ادا شود!!!

«در میان قبیله بنی‌هاشم مردی بود به نام رکانه که فرزند عبد یزید بن هاشم بن عبد مناف بود و در نیروی بدنی و زور در میان قریش بی‌نظیر بود، روزی رسول خدا (ص) او را در یکی از دره‌های مکه بدید و بدو فرمود: ای رکانه آیا وقت آن نرسیده که از خدا بترسی و دعوت مرا بپذیری؟! رکانه گفت: من اگر بدانم که گفتار تو حق است بی‌شک پیروی تو را خواهم کرد! رسول خدا (ص) فرمود: اگر من با تو کشتی بگیرم و تو را بر زمین بزنم سخن مرا می‌پذیری؟ گفت: آری. فرمود: برخیز. رکانه برخاست و مانند کسی که هیچ‌گونه اراده‌ای از خود نداشته باشد در زیر بازوان آن حضرت مقاومتی نکرده محکم به زمین خورد. دوباره از جا برخاسته گفت: ای محمد این بار بیا تا تو را به زمین بزنم، بار دوم نیز به زمین خورد، و چون برخاست گفت: ای محمد به خدا چیز عجیبی است که تو مرا به زمین می‌زنی! رسول خدا (ص) فرمود: اگر اطاعت مرا بکنی از این عجیب‌تر خواهی دید! رکانه گفت: چیست؟ فرمود: این درخت را صدا می‌زنم از جای خود کنده می‌شود و به نزد من می‌آید! گفت: صدا بزن. رسول خدا (ص) آن درخت را بخواند، درخت از جا کنده شد و به نزد آن حضرت آمد، دوباره بدو فرمود: به جای بازگرد، درخت به همان جای نخستین بازگشت. رکانه که این جریان را مشاهده کرد به نزد قوم و قبیله‌اش آمده گفت: ای فرزندان عبد مناف به خدا به وسیله‌ی این مرد می‌توانید تمام مردم روی زمین را سحر کنید، زیرا من مردی ساحرتر از او ندیده‌ام». (همان، ص ۲۴۸)

این بدیع‌ترین شیوه‌ی پیامبران در خواندن مردم به دین خدا است، که مبتکر آن دلقک مطلق به نام ابن هشام است. با این نتیجه که گویی جار می‌زند:

بگذارید خداوند هر چه مایل است در قرآن در رد ساحر بودن رسول مکرّم و برگزیده‌ی خویش، اصرار کند و آیه بفرستد، من داستان‌هایی می‌دانم و از حوادثی خبر دارم که ساحر بودن رسول الله را مسلم می‌کند! آیا تاکنون کسی از خویش پرسیده است حجت درستی این صحنه‌ها، که به عنوان سیره و زندگی نامه‌ی رسول نوشته‌اند و می‌نویسند و بر منابر می‌گویند و چیزی نیز از خود بر آن می‌افزایند، در کجا یافت می‌شود و اگر پذیرش این داده‌ها، با رد مستقیم آیات الهی برابر است، پس چرا این کتاب‌ها را از صحنه و عرصه‌ی آموزش و کسب آگاهی‌های مقدماتی در موضوع تاریخ اسلام، حذف نمی‌کنند؟

«از ابی هریره حدیث شده که پس از ورود رسول خدا (ص) به مدینه زن و مردی از یهودیان مرتکب زنای محصنه شدند. یهودیان در کتاب‌خانه‌ی مخصوص خود اجتماع کرده گفتند: این زن و مرد را به نزد پیامبر بفرستید و حکم آن دو را از محمد سؤال کنید، ببینید چه حکم می‌کند. پس اگر مانند شما حکم کرد که دست‌های آن دو را با طناب قیراندود ببندند و صورت‌هاشان را سیاه کنند و وارونه بر الاغ سوارشان کنند، بدانید که او پادشاهی است که داعیه‌ی سلطنت دارد و از او پیروی کنید، **ولی اگر دیدید حکم کرد آن دو را سنگسار کنند بدانید که او پیغمبر است** و از او حذر کنید که شوکت شما را خواهد ربود. یهودیان به دستور عمل کردند و آن دو را به نزد رسول خدا (ص) آورده گفتند: ای محمد این مرد با این زن شوهردار زنا کرده و ما حکم آن را به تو واگذار کرده‌ایم چه گونه باید حد درباره‌ی ایشان جاری کنیم؟ رسول خدا (ص) برخاسته به کتاب‌خانه‌ی ایشان آمد و فرمود: علماء و دانشمندان خود را در نزد من حاضر کنید، اینان رفتند و عبدالله بن صوری و ابویاسر بن اخطب و وهب بن یهودا را حاضر کرده گفتند اینان علماء و دانشمندان ما هستند، رسول خدا از دانشمندترین آن‌ها پرسید همگی گفتند: عبدالله بن صوری دانشمندترین مردم روی زمین نسبت به کتاب تورات است. رسول خدا با عبدالله بن صوری - که درضمن جوان‌ترین ایشان بود - خلوت کرده به او فرمود: ای فرزند صوری تو را به خدا و به روزهای خدا در نزد بنی اسرائیل سوگند دهم آیا حکم خدا در کتاب تورات در مورد زنای محصنه رجم نیست؟ گفت: چرا به خدا ای ابوالقاسم چنین است و اینان دانسته‌اند که تو پیامبری مرسل هستی ولی حسد ایشان مانع است از این که به این مطلب اعتراف کنند. رسول خدا از آن جا بیرون آمد و دستور داد آن زن و مرد را بر در مسجد در محله‌ی بنی غنم بن

مالک بن نجار سنگسار کنند، و ابن صوریای نیز پس از این جریان کفر ورزید و نبوت رسول خدا را منکر شد، پس این آیه نازل شد: «ای پیغمبر غمگین مباش از این که گروهی که به زیان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند به راه کفر می شتابند...» تا به آخر آیه. آن مرد زناکار چون دید می خواهند آن دو را سنگسار کنند برخاسته جلوی آن زن ایستاد و خود را سپر او قرار داد و هم چنان بدان ها سنگ زدند تا هر دو کشته شدند». (همان، ص ۳۷۲)

از این مطلب باید بفهمیم رسول خدا زانیان را، به تبعیت از تورات، رجم می کرده است! و هنوز هم زانی و زانیه را با توسل به این سخن بی اساس ابن هشام، به عنوان سرمشقی به جامانده از شیوه های پیامبر، رجم می کنند، هر چند خداوند فرموده باشد:

«سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فيها آیات بینات لعلکم تذكرون. الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلده و لا تاخذکم بهما رافة... سوره را با نشانه های روشن فرستادیم و احکام آن را واجب کردیم تا گوشزدی باشد. زانی و زانیه، هر یک را، بدون ملاحظه صد ضربه شلاق بزنید». (نور، ۱ و ۲)

بدین ترتیب شکی نمی ماند که رجم کنندگان زانیان، نه تابع قرآن، که پیرو ابن هشام و یا دست بالا مقلد تورات اند! بگذارید شما را به خواندن حصه ی کوچکی از فرامین توراتی دعوت کنم تا منظور خداوند را از تذکر ملایم شدن فرامین پیشین در قرآن کریم را به نیکی دریابید و تعجب کنید که دارندگان و متابعین چنین کتبی، مسلمین را اهل خشونت می دانند!!!

«و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چون که پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خون اش بر خود او خواهد بود. و کسی که با زن دیگری زنا کند، یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند. و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف کند، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر کسی با عروس خود بخوابد، البته هر دوی ایشان کشته شوند، فاحشگی کرده اند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد، هر دو فجور کرده اند، البته هر دوی ایشان کشته شوند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباح

است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی زنده نباشد. و مردی که با حیوانی جماع کند، البته کشته شود و آن حیوان را نیز بکشید. و زنی که به حیوانی نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و حیوان را بکشید». (عهد عتیق، لایوان، ۲۰: ۱۰، ۱۷)

چنین است که دین اسلام را رحمتی بر بندگان خوانده اند که بر تمام این موارد جزا، قلم عفو و گذشت کشیده و اگر مقرر بود بر مبنای چنین توصیه های تورات و انجیل حکم و قضاوت شود، حق این است که در غرب جنبنده ای را زنده نیابیم! بدین ترتیب و بنا بر مظاهر موجود، آن گاه که آزادی همجنس گرایی نیز در غرب قانونی شمرده می شود، پس به جاست تا بگوییم آن ها حتی مسیحی و یهودی هم نیستند و غریب تر از همه این که صاحبان و عاملان به تورات، با این همه جزای مرگ برای روابط جنسی ناموجه، چشم بر همه چیز کتاب خویش بسته اند و می بینیم که مسلمین با وجود آیات درخشان سوره ی نور، برای مجازات زانی و زانیه، عیناً بر تورات اقتدا می کنند، تا همان مسیحیان و یهودان آدم کش، ما را وحشی بخوانند!!!!

«و پس از این که نمازشان به پایان رسید در محضر رسول خدا (ص) جلوس کردند و عقاید مختلفی که درباره ی حضرت عیسی (ع) داشتند اظهار کردند، گروهی معتقد بودند که عیسی خدا است، و گروهی دیگر او را پسر خدا می دانستند و دسته ی سوم قائل به تثلیث بودند. در مورد خدایی عیسی می گفتند: برهان خدایی او همان بود که مرده زنده می کرد و امراض صعب العلاج را شفا می داد، و از غیب آگاه بود، و از گل مجسمه به شکل پرنده می ساخت سپس بدان می دمید و آن مجسمه به پرواز درمی آمد... و این گونه اموری که تمامی آن ها دلیل خدایی او بود. و در مورد فرزندی او برای خداوندی می گفتند: چون پدری نداشت و در گهواره نیز سخن گفت همین دلیل است بر این که او فرزند خدا بوده زیرا این جریان در هیچ یک از اولاد بشر سابقه نداشته و ندارد. و دلیل بر این که او یکی از اقاویم سه گانه است گفتار خدای تعالی است که در مورد کارهای خود گوید: کردیم، آفریدیم، گفتیم، که همه به لفظ جمع آمده و اگر خدا یکتا بود، به لفظ مفرد می گفت: کردم، آفریدم، گفتم. دو تن از بزرگان ایشان شروع به سخن کرده سئوالاتی از رسول خدا کردند، حضرت به آن ها فرمود: اسلام اختیار کنید، گفتند: ما پیش از این اسلام

آورده ایم حضرت فرمود: دروغ می گویند زیرا شما برای خدا فرزند قائل شده اید و صلیب را می پرستید، و گوشت خوک می خورید! و با این ترتیب چه گونه اسلام آورده اید؟ گفتند: ای محمد اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدرش کیست؟ رسول خدا سکوت کرد و پاسخ ایشان را نگفت». (همان، ص ۳۸۲)

این جا دیگر نکته ای پوشیده نیست، ابن هشام با قدرت تمام، ادله ی لازم را برای قبول خدایی عیسی و یا فرزند خواندگی او برمی شمرد و بدون تعارف چنان یکتایی خداوند را رد می کند، که زبان رسول خدا بند می آید، در برابر پرسش عیسویان سکوت می کند و آیات الهی را از یاد می برد که تمام این موارد را موکول و متکی به اذن و اجازه ی خداوند شمرده است!

«هنگامی که رسول خدا و سایر مسلمانان مکه به مدینه هجرت کردند آب و هوای شهر مدینه ناسالم بود و برای واردین بدان شهر سازگار نبود و مبتلا به تب شدید می شدند از این رو جمعی از مهاجرین از آن جمله ابوبکر و بلال حبشی و عامر ابن فهیره مبتلا به تب شدند و چنان چه عایشه نقل می کند شدت تب آن ها به حدی بود که هذیان می گفتند. تنها پیغمبر اکرم بود که خداوند او را از ابتلای به این بیماری محافظت فرموده بود از این رو عایشه جریان بیماری و هذیان هایی که گفته بودند به عرض رسول خدا رسانیده اظهار کرد: اینان از شدت تب سخنانی بر زبان جاری می سازند و خود نمی دانند چه می گویند. رسول خدا درباره ی ایشان دعا کرده گفت: بار خدایا آب و هوای شهر مدینه را برای ما سازگار کن چنان چه شهر مکه را برای ما سازگار کردی، و خوراک آن را بر ما مبارک گردان، و بیماری این شهر را به «مهیعة» منتقل ساز». (همان، ص ۲۹۰)

این هم نمونه ی دیگری از داده ها و دانش ابن هشام و شناخت او از سیره ی رسول خداست. رسولی که او می شناسد، نه پیامبر رحمت و عنایت، که به هنگام دعا از خدا می خواهد تا درد را از او و اطرافیان اش بردارد و به همسایگان منتقل کند!!! اینک سر و کار ما با چنین منابعی است و اسلام را از طریق روایت این صاحبان کتاب می شناسیم که دنبال کردن رد حضور خود آن ها و نیز کتاب های شان در تاریخ و فرهنگ اسلامی نامیسر است. فهرست بلندی از نام های ناشناس اند، که از هیچ کدام اثر مستقیمی نمی یابیم و می گویند جز نشانه های کوچکی در اوراق قرون بعد و در

آثار کسان دیگر، حتی به جای ندارند، تأیید کنندگانی که خود نیز به سختی زیر سؤال اند.

«کتاب الاصنام با به تعبیر صحیح تر کتاب تنکیس الاصنام که از واژگونی بتان حکایت می کند، تاریخ مختصر نحوه ی پرستش عرب و بتان ایشان در دوره ی جاهلیت و قدیم ترین نوشتار و کتاب مستقلی است که به دست ما رسیده است. این کتاب دست کم تا دو قرن اخیر جزو کتب نایاب یا گم شده به شمار می رفت. خاورشناسان اروپایی سال ها برای یافتن آن کاوش و کوشش بسیار کردند و نیافتند، اما احمد زکی پاشا، محقق مصری، در سال ۱۹۱۲ میلادی آن را یافت و این افتخار نصیب او شد و در همان سال در مجمع بین المللی خاورشناسان منعقد در آتن نسخه ی کشف شده ی کتاب الاصنام را معرفی کرد و وعده داده بود زودی آن را چاپ کند. در سال ۱۹۱۴ این وعده تحقق پذیرفت و به تصحیح و حواشی وی در قاهره طبع شد و در سال ۱۹۲۴ از نو با اصلاحاتی چاپ و انتشار یافت». (ابومنذر هشام بن محمد کلبی، الاصنام، ص ۱۰)

این نه تنها شرح حال کتاب الاصنام که وقعه نامه ی تقریباً تمام کتب کهنه ای است که به مسائل قرون اولیه ی اسلامی می بندند. این حقه بازی تکراری روندی دل آشوب کن دارد: ابتدا در منابعی از قبیل و قماش الفهرست و فهارس دیگر، که غالباً جعل جدیدند، آن ها را معرفی می کنند، مدت ها به دنبال این یا آن نام می گردند و ناگهان از کلاه شامورتی ناشناسی، خرگوش کتاب را به صورت پاره پوره بیرون می کشند و سپس همه را از رجوع و درخواست دیدار نسخه ی اصل، نهی می کنند!

«از کتاب تنکیس الاصنام فعلاً دو نسخه موجود است، یکی در قاهره و دو دیگر در مدینه ی طیبه. احمد زکی نسخه ی خطی این کتاب را از یک کتاب شناس مغربی الاصل متولد و متوفی در دمشق، موسوم به طاهر جزایری که کتاب خانه ی «خالدیه» قدس را ترتیب و تنظیم داده بود و مدتی هم در قاهره اقامت داشت، خریداری کرد... در حدود پانزده سال قبل نسخه ای دیگر از این کتاب در کتاب خانه ی مدینه طیبه پیدا شد. نسخه ی مدینه نقائص و افتادگی و اغلاطی دارد که به خودی خود نمی تواند اساس یک چاپ انتقادی قرار گیرد... تاریخ نگارش این نسخه دقیقاً روشن نیست، اما در رساله ی دوم مکتوب در این مجموعه به سال ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۷ هجری قمری مطابق ۱۷۷۳ یا ۱۷۶۷ میلادی بر می خوریم و با توجه به این که خط کاتب رساله ی دوم با

شیوه‌ی کاتب کتاب الاصنام شباهت و همانندی دارد، از این رو به احتمال زیاد تاریخ تحریر کتابت این نسخه هم نباید چندان از سال ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۷ هجری قمری دور باشد». (همان، ص ۲۶)

بدین ترتیب یک مؤلف دیگر، باز هم هشام نام را، صاحب می‌شویم که گرچه از نظر زمان درست با هشام اولی همدوره و از قرن دوم هجری است، اما دو نسخه از کتاب او را در قرن دوازده هجری، یعنی هزارسال بعد یافته‌اند که گرچه هر دو به یک خط است، اما با هم مغایرت‌های فراوان دارد و برای طرب بیش‌تر ما می‌گویند که زمان نوشتن این دو نسخه هم همان هزار سال بعد بوده است، و کسانی را دارند که این نسخ تازه نوشته را اندکی بعد کشف و با این کمدی هشام بن محمد کلبی بی‌نشان را زنده می‌کنند! آیا دلفکی فرهنگی از این پر اطوارتر هم می‌شود؟ اما هنوز و بدون رجوع به منقولات زیر، مسخره بازی هشام بن محمد کلبی تمام نیست.

«آثار پسر کلبی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف: آثار غیرموجود. ب: آثار موجود.

الف: آثار غیر موجود هشام. آثار غیر موجود پسر کلبی عبارتند از:

۱. کتاب حلف عبدالمطلب و خراعة. ۲. کتاب حلف الفصول و قصة الغزال.
۳. کتاب اولاد الخلفاء. ۴. کتاب حلف اسلم و قیس. ۵. کتاب المنافرات. ۶.
- کتاب بیوتات قریش. ۷. کتاب فضائل قیس عیلان. ۸. کتاب المؤدات. ۹.
- کتاب الکنی. ۱۰. کتاب بیوتات ربیعه. ۱۱. کتاب اخبار العباس بن عبدالمطلب.
۱۲. کتاب القاب قریش. ۱۳. کتاب حلف کلب و تمیم. ۱۴. کتاب شرف قصی بن کلاب و ولده فی الجاهلیة و الاسلام. ۱۵. کتاب القاب بنی طابخه. ۱۶.
- کتاب القاب قیس عیلان. ۱۷. کتاب القاب ربیعه. ۱۸. کتاب القاب الیمن. ۱۹.
- کتاب نوافل قریش. ۲۰. کتاب نوافل یا نوافل کنانه. ۲۱. کتاب نوافل یا نوافل اسد. ۲۲. کتاب نوافل یا نوافل تمیم. ۲۳. کتاب نوافل یا نوافل قیس. ۲۴.
- کتاب نوافل یا نوافل ایاد. ۲۵. کتاب نوافل یا نوافل ربیعه. ۲۶. کتاب تسمیة من نقل من عاد، و ثمود، و العمالیق، و جرهم، و بنی اسرائیل، و العرب و قصة هجرس، و اسماء قبائلهم. ۲۷. کتاب نوافل ربیعه و قضاة. ۲۸. کتاب نوافل الیمن. ۲۹. کتاب ادعاء زیاد من معاویة. ۳۰. کتاب المشاجرات. ۳۱. کتاب صنائع قریش. ۳۲. کتاب المناقلات. ۳۳. کتاب المعاتبات. ۳۴. کتاب المشاغبات. ۳۵. کتاب ملوک الطوائف. ۳۶. کتاب ملوک کنده. ۳۷. کتاب ملوک الیمن من التبابعة. ۳۸. کتاب بیوتات الیمن. ۳۹. کتاب اقتراق ولد نزار. ۴۰.

كتاب تفرق الازد. ٤١. كتاب المعرقات من النساء فى قریش. ٤٢. كتاب طسم و جديس. ٤٣. كتاب حديث آدم و ولده. ٤٤. كتاب عاد الاولى والاخرى. ٤٥. كتاب تفرق عاد. ٤٦. كتاب اصحاب الكهف. ٤٧. كتاب رفع عيسى - عليه السلام. ٤٨. كتاب المسوخ من بنى اسرائيل. ٤٩. كتاب اقيال حمير. ٥٠. كتاب خبر الضحاک. ٥١. كتاب الاوائل. ٥٢. كتاب منطق الطير. ٥٣. كتاب غزیه. ٥٤. كتاب لغات القرآن. ٥٥. كتاب المعمرين. ٥٦. كتاب القداح. ٥٧. كتاب اسنان الجزور. ٥٨. كتاب اديان العرب. ٥٩. كتاب احكام العرب. ٦٠. كتاب وصايا العرب. ٦١. كتاب الدفائن. ٦٢. كتاب السيوف. ٦٣. كتاب الندماء. ٦٤. كتاب اللعناء. ٦٥. كتاب الكهان. ٦٦. كتاب الجن. ٦٧. كتاب اخذ كسرى رهن العرب. ٦٨. كتاب ما كانت الجاهلية تفعله و وافق حكم الاسلام. ٦٩. كتاب ابى عتاب الى ربيع حين سأله عن العويس. ٧٠. كتاب عدى بن زيد العبادى. ٧١. كتاب ابى زهر الدوسى. ٧٢. كتاب حديث بيهس و اخوته. ٧٣. كتاب مروان القرظ. ٧٤. كتاب السمر. ٧٥. كتاب اليمن و امير سيف بن ذى يزن. ٧٦. كتاب مناكح ازواج العرب. ٧٧. كتاب الوفود. ٧٨. كتاب ازواج النبى - صلى الله عليه و سلم. ٧٩. كتاب زيد بن حارثة حب النبى - صلى الله عليه و سلم. ٨٠. كتاب تسمية من قال بيتا او قيل فيه. ٨١. كتاب الديباج فى اخبار الشعراء. ٨٢. كتاب من فخر باخواله من قریش. ٨٣. كتاب من هاجر و ابوه حى. ٨٤. كتاب اخبار الحريين و اشعارهم. ٨٥. كتاب اخبار عمر بن ابى ربيعة. ٨٦. كتاب دخول جرير على الحجاج. ٨٧. كتاب اخبار عمرو بن معد يكرب. ٨٨. كتاب التاريخ. ٨٩. كتاب تاريخ الخلفاء. ٩٠. كتاب تاريخ اجداد الخلفاء. ٩١. كتاب صفات الخلفاء. ٩٢. كتاب المصلين. ٩٣. كتاب تسمية من بالحجاز من احياء العرب. ٩٤. كتاب البلدان الكبير. ٩٥. كتاب البلدان الصغير. ٩٦. كتاب تسمية الارضين. ٩٧. كتاب الانهار. ٩٨. كتاب الحيرة. ٩٩. كتاب مناراليمن. ١٠٠. كتاب العجائب الاربعة. ١٠١. كتاب الاقاليم. ١٠٢. كتاب اشتقاق اسماء البلدان. ١٠٣. كتاب الحيرة و تسمية البع و الديارات و نسب العباديين. ١٠٤. كتاب تسمية مافى شعر امرىء القيس من اسماء الرجال و النساء و انسابهم و اسماء الارضين و الجبال و المياه. ١٠٥. كتاب المنذر، ملك العرب. ١٠٦. كتاب داحس و الغبراء. ١٠٧. كتاب ايام فزارة و وقائع بنى شيبان. ١٠٨. كتاب وقائع الضباب و فزارة. ١٠٩. كتاب يوم سنيق. ١١٠. كتاب يوم السنايس. ١١١. كتاب ايام بنى حنيفة. ١١٢. كتاب الايام. ١١٣. كتاب ايام قيس بن ثعلبه. ١١٤. كتاب مسيلمة الكذاب و سجاح. ١١٥. كتاب الفتیان الاربعة. ١١٦. كتاب الاحاديث. ١١٧. كتاب المقطعات. ١١٨. كتاب حبيب العطار. ١١٩. كتاب عجائب البحر : دربارہ ى شگفتى هاى دريا. ١٢٠. كتاب الكلاب الاول و الكلاب الثانى. ١٢١. كتاب امهات النبى. ١٢٢. كتاب

العواقل. ۱۲۳. کتاب کنی آیاء رسول الله. ۱۲۴. کتاب النوافل والجیران. ۱۲۵. کتاب الفرید فی النسب. ۱۲۶. کتاب الملوکی فی النسب. ۱۲۷. کتاب الموجز فی النسب. ۱۲۸. کتاب جمهرة الجمهرة. ۱۲۹. کتاب اسواق العرب. ۱۳۰. کتاب انساب المواضع. ۱۳۱. کتاب انساب البلاد. ۱۳۲. کتاب افتراق العرب. ۱۳۳. کتاب المغتربات. ۱۳۴. کتاب تفسیر الآی الذی نزل فی اقوام باعیانهم لهشام الکلبی». (همان، ص ۶۴ تا ۷۹)

پس معلوم شد که هشام بن محمد کلبی ۱۳۴ کتاب مفقود به شرح فوق دارد. من در انتقال این اطلاعات تنها نام کتاب ها را آورده ام، بدانید که در اصل آن، هر یک از این اسامی شرح موضوعی کتاب را هم، مختصر یا مفصل به همراه دارد، شروحنی که ۱۵ صفحه ی کتاب الاصل نام را می پوشاند! باید از فرط طرب معلق زد که کسانی نه فقط نام که شرح کتاب های مفقوده ی هشام بن محمد کلبی را نیز، احتمالاً به مدد نوعی اسطرلاب فرهنگی، می دانند! می بینید که با چه اعجوبه های نا به کاری روبه روییم؟!

«ب: آثار موجود هشام:

۱۳۵. کتاب مثالب العرب: بنا بر نوشته ی خیر الدین زرکلی نسخه ی خطی از این کتاب موجود است، ولی صاحب الاعلام قید نکرده که نسخه ی خطی موجود در کجاست؟

۱۳۶. اسواق العرب: این کتاب را محمد حمیدالله در سال ۱۹۳۵ میلادی در پاریس انتشار داده و بروکلن نیز آن را جزو آثار هشام کلبی یاد کرده است. ۱۳۷. کتاب اخبار بکر و تغلب: حاج آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة می نویسد در بغداد، در خزانه ی آل سید عیسی عطار نسخه ی خطی قدیمی از کتاب بکر و تغلب را دیدم، اما در جای دیگر از وجود این نسخه ذکر ی به میان نیامده است.

۱۳۸. الجمهرة فی النسب یا کتاب النسب الکبیر مشتمل بر انساب تازیان. این کتاب نزد دانشمندان و مورخان معروف و همه ی تکیه ی علمای نسب بر آن است، ولی متأسفانه از این کتاب نام و نشانی مگر یک قطعه ی کوچک سیزده برگی که در کتاب خانه ملی پاریس نگهداری می شود باقی نمانده است... در گنجینه های کتاب خانه ی لندن نیز پاره مخطوطاتی از آن یافت می شود، ولی یکسر سقیم و بی ارج می باشد، حتی همانچه دانشمندان آن را منقول از نسخه ی محفوظ و موجود در قصر اسکوریال در نزدیکی مادرید - پایتخت اسپانیا - می پندارند. خاورشناسان اهمیت خاصی به این باقی مانده ی کتاب

که در خاک اندلس است داده‌اند. چنان‌که علامه بکر به قصد این که شخصاً نسخه‌ای از آن برگیرد و با اهتمام و عنایت مخصوص به طبع و نشر آن پردازد، به اسپانیا سفر کرد، ولی پس از تحمل مشقات سفر تهی دست بازگشت، زیرا بر وی محقق شد که این کتاب از پسر کلبی نیست، و از این گذشته جزوه‌ای است ناقص و ناتمام و پر از اغلاطی که ناسخان بی‌سواد و بی‌مبالات مرتکب شده و آن را مسخ کرده‌اند، و رأی وی بر آن قرار گرفت که به هیچ صورت نمی‌توان این نسخه را برای چاپ و نشر آماده ساخت.» (همان، ص ۷۹)

پس هشام بن محمد کلبی، ۱۳۴ کتاب مفقود و ۴ کتاب آشکار دارد. اولی را، به نقل از زرکلی می‌شناسیم که خود زرکلی از محل آن خبر نداشته است. نام کتاب دوم، اسواق العرب را، در فهرست کتاب‌های مفقود او نیز می‌بینیم. سومی را تنها حاج آقا بزرگ تهرانی دیده و نه کس دیگر. و آخری را، جست‌وجوگر آن، یعنی علامه بکر، قلابی تشخیص داده‌است!!! تا معلوم شود که هشام ۱۳۴ کتاب رسماً مفقود و چهار کتاب عملاً مفقود داشته است، که نمی‌دانیم چرا جداگانه فهرست کرده‌اند! آیا به نظر نمی‌آید گروهی تا مرز شکم درد کامل، با تدارک این جعلیات، بر ما خندیده‌اند و می‌خندند؟

حالا با شاهکاری در شرارت آشنا شویم که مولفی شناسا و نزدیک به زمان ما، به نام «شیخ محمد ابن حسن حر عاملی»، متوفی به اوائل قرن دوازدهم هجری، یعنی قریب سیصد و بیست سال پیش، از خود بروز داده و آخرین گام هوشیارانه ای است که نه فقط در تثبیت و تایید نهایی روایات و احادیث و غیره برداشته، بل غالب آن اوهام قبلی را به مهر و تسجیل ذات باری نیز رسانده است! هنرمندی سازنده را در این می بینیم که مدعی است آن دسته از وحی های الهی، به موسی و عیسی و داود و دانیال! و پیامبر اسلام را، که در تورات و انجیل و زبور و قرآن از قلم افتاده، در اختیار دارد و از آن ها کتابی ساخته است با نام «الجواهر السنیه» که در ترجمه ی فارسی عنوان «حدیث قدسی» گرفته است! در این جا نیز به کم ترین مجامله و تجسسی در باب امکان و عدم امکان و صحت و سقم، بر نمی خوریم و بی نیاز به مکث و تردید، ناپسندهای مورد نظر خود را، که قصد تمسخر مسلمین و تحقیر اسلام و بارگاه الهی را دارد، با استخدام چند واسطه، به خداوند نسبت می دهد، در قالب وحی و نقلی از آسمان می ریزد و حتی بی هیچ آزمون و اندیشه ای مدعی می شوند که:

«احادیثی است که علمای حدیث از ائمه (ع) و آنان از پیامبر (ص) و ایشان از

خداوند جل و علا روایت کرده اند؛ به تعبیر دیگر، آن ها سخن خداوند است خارج از قرآن، که در اصطلاح به احادیث قدسی مشهوراند». (حسن حر عاملی، حدیث قدسی، مقدمه، ص ۳)

اگر این تعریف را بپذیریم، پس کتاب «حدیث قدسی» با قرآن برابر است و چون این نظرات را با قید «وحی» و «کلام خدا» در کتاب جمع کرده اند، پس مطلب واضح می شود: خداوند وحی هایی را بر موسی و عیسی و داود و با کمال حیرت، دانیال! و پیامبر گرامی اسلام فرستاده، که به جای درج در تورات و انجیل و زبور و قرآن و انتقال عمومی به مردم زمان، اختصاصاً برای رونق کسب و کار حسن حر عاملی، بیش از دو هزار سال مخفی نگهداشته اند، تا عاملی بتواند جلد دوم کتاب های آسمانی را در دوران جدید تدوین کند و به بازار بفرستد!

«و از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از معلى بن خنيس از ابو عبدالله (ع)، از خداوند سبحان نقل کرده که حضرت حق فرموده: اگر در روی زمین فقط یک مومن بود، من از دیگر مخلوقاتم بی نیاز بودم و به طور قطع ایمان او را برایش مانوس می کردم تا با داشتن آن به کسی نیازمند نشود». (همان، ص ۲۴۰)

در کتاب حر عاملی، خلاف موارد دیگر، اغلب سلسله ی احادیث مستقیماً به خداوند منان ختم می شود، که به سبب قید اگر در متن فوق و نیز نیاز مستمر و مطلق تمامی آدمیان، در این جا می خوانیم که خداوند نزد پیامبران و دیگر واسطگان حدیث فوق اعتراف می کند که حتی یک مومن به خویش نیافته، تا بی نیازش کند و تنها و بدون پیرو مانده است!!! به تر نیست چنین خدای منزوی شده ای را رها کنیم و به عیسی و عزیر بچسبیم که کنیسه و کلیساهایی پر زرق و برق و پر مشتری دارند و این همه موشک و بمب برای ادب کردن مسلمین یکتاپرست، و به قول نقل فوق غیر مومن، در زیر سقف ها انبار کرده اند؟!

«باز هم کشی در کتاب خود از عبدالرزاق از معمر از زهری از علی بن زید از سعید بن مسیب از علی بن الحسین از پدرش (ع) از رسول خدا (ص) از جبرئیل،

نقل کرده که فرمود: خداوند می‌فرماید: هر کس از بندگان من به من ایمان آورند و تو را تصدیق کنند و در مسجد به تنهایی نماز بخوانند، من همه گناهان آن‌ها را از گذشته و آینده می‌بخشم». (ص ۳۳۴)

همان خدای منزوی است، که مومن منزوی می‌پسندد، به تخلیه‌ی مساجد حکم می‌دهد و جماعت را تحریم می‌کند. آن‌چه در کتاب حدیث قدسی مشتمل سازندگان آن را می‌گشاید، عدم تطبیق خداوند موصوف در این کتاب با حضور پر جلال خداوند در قرآن است، تا آن‌جا که بی‌راه نیست بگویم در قریب چهارصد حدیث این کتاب، چهارصد خداوند ظاهر می‌شود که نه فقط چهارصد اندیشه و عمل جداگانه و بی‌پیوند و ناقض یکدیگر را صاحب است و تبلیغ و تکلیف می‌کند، بل کم‌ترین نسبتی با خداوند استوار و حاضر در قرآن مبین ندارد.

«شهادت ثانی در کتاب مسکن الفؤاد خود در باره‌ی اخبار داود آورده است که خداوند فرمود: ای داود: به مردم زمین از قول من بگو: هرکس مرا دوست بدارد دوست من است و من همنشین کسی هستم که با من مجالست کند و مونس کسی هستم که با من همصحبت شود. کسی را برمی‌گزینم که مرا اختیار کند. مطیع کسی هستم که به من اطاعت کند. هر بنده‌ای که مرا دوست بدارد و من از قلب او این محبت را ببینم، چنان او را دوست می‌دارم که کسی بر وی سبقت نگرفته باشد. و هرکس حقیقتاً مرا طلب کند، مرا می‌یابد و هرکس غیر مرا طلب کند هرگز مرا نمی‌یابد. پس ای مردم غرورهای خود را از خود دور کنید و به سوی کرامت و مصاحبت من بیایید، با من مجالست کنید و انس بگیرید، تا من هم با شما مانوس شوم و به محبت شما پیش دستی کنم». (همان، ص ۱۹۲)

آن خداوند قاهر و بی‌نیاز قرآن که می‌گوید از من بترسید و یادآوری می‌کند که همه چیز به دست اوست، به ایمان آدمی نیازی ندارد و اگر تمام کائنات کافر شوند، ذره‌ای از اقتدار او کاسته نخواهد شد، در این احادیث داودی، که به لسان و بیان الهی نسبت می‌دهند، به خدایی مبدل می‌شود که به عنوان مکمل نقل پیش، برای جذب مؤمن تبلیغ می‌کند، رشوه می‌دهد و به دنبال همصحبت می‌گردد! مضحک‌ترین مطلب در متن بالا آن جاست که گرچه خداوند به صراحت و ظاهراً در مکالمه‌ای مستقیم، داود را مأمور

ابلاغ درخواست خود به بندگان کرده، اما نمی دانیم چرا او انجام این وظیفه را از خود ساقط می بیند و قرن ها بعد تذکر آن را به گردن حر عاملی می اندازد؟ به راستی چه کنیم، بخندیم یا بگیریم؟

«از بعضی از اصحاب ما از عبدالله بن عبدالرحمن بصری از ابن مسکان از ابو عبدالله از پدرش از علی بن حسین (ع) نقل کرده اند که حضرت فرمود: موسی به مردی برخورد که دست اش را به دعا برداشته. موسی به دنبال کارش رفت. هفت روز بعد وقتی که به آن جا برگشت دید همان شخص باز هم دست اش به آسمان بلند است. عرض کرد: خداوند، آیا این بنده ی تو نیست که هفت روز است از تو حاجت می خواهد و تو هنوز اجابت نکرده ای. خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، اگر این شخص آن قدر مرا بخواند که دست های اش ناتوان شود و بیفتد و یا از هم باز نشود و زبان اش بریده گردد، من دعای او را اجابت نمی کنم مگر از همان دری بیاید که به وی امر کرده ام». (همان، ص ۱۴۲)

در این جا با خدای تغییر خلق داده ی دیگری مواجهیم که گرچه در نقل پیش توجه بندگان را به بها و رشوه ی گزاف می طلبد، ولی درمانده ای را که هفته ای دست به آسمان دارد، به هیچ می گیرد، به این بهانه که به قول حر عاملی از در اصلی به پیشگاه خداوند وارد نشده است! به راستی مدخل اصلی ورود به درگاه الهی در زمان موسی چه گونه تعیین می شده و آدرس این مدخل در کجای تورات ضبط بوده، که این بنده ی یک هفته دست به دعا و بی جواب مانده، آن را گم کرده است؟! ای مسلمانان مگر می توان با این آسودگی خداوند را هم به صحنه ی نمایش نامه نویسی ها و سوء نیت های خود کشاند، حرمت هیچ چیز را نگه نداشت و نه تنها از غضب خداشناسان نترسید که در یک جامعه ی اسلامی مدعی پیش تازی، قدر و حرمت والا دید؟! بی شک چنین ابراز جسارت های بی ضابطه تنها از تابعین مشرکان برمی آید که در اصل یکتایی خدا نیز تردید کرده اند و به خدایانی دیگر، چون عیسی و عزیر معتقدند!

«شهید ثانی در همان کتاب گفته: حدیث دیگری روایت شده که مضمون اش شدیدتر از مضمون حدیث قبلی می باشد و آن این است که: خداوند به موسی فرمود: ای موسی، من خدای یگانه هستم و غیر از من خدایی نیست. هر کس

به بلای من صبر نمی کند و به قضای من راضی نمی شود، برای خود خدایی
غیر از من پیدا کند». (همان، ص ۱۵۹)

شاهد امر هم همین نقل و جواز است که خداوند کتاب «احادیث قدسی» به موسی در آزاد گذاردن دست بندگان برای توسل به خدایان دیگر صادر می کند. اگر اهالی شرک هنوز به این حدیث در اثبات حقانیت چند خدا پرستی خود متوسل نشده اند، احتمالاً از آن است که یا درسوء استفاده از دست نوشته های لجام گسیخته ی جدید به روز نیستند و از توجه به آن ها غفلت کرده اند و یا سازندگان این گونه حدیث ها را می شناسند و بدان اعتباری نمی دهند.

«و از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم از معاویه بن وهب از ابوعبدالله (ع) و از رسول خدا (ص) و از خداوند سبحان، نقل کرده که حضرت حق فرمود: هر بنده ای را که می خواهم به بهشت ببرم، در این دنیا بدن او را بیمار می کنم. این بیماری اگر برای کفاره گناهان اش کافی باشد چه به تر، و گرنه مرگ را برایش سخت می کنم تا هیچ گناهی نداشته باشد. باز هم هر بنده ای را که می خواهم در آخرت داخل آتش جهنم بکنم، در دنیا جسم اش را سالم می کنم. اگر این سلامتی برای جبران آن کارهای نیک اش کافی نباشد او را از خوف پادشاه هم ایمن می کنم. اگر این هم برای جبران کارهای خوب او کافی نباشد، به رزق اش وسعت می دهم و اگر این هم کافی نباشد مرگ را برایش آسان می کنم تا وقتی به آخرت قدم گذاشت حتی یک عمل نیک نداشته باشد بعد او را داخل جهنم می کنم». (همان، ص ۲۴۸)

بفرمایید این هم یک خدای دیگر که زبان از توصیف او قاصر است. از میان این توضیحات، اگر با تجربیات و دانایی ها و مراجعات خویش تطبیق دهیم، نزدیک ترین حاصل ذهنی این که ذات باری تصمیم داشت تا محمد رضا شاه را به بهشت برد و از این روی پایان عمر او را با در به دری و بیماری و ترس و تحقیر توأم کرد، و هر کس دیگری که با وضع محمدرضا شاه از جهان نرفته، از جمله موسی و پیامبر گرامی اسلام، بی تردید از جانب چنین خدایی، که حر عاملی معرفی می کند، شایسته و نامزد ورود به دوزخ بوده اند! اگر چنین جسارت هایی به ساحت الهی را باور کنیم و

بدان مومن شویم، پس باید تمام ادعیه موجود را دور بریزیم که در آن‌ها به التماس خواستار سلامتی و وسعت روزی و خلاصی از دشمن و نجات از تجاوز دولت جائر و جابر می‌شویم، زیرا این ادعیه راه ما را به جهنم می‌گشاید و به جای آن در اندیشه تدارک دعا‌هایی باشیم که در آن‌ها با التماس از خداوند خواسته باشیم هر یک از خانواده و دوستان و منسوبین و بل تمام مسلمین و حتی مردم جهان را به انواع بیماری‌ها و ناداری‌ها و مرگ سخت دچار کند و اگر تاکنون کسی تالیف چنین ادعیه را جدی نگرفته، مبلغین حر عاملی را فرا می‌خوانم تا به این نیاز مبرم و بر زمین مانده بپردازند و می‌توانند برای تکمیل این مبطلات، نام ادعیه‌ی جدید را هم، «ادعیه‌ی قدسی» بگذارند!

«حضرت فرمود: خداوند متعال به پیامبرش (ص) چنین خطاب کرد: ای محمد، من قریش را نسبت به سایر اقوام عرب برتری دادم، نعمت خود را بر آنان تمام نمودم و از میان آن‌ها پیامبری انتخاب کردم. آن‌ها این نعمت‌های مرا ناسپاسی کردند و قوم خود را به سوی خانه هلاکت کشاندند». (همان، ص ۲۶۴)

معلوم نیست چرا این جلد دوم قرآن منتقل شده بر حر عاملی، این همه در یادآوری‌های بنیانی، با جلد نخستین و اصلی آن متفاوت است و آن‌ خدایی که در قرآن‌آشنای موجود به دفعات قوم پرستی را نهی و تحقیر می‌کند، در جلد دوم میراث رسیده به حر عاملی، چنین قبیله پرست و متفاوت اندیش شده است؟ وقت است که پیکر در خواب رفتگان معتاد به مخدرات و منکرات و خرافات منتشره در فرهنگ جاری اسلامی را تکان دیگری دهم و بپرسم چرا پذیرفته‌ایم آن اشاره به قریش، که فقط یک بار در قرآن متین آمده، ذکر به قبیله و قوم پیامبر گرامی است؟ مگر در این باب توضیح دیگری در قرآن خوانده‌ایم؟ و اگر نیست که بخوانیم، پس چه کسان این واژه‌ی مجرد فاقد معنای معین و موکد را، تایید مدعای تفرقه میان اقوام عرب در قرآن گرفته‌اند و اگر این همه تاریخ و تفسیر و وجیزه نوشته‌اند که قوم قریش اشرف در انساب عرب بوده، برای این ادعا چه حجتی دارند و اصولاً از چه راه قریش را نام قبیله و قوم گرفته‌اند؟

«لایلاف قریش. ایلافهم رحلة الشتاء والصیف. فلیعبدوا رب هذا البیت. الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف. برای آرامش قریش. آرامشی در گذر زمستان و تابستان. پس بپرستید خدای این خانه را. همان که در گرسنگی غذای تان داد و در ترس ایمن تان کرد». (قریش، تمام آیات)

با ندیده انگاری بسیار، بی این که ادله‌ی واضحی برآن عرضه کنم، گرفتم که منظور از قریش را در این آیات بس زیبای قرآن، می‌توان خطابی به قوم و قبیله‌ای در حوزه‌ی خانه‌ی خدا پنداشت، آن گاه ادعای امتیاز و برتری و بزرگی این قوم و قبیله بر دیگران و تعلق پیامبر به آنان را، از کجای این آیات شریف و عمیق برداریم؟ آیا این همه افزونی بی ارتباط را، با چه نیتی در اطراف این سوره‌ی مبارکه فراهم کرده‌اند و مجوز این تاختن به آیات را از کجا و چه کس و چه گونه گرفته‌اند؟ معلوم است این متفاوت انگاری قوم و قبیله‌ی قریش، چنان که به زمان خویش خواهیم گفت، برای کسانی چندان ابزار عمل و مورد نیاز بوده است که برتری قریش را به امضای خداوند موجود در احادیث قدسی هم برسانند!

«باز هم شیخ صدوق در کتاب مجالس از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری از حسین بن یحیی بن حسین از عمر بن طلحه از اسباط بن نصر از عکرمه از ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده که حضرت فرمود: در روز قیامت خداوند دستور می‌دهد عده‌ای را که اعمال‌شان بد بوده به جهنم داخل کنند. آن‌ها می‌گویند: خداوند، چه طور ما را داخل آتش جهنم می‌کند در حالی که ما در دنیا تو را به یگانگی می‌پرستیدیم. خداوند به ملائکه‌ها می‌فرماید: ای ملائکه‌های من، قسم به عزت و جلالم، در میان مخلوقات ام کسی در نزد من محبوب‌تر از آن شخص نیست که به یگانگی من اقرار می‌کند و غیر از من خدایی را قایل نیست. بر من حق است که اهل توحید خود را به آتش داخل نکنم. پس این‌ها را به بهشت هدایت کنید. شیخ صدوق این حدیث را در کتاب توحید هم نقل کرده است». (همان، ص ۲۷۳)

این هم یک خدای پریشان حواس که کتاب حدیث قدسی به مسلمین معرفی می‌کند. دستور دهنده‌ای که گروهی را لایق جهنم می‌شمارد تا مجرمان،

یگانه پرستی خود را به یاد او آورند و بندگی پیشین شان را تذکر دهند تا خداوند در تصمیم خویش تجدید نظر کند و آن ها را به بهشت بفرستد! آیا بارگاه آن خدایی را که همین شارحین در هر گوشه اش هفتاد هزار فرشته و ملائکه ی مامور و موظف به نظم امور کاشته اند، چنین بی در و پیکر و آشفته و به هم ریخته بدانیم و آیا این سخنان و سوداها با جبروت، حکمت و عدالت الهی منطبق است؟ اگر گمان می کنید این صحنه آفرینی ها بر سبیل ساده اندیشی است، پس حوصله کنید تا با این جماعت جاعل و متجاوز به همه چیز مسلمین، که با پریشان نویسی قصد انحراف در اندیشه و عمل ما را داشته اند، محشورتر و با نیت باطنی آنان آشنا تر شوید.

«و از ابوجعفر (ع) روایت شده که حضرت رسول فرمود: در شب معراج وقتی به آسمان ها حرکت می کردم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند بر تو سلام می گوید و می فرماید: من زنانی را که متعه می شوند و از امت تو هستند، بخشیده ام». (همان، ص ۲۹۱)

شاید حر عاملی، لحظه ای را مناسب تر از درگاه عروج پیامبر به آسمان سراغ نداشت، تا چنین مژده ی شعف انگیزی، که هر زنی را به متعه شدن مشتاق می کند، از جانب خدا به پیامبر برساند! سوره ی اسرا را، که بر اساس یک آیه ی آن، داستان مطول و شهر فرنگ معراج را، با آن اسب معروف و صحنه های نامناسب و نافی حرمت و شأن و جبروت خداوند و رسول و فرشتگان سر هم کرده اند، نازل شده در مکه می گویند، و بدین ترتیب و بر مبنای این حدیث عاملی ساخته، هنوز آیات و دستورات و تاملات درباره ی ازدواج محضری و عقد رسمی نازل نشده، معلوم نیست چرا خداوند در ابلاغ عفو زنان متعه شتاب نشان می دهد؟ آیا شایسته است که بنشینیم و همچنان ناظر رسوخ این ادبیات تحقیرکننده در اساس دین خود باشیم، که هر بخش آن را برای سوء استفاده ی نوی ساخته اند، چنان که در نمونه ی فرمایشات اخیر پاپ مشاهده کردیم.

«شیخ رجب حافظ برسی از رسول خدا (ص) روایت کرده که حضرت فرمود: وقتی خداوند عرش را آفرید، هفتاد هزار ملک هم آفرید و به آنان امر کرد دور

عرش نورانی من طواف کنید و به من تسبیح بگویید و عرش مرا حمل کنید. آن ملائکه طواف کردند و تسبیح گفتند. بعد خواستند عرش را حمل کنند، نتوانستند. خداوند فرمود: دور عرش مرا طواف کنید و بر نور و جلال من که محمد است و حبیب من می باشد صلوات بفرستید، بعد عرش را بلند کنید. ملائکه گفتند: خداوندا، تو ما را امر به تسبیح و تقدیس خودت کردی، حالا که امر می کنی به نور جلال تو محمد صلوات بفرستیم، از تسبیح تو کم می شود. خداوند به آن ها فرمود: ای ملائکه های من، وقتی که شما بر محمد صلوات فرستادید، مثل این است که به من تسبیح و تقدیس و تهلیل می گوئید». (همان، ص ۳۳۶)

یارای تدارک گفتاری در باب این افسانه ی مهوع و نافعی همه چیز خداوند را ندارم. آن خدای بی نیاز «کن فیکون» را ملاحظه کنید که چه گونه سرگرم گردش دور فلک و سرخوش تسبیح ملائک و محتاج نیروی پیامبر شده است؟ یک بار دیگر این نقل از کتاب حدیث قدسی را با تعمق کامل بخوانید، آیا مهمل باف ضد خدایی در جوف این جملات پنهان نیست که در مجمعی مشغول تمسخر و ساخت مطایبه برای خداوند و فرشتگان و رسول الله و دین اسلام است؟!

«جابر عرض کرد: خداوند را شاهد می گیرم که من روزی به نزد فاطمه دختر رسول خدا (ص) وارد شدم تا تولد حسین (ع) را به وی تهنیت بگویم. در دست ایشان یک لوح سبز رنگ دیدم. من تصور کردم که از زمرد است و در داخل آن لوح، نوشته های سفیدی دیدم که شبیه نور خورشید بودند و می درخشیدند. پس من به حضرت گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ حضرت به من فرمود: **این لوحی است که خداوند به رسول اش محمد (ص) هدیه کرده است که در آن نام شوهرم علی و نام دو فرزندان ام (حسن و حسین) و نام سایر امامان از نسل من نوشته شده است و پدرم هم آن را به من داده تا این مژده را به من بدهد.** بعد جابر گفت: من خداوند را شاهد می گیرم که در لوح این مطالب نوشته شده بود: این کتابی است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای نبی اش و نورش و سفیرش و حجاب اش و دلیل اش، که آن را روح الامین از جانب خداوند به محمد نازل کرده و می فرماید: ای محمد نام های مرا بزرگ بشمار و در قبال نعمت های ام شکرکن... من خدایی یگانه ام که جز من خدایی نیست... من هر پیامبری را فرستادم روزهای اش را کامل کردم و نبوت اش را تمام نکردم مگر این که برایش وصی بعد از خودش قرار دادم. من تو را نسبت به سایر انبیاء

برتری دادم و وصی تو را هم نسبت به اوصیای آنان افضل نمودم و به تو با دادن دو نوه‌ات حسن و حسین کرامت کردم... اول آن‌ها از صلب امام حسین، سید عبادت‌کنندگان و زینت اولیای من است و بعد از او فرزندش که شبیه جدش احمد است، محمد باقر را معدن علم و حکمت‌ام قرار دادم. به زودی شک‌کنندگان درباره‌ی امامت جعفر هلاک خواهند شد... و بعد از او برای فرزندش موسی آزمایش کور و تاریک مقدر شده... وای بر افترا زنان و کسانی که هنگام مدت پایان عمر موسی بنده و دوست برگزیده‌ی من، درباره‌ی امامت فرزنداش علی بن رضا که ولی و ناصر من است، او را انکار کند... من او را قبل از مرگ‌اش به وسیله‌ی فرزندش محمد و جانشین او بعد از خودش و وارث علم او شاد و مسرور خواهم کرد... و این سعادت را با فرزندش امام علی النقی که ولی و ناصر و شاهد من در میان خلق می‌باشد کامل تر می‌کنم و از او نیز کسی را بیرون می‌آورم که دعوت‌کننده‌ی بر راه من و معدن علم من است و آن نام‌اش حسن عسکری است...» (همان، ص ۴۰۵)

این ثبت نام خداوند در دسته‌بندی‌های مذهبی، و این جا شیعه و جای دیگر سنی شمردن ذات باری تعالی، دیگر نیاز به توضیح ندارد. بذری است که امثال حر عاملی، بر زمین و زمینه‌ی تاریخ اسلام، به آب‌یاری انواع جعلیات، روزگاری کاشته‌اند و به زمان ما برای دشمنان اسلام میوه‌های شیرین، چون صدها و هزاران پیکر پاره پاره‌ی شیعه و غیر شیعه به بار آورده است. هر کس بر این اختلاف، بر مبنای چنین نوشته‌های بی اساس دامن می‌زند، که مختصر نگاهی بر برخی مطالب آن‌ها انداختم، در پیشگاه الهی پاسخ‌گوی این خون‌های به ناحق ریخته‌ی دشمن شاد کن خواهد بود. آیا گمان نمی‌کنید زمان وحدت دوباره، حول محور قرآن فرا رسیده است و آیا کسانی هم یافت می‌شوند که در این مسیر خود را قربانی خداوند و اسلام کنند؟

به پایان یادداشت های اسلام و شمشیر رسیده ام، که می توان بر مبنای مقاطعی از آن، دوران تازه ای از گفت و گوهای نوین درباره اسلام و مسلمین، به خصوص در باب روزگار حیات و حضور پیامبر گرامی را، آغاز کرد. در این مجموعه یادداشت ها، که بر اساس رد توسل مسلمین نخستین به حربه ی شمشیر در گسترش اسلام، تهیه و تنظیم شد، به بدایع تازه ای از قرآن میبین، به عنوان تنها سند همزمان تاریخی برای شناخت وقایع دوران بعثت پیامبر گرامی دست یافتیم و در مجموع معلوم شد که قرآن قدرتمند نه فقط آیینی تمام نمای رخ دادهای سال های حضور پیامبر در محیط رشد اسلام است، بل با بررسی مورخانه ی آن، به نکات تازه ای از این متن بی بدیل رسیدیم، که اصلی ترین صف بندی مسلمین را، مقابله با مسیحیان و یهودیان، به صورت مجادله ی فرهنگی ناکام و بی ثمری ترسیم و تبیین می کرد، که سرانجام آن، به رد لج بازانه ی وحدانیت خداوند از سوی اهل کتاب و به انتهای امید برقراری جبهه ی واحدی از یکتاپرستان انجامید. این آخرین یادداشت شاید کاسه صبر دشمنان این نوشته ها را لبریز کند، به موج شورش علیه نویسنده آن دامن زند، برای کسانی پیراهن عثمان بدوزد تا علم کنند، اجرای حد درباره ی صاحب یادداشت را واجب شمرند

وفضایی بسازند که گویی کسی را در حال ایراد خطابه ای کفرآمیز در میدان شهر غافل گیر کرده اند و از آن که نیک می دانم طاقت شنیدن و قدرت رد مباحثی را ندارند که از پایه به ارزیابی بنیان مسائل می پردازد، پس برون چنین اطوارهایی از آنان نامنتظر نیست. چنین جماعتی ادای احترام به آیه های قرآن و بیانات الهی را، که هیچ شکی در آن نیست، به فراموشی سپرده، در جای آن سرگرم زیر و رو کردن احادیث و روایاتی هستند که حتی تفکیک درست و نادرست آن ها نیز ناممکن است. شاید هم این یادداشت، گروهی را به خود آورد، باور کنند که مداخل و مراتب کنونی در موضوع تاریخ و فرهنگ صدر اسلام را نباید و نمی توان محمل و مستندی برای ایجاد دشمنی قومی و فرقه ای میان مسلمانان گرفت، بپذیرند که اسلام جانب این جزم و جداندیشی ها را نمی گیرد، بازی سرانگشت دشمنان هزار چهره را در فراهم آوردن مغلطه های تفرقه انگیز بشناسند و بالاخره از ستردن رد و اثر این سرانگشت ها دست بدارند!

باری، مسیحیان و یهودیانی که در انتهای آن مبارزه ی عقیدتی، از سوی خداوند و در آیات قرآن، محکوم به طرد از محیط اسلامی و نجس و موظف به پرداخت جزیه، و نه چنان که ادعا می کنند قتل عام، شمرده شدند، در پی مواجهه با گسترش سریع اندیشه ی اسلامی، زمانی که معلوم شد در مبارزه با بیانات و احتجاجات قرآن، که تنها حربه ی کارآی مسلمین در برخورد با تمدن و تجمع های همجوار از سوی غرب و جنوب و شمال بود، امید موفقیتهای نداشتند، نه فقط در لباس مبدل، ظاهراً از یک هزاره پیش و در واقع اخیراً، به تخریب فرهنگ اسلامی با ساخت ده ها کتاب تفسیر و تواریخ و سیره و مغازی و فتوح دست زدند و با هر یک راه جداگانه ای برای ایجاد دشمنی و دسته بندی میان مسلمین گشودند، بل در عالی ترین مجامع مشترک کلیسا و کنیسه، پیوسته و به گونه ای روز افزون و علی رغم ناکامی های مکرر، نبرد رسمی و شمشیرکشی و موشک اندازی علیه مسلمین را هم در دستور کار خود نوشته اند. بخش نظامی این ستیزه، با نمایش افسانه ی جنگ های صلیبی آغاز شد و هنوز کسانی را مشغول

این وسوسه می بینیم که آن تجارب بر کاغذ را، با ضمائ فنی جنگ های جدید، به امید پیروزی نهایی، بار دیگر بیازمایند.

پس به گواهی قرآن و حوادث مستمر تاریخ، اسلام هرگز دشمنانی جسور و جدی و پر جنب و جوش تر از یهودیان و نصاری نداشته است و امروز این تنازع با نمونه های واضحی چون فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان و ایران، به صورتی درآمده که درها را به روی هرتعارفی می بندد و با صدای بلند اعلام می کند که در پس اندیشه و افکار دولت های مشترک یهودی- مسیحی غرب، هیچ رؤیایی شوق انگیزتر از خاموشی منابر و مناره های اسلامی نمی چرخد و تنازع و تعارض و تجاوز بی رحمانه و آشکار موجود، تنها بخشی از حیلہ گری های کنیسه و کلیسا علیه حضور جهانی و رو به گسترش اسلام را اعلام می کند. تنازعی که با انبوهی دست نشانده ی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، که چون کرم درون سیب خوش بوی اسلام عمل می کنند، تکمیل می شود. همین کرم ها، چنان که حاصل امروزی عمل آن ها گواه است، از آغاز موفقیت اسلام، آن گاه که نتوانستند برای متن متین قرآن آیه ای همسان بیاورند و تفرقه را از آن مبدا و مبنا آغاز کنند، قرن ها پس از بعثت رسول، به جلعیات فرهنگی و محصولات متنوع عقیدتی - تاریخی و بازساخت صحنه های غیر عاقلانه ی ناممکن در روند حرکت اسلام، برای نخستین دهه های حضور آن، رو کردند و زمینه هایی ساختند تا مسلمین با اتکای به تصاویر تاریخی غیر قابل اثبات، از قبیل آن مدارکی که چیزی از آن ها را در این یادداشت ها بررسی کردم، به جان هم بیفتند و نسبت به یکدیگر مطالبات مبهمی داشته باشند که غالباً برسر وصول آن شکم یکدیگر را می درند! مطالباتی که مدعی اصلی آن را، در یک سلسله احادیث و روایات خارج از شمار، خدای متعال، پیامبر والا و بالاخره امامان شیعه می شمارند و از آن که اینک توسل به حدیث و روایت، حتی رجوع به قرآن و قضاوت های الهی را به رکود و تعطیلی کشانده و عملاً بر منابر و در منابع اسلامی، بیش از همه احادیث را مرجع سخن و سنجش خویش می آورند، پس خود را به میدانی اندازم

تا در عرصه‌ی آن آشکار شود که قرآن امین و خداوند قهار، پیامبر والا مقام را به صدور هیچ دستور و حدیثی، که تکلیفی فرا قرآنی و یا همسوی و موازی با آن برای مسلمین تعیین کند، مجاز نکرده و به پیامبر عظیم الشان میدان دخالت شخصی در مبانی دین را نداده است، تا باری این یا آن حدیث، در این یا آن امور دین را صادر شده از سوی پیامبر گرامی بدانیم. اساس این بحث نهایی بر این مدار می‌گردد که گرچه مقام پیامبر اکرم و اعظم نزد مسلمین و بسیاری از آزادگان و اندیشمندان جهان ممتاز است و در جایگاه و پایگاهی نشسته‌اند که برانزده‌ی عنایت شدگان از سوی پروردگار شمرده می‌شود و مرتبه‌ای بازهم فراتر از پیامبران دیگر گرفته‌اند، چرا که نام آخرین گزیده‌ی الهی برای ابلاغ دستورات هدایت، بر ماموریت آسمانی خود دارند، اما از نظر خداوند، چنان که به تکرار در قرآن گرامی ضبط است، او بنده‌ای دائماً نیازمند حمایت و مراقبت و مدد در کردار، محتاج به توصیه‌ها و تصحیح‌های رفتار و گفتار و مشمول گلایه و تهدید و حتی تنبیه الهی بوده است. بر مبنای آیات قرآن و چنان که در جزییات بررسی خواهیم کرد، در سراسر حیات پر بار و برکت پیامبر خدا، خطاب بارگاه الهی هنگام ابلاغ دستورالعمل‌های هدایت به پیامبر، منحصر و در محدوده و منظوره‌ای «قل» بوده، که به تعداد فراوان در قرآن مبین قابل دست‌رس و نشانه‌ای است بر این که پیامبر اسلام جز تکرار فرامین معین و مشخص و مقرر شده الهی، حق نشر عقاید شخصی در امور دین را نداشته و چنان که قرآن بارها و بارها متذکر می‌شود، تنها و تنها موظف به ابلاغ و انذار و بشارت‌های نازل شده در آیات بوده است.

«معیارهای فهم حدیث: فهم و درک حدیث و شناخت صحیح از سقیم آن فرایندی پیچیده و تو در توست که تفکیک تقدم و تأخر آن‌ها و جداسازی مراحل آن از یکدیگر امری تقریباً ناممکن است، لذا اگر در این جا به تفکیک این موارد می‌پردازیم و فهم را مقدم بر نقد می‌سازیم، اما این توجه را نیز داریم که در عمل امکان تفکیک وجود ندارد». (شادی نفیسی، علامه طباطبایی و حدیث، ص ۲۵)

این اعتراف به ناممکن بودن دست‌یابی به اصالت حدیث، گرچه به میزان

خود روشن و راه گشا است، اما نمی خواهیم به آن واصل شوم زیرا غوطه زدن در آب راهه‌ی ناشناخته‌ای است که شدت جریان آن، غوطه ور را به سر منزل‌های نامعین می کشاند که مشخصات تعریف نشده‌ای دارد. از تعارفات که بگذریم، برای تمایز و تشخیص درست و نادرست متن احادیث و روایات و یا شناخت حتی نسبی آورندگان و ناقلان آن‌ها ابزار لازم را نداریم، زیرا بر لسان و بیان و قلم و قول کسانی متکی است که به طور معمول قرون متمادی با صاحب اصلی حدیث فاصله دارند و در برابر تشکیک و پرسش کنجکاوان و جست و جوگران سخت گیر، در جواب می مانند. در مباحث من جوینده‌ی حقیقت تنها به قرآن مبارک حواله می شود و حدود رجوع به اسلام را از زبان خداوند می شنود و نه از طریق بندگان که در حد اکثر منزلت خویش پیامبر والا مرتبه‌ی اسلام اند، که در دیدگاه خداوند تنها مأموری نیازمند نظارت و کنترل‌های مکرر برای ابلاغ درست آیات قدرتمند قرآن است. در واقع بررسی موقع و مکان و مرتبه‌ی پیامبر، در برابر خداوند و شناخت محدوده‌ای که ذات باری تعالی برای رسول خود معین کرده، ساده‌ترین روش ارزیابی احادیثی است که غالباً برای مقاصد فرقه‌ی و ایجاد تفرقه در میان مسلمین، به سعی ناشناسانی غیر قابل ردیابی، ساخته شده اند.

«يسئلونك عن الساعة ايان مرساها فيم انت من ذكراها الى ربك منتهاها
انما انت منذر من يخشاها. از تو درباره‌ی زمان فرا رسیدن رستاخیز
می پرسند. تو در مقام بیان آن نیستی، که مطلب به خداوند بازمی گردد. تو
فقط به هراسنده‌ی از آن هشدار می دهی.» (نازعات، ۴۲ تا ۴۵)

این آیات، گوشه‌ی کوچکی از تذکراتی است که خداوند به پیامبر ستوده
دریادآوری اندازه‌ی مجاز دخالت او در تبیین دین را بیان می کند و چون مراتب
این نظارت و کنترل و یادآوری، تا پایان حیات پربار پیامبر قابل پی گیری
است، پس اگر فرض را بر این قرار دهیم که رسول خدا دستورالعملی خارج
از قرآن و بر مبنای دریافت و تعلقات خویش، درباره‌ی مقوله‌ای از مدارج
دین بر زبان رانده باشد، که امروزه بتواند دست‌آویز این یا آن فرقه‌ی

اسلامی، برای گسترش عناد قرار گیرد، آیا خداوند سفارش کننده ی وحدت و ناظر بر اعمال پیامبران، که دغدغه هایی ظریف در ابلاغ دقیق و سالم فرامین آسمانی دارد، بدون تذکر اصلاح و امحاء، آن دستور را نادیده می گرفت؟ هر چند این ادله راه ورودی به گوشه هایی نمی یابد که بارگاه باری تعالی را هم، چنان که در نقد احادیث قدسی خواندیم، مبلغ احکام و علائق شیعه و سنی و دیگر شعبه ها می شمروند!!!!؟

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ و اللہ یعصمک من الناس ان اللہ لا یهدی القوم الکافرین». ای رسول، آن چه را از جانب خدا بر تو نازل شده، ابلاغ کن و گرنه مأموریت و رسالت را انجام نداده ای. خداوند تورا از مردم محافظت می کند و هادی کافران نیست». (مائده، ۶۷)

در این جا خداوند رسالت پیامبر را در محدوده و موکول به ابلاغ آیات قرآن می شمارد و از فحوای آیه می فهمیم که سبب تردید احتمالی پیامبر در ابلاغ، نوعی هراس از عکس العمل دشمنان و کافران نادان بوده، که موجب عرضه اطمینان از سوی خداوند شده، چنان که در آیه ای دیگر، باری تعالی وسواس پر دامنه ی خویش، نسبت به صحت ابلاغ آیات را، اعلام می کند:

«فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرك ان یقولوا لو لانزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر واللہ علی کل شیء وکیل. مبدا پاره ای از وحی های نازل شده را ترک کنی، بدان سبب که بر تو گران است که بگویند چرا بر او گنجی نازل نمی شود یا فرشته ای به همراه ندارد. تو تنها تذکر می دهی و خدا کارساز همه چیز است». (هود، ۱۲)

در این آیه نیز ردی از نهایت نظارت الهی در رفتار و کردار و حتی احساسات و اندیشه پیامبر والا مشهود است و با دقیق شدن در آن قابل پذیرش است که رسول خدا، شاید به ملاحظاتی، از جمله ممانعت از بددھنی های دشمنان هتاک و هزال، در اندیشه ی برخی تعلل ها در ابلاغ متن کامل آیات بوده و آن را به زمان شایسته تری موکول می کرده است، امری که مورد تأیید الهی نیست و پیامبر را از احتمال اجرای آن، در این آیه صریحاً نهی می کند.

«قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما

یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین. بگو در میان پیامبران شاخص نیستم، نمی دانم بر من و شما چه خواهد بود، از آنی تبعیت می کنم که به من وحی می شود و جز هشدار دهنده ای آشکار نیستم». (احقاف، ۹)

این جایگاه و توصیف و موقع روشن پیامبر از منظر الهی است که با قید «قل» انتقال آن به مردم حوزه ی ظهور اسلام، از مؤمن و منکر، تکلیف می شود. از قبیل چنین آیاتی با درجات تأکید مختلف و به تعداد کافی در قرآن می یابیم، که همه جا مقصد الهی بیان این مطلب است که پیامبر اسلام، فردی از میان جمع و همانند و برابر با دیگران، اما انتخاب شده ای برای ابلاغ آیات الهی است. تأکید خداوند بر تکرار این مفهوم، که به صورت و کلمات گوناگون و با عمدی آشکار و مؤکد، در قرآن مبین و متین عرضه شده، جوینده را به این یقین واضح می رساند که طبیعتاً و بی شک، باری تعالی از آسیب آتی و تفرقه ای که از طریق منتسب کردن مطالبی به پیامبر، متوجه صفوف متحد مسلمین می شده، آگاه بوده است.

«قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لكم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی...» بگو نمی گویم خزائن خداوند نزد من است، غیب نمی دانم، فرشته نیستم و پیروی نمی کنم جز از آن چه به من وحی می شود...». (انعام، ۵۰)

این آیه نیز تأکید وسیع تری بر مفاهیم آیه های پیشین است که باز هم با قید «قل» بر محیط رشد اسلام نازل می شود. در پس این کلمات اصرار آگاهانه ای در این باب می بینیم که خداوند سخت پی گیر این مطلب است که رسولان اش در اجرای اوامر او دچار توهم شخصی نشوند، قدرت خود را منبعث از عظمت الهی بدانند و مقامی برتر از بشر برای خویش نجویند.

«ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله...» اگر به بشری کتاب و حکم و نبوت دادیم، نمی تواند بر آن اساس به مردم بگوید که به جای خدا مرا پرستید...». (آل عمران، ۷۹)

فحوا و لحن تشریح گونه ی این آیه بروز چنین تصور و توهمی را، که پیامبران انتظار ستایش در حد پرستش را از سوی هدایت شدگان داشته اند، ممکن

می کند. توجه لازم به این مبانی بیان قرآن، که عموم بشر و از جمله رسولان و نیز پیامبر خاتم را، دون خداوند و در معرض خطا و گناه و لغزش می شمارد، آن گاه که قرآن به تأکید و استمرار یادآوری می کند که پیامبر بشری چون دیگران است، ما را به کشف زوایای پنهان نگه داشته شده ی دیگری از کتاب خدا راهنما می شود.

«و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا، او تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الانهار خلالها تَفْجيرا، او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله والملائكة قبلا، او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا رسولا؟ گفتند به تو ایمان نیاوریم مگر از زمین چشمه ای بجوشانی، یا تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان شان نهرهای آب بر هم بغلطند، یا آسمان را بر ما فرود آوری و یا خداوند و فرشتگان را به نظر ما رسانی، یا خانه ای از طلا بسازی، یا بر آسمان بجهی و در این باره کتابی بیاوری تا بخوانیم. بگو ستایش خدای را باد، مگر من جز بشری به رسالت آمده ام»؟ (اسرا، ۹۰ تا ۹۳)

چه قدر این آیات گران قدرند و با چه فصاحتی جایگاه معمول پیامبر اسلام و نیز بی قدرتی او در عرضه ی هر اقدام غیرعادی معجزه وار را اعلام می کنند و زیباترین شمایل این گفتار، انتهای آن است که باز هم با قید «قل» بیان آن به پیامبر تکلیف می شود که در برابر این درخواست ها، با ادای ادات حیرت، پاسخ دهد: فقط بشری به رسالت آمده ام! و این جز تأکید بر این مطلب روشنگر نیست که از دیدگاه و در پیشگاه خداوند مقام رسالت به معنای آزادی در هر اقدام و عمل و یا ابلاغ و ادعای هر مطلب خارج از کتب آسمانی و بی اذن خداوند نیست.

«وان كان كبرعليك اعراضهم فان استطعت ان تبتغي نفقا في الارض او سلما في السماء فتأتيهم بآية ولو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين. اگر نخوت آنان خوش آیند تو نیست، اگر می توانی زمین را سوراخ کن، یا نردبانی به آسمان بگذار تا معجزی از تو ببینند، جاهل مباش و بدان که اگر خدا اراده می کرد تمامی آن ها را به راه هدایت می برد.» (انعام، ۳۵)

این مزاح ملیح خداوند با رسول خود، باز هم به نوعی یادآوری توانی او در

برابر قدرت بی‌منت‌های الهی است و آن‌گاه که این یادآوری‌ها را با آیات متعدد دیگری همراه کنیم که نظارت دائمی خداوند بر اعمال و گفتار و کردار و حتی خیالات پنهان پیامبر اکرم را تذکر می‌دهد، آماده می‌شویم تا نتایج لازم از این بحث را به دست آوریم.

«اعلموا ان الله شديد العقاب و ان الله غفور رحيم. ما على الرسول الا البلاغ و الله يعلم ما تبذرون و ما تكتُمون». بدانید که خداوند همچنان که مهربانی نادیده‌انگار، کفر دهنده‌ای سخت‌گیر است. پیامبر جز ابلاغ وظیفه‌ای ندارد و خداوند از پنهان و آشکار شما باخبر است». (مائده، ۹۸ و ۹۹)

و زمان دیگری است که خداوند همین لحن آمیخته با هشدار را نیز کافی نمی‌بیند، به وضوح کار را به تنبیه و تهدید می‌رساند، که تذکرهاى خداوند در این باب، تنها در سوره‌ی اسراء، از اندازه معمول بیش‌تر است.

«ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة و لا تجعل مع الله الها اخر فتلقى فى جهنم ملوما مدحورا». خداوند به حکمت بر تو وحی فرستاد، پس برای خدا شریک قائل مشو، که سرانجام، خود را ملامت شده و مطرود در جهنم خواهی یافت (اسراء، ۳۹).

وان كادوا ليفتنونك عن الذى اوحينا اليك لتفتري علينا غيره و اذا لا تخذوك خليلا، ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا، اذا لا ذنناك ضعف الحيوۃ و ضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا. نزدیک بود برای این که تو را دوست بگیرند، از وحی‌هایی که بر تو فرستادیم دورشوی و مطالب دیگری را بر ما به افترا ببندی. و اگر به تو ثبات نداده بودیم، اندکی به آنان متمایل می‌شدی. آن‌گاه در زندگی و مرگ دو چندان عذاب می‌چشیدی و یآوری در برابر خدا نداشتی». (اسراء، ۷۳ تا ۷۵)

آیا همین آیات عتاب‌مشت‌تهی‌آنان را نمی‌گشاید که قرآن بلیغ را باز ساخته‌ی ذهن و اندیشه‌ی شخص پیامبر و بدتر از آن سلمان فارسی تبلیغ می‌کنند؟ با تعمق در چنین آیه‌هایی است که نظارت مستمر خداوند بر کردار و گفتار و روابط و مراودات پیامبر را می‌پذیریم و با درک و دریافت حساسیت‌های وسیع و عمیق و دقیق الهی در گشایش ابواب دین، معلوم می‌شود که کم‌ترین تصرف یا بی‌دقتی در انتقال مفاهیم و مقادیر آیات و

هیچ اظهار نظر شخصی و بدون دریافت جواز از سوی آسمان، مورد تایید بارگاه الهی نیست و عرضه‌ی چنین مقولاتی را از جانب برگزیده‌ی خویش مجاز و روا نمی‌بیند.

«فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعذبين. و انذر عشيرتك الاقربين. و اخفض جناحك لمن اتبعك من المومنين. پس برای خدا شریک مگیر که در آخر از عذاب شدگان خواهی بود. و این را به نزدیکان‌ات نیز یاد آوری کن. و نسبت به پیروان‌ات گذشت داشته باش». (شعراء، ۲۱۳ تا ۲۱۵)

می‌پرسم پیامبری در این محدوده و چنین زیر نگاه و نظارت سخت گیرانه‌ی خداوند، درحالی که آیات قرآنی سراسر دعوت به یگانگی و برابری و برادری و همسانی و اتحاد است، چه گونه درارائه‌ی حدیثی مثلاً درباب برتری قریش و یا فارسیان براقوام دیگر آزاد بوده، ایرانیان را برای دریافت علم تا ثریا به آسمان فرستاده و بلافاصله با آیه‌ی عتاب خداوند رو به رو نشده است؟! بدین ترتیب رویکرد به روایات و احادیث، برگرفته و ناشی از شیفتگی عمومی مسلمین نسبت به پیامبر، تعظیم بی نهایت شیعه به امامان و سوء استفاده‌ی زیرکانه‌ی دشمنان اسلام در تدارک موجبات تفرقه، با تکیه به این شیفتگی و از زبان و قول این بزرگواران است. مسلمانی که قرآن را مقدم می‌گیرد و خداوند را اعلی و مبدا و مدبر و مدیر می‌گوید، کلام هیچ بنده‌ای را در مقام مقارنه با قرآن قرار نمی‌دهد و تنها به دستور الهی تأسی و توجه می‌کند که دفتر حساب جداگانه برای کسی باز نکرده است. در این جا سؤال ساده، که به تعیین تکلیف احادیث و روایات کمک می‌کند، همان پاسخ ظاهراً تاریخی است که مغرضانه و به دروغ می‌گویند در موردی دیگر و در پرسشی از عمر، برای تعیین تکلیف با کتاب‌های مانده از ایران باستان نیز به کار رفته است: احادیث و روایات نمی‌توانند فراتر و یا حتی برابر با قرآن باشند، زیرا که صریح سخن خداوند است که آوردن برابری بر آیات الهی نامیسر است و آن گاه می‌ماند که آن‌ها را فروتر از آموزه‌های قرآن قرار دهیم که همان قدر در هدایت مسلمین بی ثمرند که در بالا گرفتن آتش کشمکش میان فرقه‌های اسلامی مؤثر و کار ساز شده‌اند.

اینک خود را به زاویه‌ی دیگر کشانم و مسائل تاریخ صدر اسلام را از دری دیگر که باز هم قرآن به روی آدمی می‌گشاید مطرح کنم، که حاصل آن لمس مسلم این احساس است که به راستی خداوند از رگ گردن به مومنین نزدیک تر است.

«یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعتم فانتشروا و لا مستانسین لحديث ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یستحیی من الحق و اذا سالتهمون متاعا فستلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله... ای مؤمنین به خانه‌های پیامبر وارد نشوید، الا این که برای صرف غذا اذنی گرفته باشید. اما اگر با دعوت وارد شدید، پس از خوردن غذا، دنبال کار خود روید و سخن رانی سر ندهید. این کار شما موجب آزار پیامبر می‌شود که به سبب شرم بر زبان نمی‌آورد. اما خداوند ابایی از بیان حق ندارد و اگر درخواست متاعی داشتید از این سوی پرده بخواهید. این قلب شما و قلب آنان را پاک تر نگه می‌دارد و اسباب آزار رسول خدا نباشید». (احزاب، ۵۳)

این متن بی‌پیرایه‌ی قرآن است، که اسیر هیچ ظاهرسازی معمول آدمی نیست و ابایی ندارد که دشمن و دوست را، ازجزیی‌ترین امور داخل خانه‌ی پیامبر نیز باخبر کند، از عمده و معمول، هر گوشه از مسائل و مشکلاتی را که به نحوی در جامعه‌ی اسلامی روی نموده، بدون حشو و ویراستاری به نمایش گذارد و در جای حرف‌های بر زبان نیامده به سبب شرم پیامبر نیز، به سخن درآید. در این تصویر بی‌فریب و بدون روتوش پیامبر را می‌بینید که از برخی مداخلات و بی‌ملاحظگی‌ها و بدنظری‌های ایمان آورندگان احساس عذاب می‌کند و ادای بیان آن را به خداوند می‌سپارد تا اطرافیان او را از بی‌رعایتی نسبت به خود برحذر دارد.

«یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون. ای مؤمنین صدای تان را بالاتر از صدای پیامبر نبرید و بر سر او داد نکشید چنان که بر سر یکدیگر می‌کشید، تا اعمال تان تباه نشود و بی‌خبر بمانید». (حجرات، ۲)

آن‌ها که قرآن را رها کرده و روزگار بعثت و مسائل ایام حضور پیامبر در

مسیر طلوع اسلام را، در ده ها و صدها و هزاران داستان بی پایه ی مندرج در صدها کتاب بی جواز جست و جو می کنند، آیا نمی بینند که قرآن تا چه حد در گزارش پرده ها و مظاهر زندگی و حوادث آن دوران امین و صدیق و ساده گیر است، تا آن جا که رعایت احترام رسول خدا، در مکالمات و مناقشات معمول میان مؤمنین را، تا اندازه ی ارتعاش اصوات بیان نیز، تذکر می دهد؟

«یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا. و ان کنتن تردن الله و رسوله و الدار الآخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما. یا نساء النبی من یتات منکن بفاحشة مبینة یتضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا. و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرا مرتین و اعتدنا لها رزق کریم. یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا. و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اقمین الصلوة و آتین الزکوة و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمہ ان الله کان لطیفا خبیرا. ای پیامبر به زنان ات بگو که اگر به زندگی دنیوی و زینت های آن متمایل اند، بیایید تا با خوشی بهره ی شما را بدهم و جدا شویم. و اگر متمایل به خدا و رسول و سرای آخرتید، پس خداوند به نیک اندیشی شما پاداشی بزرگ خواهد داد. ای زنان پیامبر هر یک از شما که آشکارا مرتکب کار زشتی شود، بر خدا آسان است که به او عذابی مضاعف بچشاند. و هر کدام که در اطاعت از خدا و رسول و انجام اعمال شایسته مداومت کند پاداش دو برابر خواهد دید و به او رزقی از سر کرامت خواهیم بخشید. ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید پس چنان به نرمی سخن نگویند که دارنده ی بیماری در قلب را به طمع اندازد و سخن تان را به لحنی معمول و متعارف بیان کنید. در خانه های خود بمانید و به سیاق جاهلیت خود را آراسته به نمایش نگذارید، نماز بخوانید زکات بدهید و پیروی کنید خداوند و رسول اش را. خداوند اراده دارد تا زشتی ها را از اهل خانه ی پیامبر دور کند و شما را پاک نگه دارد. و به یاد بسپرید آن چه را که از آیات و حکم سمت در خانه های شما تلاوت می شود و بدانید که خداوند نکته بین و خبره است.» (احزاب، ۲۸ تا ۳۴)

در این جا خداوند را می بینیم که در تنظیم امور خانه به یاری پیامبر آمده و به نصیحت و آموزش زنان او برای حفظ ظاهر و باطن زن رسول بودن

مشغول است. این خداوند صاحب ملکوت است که بدون کبر و عجب و افاده‌های انسانی به امورات زندگی داخلی پیامبرش سر و سامان می‌دهد و با صدای بلند آیات و در ملاء عمومی فرهنگ آن روزگار، کسری‌های ناشی از حیا و حجب پیامبر را مرتفع می‌کند، زیرا در نزد خداوند تعارفات معمول میان ما آدمیان محمل و محلی ندارد، بر احوال آفریده‌ی خود مشرف است و کسی را به صرف همسری پیامبر و حتی خود رسول را، مصون از خطا نمی‌پندارد. او از تأثیر رفتار زنانه بر مردان و طبیعت خلقت آدمی باخبر است، زنان پیامبر را از عشوه‌گری‌های وسوسه‌گر، حتی در ادای لحن، بر حذر می‌دارد و ابایی ندارد اعلام کند که پلیدی‌های معمول در رفتار آدمیان، راه ورود به خانه‌ی پیامبر را نیز می‌یابد. آیا ممکن است چنین خدایی در بیان دقیقه‌ای از مسائل اصلی اسلام، در آغاز حیات نازنین آن، طفره رفته و ادای قولی درباره‌ی مبانی اسلام را، با این همه باریک بینی، به رسول خود سپرده باشد که در بیان عادی‌ترین نیازهای خانه‌ی خود نیز به ذات باری متوسل است؟!؟

«عسی ربه ان طلقن ان یبدله ازواجاً خیراً منکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا. بسی باشد که اگر شما را طلاق دهد، پروردگار زنان به تری که مسلمان و مؤمن و گوش به فرمان و توبه پذیر و عابد و روزه دارند، اعم از دوشیزه و طلاق گرفته، نصیب پیامبر و جانشین شما کند.» (تحريم، ۵)

این آیه عصای دست هر کسی است که بخواهد روی پای ایمان به خداوند بایستد و قبول کند که هرگز در جهان متنی سلیم و ساده و دوستانه تر از قرآن پدید نیامده و پدید نخواهد آمد. آن کسان که می‌کوشند قرآن را حاصل اختلاط اندیشه‌ها و ادیان و نامه‌ای از اندیشه‌ی امثال سلمان و زبان پیامبر بگویند، پاسخ دهند هیچ بشری که بخواهد در متنی ادای اقتدار و ارتباط خداوندی را به خود ببندد، صلاح اوست که با این سلامت و سادگی، به امور معمول و پیش پا افتاده‌ی زندگانی خود و از این قبیل نابه سامانی‌های درون آن نیز، که در آیات فوق خوانده‌ایم، اقرار کند و به

امکان جذب هر نوع زنی در سرپناه خانه ی خود افاده بفروشد؟!!

«و ما كنت ترجوا ان يلقي اليك الكتاب الا رحمة من ربك فلا تكونن ظهيرا للكافرين، ولا يصدنك عن آيات الله بعد ان انزلت اليك و ادع الى ربك و لا تكونن من المشركين، و لا تدع مع الله الها اخر لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون. و گمان نداشتی که بر تو کتابی بفروستیم، جز این که رحمت خدا شامل حال ات شد، پس از کافران حمایت مکن و مگذار اینک که آیات خدا بر تو نازل شده، از آن ها جدایت کنند، پس به سوی خداوند بازگرد، مشرک نباش و برای او همراه قائل مشو. خدایی جز او نیست همه چیز جز ذات او فنا خواهد شد، فرمان او راست و به او نیز باز گردانده می شوید». (قصص، ۸۶ تا ۸۸)

این جا همان خدایی که تا اندازه ی نظم بخشیدن به همسررداری پیامبر به او مدد می رساند، در مقام حساب رسی ایستاده و به فرستاده ی خود هشدار می دهد مواظب حفظ جایگاهی باشد که از سر مرحمت به او بخشیده اند، پیوند خود را از آیات الهی نبُرد، به سوی خداوند بازگردد و مشرک نباشد.

«و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب و لا تحطه بيمينك اذا لارتاب المبطلون. پیش از این کتابی نخوانده بودی و نوشته ای نداشتی که مورد سوء استفاده ی پیروان باطل قرار گیرد». (عنکبوت، ۴۸)

این اشاره ی بس ظریف قرآن به ناآشنایی پیامبر با کتاب و خط و نگارش، که در بطن خود رد فنی گمان تألیف قرآن به وسیله ی شخص پیامبر را پنهان دارد، آن گاه که با آیه های تأیید و تأکید امی بودن رسول در هم می آمیزیم، با خداوند یگانه ای آشنا می شویم که کتاب اش را به هیچ زینت خلاف واقع نیاراسته، حتی برای آخرین پیامبر برگزیده ی خویش خاصه خرجی مقرر نکرده و خواهنده را از سبب اصلی انتخاب یک امی به رسالت، در زمان اقتدار کنیسه و کلیسای منکر آسمانی بودن قرآن خبردار می کند.

«الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التورات و الانجيل يامرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم فالذين امنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذي انزل

معه اولئك هم المفلحون، قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا الذى له ملك السموات و الارض لا اله الا هو يحيى و يميت فامنوا بالله و رسوله النبى الامى الذى يؤمن بالله و كلماته و اتبعوه لعلكم تهتدون. آنان که از رسول امی متابعت می کنند که نام اش در تورات و انجیل ضبط است و به معروف سفارش و از منکر باز می دارد، پاکیزه ها را حلال و پلیدی ها را حرام می گوید، بارهای اضافی را از دوش ها بر می دارد و زنجیرها را می گشاید، بدانند هر ایمان آورده ی به او که عزیزش بدارد، یاری اش کند و از روشنایی همراه او بهره ای برد، از رستگاران است. بگو ای مردم من فرستاده ای بر قاطبه ی شما و ازسوی کسی هستم که مالک زمین و آسمان ها است، خدایی جز او نیست، خدایی که زنده می کند و می میراند، پس بر او و رسول امی او ایمان بیاورید، پیرو او باشید تا شاید هدایت شوید». (اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸)

این خدایی است که درعین توانایی در انتقال دانایی های زمین و آسمان به پیامبرش و درست در برابر کاهنان و خاخام های حيله گر یهود و نصاری، که خود را منبع علم و آگاهی پنداشته، بی شک صدها سؤال در برابر پیامبر قرار می داده اند، بدون هیچ ملاحظه و مقام سازی، نبی خود را امی می خواند. این ها همه نشانه هایی است که خداوند با ارائه ی آن ها مصرانه می گوید که بعثت رسول و ارسال آیات قرآن، اجزایی از اراده ی الهی برای انتقال انسان به مرحله ی متعالی تری از تربیت است. آیا چنین آیات روشن، چه گونه سرمشق کسانی قرار ندارد و نمی گیرد که درعین ادعای تعهد به اسلام و مسلمانی، هر کلاغی را به جای طوطی، در عرصه های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، بدون ترس از عقوبت خداوند، به خلق قالب می زنند؟ درتمام این احوال، نه فقط خداوند آیه به آیه رسول خود را درمیان دریایی از نادانی و کینه توزی و توطئه هدایت می کند و به پیش می برد، بل در همان حال و موازی با آن، مواظب است تا پیامبر راه را گم نکند و اسیر وسوسه های نهادهینه و میل آدمی به سرکشی و تمرد نشود.

«يا ايها النبى اتق الله و لا تطع الكافرين و المنافقين ان الله كان عليما حكيمًا، و اتبع ما يوحى اليك من ربك ان الله كان بما تعملون خبيرًا، و توكل على الله و كفى بالله وكيلا. ای پیامبر، از خدا بترس و مطیع کافران و منافقین مباش، خداوند دانا و آگاه است. مطیع وحی های الهی شو و بدان که خداوند از

اعمال تو با خبر است، بر خدا توکل کن که حمایت او کافی است. (احزاب، ۱ تا ۳)
ثم جعلناك على شريعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذين لا يعملون.
 آن گاه تو را ره‌نمای امور کردیم، پس اطاعت کن و از پی هوس‌های نادانان
 روانه مشو. (جاثیه، ۱۸)

فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبك و للمؤمنين و المؤمنات والله
يعلم متقلبكم و مثواكم. پس آگاه باش که خدایی جز خدای یکتا نیست. از
 گناهان‌ات و از گناهان مؤمنان زن و مرد استغفار کن که خداوند از پیدا و
 پنهان شما آگاه است. (محمد، ۱۹)

فاصبر ان وعد الله حق و لا يستخفك الذين لا يوقنون. صبور باش
 وعده‌ی خدا حق است و بی‌ایمانان تو را بی‌ثبات نکنند. (روم، ۶۰)

این‌ها فقط مختصری از راهنمایی‌ها و مراقبت‌ها و دل‌داری‌های خداوند
 نسبت به پیامبر و الا درمسیری است که به عبور از آن مکلف شده بود. در
 سلسله‌ی دیگری از این‌گونه آیات، نحوه‌ی قرائت نماز، نهی غبطه به دارایی
 دیگران، سرزنش رسول در نحوه‌ی برخورد با یتیم و کور و مال‌دار، دعوت
 به شکیبایی و پایداری و بی‌اعتنایی نسبت به ریشخند دشمنان و کافران
 و توصیه به عبادت‌های شبانه مندرج است، چندان که خواننده‌ی قرآن
 مجاب می‌شود که رسول خدا، تا لحظه‌ی آخر حیات مقدس خود، در تمام
 اجزاء و امور، تحت نظارت خداوند زیسته و درحال آموزش و دریافت آگاهی
 و راهنمایی بوده است. بدین ترتیب آیات قرآن گواهی نمی‌دهد که رسول
 الله جز ابلاغ قرآن، اجتهاد و اختیاری در امور دین داشته و اگر بنا بر طبیعت
 امر او را مشغول ابلاغ هدایت‌های مندرج در آیات قرآن بدانیم، بی‌شک
 بیانات راهنمایی‌کننده‌ی ایشان را در ادای پاسخ‌هایی که به تأیید قرآن،
 تماماً موکول و منطبق با نزول آیه‌ها و کسب مجوز و دستور العمل‌هایی
 از آسمان بوده، نمی‌توان احادیثی شناخت که امروزه موجب این همه
 شکاف و شقاق و دشمنی و حتی خون‌ریزی و کشتار در میان فرقه‌های
 اسلامی قرار می‌دهیم. و السلام. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ



اسلام و شمشیر

ادامه یادداشت ها از یادداشت (۴۶-۵۶)

از ناصر پورپیرار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسلام و شمشیر

ادامه یادداشت ها از یادداشت (۴۶-۵۶)

ناصر پور پیرار

فهرست

۳۸۹	اسلام و شمشیر، ۴۶
۳۹۵	اسلام و شمشیر، ۴۷
۴۰۰	اسلام و شمشیر، ۴۸
۴۰۶	اسلام و شمشیر، ۴۹
۴۱۱	اسلام و شمشیر، ۵۰
۴۱۸	اسلام و شمشیر، ۵۱
۴۲۶	اسلام و شمشیر، ۵۲
۴۳۴	اسلام و شمشیر، ۵۳
۴۴۰	اسلام و شمشیر، ۵۴
۴۴۵	اسلام و شمشیر، ۵۵
۴۴۹	اسلام و شمشیر، ۵۶

مدخل این نوشته ساده تر از این مقدمه را قبول نمی کند که هیچ قانون و قدرت و قراری، از منظر مسلمانان، بالاتر از قرآن نمی نشیند و هر صلاحدید و حکمت و حاکمیتی، از جانب بندگان، در هر مراتبی، که فسخ و یا تغییر دستورات الهی را قصد کند، ندیده گرفتنی است و تبعیت از آن کفر محسوب می شود.

«وهو الله لا اله الا هو له الحمد في الاولى و الاخره و له الحكم و اليه ترجعون. اوست خداوند و جز او نیست، ستایش از آغاز تا انجام زینده ی اوست، او حکم می راند و به او بازگردانده می شویم. و لله ملك السموات و الارض و الى الله المصير. هستی آسمان و زمین از آن خداوند است و هم به او باز می گردیم.» (قصص، ۷۰ و نور، ۴۲)

این شمول کلی، از مبدا تا مقصد، تکلیف آنان را تعیین می کند، که بارگاه بنده ای را جایگاه تعیین تکلیف با پیچیدگی های زندگی جمعی می انگارند و با از یاد بردن فرامین الهی، مثلاً به بهانه تورم و گردش اقتصاد، آیات نهی ربا را باطل می انگارند، آن مجرمی را که خداوند به صد تازیانه و اخراج از روابط متعارف اجتماعی جزا داده،

ظالمانه به ضربه های سنگ می بندند و علی رغم صراحت قرآن در قطع ارتباط با مشرکین، ابراز بی اعتمادی به آن ها و دور کردن شان از مراکز مراودات مسلمین، در هر فرصت و مکانی به مغالزه با این و آن نماینده کنیسه و کلیسا می نشینند و گاه حتی در موارد و مناطقی سران سیاسی مسلمین به گدایی جلب موافقت آنان مشغول شده اند. آشکار است که اعمال چنین مدیریتی ابراز مخالفت و یا لاقطل معطل گذاردن بی دلیل دستورات الهی و آیات صریح قرآنی است.

«یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیله فسوف یغنیکم الله من فضله ... ای ایمان آوردگان بدانید مشرکین نجس اند و پس از این سال حق نزدیکی به مسجد الحرام را ندارند و اگر از مسکنت می ترسید ، پس با فضل الهی به زودی غنی خواهید شد...» (توبه، ۲۸)

این حکم اخراج مشرکین از روابط اجتماعی و اقتصادی مسلمانان، که مرکز بروز و تبلور آن ظاهرا در مسجد الحرام بوده، نه تعارفی از سر غضب، که اعلام انتقال آنان به موضع دشمنی ابدی است و اگر در میان مسئولین جهان اسلام کسانی گمان دارند که با گرد آمدن و مذاکره و غیر آن، این دشمنان مارک خورده از سوی خداوند را، تبدیل به دوستان ما خواهند کرد، پس علیه اعلام نظر الهی موضع گرفته و آیات قرآن را تعارف فرض کرده اند!

«ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوه ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ... آن بشری که خداوند حکم و کتاب و مقام نبوت به او عطا کرده، مجاز نیست اعلام کند که به جای خداوند مرا بپرستید...» (آل عمران، ۷۹)

بدین ترتیب خداوند آگاه به عوارضی است که گریبان پیامبران را هم به چنگ می گیرد. لحن هشدار و نه آگاهی دهنده ی آیه این ظن را تقویت می کند که چنین توهمی لاقطل در گمان برخی از پیامبران جوانه زده و شاید از میان ما کسی نیش کلام را دریابد که

حتی بدون احراز مقام نبوت نیز نسبت به زیر دستان و وابستگان در خانواده و در جامعه، خدا گونه عمل می کنیم!

«...اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین آیا می ترسید، سزاوارتر ترس از خداوند است، اگر ایمان آورده اید». (توبه ۱۳)

تزریق این شجاعت و شهود که از بنده ای نباید حساب برد و رعایت از سر ترس و احساس کوچکی، تنها در برابر خداوند موجه است، مضمون صریح و به اشاره در بسیاری از آیات قرآن است. نگاه از موضع ایمان نیز جز این را روا نمی دارد که اگر مالک عمومی و مقدر کننده تقدیرات بندگان و بخشاینده و بازستاننده ی عز و ذل، فقط خداوند است، پس خشوع زیبنده ی ذات اوست که میزان ایمان بندگان را از جمله در مواجهه با احساس ترس در برابر بنده ای دیگر، می آزماید.

«... فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قليلا و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون. از مردم واهمه نکنید، بترسید از من و دستورات و آیات مرا به دستاوردی ناچیز نفروشید و هر کس مطابق اوامر نازل شده ی الهی حکم نکند، کافر است». (مائده، ۴۴)

آیا صریح تر از این می خواهید؟ باید با وسواس کامل، به اجرای احکام مستقیم مندرج در آیات خداوند، نه برداشت های کاسب کارانه و توجیهی از آن ها اکتفا کنیم، آن چه را بر بندگان روا و مجاز خوانده شده، به فرمان این و آن دون خداوند، حتی اگر به نام و عنوان روایت و حدیث ارائه شود، از خود دریغ نداریم و یا به هر بهانه، نهی شده ای از جانب خداوند را مجاز نشمریم.

«و ابتغ فيما آتاک الله الدار الآخرة و لا تنس نصيبك من الدنيا و احسن کما احسن الله اليک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا يحب المفسدين. برگزین آن چه را خداوند در آخرت به تو عطا خواهد کرد و نیز نصیب خود از دنیا را فراموش مکن، به آن سان

که خداوند نیکو دانسته، و فساد بر زمین مجوی، که خداوند فاسدان را نمی پسندد». (قصص، ۷۷)

خداوند انسان را محتاج مواظبت می داند، بر کنه خلقت او آگاه است، گوشه گیری و اعتکاف و بی اعتنایی به دنیا را تجویز نمی کند و بهره ی حسنه از مواهب دنیا را با قید ارجح شمردن عطایای اخروی و پرهیز از افتادن به دام فساد را تکلیف می کند. چه قدر زبان این آیه از حقایق اطراف ما می گوید و قیود و شروط بهره برداری از حصه و نصیب دنیوی با چه دقتی انتخاب شده است: مقدم بهره ی اخروی است و برخورداری از نصیب دنیوی، بدون ازدیاد فساد، چنان که معنای تلذذ افراطی مال داران در این جهان بوده و هست، حق آدمی شمرده می شود.

«و وصینا الانسان بوالديه حسنا و ان جاهدک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلاتطعهما... نیکی به والدین را به انسان توصیه کردیم، اما اگر کوشیدند مرا در ادای عملی که علمی به آن نداری، شریک بگویند، از آنان اطاعت مکن...». (عنکبوت، ۸)

این اوج التفات خداوند به بنده ای است که در محاصره ی ممنوع هایی منتسب به فرامین الهی، اسیر کرده اند. آیه، نازل شده ای از جانب الله است که بارها توجه و احترام به والدین را تکلیف کرده است، با این همه ابلاغ تکلیفی معین نشده از جانب خود را موجب سلب وظایف پیشین نسبت به والدین می داند. به راستی هم، نهی و تجویز انبوهی از پدران و مادران، نسبت به اعمال و درخواست فرزندان، تابع توصیه های کتب احکام است، نه متن و مفهوم مستقیم آیات قرآن و بدین سان ابواب بهره از نصیب مجاز دنیوی را بر جوانان می بندند، تا از دین و خانه گریزان شوند، با هر وعده ای در دام افتند، به تجاوز و سرکشی مجبور شوند، برای آرامش به اعتیاد پناه برند، خود ارضایی کنند، تمام زمان آموزش خویش را در یافتن نحوه ی برقراری ارتباط مخفیانه با همسن و همنوع خود به باد دهند، به بیان دروغ های مکرر مجبور شوند و شگفت آورتر از

همه، خود را در پیشگاه خانواده و خداوند مجرم و گناه کار بپندارند!!! چنان که در آن سو قتل های ناموسی را شاهدیم که بندگان در جای خداوند دست به مجازات خود سرانه می زنند، قاضیانی که مسند خویش را با بارگاه الهی و روز حساب اشتباه گرفته اند و فتوا دهندگانی که گویی برگی از قرآن را نخوانده اند! بدین ترتیب ملاک درست کرداری و تربیت را پسند خاطر اشخاص و اعوان و نه تطبیق رفتارها با مناظر و مشهودات قرآنی گرفته و در سپردن این راه کج، مترجمین به رای و مفسرین ناشناخته ی قرآن از جمله پیش تازان اند.

«و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتمی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و ان خفتم الا تعدلوا فواحدہ او ما ملکتم ایمانکم ... و اگر بیم دارید که با یتیمان به عدل رفتار نکنید، با مورد نظرتان ازدواج کنید، به یک، دو، سه و یا چهار زن و اگر نگران عدالت میان آن هاید، پس یکی بگیرید، یا به "ما ملکتم ایمانکم" اکتفا کنید...». (نساء، ۳)

پیچیدگی در روابط میان زن و مرد را با برداشت احتمالا عامدانه نادرست از همین ترکیب "ما ملکتم ایمانکم" آغاز کرده اند، که در حال حاضر به "کنیز" تعبیر می شود تا جایگاه کنیز در نزد خداوند را نیز نازل بگیرند، راه کارهای الهی برای گشودن قفل بن بست های اجتماعی را مختص صاحبان و دارندگان کنیز و متمکنین بگویند و بدتر از همه مانع ارتباطات آزاد و سالم و بی آزاری شوند که خداوند التجاء به آن برای رفع محظورات را موجه دانسته است. اما نخست ببینیم آیا معنای این ترکیب کنیز است؟ در لفظ مصطلح عرب برای کنیز لغت جاریه رواج است که در قرآن به کار نرفته چنان که به سهولت می توان در برداشت موجود از مفهوم برده نیز در قرآن کریم تشکیک کرد. زیرا برای برده واژه رقبه را ارائه می دهند که در نزد عرب به معنای گردن و به صورت محدود در قرآن به کار رفته است.

«... و من قتل مؤمنا خطئا فتحریر رقبه مؤمنه و دیه مسلمہ الی

اهله الا ان یصدقوا ... اگر به خطا مومنی را کشتید، مؤمنی را از قیدی که بر گردن دارد آزاد کنید، به خانواده ی مقتول دیه بپردازید مگر این که آنان درگذرند...» (نساء ۹۲)

من به صحت ترجمه ی بالا و جایگزین کردن گردن به جای برده اصرار دارم، زیرا مؤمن را نمی توان برده گرفت و این خود قید مؤمنه را در آیه مخدوش می کند و به یقین در آن دو سه مورد دیگر نیز که در قرآن به رقبه اشاره می رود، مقصود به گردن گرفتن تعهد و در مواردی مراقبت است، امری که متن آیه ۱۳ سوره بلد صحت آن را با ادای ترکیب "فک رقبه" گواهی می دهد، زیرا که فک لغتی مصطلح در عقود و دیون است. در این صورت با اطمینان کافی می توان تایید کرد که در قرآن کریم به روابط بردگی اشاره ای نیست و زکری از کنیز و برده نیامده است، جز این که عبد و چند لغت بی ارتباط دیگر را به معنای برده و کنیز بگیریم. آیا برده انگاشتن عبد موجبی دارد؟!

اینک به معنای لفظ و لغت عبد در قرآن کریم وارد شوم، با این اشاره که کاربرد آن، در ترکیبات و مشتقات اسم و فعل و صفت، چون عابد و عبادت و معبود، غالباً به معنای پرستنده و ستایشگر آمده و به استقلال و انفراد در قرآن عظیم کم تر دیده می شود. معلوم است که قراردادن معنای برده بر لغت عبد، به کلی خروج به بی راهه است، زیرا برای برده در توصیفات موجود هم حقوقی قائل نشده و در حد ابزار جان داری گرفته اند که از زن و مرد در بازار می فروشند و تا آن زمان که به کار آید، در اختیار خریدار می ماند. برده چنان که گفته اند مالک چیزی نمی شود، از هر حقوقی ساقط است، اجازه ندارد معترض امر و وضعی شود، ولی دم ندارد و خون و دست مایه اش به اختیار صاحب خویش است، حال آن که عبد مسلمان در قرآن، مومنی است تسلیم شده و طلب کار خداوند.

«ایاک نعبدوا و ایاک نستعین. تو را می ستایم، و از تو کمک می طلبیم». (حمد، ۵)

تنها همین آیه در سوره شگفت انگیز حمد، که گویی چکامه ای است به قصد سپاس و التماس، که از زمین به آسمان می رود، تمام آن

مراودات میان برده و صاحب را بر هم می زند و به رابطه ای ملهم از شیفتگی و شوق و آرزومندی بدل می کند.

«... لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد... نمی پرستم آن چه را می پرستید و نمی پرستید آن چه را می پرستم...»
(کافرون، ۲ و ۳)

می توان قریب ۱۵۰ نمونه عرضه کرد که عبد و ترکیبات و مشتقات آن در آیات قرآن به پرستش اشاره دارد و زمان است بگویم که معنای درست عبدالله برده و حتی بنده ی بی موضع خدا نیست، که پرستنده ی اوست. با این همه باید از منظر لغوی و نه تفسیری به چند آیه در همین موضوع پرداخت که منبع زایش تایید برده داری در قرآن دانسته اند. برای مزید حیرت بگویم، علی رغم این همه برده که در بازارهای مسلمانان می فروخته اند و حقه بازانی چون ناصر خسرو و ناپیدایی چون فردوسی و مجموع دیگری از حکایت بافان و صحنه سازان سفرنامه نویس و سیاح به وجود آن ها گواهی داده اند، فرهنگ بشری، حتی از نوع کنیسه ای آن هنوز نتوانسته است تاریخچه ای موجز و موجه برای برده داری بنویسد و آن چه در این باب مثلا در بریتانیکا یافت می شود تکرار همان فصولی است که در کتاب ها و آثار غیر ممکن از صاحب قلمان غالبا فاقد منبع و موجودیت از قماش زیر می خوانیم: ابن قدامه، مقدسی، ابراهیم بن علی، ابواسحاق شیرازی، سلیمان بن خلف باجی، عبدالرحمان جزیری، محمد بن حسن حر عاملی، وهبه مصطفی زحیلی، محمد بن احمد شمس الاثمه سرخسی، و دور تسبیح دیگری از این گونه صاحبان کتاب، که غالبا صاحب شروح فقهی در باب برده و برداری در تمام فصول اربعه ی فرقه های اسلامی اند، اما اگر بخواهید تاریخچه ای از بنیان برده داری بدانید، نخست باخبرتارن می کنند که مسیحیان هرگز برده دار نبوده اند و این روابطی است که نزد عرب پیش از اسلام رواج داشته و در اسلام چنان رسم وسیعی شده، که بزرگوارانه و برای خلط مبحث و خام کردن ما، قرآن را کتابی برای حفظ حقوق بردگان می گویند!!!؟

«بردگی همواره نهادی زنده به شمار می رفته که در خلیقات جامعه ریشه دوانیده بوده است. در میان ترکان، ظاهراً در مرحله چادرنشینی، رسم بردگی چندان رواج نداشت، اما آنان رفته رفته با یکجانشینی، بیش از پیش برده دار شدند. با جهانگشایی های مسلمانان، مردان و زنان بسیاری اسیر فاتحان شدند که بسیاری همچنان در بردگی ماندند. مسلمانان در دوره ی فتوح و پس از آن هنگام رعایت متارکه ی رسمی یا همپیمانی موقت، اسیرانی با خود همراه می آوردند... انتقال بردگان از نژادهای مختلف در جهان اسلام، از طریق خراج های والیان برای خلفا یا از راه داد و ستد بازرگانی چشمگیر بوده است. از سازمان این داد و ستد خبری در دست نیست، لیکن از جنبه هایی از آن آگاهیم. بازار برده در تمام شهرهای بزرگ وجود داشت. بازار برده ی سامرا در قرن سوم هجری، چهار ضلعی وسیعی بود یا کوچه هایی درون آن و خانه های یک اشکوبه شامل اتاق ها و دکه ها. برده فروش، به علت حرفه اش تحقیر می شد، اما به دلیل ثروتش مورد غبطه بود: وی منافع هنگفتی به چنگ می آورد که غالباً با تقلب ماهرانه در فروش کالا افزایش می یافت. یعقوبی و ابن بطالن پزشک مسیحی و سقّطی مالگایی شرحهای جالبی در این باره نوشته اند. برده سازی مسلمانان به دست مسلمانان نیز به طور محدودتر وجود داشته است، به ویژه هنگامی که پیروان فرقه مذهبی متعصبی، دیگران را غیرمسلمان می شمردند و از این رو در اسیر کردن ایشان دغدغه خاطری به خود راه نمی دادند. چنان که در رخ دادی کم نظیر، هزاران زن از یک قبیله شورش بربر علناً در بازار قاهره فروخته شدند. با پیشرفت اسلام در آفریقای سیاه، مسئله ی جایز بودن فروش برده که پی آمد آن به شمار می رفت، ناگزیر می بایست در برابر فقهای بزرگ مطرح شده باشد... نظام بردگی بیابانی، در صحرای افریقا و در عربستان، بی گمان به سود قبیله های چادر نشین، کم رنج تر لیکن به گونه ای وحشیانه مقرون به تبعیض بود. جامعه ی طوارق که به سه طبقه سخت مسدود بخش شده بود، گروههای بردگان، خواه آزاد شده خواه آزاد نشده را که تقریباً همگی سیاه پوست بودند، زیر دست اشراف و دست نشاندگان آن ها، در سطح پایین نگه می داشت. این بردگان، به سود قبایل فرمانروا، یا به کار کشت زمین یا به خدمت به افراد و جانوران اختصاص داده می شدند. در میان بدویان شبه جزیره ی عربستان

و اطراف آن بردگان سیاه پوست با هم وصلت می کردند و اموالی به چنگ می آوردند؛ لیکن هر قدر هم با صاحب و خانواده صاحب خود انس و الفت می یافتند یا صاحب مزایا ویا حتی آزاد می شدند، هرگز به چشم همشان و همطراز به آنان نگریسته نمی شد.»
(تلیخیص از بریتانیکا)

آیا ملتفت شدید؟ آن ها از سازمان برده داری چیزی نمی دانند ولی از ابعاد اتاقک های مربوطه در بازار برده فروشان سامره باخبرند! متن بالا خلاصه ای است از تاریخ برده داری در جهان، مأخوذ از بریتانیکای معروف، که گسترش برده داری را حاصل فتوحات اسلامی می داند و تنها در میان اعراب و خنده دارتر از آن در میان قبایل سیاه شناسایی می کند و اگر شاهد بخواهید دختران یزد گرد سوم را به یادتان می آورد و بازارهای برده فروشان را که در این همه فیلم های هالیوودی دکور بندی کرده اند و اگر قانع نشدید، لشکر شاعران و سیاحان و ناقلان بی سایه آماده اند تا شما را به راه راست هدایت کنند و اگر سرسختی نشان دهید فوجی از فقیهان از صدر اسلام تاکنون، صدا را در گلوی تان خواهند برید. اما برای رسوا کردن آنان شعبده ساده ای می شناسیم: اگر بردگان هم ناگزیر دارای خانواده و دنباله و خلف اند، آیا نسل های متعدد سیاهان را در آمریکا و کانادا و انگلستان و فرانسه می یابیم، یا در مکه و ریاض و سامرا و قاهره و بغداد و دمشق، که شهرهایی تازه رشد کرده اند و آیا این سیاهان در قرون اخیر به اختیار خود و برای سیاحت به سرزمین های غربی در این و آن سوی اوقیانوس ها سرازیر شده اند و اگر روم، از دوران های دور، بر پایه کار بردگان اداره می شده و سیاهان را به خدمت و می داشته اند، پس چرا امروز، همچون آمریکا، میلیون ها سیاه پوست در ایتالیا نمی بینیم؟! حقیقت آن که تاریخ بشری کوچک ترین رد پایی از بردگان در جهان اسلام و یا سرزمین روم باستان ذخیره ندارد و اگر در همه جا بردگان را فقط در سیمای سیاه بوستان دیده ایم و نه سرخ و زرد و سفید پوست، به سبب آن ماجرای ساختگی زنان بربر

نیست، بل از آن است که کنیسه و کلیسا، خاخام ها و کشیشان، کثیف ترین نوع برده داری را، که بیش از سه قرن در جهان غرب حیات رسمی داشته، از تسخیر خون آلود آفریقا و در قرون اخیر آغاز و ابداع کرده اند!

از باب مغلطه در مورد همین حقیقت است که گویا از حضور برده داری در جهان اسلام نشانه های فراوان دارند، که از جمله و ظاهرا در کتاب خدا هم ذکر آن آمده است و مثلا نقل ... و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب ... در آیه ی ۱۷۷ سوره ی بقره را نه بخشیدن مال به گردن داران دین و بدهکاران، بل به بردگان می گویند، چنان که لأمه در آیه ۲۲۱ همان سوره را و معلوم نیست با کدام قرینه و قدمت، باز هم به معنای کنیز گرفته اند، عبد مؤمن در همان آیه را برده ی مؤمن معنا می کنند، تحریر رقبه در آیه ی ۸۹ سوره ی مائده را، که در باب کفاره ی ادای سخن لغو است و اگر خدا بخواهد در باب آن سخنانی دارم، آزاد کردن برده گفته اند، نه رهانیدن بدهکار از بار قرض، همچنان که در آیه ی ۶۰ سوره ی توبه، که از محل مصرف صدقاتی خبر می دهد، که همه جا زکات معنا کرده اند، باز هم الرقاب، نه بدهکاران، که بردگان در اساس محروم از حقوق مادی اند تا احتمالا صاحبان آن ها مال بخشیده از آن منبع را به سود کیسه خود مصادره کنند؟! همان طور که و الصالحین من عبادکم و امائکم در آیه ۳۲ سوره نور را به صورتی کاملاً بی ربط و رسوا، احتمالا گونه ی به خصوصی برده و کنیز تشخیص داده اند و البته در همه جا و با وجود این همه لفظ مستقیم و من درآوردی که برای کنیز و برده از کیسه ی کیسه ساخته اند، باز هم ترکیب بسیار گویای ما ملکیت ایمانهم را کنیز معنا می کنند؟! بدین ترتیب باید دید چنین مترجمین و مفسران و فقیهان منتقل کننده ی تاریخ برده داری به آیات قرآن کبیر، دنبال چه بوده و از تغییر معنای روشن ما ملکیت ایمانهم چه هدفی داشته و چه سودی می برده اند!!!

نزد من یقینی است که دشمنان اسلام بر زوایای قرآن بیش از عالمان دین ما مشرف اند و می دانند کدام کلمه را از کجای آیات بردارند و بر آن معنای مورد نظر خویش گذارند تا از طریق آن فصل گمراه کننده ی دیگری در فهم کتاب خدا بیافزایند و ما را به بی راهه ی دیگری اندازند. در یادداشت های نخستین «اسلام و شمشیر» گروهی از این کلمات را به اختصار ارائه دادم که معلوم می کرد تا چه اندازه برای بر پا کردن بلوای جنگ و گردن زنی و خون ریزی و غارت مال، در کتاب خدا، به لغات فاقد معنای مشخص توسل جسته اند و چه گونه ارباب زعامت ما در کرسی های حوزه و دانشگاه، بی اعتنا به این شگرد شیادانه به راحتی معانی پیشنهادی طراحی و نصب شده بر این گروه کلمات را پذیرفته اند. در آن جا از نمونه هایی گفته شد که خداوند خود بر نا آشکاری معنای آن، نزد عرب صدر اسلام، با قید و ما ادراک تایید گذارده بود و نیز با کلماتی چون ربیون با کسر حرف ر و چند نمونه ی دیگر نشان داده بودم که چه گونه الفاظی از قرآن که عرب زبانان امروز هم برای آن معنای معین و منطبق با دستور زبان خویش ندارند، مورد سوء

استفاده‌ی مغرضین با قرآن و اسلام قرار گرفته و با دور شدن از سهل‌اندیشی خبردار شدیم که خوانندگان قرآن را با چه ظرافتی به برداشت‌های برده‌فروشانه و کنیزبخشانه نیز در قرآن هدایت کرده‌اند، به گونه‌ای که اینک لااقل در حوزه‌ی زبان فارسی دو ترجمه در دست نداریم که در مجموع مفهوم واحدی از ریزه‌کاری‌های بیان قرآن ارائه دهند و شاهدیم که هر یک از مترجمین اعتقادات و علائق خود را با بی‌پروایی تمام در آرایه‌ی دو قلاب و پرانتز، میان آیات الهی، به خواننده می‌خورانند و با ترجمه‌ها و تفسیرهایی مواجهیم که مثلاً خرم‌شاهی با بی‌خیالی تمام و به تبعیت از هدایت تورات، در برابر اسرائیل، در آیه‌ی ۵۸ سوره‌ی مریم و موارد دیگر، مساوی یعقوب می‌گذارد، هرچند در همان قرآن از یهود و نصاری شناختن ابراهیم و ذریه‌اش نهی شده باشد؟! از نخستین خصوصیات آشکار و بدیع این گونه کلمات قرآنی که

مورد بهره‌برداری دشمنان قرار گرفته، کاربرد مجرد و بی‌تکرار آن‌هاست، که امکان مقایسه و تطبیق را از محقق می‌گیرد، چنان‌که بر لأمه در آیه‌ی ۲۲۱ سوره‌ی بقره، لفظ و لغت مجردی که کاربرد مجدد در قرآن ندارد و تمام منابع زبان عرب از درافتادن با آن طفره رفته‌اند، به سادگی و به قصد سوءاستفاده‌ی معینی معنای کنیز داده‌اند؟! چنان‌که امروز با خواندن آیه ۱۷۸ سوره بقره، با توجه و تحت‌تاثیر تلقینات قبول کرده‌ایم که حر به معنای آزاد مرد و عبد مفهوم برده را دارد، بی‌این‌که بتوانیم هیچ‌یک از این دو برداشت را به ریشه‌ای در زبان عرب متصل کنیم و پیشینه پیش از اسلام برای آن‌ها بتراشیم. اشاره بالا البته بدان معنا نیست که در معنای هر لغت مجرد ذکر شده‌ی قرآن چون نجس و جزیه نیز مردد شویم زیرا که هر دوی آن‌ها به مصدوری شناسا متصل‌اند، اما اینک نحوه‌ی آشنایی عمومی و حتی عرب‌زبانان با مفهوم کلماتی در قرآن عظیم که به ریشه‌ای در آن زبان متصل نیست، چنین است که نخست مترجم و مفسری بر آن کلمات و لغات معنای ضمنی و تفسیری می‌گذارد و سپس آن لغت با همان معنای تفسیری خود به گردش در

می آید که از نمونه های برجسته ی آن آزاد مرد فرض کردن حر و برده انگاشتن عبد است.

در این مرحله باید به محدودیتی اشاره کنم که محقق زبان عرب را در تنگنا قرار می دهد و آن فقدان متن های مبسوط و مفصل از زبان عرب پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن است که بتوان از آن ها در ریشه یابی لغات مبهم و ناآشنا سود برد. زیرا یافته های نمونه وار از زبان و لغت عرب که بر آن تاریخ پیش از اسلام را زده اند، تنها کتیبه ها و سنگ قبوری است که جز چند کلام بر آن ها حک نشده و قرآن نخستین متن مفصل به زبان عربی است که به آن زبان هویت جهانی بخشیده، راه نما و زیر بنای محکمی بر بالا بردن پایه های کلاسیک آن، از صرف و نحو و قواعد دستوری شده و موجب و منبع و مستندی برای شکل گرفتن زبان عرب امروز است، اما نمی توان نپذیرفت که اعراب صدر اسلام، گاه در ادراک کامل معانی و اشارات لغات و کلمات و تفاسیل مذکور در پاره ای از آیات در می مانده اند، زیرا خداوند دعوت می کند از سر نادانی و خامی، از آیه های قرآن، به تفتین توطئه گران، برداشت های نادرست و تاویلگرانه نکنند.

«هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهاً فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و راسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا ... اوست نازل کننده ی این کتاب بر تو، که آیاتی در آن احکام و اساس است و مختصری شبهه بر می انگیزد. آن ها که اعوجاجی در قلب خود دارند، با گزینش آن شبهات، از راه توسل به تاویل، فتنه می انگیزند، حال آن که تاویل آن ها را فقط خدا می داند. عالمان پا برجا می گویند همه از جانب خداست و به تمام آن ها ایمان داریم ...» (آل عمران، ۷)

بدین ترتیب سوء استفاده از پاره ای ظرائف قرآن، که گشایش آن بر عرب صدر اسلام دشوار و حتی ناممکن بود، از سوی کسانی، به تایید آیه ی بالا، امری قدیم و غیر قابل انکار است، ترفندی که عمدتاً

در موارد معینی دست آویز دشمنان اسلام و اهل کتاب پیشین قرار گرفته و زادگاه صنعت تفسیر است، تا صحت و امانت و استحکام قرآن را تهدید کنند و برای بنیان های دین اسلام سؤال بتراشند. پیش از این مجموعه ای از این شیوه های شیدانه در برخورد فتنه گرانه با لغات و ترکیبات کلام در زبان قرآن مجید را در تفسیر عتیق نیشابوری خوانده ایم. شاید در باور کسانی ننگجد و شگفت ببینند اگر توجه دهم که از قبیل این لغات مجرد و بی تکرار قرآن، یکی هم حر است که تنها و فقط برای یک بار در آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره آمده است و در باب های مصطلح و تصریفی زبان عرب جز محرر در آیه ۳۵ سوره ی آل عمران ندارد که معنای آن به مبلغ نزدیک تر است و تحریر که هر چهار کاربرد آن به همان تحریر رقبه مؤمنه پیش گفته اختصاص دارد و عجیب تر این که این هر دو مشتق در برداشت به عنوان نویسنده و نوشتار هم، با معنای کنونی، که برای حر ساخته اند، به کلی نامأنوس است، ضمن آن که تحریر با معنای آزاد کردن را باید از ریشه ی حر برداشت کنیم و نه حر! بدین ترتیب و بی هیچ تعارف، لغت قرآنی حر هم از آن جا که معنای منضبطی برای آن در لغت عرب نداریم، به فهرست آن کلماتی می پیوندد که کسانی با منظور پیش گفته ی انباشتن صفحات قرآن از جنگ و مراودات بردگی بر آن معنای آزاد و در مقابله با عبد گذارده اند، تا انتساب حمایت اسلام از مناسبات برده داری از نظر حقوق جزا نیز مستندی به دست آورد. در حاشیه از این شک خود نیز بگویم که ساختن آن آزاد مرد روز عاشورا با لقب حر هم دادن تاییدیه ای بر آزاد انگاشتن معنای حر است. حالا کسانی با گرفتگی معمول خویش می پرسند پس معنای حر چیست؟ تا جز اعزام آن ها به مراکز پاسخ دهنده رسمی چاره ای نماند و از این مطلب در این مرحله در می گذرم که آزاد و برده انگاشتن حر و عبد در آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره لااقل ده سؤال حقوقی بی جواب می تراشد که به زمان نیاز و به خواست خداوند از آن خواهم گفت، از جمله این که خلاف عرف، که مضمون و کاربرد آیات قرآن را ابدی می شناسیم، اگر حر را آزاد و عبد را برده بیانگاریم، آن گاه متن و

عمل کرد این آیه را لا اقل به زمانه ی معینی محول و ارجاع به آن را منسوخ کرده ایم؟!

پیش تر با متن آیه ی سوم از سوره ی نساء با خبر شدیم که در آن برای نخستین بار ترکیب **ما ملکت ایمانکم** ذکر شده بود. کلمات گسترده و با معانی روشنی که بلافاصله و با مقاصد مخصوص بر آن معنای کاملاً بی مناسبت کنیز را گذارده اند. لحن آیه با ذکر او مومنین را در گزینش میان ازدواج و یا بهره گیری از ما ملکت ایمانکم مختار کرده و فحوای کلام به گونه ای عام است که نمی تواند به کنیز تعبیر شود، زیرا معمولاً مردم متوسط و به خصوص مردان نوجوان در حد مالکیت کنیز تمکن نداشته اند، حال آن که آیه ره نمودی برای همگان است.

«والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم و احل لکم ماوراء ذلکم آن تبغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین ... و زنان خود دار مگر ما ملکت ایمانکم. چنین مقرر شد از جانب خداوند و جز این بر شما حلال است که بجوید با اموال خود به صورت پاک دامنه و بدون پلید کاری...». (نساء، ۲۴)

این آیه ای است در تعاقب آیه ماقبل خود، که در آن خداوند زنانی را که نزدیکی و ازدواج با آنان مجاز نیست فهرست می کند که در انتهای آن زنانی قرار می گیرند که خود را در حصار شخصی نگه می دارند. آیه با توضیح کامل و با روشنی تمام زنانی را که در تعریف ما ملکت ایمانکم می گنجد از زنان محصن و خوددار جدا می کند.

«و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتياتکم المؤمنات ... و اگر استطاعت ندارید تا ضروریات ازدواج با زنان خود دار و مؤمن را فراهم کنید پس ما ملکت ایمانکم را از میان زنان جوان و مؤمن برگزینید». (نساء، ۲۵)

این آیه ی دیگری است مؤید این مطلب که ما ملکت ایمانکم جانشین نیازهای ارتباطی مردمان در زمانی است که امکان ازدواج مهیا

نباشد.

«و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی و الیتمی و المساکین و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم ... و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نکنید و به والدین و اقوام و یتیمان و بی چیزان و صاحب خانه های اطراف و در راه مانده و ما ملکت ایمانکم احسان کنید...»
(نساء، ۳۶)

این آیه نیز نشان می دهد که احسان به مملکت ایمانکم در زمره ی وظایفی است چون نیکی به خویشان و پدر و مادر و همسایگان و غیره. آیا در زیر این ترکیب از کلمات کدام حکمت الهی خفته است که کسانی با معنا گذاردن کنیز، قصد رفع و رجوع و گم کردن رد آن را داشته اند؟

دنبال کردن مفاهیم آیاتی متضمن ترکیب ما ملکت ایمانکم، محقق را به حوزه هایی می کشاند که معنای مستقیم و مستتر در این تجمع کوچک کلمات را روشن تر و تاکید بر آن، از سوی خداوند مهربان را، به عنوان راه کاری برای حل مشکل کسانی که قدرت ازدواج ندارند، پر معناتر می کند، تا آن جا که ندیده گرفتن عامدانه ی آن محتوای معین، موجب بدگمانی کامل به مراکزی است که این سخن و اشاره ی خداوند را با تعبیر به کنیز، مستور کرده اند. در این جا نیز بار دیگر همان لطمه ای دیده می شود که در باب برده و آزاد در آیه ی قصاص آمده بود که حکم حقوقی مندرج در آن آیه را در زمان ما، که بردگی منسوخ است، بی کاربرد می گذارد، امری که درباره ی لفظی از قرآن نیز نمی تواند صادق باشد. حال اگر مملکت ایمانهم را کنیز فرض کنیم، آن گاه راه کار خداوند برای مردانی که امکان ازدواج ندارند، در ایام گذشته منحصر به کنیز داران و در زمان ما که کنیزی نمی یابیم، مسدود و منسوخ و ابدیت و اعتبار از متن آیه برداشته می شود. از این مسیر به آن صدمات بنیادینی واقف می شویم که کسانی با دخالت در معانی کلمات قرآن، از

طریق ترجمه و تفسیر و تأویل های نادرست و هدفمند و قصه سرایی در باب آیه ها به بهانه ی شأن نزول وارد آورده اند.

«والذین هم لفروجهم حافظون. الا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین. و آن ها که فروج خود را می پوشانند، مگر از نظر همسر و یا ماملکت ایمانهم خویشان، که موجب ملامت نمی شود». (مؤمنون، ۵ و ۶)

این آیه راه نمای مطمئنی است که ما را به معنای مستقیم و مورد نظر خداوند در یکی گرفتن جایگاه ماملکت ایمانکم، با همسران هدایت می کند. در این جا آشکارا می شنویم که خداوند نپوشاندن فروج بر همسران و بر ما ملکت ایمانهم را موجب ملامت از جانب خویش نمی داند.

«و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ... الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن ... و به زنان ایمان آورده بگو چشم نچرانند و فروج خود را بپوشانند... مگر از شوهر و پدر و پدر شوهر و فرزندان و فرزندان شوهر و برادران و فرزندان برادران و فرزند خواهران و زنان و یا ما ملکت ایمانهن...». (نور، ۳۱)

این آیه سند گران بهایی است که به صاحبان چشم های باز بدون هرگونه ابهامی خبر می دهد که معنا کنندگان ما ملکت ایمانهم به عنوان کنیز، تا چه اندازه در مغشوش کردن قواعد آن روابطی که خداوند مجاز شمرده اخلاص کرده اند، زیرا ما ملکت ایمانکم در این آیه در فهرستی نشسته است که زنان در پوشاندن فروج خود از آنان الزامی ندارند، شاید هم مدعی شوند که کنیزان عهد پیامبر مذکر بوده اند!

«و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم

خیرا و آتوهم من مال الذی آتاکم ... آنان که لوازم ازدواج ندارند، تا زمان مستغنی شدن از سوی خداوند، عفاف پیشه کنند. و آنان که بخواهند میان خود و ما ملکت ایمانکم خود سندی بنویسند، پسندیده تر است و به تر آن که از مالی که به شما داده ایم به آن ها ببخشید». (نور، ۳۳)

این توصیه ی پاکیزه ای است که در باب ما ملکت ایمانکم می خوانیم، دال بر این که مرد پیوند با ما ملکت ایمانکم خویش را مکتوب و حتی در بخشی از اموال خویش شریک کند. در این جا هم مترجمین ما **یبتغون الكتاب** را نگارش سند آزادی کنیز تشخیص داده اند!

«...او بیوت خالاتکم او ما ملکتکم مفاتحه ... یا خانه های خاله ها و یا مکانی که کلیدش را در اختیار دارید...». (نور، ۶۱)

در این آیه، با معنای بخشی از ترکیب ماملکت ایمانکم، یعنی ماملکتکم آشناتر می شویم، که به معنای در اختیار داشتن و البته این جا منظور در اختیار داشتن کلید خانه است.

«یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک التی آتیت اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک... و امراه مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکها خالصه لک من دون المؤمنین ... ای پیامبر بر تو حلال کردیم زنانی که اجور و حقوق آن ها را داده ای و ما ملکت یمینک که خدا به تو باز گردانده است... و نیز زنان مومنی که خود را هبه کنند بر تو که خاص تو و نه دیگران اند، اگر اراده به ازدواج با آن ها داشته باشی...». (احزاب، ۵۰)

بدین ترتیب حتی در مورد پیامبر آن گاه که کتاب خدا موارد مجاز برگزیدن همسر را برای او بر می شمرد، باز هم در کنار دختر عمه ها و دختر عموها و دختر خاله ها و دختر دایی ها و زنانی که وجود خود را به پیامبر می بخشند، ما ملکت ایمانک جای مجزا و مستقل خود را دارد، که در زمره ی هیچ یک از اقوام برشمرده در آیه نیست.

«لا یحل لک النساء من بعد و لا آن تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکتم یمینکم... از این پس هیچ زنی حتی اگر شیفته ی محاسن او باشی، بر تو حلال نیست مگر ما ملکتم یمینکم و اجازه ی تبدیل و تعویض زنان ات را هم نداری.» (احزاب، ۵۲)

در این جا هم که اختیار گزینش نوهمسری و یا تعویض و نوسازی آنان از پیامبر سلب می شود، داشتن ما ملکتم یمینکم بر او حلال و مجاز است! آیا درک موضع خداوند در ارتباطات آدمی و رفع نیازهای طبیعی مخلوقات خود، بر آن کسان دشوار است که با سخت گیری های عاصی کننده، نوجوانان را از اسلام دور می کنند و آیا گمان دارند که اختیار مردم حتی بیش تر از صلاح دید خداوند، در ید آنان است و از باری تعالی به اخلاق و شرعیات آگاه ترند؟! تردید!

«لا جناح علیهن فی آبائهن و لا ابنائهن و لا اخوانهن و لا ابناء اخوانهن و لا ابناء اخواتهن و لا نسائهن و لا ما ملکتم ایمانهن ... بر زنان پوشاندن خود از زنان دیگر و پدران و فرزندان شان و فرزندان برادر و خواهرشان و ما ملکتم ایمانهن لازم نیست...» (احزاب، ۵۵) والذین هم لفروجهم حافظون. الا علی ازواجهم او ما ملکتم ایمانهم فانهم غیر ملومین. کسانی که فروج خود را می پوشانند، مگر از همسر و یا ما ملکتم ایمانکم خویش، که موجب ملامت نیست...» (معارج، ۲۹ و ۳۰)

به گمانم این آیات، که تکرار و تاکید بر مضمون آیه ی سر فصل این یادداشت است و در قرآن دفعاتی بر محتوا و مفاهیم آن تاکید شده، سفره ی بحث را بر می چیند: پوشاندن فروج برای زن و مرد، نزد همسر و ما ملکتم ایمانهم ضروری نیست. بدین ترتیب و با عنایت به اجزای مطلب و مدخل و با توجه به معنای مستقیم کلمات ترکیب و به صلاح دید خداوند، داشتن دوست غیر همجنس که با تراضی طرفین و موافقت خانواده ها، موجب آرامش یکدیگر باشند، بدون اجبار و تجاوز از حقوق و اعمال انقیاد، از نظر خداوند موجب ملامت نیست، زیرا از آن که ایمان، به فتح الف، جمع یمین و به مفهوم از همه سوست، ما ملکتم ایمانکم جز داشتن کسی در اطراف

خود ترجمه نمی شود. این همان مراتبی بود که در اندونزی با مشاهده ی عینی و در مالزی به اقوال این و آن برقرار است و از یاد نمی برم که آن راننده تاکسی مسلمان در جزیره ی بالی چه درس گران قدری از دیدگاه یک مسلمان پیرو قرآن و نا آشنا با فرقه های اسلامی، در باب دوستان غیر همجنس دختران اش گفت: «آن ها قبل از این که فرزند من باشند بنده ای معتقد به خداوند و روز بازگشت اند و اگر خلاف فرمان الهی رفتار کنند در روز حساب پاسخ گوی اعمال خود خواهند بود».

اینک مسئولین آن مراکزی را که به جای خداوند و به مثابه روز جزا عمل می کنند، بخوانم تا برای پایان دادن به اغتشاش کنونی در گزینه های اخلاقی و تربیتی جوانان و به طور کلی جامعه، که به میدان نبرد شبیه تر شده و بی شک یک سوی این ستیزه، بر باور به دموکراسی و ترقی خواهی و آزادی در دین کبیر اسلام لطمه زده است، اگر تابع قرآنیم، همانند مسلمانان خاور دور، برای رفع این معضل بزرگ به جای راه کارهای فقهی به ره نمودهای قرآنی توجه کنند و در عوض مجبور، مومن بارآورند، زیرا بدون شک خداوند نیازمند بازنگری در آیه های قرآن بر مبنای صلاح دید فقه نیست. خانواده ها و حکومت و مربیان، به جوانان فرصت و احساس آزادی دهند و آنان را نه در برابر گشت های مسلح، که در مقابل قرآن و خداوند و روز جزا بگذارند و بدانند هیچ عاملی همانند احساس نظارت خداوند بر اعمال ما و ایجاد علاقه ی متقابل و مبتنی بر احترام و شناخت عمیق جنس مخالف، قادر به کنترل انسان در پرهیز از بی بند و باری و ولنگاری و افراط نیست. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

برای ورود به آن قسمت از مباحث قرآنی، که در معصومانه ترین صورت خود، قصد دریافت کامل تری از واژگان آیات را دارد، ارائه پاسخ به دو سؤال زیر از نیازهای مقدم است.

آیا قرآن متنی زمینی است؟

آیا متن موجود همان نازل شده نخستین است؟

منکر آسمانی بودن قرآن، که آن را حاصل تراوشات اندیشه فردی و جمعی آدمیان و به خصوص اشتراک ذهن پیامبر اسلام و سلمان فارسی می داند، قادر نیست پاسخی بر این پرسش بیاورد که اشارات متعدد قرآن به مبانی علوم و از جمله معلومات کیهان شناسانه آن، تا حد اعلام خاموش شدن نهایی خورشید، چه گونه به مخیله آدمی در ۱۴ قرن پیش راه یافته است؟

«إذا الشمس كورت و إذا النجوم انكدرت. خورشید خاموش و ستارگان بی نور می شوند». (تکویر، ۱ و ۲)

به زمان نزول این آیات، انسان اجرام آسمانی را نمی شناخت، از ماهیت مادی خورشید بی خبر بود و درباب سرانجام و سرنوشت آن تصور و حکمی نداشت، که در ردیف دریافت های کاملاً جدید علم

نجوم قرار دارد. ناقل آن شرحی هم که قرآن در باب طوفان و نوح و کشتی می آورد و با قرینه های زمینی مطلقا منطبق است، باید که کسی آگاه و آمر به عمده حوادث دیرین جهان باشد و تنها همین دو اشاره کفایت می کند تا مولف متن قرآن را مسلط بر تمام ادوار و امورات گذشته و آینده بدانیم، که در ردیف معرفت های چهارده قرن پیش آدمی قرار نمی گیرد.

«و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و يعلم ما في البر و البحر و ما تسقط من ورقه الا يعلمها و لا حبه في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين .كَلِيد و رموز ناشناخته ها تنها نزد اوست. عالم است بر آن چه در خشکی و دریا می گذرد، برگی نمی افتد و دانه ای در ظلمات زمین نیست که او نداند و خشک و تری نیست که در کتاب مبین نوشته نباشد». (انعام، ۵۹)

منکران آسمانی بودن قرآن، اساسا در ارائه این پاسخ در می مانند که، اگر مدون قرآن آدمی و آیه بالا یکی از معرفت های موضوعی آن است، پس عرضه چنین تعاریف و توصیفی از خداوند چه سود و زیان ملموس و دستاورد دنیوی برای مولف آن فراهم می کرده و خدای حاکم بر زمین و آسمان و آن چه در میان آن است، از چه راه بر اقتدار شخص او می افزوده و مصالح و منافع او را تأمین می کرده است، هنگامی که نقش خود را تنها فرمان بری خبررسان و فاقد اختیار و حتی مورد عتاب و تمسخر تعریف می کند.

«و ان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت ان تبتغي نفقا في الارض او سلما في السماء فتاتيهم بايه و لو شاء الله لجمعهم على الهدى فلا تكونن من الجاهلين. اگر اعراض آنان بر تو گران است، پس اگر می توانی زمین را بشکاف یا نردبانی به آسمان بگذار تا معجزه ای به آنان نموده باشی، جاهلی نکن که اگر خدا اراده می کرد جمیع آنان هدایت می شدند». (انعام، ۳۵)

پس تصور تألیف زمینی قرآن علیل است به خصوص که هنگام تدارک پاسخ برای پرسش دوم به بدایعی شگفت برخورد می کنیم: مثلا در رجوع به چند هزار پاره قرآن نوشته های کهن، که در

جغرافیا و سرزمین های مسلمین یافته ایم، آیاتی ندیده ایم که در متن و مراتب با نظایر دیگر، که هم امروز در ردیف کتاب خانه ها و اشکاف منازل است، حتی در اندازه کاهش و افزایش یک حرف واو مختلف باشد. به زبان دیگر هنوز دو قرآن با متون متفاوت، در هیچ مقیاس و اندازه ای پیدا نکرده ایم که یکی را تحریف شده و دیگری را اصیل بگیریم.

«و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین. فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین. و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم، دچار تردیدید، از مدعیان بخواهید تا سوره ای همانند بیاورند و اگر نتوانستید که نخواهید توانست بترسید از آتش وعده شده به کافران که هیزم آن از آدمیان و سنگ هاست». (بقره، ۲۳ و ۲۴)

می توان جزمیت این گفتار، که همگان را در تدوین سوره و آیه ای نظیر، ناتوان می نامد، بخش دیگری از علل نفی زمینی بودن تالیف قرآن گرفت، زیرا هیچ مولفی از میان آدمیان، با اظهار چنین ادعای گزافی تمسخر عام را برای خود نمی خرد، چنان که تاکنون نیز صاحب قلمی اثر خود را غیرقابل تقلید نخوانده است و عجیب این که با گذشت این همه قرن هنوز حتی یهودیان که بی شمار انجیل نوشته اند، قادر به تقلید آیه ای از قرآن نبوده و در سراسر جهان دو متن مغایر از آن دیده نشده است. منطق کلی مدخل معلوم می کند که اگر باز ساخت آیه ای مطابق با لغات و کلام خداوند ممکن نبوده و نیست، پس تصور تحریف آن، که نخست مستلزم ساخت آیات جدید است، خیال پردازی محض، غیرممکن و بی دلیل می شود.

«و تمت کلمات ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم. و سرپای کلمات خدای تو بر مبنای راستی و عدالت است، کسی نمی تواند این کلمات را دگرگون کند و او شنوا و داناست». (انعام، ۱۱۵)

در این جا صراحت دیگری اعلام می شود و تغییر در کوچک ترین

جزء قرآن، یعنی کلمات آیات را نیز ناممکن می گوید و تعهد می دهد که: **اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ**، تعهدی که در طول زمانه در توان آدمی نیست که پس از چند دهه رهسپار گور می شود.

«ما ننسخ من آیه او ننسھانات بخیر منها او مثلھا الم تعلم ان الله علی کل شی قدیر. اگر آیه ای را نسخ کنیم یا کنار گذاریم همانند یا به تر از آن را قرار می دهیم. نمی دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟ (بقره، ۱۰۶) و اذا بدلنا آیه مکان آیه والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون. و چنان چه آیه ای را در جای آیه دیگر گذاریم، می گویند تو افترا زنی، و خدا به آن چه نازل می کند، آگاه است و اکثر آن ها نمی دانند». (نحل، ۱۰۱)

چنین آیاتی بر نوعی بازبینی الهی در متن آیات اشاره می کند. آن چه در این مورد و نظایر دیگر می گذرد، گواهی است بر نهایت ملاحظه کاری خداوند در ارتباط صادقانه با بندگان، که تا مرحله اعلام تعویض و یا بازنگری در برخی از آیات، به پیش می رود. بدین ترتیب قرآن به گزارش موشکاف و مبسوطی از مراتب و مقال تولد اسلام و آن چه در حواشی آن گذشته است تبدیل می شود. این رسم صادقانه قرآن است که به آرایش امور در هیچ وجهی نمی پردازد و آن چه را در اندرون اذهان و در محیط رشد اسلام پنهان است، بی ملاحظات سیاسیانه معمول عریان می کند، مطلبی که موجب بروز اعتماد وسیع و عریضی نزد قاری آن است.

«یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یمیرا... یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً. و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی و اقمین الصلوٰۃ و اتین الزکوٰۃ و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیزھب عنکم الرجس اهل البیت و یطھرکم تطھیراً. ای زنان پیامبر هر یک از شما که آشکارا مرتکب کار زشتی شود، بر خدا آسان است که به او عذابی مضاعف بچشاند... ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید پس چنان به نرمی سخن نگویید که دارنده بیماری در قلب را به طمع اندازد و سخن تان را به لحنی

معمول و متعارف بیان کنید. در خانه های خود بمانید و به سیاق جاهلیت خود را آراسته به نمایش نگذارید، نماز بخوانید، زکات بدهید و پیروی کنید خداوند و رسول اش را. خداوند اراده دارد تا زشتی ها را از اهل خانه پیامبر دور کند». (احزاب، آیات ۳۰ تا ۳۴)

در این آیات آن رفوگران سخن حضور ندارند که غالباً در کار نمایش دیگرگونه بیان صریح خداوندند. آن طور که امروز نهضت انطباق دستورات آسمانی قرآن با توصیه های سازمان ملل اوج می گیرد. این که کسانی با ذکر نمونه های معین، دخالت برنامه ریزی شده آن مترجم و این مفسر و سوء استفاده از متون و کلمات آیات، به صورت اختراع جنگ ها و تولید نمایشاتی در باب معراج و نیز تعریف شان نزول ها را برملا کند، مقابله با فرصت طلبی های یهود است و با آن مراتبی سازگار نیست که با برپا کردن خیمه گاه تاویل و توجیه، الفاظ صریح قرآن را نزد مشاطه گران غالباً یهودی می برند و به ویراستاری مثبت و منفی قرآن می پردازند. چنان که درس نخست یادآوری مراعات های بالا از جانب زنان پیامبر، که از سوی همان خدای مشرف به سقوط برگ ها و آگاه از احوال دانه ها در تاریکی زمین تذکر داده می شود، آگاهی از این مطلب است که قرآن بر ساخته انسان نیست تا برابر معمول زشت کاری های حواشی مرتبط با خویش را حاشا کند. وسعت صداقت در بیانات قرآن تا کرانه ای است که خداوند احتمال سوء استفاده کافران و مشرکین از این گونه آیات را بهانه ای برای پوشاندن حقایق قرار نمی دهد. چنین مراتبی که معرفی است بر این که قرآن نازل شده ای تحریف ناشده از آسمان است و مسلمان را موظف می کند از دستورات آن به همین صورت موجود تبعیت کند، بی آن که قصد انطباق آن با حقوق بین الملل و یا تنظیم دفاعیه برای نفی اعلام صریح مدیریت اجتماعی مرد و یا اثبات ناممکن برابری حقوق هر دو جنس در تمام موضوعات و مراتب را، داشته باشیم و در مرتبه ای ننشینیم که از الفاظ این نازل شده از آسمان مفاهیم نو استخراج کنیم و نپرسیم غرض خداوند از ذکر این یا آن کلام در این یا آن آیه چه بوده است،

آن گاه که با فرض دریافتی تازه نیز، اجازه نداریم نو برداشت خود را در جای کلام خدا بنشانیم و قرآن مورد قبول و ویرایش شده خویش را نازل کنیم؟

«لاتحرک به لسانک لتعجل به. ان علینا جمعه و قرانه. فاذا قراناه فاتبع قرانه. ثم ان علینا بیانه. عجولانه زبان ات را به گردش درنیاور. که ما گردآور و بازخوان آنیم. و چون بازخواندیم از آن اطاعت کن. که بیان آن با ماست». (قیامت، ۱۶ تا ۱۹)

چنین اوامری از ملاحظات همه جانبه خداوند در مراقبت از متن خبر می دهد تا به مرتبه ای که امکان ایجاد خلل، هنگام ابلاغ آیات به وسیله پیامبر در اثر تعجیل را در نظر دارد و تذکر می دهد که آیات بازخوانی می شود و نظارت خود در حفظ اصالت معانی و بیان را تضمین می کند.

«هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب. چیزی در آسمان و زمین بر خداوند پوشیده نیست... همان که بر تو کتابی نازل کرد با آیاتی محکم که اساس آن است و بخشی که شبیه سازی است. آن ها که قلوب گشاده ندارند با گزینش شبهات، به فتنه گری و تأویلات رو می کنند حال آن که جز خدا تأویل آن ها را نمی داند. دانایان پابرجا می گویند به تمام کتاب مؤمنیم که از جانب خداوند آمده و کسی جز خردمند پندپذیر نیست». (آل عمران، ۷)

این آیات سرانجام باید بتواند آن کنکاش های وسیعا باب شده را متوقف کند که کسانی درون لغات قرآن را، غالبا برای بیرون کشیدن معنای مورد نیاز خویش می کاوند، تا برداشت های خود را در جای لسان خدا بنشانند. باید عادت چنین پرسش هایی را کنار گذاریم و کنترل کنیم، که در بطن خود موجد تفسیر و موجب این گمان است که مفاهیم قرآن به قدر نیازها و علائق هر یک از ما مستقیم نیست. باید

قاعده را بر این بگذاریم که همانند راسخون در علم و مؤمنین کامل، که سیزده قرن سؤال نکردند، چه طور خورشید خاموش خواهد شد، به خداوند درباره مفاهیم آیات و کلمات قرآن سؤال ندهیم که سرانجام سر از تأویل و تولد عتیق تازه ای بیرون خواهد کرد. زیرا تا زمانی که از جانب خداوند معین خواهد شد، نخواهیم توانست حتی یکی از اصحاب زیر را با پرس و جو و گفت و گو و حدس و گمان شناسایی کنیم: اصحاب الاخدود، اصحاب الرس، اصحاب الرقیم، اصحاب السفینه، اصحاب الفیل، اصحاب القریه، اصحاب الکهف، اصحاب مدین و غیره و غیره. زیرا قرآن کتابی برای دیروز و امروز نیست و انکشاف کامل آن موکول به طول زمان حیات در پهنای کائنات است.

مجادله بر سر آیات و کلمات قرآن، که به تولد و تولید مفسران ریز و درشت و تفسیرهای کهنه و نو منجر شده، منضم به قصه واره هایی با نام شان نزول، بستری فراهم آورده است تا کسانی با سوء استفاده و برداشت های نادرست از متن قرآن، یا خلق معانی نو بر کلمات آیات، که قرینه هایی از آن را، در افاضات و اضافات عتیق نیشابوری خوانده ایم، مسلمانان را به دیدار از پشت صحنه قرآن دعوت می کنند! دل مشغولان به تفسیر و توضیح آیات و لغات کتاب خدا، بن بست بودن این مجرا را تشخیص نداده اند که حتی اگر این فرض باطل را بپذیریم که نو معنا گذاری بر لغات قرآن، با توسل به انواع تاویلات، احتمالا سایه ای از غموض لفظی در کتاب خدا را برطرف می کند، آن گاه در مقابل مسلمین چه تکلیفی قرار می گیرد: آیا موظف می شوند آیات را با نومفاهیم جایگزین بخوانند، بر کتاب خدا پاورقی های توضیحی بگذارند و یا با ویرایش فنی بر مبنای دیدگاه مفسران و مترجمان و سازندگان پیش پرده های شان نزول، قرآن نوی تالیف کنند؟! اگر هیچ یک از این امور هرگز در چنبره امکان و اقدام قرار نمی گیرد و تشخیص این و آن بنده را نمی

توان با توسل به این یا آن شگرد به قرآن وارد کرد، پس این چه ویلانی و عبث کاری و سعی بی هوده است که مترجمان پُرانتز باز با ناخنک به مراجعات توراتی خویش، مفسران سئوال تراش و شان نزول سرایان سر به هوا، خود و مسلمانان را بدان دچار کرده اند؟! امروز گرچه مومنین و عالمان و طیف ثابت قدم بر این فرو فرستاده خداوند، به چنین دام ها وارد نمی شوند، اما به همین مقدار هم فرستادگان کنیسه و کلیسا و روشن فکران پوسیده، برای نصب نظرات انحرافی در برداشت های لغوی از آیات، جل و پلاس خود را کنار چمنزار هر آیه قرآن پهن کرده اند.

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا... و اگر در نزول آن چه بر بنده خود فرستاده ایم مشکوکید، پس با کمک یاوران تان سوره ای مثل آن بیاورید پس اگر از عهده برنیامدید که هرگز برنخواهید آمد...» (بقره، ۲۳ و ۲۴)

این تاکید خداوند که نظایر دیگری دارد، دست و بال هر مومنی را می بندد که بیرون از انذارهای قرآن عمل نکند، چنان چه در دوران درازی که از نزول آیات و کلمات قرآن می گذرد، حتی برای یهودیان این توان نبوده است که تاکیدات خداوندی را سست و بی اثر و کلامی از متن قرآن را دگرگون کنند. اگر نیک به منظره کنونی روابط مومنین با قرآن نظاره کنید مطمئن می شوید که دشمنان این کتاب لایزال آن گاه که از ساخت آیات مشابه بازماندند، با گشودن مکاتب و مدارات تفسیر و تاویل و ترجمه، تحقق اهداف خود را چنان پی گرفته اند که گویی به بهانه ترجمه مشغول ارسال آیه ای با برداشت هویت جدیدند.

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أُمَانِيٌّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. و از آنان بی سوادانی هستند که کتاب آسمانی تورات را جز با قرائتی طوطی وار و لقلقه زبان نمی دانند و جز پندار نمی بافند.» (بقره، ۷۸، ترجمه خرم شاهی)

باید سئوال کرد که مترجم این آیه کوتاه از چه رو اشاره روشن و

بی حاشیه خداوند به مجرد کتاب را با تعویض دو کلمه، به کتاب آسمانی تورات تبدیل کرده و باید بپرسیم مگر در تصور ایشان خداوند در بیان آیات، از آن رو سخت گیری و ریزبینی معنایی نمی کند که به حضور حضراتی در مسند مفسر و مترجم، برای رفع نقص از آیات قرآن دل گرم بوده است!!! در این مقوله رجوع به تفسیرهای فراوان، که در تعقیب امکانات نگارش به خط عرب، هیچ یک را نمی توان معمرتر از سه قرن اخیر تشخیص داد، به خواهان آن می آموزد که در واقع گرچه مفسرین سعی بلیغی در مقابله با متن قرآن و مخدوش و معیوب نشان دادن آن به کار برده اند، اما در حاصل امر مسلمین و مومنین، بی ذره ای توقف و اعتنا، تنها و تنها همان متن میراث را گرامی می دارند! و چنان که مظاهر موضوع علنی می کند، تفسیرها جز تولید انبانی از بهانه، برای رسوخ دشمنانه در متن قرآن نیست. بار دیگر در چند جمله اخیر غور کنید تا دریابید که داستان های تخیلی شان نزول، نصب شده بر تفاسیر قرآن، به ارزشی عنایت نمی ارزد.

«چون وی را فرو چاه گذاردند، زاری از میان فرشتگان برآمد. در حال خدای تعالی جبرئیل را فرمان داد که : ادرک صدیقی. جبرئیل از زیر عرش پری بزد به زمین آمد، یوسف را در میان چاه دریافت، وی را بر پر نشاند نازان به بن چاه برد و بر سنگی نشاند». (تفسیر سور آبادی، جلد دوم، صفحه ۱۱۰۳)

این صحنه ای از نمایش یوسف و زلیخای مجهول است، بیرون جهیده از ذهن مفسری به قصد تمسخر، تا با شرح تدارکات فنی و من درآوردی آن حوادث، دل شوره امکان را از سینه مسلمانان بزداید. زیرا چنان می نماید که صاحب تفسیر گویی در زمانی واحد ناظر حوادث و زصد مکالمات از بارگاه الهی تا بن چاهی بوده است!

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. آنان که بی سُلْطه در آیات الهی مجادله می کنند در قلب های خود جز کبر ناشی از گمان بلوغ ندارند. از آنان به خدا پناه ببر که شنونده و بصیر است». (غافر، ۵۶)

بدین ترتیب مکتب و مهمان سرای تفسیر، جز آماده سازی خوراک برای مجادله بر سر آیات قرآن و در مواردی رد و نقض بیان آن کاربردی ندارد، چنان که با اندک رجوعی به متون تفاسیر، آن ها را نسبت به قرآن در موضع طلب کار می بینید. حالا صدای درماندگانی را به وضوح می شنوم که یادداشت های اسلام و شمشیر را نوعی تفسیر قلمداد می کنند و بر این قلم می تازند که چون منع رطب می کنم؟ آنان به این روشنایی چشم ندوخته اند که این یادداشت ها از آغاز در پی اعلام و اثبات برداشت سوء از آیات قرآن در مقولات گوناگون و از سوی این و آن بوده است.

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لَ غَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَرْلَامِ ذَلِكَمْ فُسِّقَ الْيَوْمَ يَسِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». بر شما حرام شد خوردن مردار و خون، و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا سر بریده شود و خفه شده و به ضرب چوب مرده و از بلندی افتاده و تلف شده به ضرب شاخ و نیم خورده درندگان، مگر آن چه خود سر بریده باشید و نیز آن چه برای بتان ذبح شده باشد و قسمت شده به وسیله تیرهای قرعه، که فسق است. امروز کافران از دین شما دچار یاس اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل و نعمت را تمام کردم و اسلام را دین شما قرار دادم. پس هر کس در شرایط اضطرار و مخمصة، بدون تظاهر به گناه، که خدا آمرزنده و مهربان است. (مائده، ۳)

بارها و بارها از منابر شنیده و در کتاب ها خوانده ایم که آیه فوق در اعلام مجاز و غیر مجاز بودن انتخاب و صرف مواد خوراکی را، سند وقوع مراسم اعلام جانشینی امام علی از زبان پیامبر و با نظارت الهی در موقف غدیر قرار داده اند. متوسلان به این گمان شاید نمی دانند مصادره این آیه که تنها از حلال و حرام خوراک می گوید و به خصوص با توجه به تکمله آرام بخش انتهایی آن، که

مضطرب و ناچار را به شرط عدم تظاهر به گناه، از اجابت دستور معاف می کند، از عمده ترین مظاهر مصادره قرآن و نصب بهتان بر آیات آن است. محقق در مواجهه با این روال که مطلقاً منطق قرآنی ندارد، اشاره می کند که اگر آن استثنای مندرج در انتهای آیه را هم، به ماجرای غدیر وارد بدانیم، یا ندانیم، حکم آن چه خواهد شد؟! چنان چه می توان از اهل سنت و شاخه های گوناگون آن سؤال کرد که با وجود قرآن چه نیازی به اختراع صاحب سخنانی چون بخاری و مالک و غیره، آن هم در زمانی داشته اند که اصولاً خط عرب به علت نبود ابزار مناسب و عمومی تحریر، استعداد نگارش جز در محدوده نیازهای روزمره فردی و محلی نداشته است؟!!

«مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. به سوی او بازگردید، تقوا پیشه کنید و نماز به پا دارید و چون مشرکین نباشید. هم آنان که در دین تفرقه و شعبه می سازند و هریک به داشته های خود خرسندند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

این آیه به هر اهل عقلی با صدای بلند توجه می دهد که بسیاری از آیات قرآن هشدار برای رخ داده های آینده است، چنان که شعبه شعبه کردن دین از امورات آتی در سرزمین های اسلامی است و در زمان حیات پیامبر و نزول قرآن به چنین خروجی اشاره نرفته و موجبی نداشته است. بدین ترتیب این دعوتی معتبر است تا همگان را به باز خوانی دوباره و عمیق قرآن دعوت و حفره هایی را پر کنیم که گروهی با نام و نحوه و توان گوناگون و با هوشیاری کامل در راه مسلمین حفر کرده اند.

«وَكَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و این چنین پروردگارت تو را اجابت کرد و قدرت تاویل رخ داده ها را به تو آموخت و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام کرد، همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود. بدان که پروردگار تو دانای حکیم است». (یوسف، ۶)

در کشاکش تعلقات فرقوی کنونی، که بی اعتنا به نهی صریح قرآن، گروهی به دنبال پیامبر پرستی و گروه دیگری به امام پرستی افراطی مشغول اند و هرچند هر دو در نظر قرآن گمراه و متوسل به دون خداوندند، اما در حواشی کتاب خدا به دنبال اندک جای پا می گردند تا خروج خود از دین و پیوستن به مذهب و به خون کشیدن خان و مان و تاریخ یکدیگر را متکی به آن کنند. مورخ آماده است نشانه های مختصری در آیات خدا را برجسته کند و به چشم کسانی بکشانند که با فرض و قصد برداشت سوء، به کتاب خدا وارد می شوند.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». بر آن چه خداوند از فضل خویش به آنان عطا کرده حسادت می کنند، چنان چه به آل و خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملکی بزرگ بخشیدیم». (نساء، ۵۴)

خداوند در قرآن به صورت های مختلف به آل و ذریه پیامبران اشاره و خطاب روشن دارد و حتی فرمان بران از فرعون را به نام آل فرعون می خواند. چنین اشاراتی تقریباً شامل تمام گزیدگانی است که در تحولات و تاریخ ادیان نقشی دراز مدت و موثر داشته اند: آل فرعون، آل یعقوب، آل ابراهیم، آل عمران، آل داوود، آل لوط، آل موسی و آل هارون. مومن به دین، نبود زکری از آل محمد در قرآن بصیر را، کاملاً با خاتم الانبیاء خواندن رسول اکرم مطابق می بیند ولی فرقه گرایان برای رفع این ظاهرا نسیان الهی در یاد کردن آل محمد در قرآن امین، در دنباله صلوات های روزانه، مکرراً رفع این نقص را به فرستنده قرآن یادآوری می کنند! اللهم صل علی محمد و آل محمد.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است». (آل عمران، ۳۳)

«قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا

آتَيْتَكَ وَكَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. ای موسی تو را از میان مردم به رسالت و به همکلامی برگزیدیم. این حال را دریاب و شکرگزار باش». (اعراف، ۱۴۴)

«وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ. و ابراهیم و یعقوب به پسران خود وصیت کردند که خداوند دین شما را برگزیده، و جز در مسلمانی نمیرید». (بقره، ۱۳۲)

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را برگزیده و پاکیزه گردانده و بر زنان جهان برتری داده است». (آل عمران، ۴۲)

در این جا نیز قضیه در همان باب و بر همان منوال است. خداوند در آیاتی از قرآن، کسان و ماجراهایی را برگزیده خویش خطاب و اعلام می کند، که نام پیامبر گرامی اسلام در میان آنان ثبت شده نیست، اما دوست داران فرقه گرایی به گمان خود این نسیان دوم خداوند را هم، با بخشیدن خطاب مصطفی به رسول اکرم، جبران کرده اند! چه گمان کنیم، جز دهان کجی به نص و متن قرآن، جدی نگرفتن اشارات پر معنای متن و گردن کشی لجوجانه در برابر نازل کننده آن؟! وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.

آیات بی تعارف قرآن، تنها منبع برداشت تاریخی و اجتماعی اصیل و صحیح و مستقیم، از مراتب زندگی جماعات عصر بعثت و دعوت به اسلام است و عمدتاً از شروحاتی می گوید که مصروف تفهیم و تزریق باور اسلام به ذهن مردمی بوده است که یا وابسته به تشخیص و تصمیم کشیش و خاخام و یا کافر محض بوده اند. به ویژه این که آگاهی های کنونی ما از مظاهر اجتماعات متمدن در عصر کهن و در حوزه های گوناگون، تنها در دو قرن اخیر و از منابعی نشت کرده است که به سفارش مشرکین، در بیان سرگذشت شرق باستان، مأموریت تثبیت جعل و دروغ معینی را داشته اند. بنا بر این و ناگزیر به عنوان یک وجه ساده در این گونه امور توجه می دهیم که تنها با حذف تعارفاتی از حیات تاریخی و فرهنگی خطه پرشکوه شرق، چون فلسفه و عرفان و نجوم و ادبیات و غیره، اندیشه آزاد به ورود در حقایق فرو خفته و ناگفته ای تحریص و تجهیز می شود، که شاید بیان آن، به زبان آیات و صراحت های قرآن، ما را از صراط و صدمات این گونه گفتارها با این باور عبور دهد که بی پروا مدعی شویم هیچ داده ای در موضوع و

مطالب مربوط به تاریخ و فرهنگ و ادبیات مشرق زمین، از هند تا مصر و شمال آفریقا، جز بافته‌هایی دروغین نیست و ارزش تدبر و تدبیر را ندارد و اگر به دنبال نمونه و نگرش مستقیم باشید، به صراحت می‌توان داعیه داشت که به جز لت نوشته‌های قرآنی، دیگر نشانه‌های الفبایی ثبت شده بر صخره و در و دیوار اقالیم مورد نظر، به انواع خطوط میخی و پهلوی و اوستایی و آرامی و سومری و اورارتویی و غیره، در معنا تصورات و مجعولات نوکنده و ناخوانده‌ای است که به مقیاس بال مگس، صاحب اثبات و مالک ارزش و اعتبار نمی‌شوند و اختراعات خامی در اختیار محافل یهود با قصد تقویت داده‌های تورات بوده است، چنان که به امید الهی در وجوه لازم بدان خواهم پرداخت. بر این مبنا مثلاً اسلام شناس نامیدن گلد زیهر و دیگر یهودیان دست اندر کار تخریب مستقیم قرآن عظیم، از کلان‌ترین شوخی‌های فرهنگی در سراسر عالم است. آیا از چه روی مراکز حوزوی و دانشگاهی ما به چنین اسلام شناسان مشرکی میدان عمل داده و به این نتیجه نرسیده‌اند که مگر ممکن است عناصری از میان یهودیان را، که پیوسته برای دشمنی با قرآن فرصت طلبیده‌اند، اسلام شناس و محقق قرآن خطاب کنیم و به داده‌های آن‌ها در بالاترین رده فرهنگ اجتماع پناه دهیم و آیا تراوشات ذهن صاحبان این عناوین را می‌توان از ماهیت ضد اسلامی آنان جدا کرد؟ به ویژه آن که اینک و با ظهور و حضور صاحب نظرانی چون مرحوم علامه عسکری، اندک اندک و به خواست خداوند، بالاتکلیفی در برابر این گونه شگردها برطرف خواهد شد.

«بار خدایا! چه باید کرد و چه می‌توان کرد با هزاران دروغ و افسانه باور شده مسلمانان، مسلمانان بیش از هزار سال است که با این افسانه‌ها خو گرفته و معتقد شده و آن‌ها را حدیث صحیح اسلام و سیره صادق پیامبر و تاریخ موثق اسلام پنداشته و به همین سبب اسلام صحیح را نشناخته‌اند! خداوند! آیا می‌توان حقایق تحریف شده را پس از چهارده قرن آشکار کرد و پرده از هزاران جرم برگرفت و یا این که بایستی به خاطر رضای توده‌های

عظیم مسلمین لب فروبست و هیچ نگفت؟ ... «شگفت این که این همه دروغ و افسانه چه گونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده و چه گونه می توان تصور کرد که تاریخ ملتی تا به این پایه آغشته به دروغ باشد؟! بار خدایا جرم و جنایت آن هایی که چنین دروغ هایی را در کتاب های خود آورده، موجب گمراهی مسلمین شده و اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خویش منحرف کرده اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است». (علامه سید مرتضی عسکری و ع. سردارنیا، صد و پنجاه صحابه ساختگی، صفحات ۱۷ و ۲۶)

در این زمان به جای رجوع به مراتب و ملزومات و تعاریفی از اسلام و مذاهب منضم به آن، که جاعلان یهود، با برچسب اسلام شناس، در ده ها کتاب آماده کرده اند، باید که بی تامل از پریشان نویسی های آنان در موضوع مردم و معتقدات شرق میانه، سلب ارزش کنیم، هرچند زمان نسبتا درازی از رسوخ اباطیل آنان به منابع آموزشی دانشگاه و حوزه های مسلمانان می گذرد. زیرا با سلاحی که توضیحات و تاریخ نویسی های مجعول آنان در اختیار مورخ می گذارد، باید که بار دیگر و این بار بدون مرجع شماری تالیفات گروه مولفان یهود، اندیشه اسلامی را در جایگاه تاریخی خود قرار دهیم. زیرا به حکم عقل سلیم مثلا اگر وجود سلسله های سیاسی غالبا ضد شیعه در ماقبل دوران به اصطلاح صفویه را با توضیح و ترسیم این بی خردان مهمل اندیش تطبیق دهیم، پس بی درنگ تمام امامان و امام زادگان مدفون در ایران را انکار کرده ایم، زیرا مثلا سلطان محمود، در جای انگشت در کردن بر زمین تا قرمطی برای کشتن بجوید، به آسانی می توانست در مدخل هر بارگاه و بنای تشیع، چند مامور بگمارد تا زائران آن را راهی سیاه چاله ها کنند. در این باب و بن بست البته دیگر نمی توان بنای مقابر این بزرگواران را نیز مانند کاروان سراها حاصل مساعی شاه عباس صفوی بدانیم.

در مجموع اینک در آستانه عصری ایستاده ایم که مسلمین، از شمال آفریقا تا یمن و بحرین، با فاصله گرفتن نسبی از مکتوبات یهود زده،

که با نام و عنوان فرهنگ و سنت و تاریخ اسلام در دو قرن اخیر، به مغز و قلب ما فرستاده اند، همه جا با شکستن سد تفرقه مذهبی خواهان سلب قدرت از زمام دارانی شده اند که با نمونه قذافی اینک فرصتی فراهم می بیند که نه فقط در مدیریت رسمی، بل مستقیماً مسلمانان را با غضبی یهودانه و شخصی به گلوله ببندد. در چنین فضا و زمان، هر مومن و مسلمان باید و می تواند خود را از پیوندهای مذهبی موجب تفرقه پیشین آزاد کند و به اتحاد با برادران و خواهران ایمانی خویش و از جمله پایان دادن به مداخلات لفظی و معنایی در آیات قرآن بیاندیشد، که اینک به حجمی رسیده است که دفاتری از پرسش های بی جواب مانده را تنها در مجلدات تفسیر عتیق نیشابوری ارائه می دهند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. هَٰمَانُ كَسَىٰ هَٰذَا الْكِتَابَ رَا بَر تُو فرستاد که بخشی محکمات و ام کتاب است و بخشی متشابهات. آن ها که قلب گشاده ندارند، به قصد فراهم آوردن فتنه و تدارک تاویل، به متشابهات می پردازند حال آن که قدرت تاویل جز در ید الهی نیست، چنان که دانایان برقرار می گویند: به تمامی آن ایمان داریم، که از جانب خداوند است و پند پذیری جز در سلک صاحب نظران نیست». (آل عمران، ۷)

بی گمان این سخنان فصل خطاب هر خدا شناسی است که به آیات قرآن متکی است. کتابی که از سوی مولف خود، توصیف و مطالب آن درجه بندی می شود، بی این که بیم بالا گرفتن بهانه و فتنه، مانع صراحت خداوندی شده باشد. در عین حال ورود باریک اندیشانه به محتوای این آیه هر مسلمانی در هر زمان را مکلف می کند که از مجادله بر سر کلمات و آیات قرآن بپرهیزد و برداشت خود را به مثال پرچم چانه زنی با خداوند بالا نبرد. اینک و در محافل و نشست های گوناگون از مومن و مخالف و منکر، جماعاتی را شاهدیم که برافروخته مشغول داد و ستد تاویل در باب متشابهات قرآن اند و

چنان جلوه می کنند که گویی اشاره ای در نهی و رد تاویل متشابهات ندیده و نخوانده اند. لازم است در همین مقطع به یاد آوریم که نازل کننده قرآن، علاوه بر قیود متعدد، که فهم گوشه های کوچکی از قرآن را با ذکر و ما ادراک ناکامل اعلام می کند، سرفصل سوره هایی را نیز با کدهای الفبایی مختلف، چون یس و طه و الم و ص و المر و خم و عسق و ق و کهیعص و غیره، غیر قابل برداشت کرده است، تا کسانی بدانند که قران کتابی جاویدان و برای تمام فصول هستی است و دست و پا زدن هایی به قصد در مشت خود گرفتن آن، به دارندگان زیغ در قلوب، منتسب شده است. عجیب این که دور تسبیحی از مفسران و مقامات مذهبی در مراکز رسمی در وجه این حروف مقطعه از خداوند پیشی گرفته و گمانه هایی عرضه کرده اند که یکی از آن دیگری بی وجه تر است و بدانید که هیچ یک به اشارات قرآن در این باب توجه نداده اند که رمزگشایی این حروف بنا بر نص صریح آیات، تنها در ید خداوند است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». آنان که به تشخیص خود، در آیات الهی مجادله می کنند در قلوب خود جز کبر ندارند که دوام نخواهد داشت. پس به خداوند پناه بر که شنوا و بیناست». (غافر، ۵۶)

بدین ترتیب خداوند مجادله در آیات و کلمات قرآن را مجاز نمی داند و همان گونه که تاویل گذاران بر مفاهیم متشابهات قرآن را مبتلایان به زیغ در قلوب می خواند، در این جا نیز مجادله کنندگان در آیات را متکبر می شناساند و مفسران و دست اندر کاران تولید شرح و بسط برای گفتار ساده و پاکیزه متن را به رعایت محدوده فرهنگ زمان موظف می کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرِفُونَ. آیا مجادله کنندگان در آیات الهی را نمی بینی که بی راهه می روند». (غافر، ۶۹)

در این توصیف نو، خداوند مجادله کنندگان بر معانی و مفاهیم آیات

را، علاوه بر خطاب های دیگر، عازمان به بی راهه می خواند، چنان که در حال حاضر به تعداد مفسرین، در میان تصورات گوناگون از قرآن های مختلف و از نظرگاه این و آن سرگردانیم و هر مدعی گشودن معانی پنهان در آیات قرآن، همچنان مشغول جدل و جدال بر سر جانشین کردن مبهمات خود در جای برداشت های ساده و سالم از آیات قرآن اند.

«وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ. و آنان که در آیات ما مجادله می کنند، گریز گاهی ندارند». (شوری، ۳۵)

آن کسانی که مشغول کنجکاوی های معنا شناسانه در الفاظ و لغات قرآن اند، سرانجام چنان در چنگال پر قدرت کلام الهی گرفتار می شوند که راه گریزی نمی یابند. این همان صورتی از قضیه است که جلوه و وصف مخصوص و مالوف خود را گرفته است: مجلدات پر شمار و مفصل انواع تفسیرهای قرآنی در همه جا تا بلندای سقف بر هم چیده شده تا سرانجام اعلام کنند در برابر تک مجلد قرآن به هیچ گرفته شده و یافتن راه مستقیم هدایت، همان رجوع بی واسطه به آیات قرآن است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. ای ایمان آوردگان، همین که برای ادای نماز جمعه ندا در داده شد، کار و کسب را فرو گذارید و به ذکر خدا روی آورید که برای شما اگر بدانید نیکوتر است». (جمعه، ۹)

با رجوع به این آیه، بی نیاز به تفاسیر گوناگون و تنها با برداشت از صورت ظاهر الفاظ، به مراتبی از جامعه منطقه نزول آگاه می شویم که نه فقط سنت اذان از روزگار دعوت پیامبر و به تایید قرآن جاری بوده است، بل مشغولان به داد و ستد در مرکز تولد اسلام، روز جمعه هم کسب و کار دایری داشته اند. این آیه در عین حال محل این توجه است که: جامعه زمان پیامبر چنان که معاندان غالباً به تمسخر می گویند، مختصات یک دهکده سوت و کور و دور افتاده

را نداشته و اشتیاق خرید و فروش و تجارت نزد صنوف مختلف، جمعه و شنبه نمی شناخته است.

«إِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. و چون نماز گذارده شد، بر زمین پراکنده شوید، فضل خدا را بجوید و بسیار ذکر خدا کنید تا رستگار شوید.» (جمعه، ۱۰)

این آیه نیز با دنبال کردن امور، جامعه اسلامی را دعوت می کند تا پس از ادای نماز در حوزه عبادت خود پراکنده شوند، فضل الهی را بجویند و به قصد رستگاری به ذکر کثیر خداوند مشغول شوند.

«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و چون داد و ستد یا اسباب لهوی ببینند، بدان روی آورند و تو را در حالی که به انتظار ایستاده ای ترک می کنند. بگو آن چه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد به تر و خدا برترین روزی دهنده است.» (جمعه، ۱۱)

آیات انتهایی سوره جمعه، بی نیاز به صورت سازی و تفسیر این و آن، تصویر روشنی از فضایی ارائه می دهد که میدان عمل و مرتبه معمول و متعارف مردم و مومنینی است که پیامبر مامور ابلاغ آیات به آنان بوده است. این گلایه صریح خداوند، متوجه کسانی است که برداشت اقتصادی و فرهنگی و گذراندن اوقات با بهره برداری از امکانات جامعه را، فدای هشدارهای قرآن نمی کنند، توجهی به پیامبر و نماز ندارند و وعده های آیه در عنایات و عطیات خداوند را به هیچ می گیرند و به تعارف برگزار می کنند. در مجموع آیات بالا، موافق با اغلب یادآوری های قرآنی، به انحاء مختلف از انحراف مردم مشغول به تدارکات معمول زندگانی سخن می گوید. سادگی و صراحت در انعکاس تصویر از جامعه ای که منزلگاه مقدم رویش اسلام است، تا به حدی بلورین و قابل قبول است که گویی تمام این طعنه ها متوجه مردم زمان ماست، ظاهر سازانی که سرانجام نیز پیامبر را در حالت آماده و ایستاده، که در نهاد خود تشکل نماز به

صورت امروزین را تداعی می کند، تنها می گذارند و به استقبال تجارت و تفریح و وقت گذرانی می روند.

نیازی به تاکید و یادآوری مجدد نمی بینم که مورخ برداشت نهایی از این نغمه های زیر و بم را، جذب دوباره جوامع اسلامی به وحدت از دست رفته ای می داند که پایه های اندیشه اسلامی با دعوت به آن مستحکم می شود و از آن باب افسوس می خورد که مظاهر شکاف کنونی در میان فرقه های اسلامی، حتی فاقد تعریف معین و در ظاهر عبارت از ریزینی هایی در نحوه شست و شوی دست و پای نمازگزار، نحوه ایستادن در صف عبادت و اختلافی در مکان فرود پیشانی به هنگام سجود، که تماماً فورمالیستی و شکلی است و بر هیچ حکمت دینی استوار نیست و بی تعارف چنان از محتوای کودکانه لبریز است که بیش تر به ابداع نوعی بازی سرگرم کننده و لچ بازانه مانده تر است. آن گاه نوبت مندرجات در ادای سفارشات اذان است که بار همین ناهمخوانی مقدماتی را بر دوش می برد که سنگین ترین شان ذکر نام و منصب و مدار امام علی به عنوان ولی و حجت خداوند بر زمین است. امروز در نهاد اندیشه شیعی چنان بوی آشنایی با شگردهای دشمن مشرک پیچیده است که استاد مسلمی چون مرحوم علامه مرتضی عسکری، علم ابلاغ و اعلام مبداء این ناهمخوانی را کنیسه معرفی می کند. این فضای نو اندیشی، که بیش از همه شیعیان در تدارک آنند و ملاها و مولویان، در جوامع سنی توجه چندانی به آن ندارند، برای رهایی از انواع چاله های مضیقه، که یهود در مسیر رفتار و گفتارهای مسلمانان حفر کرده است و مردمی از لیبی تا بحرین نیاز به پوشاندن و پر کردن آن ها را در ملاء عام فریاد می زنند و با خون پایه های آن را رنگین می کنند، اگر جدی گرفته شود به آن معنا است که پلاس عمده ای از نا آشنایان آنوسی را از خانه و مساجد مسلمین بیرون ریخته ایم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. أَي مومنان هرگاه فاسقی

خبری آورد، تحقیق کنید که مبدا بر اثر سخن او و از سر نادانی قومی را رنجه کنید و سخت پشیمان شوید». (حجرات، ۶)

اینک و با توجه به نقش اذان در یادآوری زمان عبادت الهی، که در قرآن گرامی هم ثبت است، به سئوالی کلان روی می کنم که یافتن پاسخی سالم بر آن، بنیان و بی مایگی صدمات فراوانی را در برابر چشمان خواستار آن می گذارد که غلبه بر آن، قلوب بسیاری را به گنجینه وحدت اسلامی روانه خواهد کرد و آن یافتن زمانی است که عنوان ولی اللهی امام علی به اذان شیعیان ضمیمه شده است. عقل سلیم بدون لمحّه ای درنگ قبول می کند که چنین یادآوری مبسوطی در کلمات اذان نمی تواند از زمان حیات رسول الله آغاز شده باشد و طبیعتاً با قبول متون تواریخ کنونی، در عهد غاصبینی چون ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین فرصتی برای تبلیغ ارزش و ارجحیت امام علی فراهم نبوده است و تصور ناممکنی است اگر گمان کنیم که این پیام به اذن و در زمان خلافت امام علی بر کلمات اذان اضافه شده باشد، پس به توصیه آیات قرآن، که تجسس را در این گونه امور جایز و بل واجب می داند، باید از خود بپرسیم از چه زمان و به توصیه چه کس، این یادآوری که امام علی را حجت خداوند بخوانیم، به اذان شیعیان وارد شده و با چه گمانه و دلیل الحاق کننده این شعار فرقوی را باید دوست مسلمین و به خصوص شیعه بدانیم؟! زیرا مسلم است که ناهمگونی به نحوه دعوت به ادای نماز با استفاده تبلیغاتی از متن شعارهای آن، راه رسیدن به وحدت اسلامی را کوتاه تر نخواهد کرد و موجبی است که مسلمانانی به آن مسجدی وارد نشوند که ندای حجت خدا گرفتن امام علی از مناره آن بلند است.

قرآن برای جوینده آن، سرشار از نمودار های اجتماعی در زمینه های اقتصاد و فرهنگ و سیاست به دوران نزول است که از خلال آن ها می توان از ساخت ماهوی و دیرینگی زیستی اعراب با خبر شد. اینک همه جا و حتی از زبان مدرسان و حضرات و آیات پر آوازه حوزوی، مقولاتی ضد عرب را می شنویم، که در مبنا مخالف اسلام و قرآن اند، و اعراب عهد رسول الله را با همان توصیف کودکانه ساخت یهود، بی ارائه قرینه های نو، به قصد تحقیر و تخفیف، سوسمار خوار می خوانند. مورخ آماده است تا باگواه گرفتن برخی از آیات قرآن، این تنها منبع مطمئن و قابل رجوع تاریخ صدر اسلام، اثبات کند که جامعه عرب نجد به زمان بعثت پیامبر، چنان نبوده است که بنا بر تشخیص و توضیح امثال و انواع زرین کوب ها، کافور را از نمک شناسند!

مثلا در گفت و گو از سرودن شعر و ظهور شعرا در ایران با پدیده حیرت آوری مواجهیم که خود حکایتی است غریب در استحکام این مدعا که ظهور تجمع متمدنانه در این سرزمین تنها از دو قرن و نیم پیش قابل رجوع است، زیرا ادب و ادیب تراشان برای ایران ماقبل

صفوی، هرچند به شهادت مجموعه تنظیمی سودآور در کتاب هنر دربارهای ایران، یک اثر مادی قابل ارائه، حتی به قامت خلال دندانی ندارند، ولی در تراشیدن ابر شاعرانی از قرن دوم تا دهم هجری چنان بی کنترل عمل کرده و چندان بت غزل سرا تراشیده اند، که در صورت قبول حضور آنان، مجازیم اعلام کنیم که تا سه قرن قبل، حکام ایرانی در جای تدارک سرپناه و ابزار دفاع و مجموعه های زیر بنایی برای رفع نیاز تولید و توزیع، همگی شعر می نوشیده و لقمه نان و غزل قورت می داده اند، زیرا به زمان دراز یازده قرنه پس از اسلام، در جای هر نمایه مورد نیاز تجمع و تمدن، فقط نام ادیبانی پرآوازه را در انبان ملی انبار کرده اند و از سیصد سال پیش که اندک اندک نشانه های کم رنگی از تجمع و تحرک اجتماعی جوانه می زند، ناگهان آن سخن سرایان مسلط به عروض و قافیه و سوار بر مرکب بیان، از صحنه دور می شوند و مکان خود را به نو شاعرانی می بخشند که در حد اکثر توان کلام خود نیز، گریختگان و پناه گرفتگانی در غار قهقرا معرفی شده اند.

«چنان که گذشت دوره سلطنت شاهرخ از جهت کمیت شعرا در ادوار قابل ملاحظه ادبی ایران است و از لحاظ وفور شعرا با درخشان ترین دوره های ادبی ایران برابری می کند، اما از نظر کیفیت باید این دوره را از ادوار انحطاط ادبی و تنزل شعر فارسی محسوب داشت. از مظاهر این انحطاط یکی آن است که در این دوره به شاعر بزرگی که بتوان نام اش را در ردیف شعرای نام دار ایران قرار دارد بر نمی خوریم». (احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ، یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص ۱۰۱)

یار شاطر مثل همیشه و بر روال مصطلح روشن فکران خودی، از زوال شعر فارسی می نویسد ولی از علل و جهات این افول چیزی نمی گوید. زیرا کنیسه و کلیسا در باب تنگ دستی فرهنگی آن چند کومه نشین از راه رسیده، هنوز متن راه نما و علت یاب تولید و تحریر نکرده و چرخه تالیفات عامی فریب خود را، که پیوسته سرمشقی برای مکرر نویسی این حضرات داخلی بوده است، به حرکت نیانداخته اند.

«در سال ۸۵۰ هجری قمری سلطان محمد بن بایسنقر که حاکم عراق شده بود به اعتماد فتوری که بر مزاج شاهرخ راه یافت طغیان کرد و اصفهان را در تصرف آورد و به شیراز تاخت. شاهرخ با وجود پیری برای دفع مدعی تازه و هم به سبب اصرار زن اش گوهر شاد آغا عازم عراق شد و چون به اصفهان درآمد جمعی از هواداران سلطان محمد را سیاست کرد...». (احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ، یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص ۴۱)

چنین اند این طوطیان شکرشکن کنیسه که کلام به کلام داده ها و دروغ بافی های مقرر در مسائل ایران و اسلام را مکرر می کنند و جرات ورود به وادی بنیان اندیشان را ندارند که در مواجهه با چنین موعظه ها، همراه پوزخند یادآور می شوند که تا دو قرن قبل عراق و اصفهان و شیراز نبوده است تا سلطان محمد بایسنقر ساختگی در آن مرتکب این یا آن عمل شود. با این همه از خلال همین نوشته های ذوق زده در همه جا با این لاف و گزاف مواجهیم که ایرانیان به علت سخنان منظوم شاعران شیرین سخن خویش، پیوسته خود را در قله فرهنگ جهان فرض کرده و ناگزیر بی توجه به این نکته عام که اگر سرودن شعر نهی شده در قرآن، نشانه رشد است، پس تمدن عرب قریب هزار سال مقدم بر سایر اقوام منطقه و شاید هم جهان، با میراث شعر خود حاضر بوده است. میراثی که با این همه هیاهو در باب اشعار آویخته از دیوار کعبه و اوهام فرهنگی در باب تعلقات سبعه، قابل کتمان نیست.

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ. بَلْ كَفَتُوا خَوَابَ هَآئِلٍ أَشْفَتَهُ دَيْدَهُ يَآ بَاقَةَ هَآئِلٍ شَخْصِي
او و شاعری است بی نشانه هایی که پیش از او عرضه می کردند».
(انبیاء، ۵)

از طریق این آیه به سادگی و بی نیاز به ارائه نمایه های دیگر، با خبر می شویم که جامعه اعراب در زمان بعثت پیامبر با شعر و شاعری آشنا و مشغول بوده و اگر تمنیات جاری ما با دمیدن باد در غبغب فرهنگ ملی به دواوین گویندگان و شاعرانی، از قرن

چهارم هجری، باز هم بدون اسباب اثبات، می نازند، پس ناچار باید به پیش تازی عرب در عرضه زبان شعر در عهد پیامبر و ماقبل آن، اعتراف کنیم که بی شک به معنای تهی کردن کلاه شامورتی خویش در والا انگاری زبان فارسی در عرصه ادب خواهد شد. مورخ می پرسد اگر محافل شعر باز ما، گفتار منظوم را بازتاب ظریف اندیشی در نزد متعلقان و کاربران زبان می دانند، پس اعراب قریب یک هزاره در لطیف اندیشی مذکور بر تمام زبان های شناخته شده شرق میانه، اعم از فارسی و ترکی و هر مدعای دیگری پیش قدم و صاحب گفتار موزون و مقفی بوده اند. بدین ترتیب گوشه هایی از مقام و مرتبت زبان عرب گشوده می شود که گزینش خداوند برای ارسال قرآن بوده است.

«وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَأَرُكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ. و می گویند آیا الهه های خود را به سخنان شاعری دیوانه رها کنیم؟». (صافات، ۳۶)
 «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ. و ما به او شاعری نیاموختیم که در شان او نبود، قرآن مبین است که جز ذکر در آن نیست». (یس، ۶۹)

اگر در این گونه آیات، از زبان کافران نجد و چنان که بیاورم در بیان و خلال آیات الهی، شعر و شاعری از عوارض وسوسه های شیطان لقب می گیرد، باز هم مقام فرهنگی و تاریخی اعراب را متورم تر می کند و چنان که در آیه بالا می خوانیم خداوند مقام شاعری را دون شان پیامبر خویش می گوید و او را از اتهام شاعری مبرا می داند.

بدین ترتیب اعراب در زمان پیامبر نه ققط بر نیازهای لفظی نازک اندیشانه، در سرودن شعر واقف بوده اند، بل در همان زمان لایه های فرهنگی ممتازتری در بطن خود پرورده داشته اند که کاربرد همان زبان جلا انداخته را مستلزم در معرض خطر قرار دادن عقلانیت جامعه و در آیات الهی، متابعت از شیطان می دانند و تابعین و کباده کشان کلام پریشان و غیر قابل فهم شاعران را، به صورت زیر از زبان قرآن تحقیر می کنند.

«هَلْ أَنْبَتَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزِلُ الشَّيَاطِينُ. آیا خبردارتان کنم که شیطان

برچه کسان فرود می آید؟

تَنْزِلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. بر هر گناه کار خرف مفت زن.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ. شنیده هایی را القاء می کنند و غالباً

دروغ گویانند.

وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. و گم راهان، از شعرا تبعیت می کنند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. آیا نمی بینید در هر وادی سرگردانند.

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ. و حرف هایی می زنند که خود بدان

عمل نمی کنند.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ

بَعْدَ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. مگر آن ها که

به ایمان روی آورند، کار خیر کنند، بسیار خدا را بستانند و پس از

آن سیاه کاری ها به یاری برخیزند که به زودی معنای این دگرگونی

را دریابند». (شعرا، آیات پایانی)

بدین ترتیب قرآن مستندی است که با مراجعه به آیات روشنگر آن،

از زیر و بم جامعه زمان رسول خدا در نجد با خبر می شویم و

کشف می کنیم که اعراب از قریب دو هزاره پیش، با منازل و مطالع

سرودن شعر آشنا بوده اند و در مقایسه با مسیر فرهنگ در دیگر

تمدن های همزمان، شاید با احتمال قرین به یقین، بتوانیم قوم عرب

را کهن ترین مردم آشنا با قواعد کلام و سرودن شعر بدانیم آن هم

در حالی که نه فقط خداوند متعال، در آیات انتهایی سوره شعرا، بل

خردمندان عرب نیز سخن گفتن منظوم را به میزانی ناپسند می دیده

اند که دشمنان اسلام به قصد اهانت، پیامبر خدا را شاعر و متن

قرآن را دفتر شعر می خوانده اند و بالاخره مهم و معتبرتر از همه،

امتیاز درک داده های قرآن به اعراب متعلق است که هم در زمان

نزول، با دریافت مفاهیم و مراتب مذکور در آن، به زمان حیات

رسول خدا، مسلمانانی مومن و معتقد شده اند.

اینک اگر بر مبنای تفحص یادداشت پیشین، حتی مومنین نخستین

را نسبت به تجارت و داد و ستد و تدارکات سرگرمی های اوقات

فراغت، مشتاق تر از حضور در نماز جماعت و جمعه دیده ایم، پس

کسانی باید جواب دهند آن عرب سوسمار خوار که جز شراب و

جنگ نمی شناخته، بیرون از تالیفات و تلقینات دروغین دست مزد
بگیران یهود، کجا یافت می شوند؟!

آن گاه که رواج فضولی هایی با نام «شان نزول» هم نتوانست مراد یهود را برآورد و موجب تخفیف و انحراف در برداشت درست از آیات قرآن شود، دکان تفسیر را گشودند که در وجه عام به معنای رفع نقص از متن ظاهرا دشوار فهم کلام خدا است و بر آن مبنا آشوبگران و ریز بینانی ظاهر شدند که با پرچم داری عتیق نیشابوری، بی اعتنا به تذکرات الهی، ره سپار کشف و افشای نقش هر حرف واوی در آیات الهی و جست و جوی لوازم و نحوه اجرای تذکرات عذاب و عقاب و یا لطف و مرحمت، در پشت صحنه وعده های خداوندی شدند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. او کسی است که این کتاب را بر تو فرستاد، پاره ای محکم که زیربنا و بخشی که متشابهات است. دارندگان قلوب منحرف، فتنه جویانه برای متشابهات تاویلاتی تراشیده اند حال آن که علم تاویل فقط در اختیار خداوند است. دانایان پا برجا اعلام می کنند که بر مجموع ان

چه خداوند فرو فرستاده مومنین و جز خردمند کسی متذکر نمی‌شود». (آل عمران، ۷)

به نظر می‌رسد گروندگان به تفاسیر و اضافات دیگر، این آیه و ره نمود صریح و بی‌آرایش احکام آن را جدی نمی‌گیرند، فرصتی را در محاکمه نحوی و صرفی و کلامی مطالب مندرج در قرآن از دست نمی‌دهند و بی‌تامل مشغول تاویل و تفسیر آیات الهی اند؟! برخورد بی‌تعارف خداوند با بندگان در مواجهه با لغزش‌ها و ناتوانی‌های نهاده‌ی آدمی، تا حدی که بی‌بهباه جویی و یا مخفی‌کاری، پیامبر را در اجابت و رعایت محدودیت‌های امر و صلت با زنان، استثنائاً آزاد می‌گذارد و برای اجابت هر امری قانون و امکانات «کن فیکون» را در اختیار دارد و بر میزان خام خیالی آدمیان در برداشت از مطالب قرآن چنان آگاه است که هرکجا تصویر بیان از امور عوام فاصله می‌گیرد، ترکیب «و ما ادراک» را به کار می‌برد و حتی با نصب حروف مقطعه در ابتدای برخی از سوره‌ها، ناتوانی ظاهراً ابدی انسان در گشودن این گونه‌گره‌ها را به دوست و دشمن یادآوری می‌کند.

«قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنُّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ الْنُّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. يَهُودِيَانِ كَفْتَهُ اَنْدَ كَه مَسِيحِيَانِ بَر حَقْ نِيَسْتَنْدَ وَ مَسِيحِيَانِ كَفْتَهُ اَنْدَ كَه يَهُودِيَانِ بَر حَقْ نِيَسْتَنْدَ، هَرْچَنْدَ هَرْ دُو كِتَابِي بَرَايِ خَوَانْدَنِ وَ رَجُوعِ دَارَنْدِ وَ چنين است قول گروهی دیگر که چیزی نمی‌دانند. خداوند در روز قیامت به مسائل مورد اختلاف آنان رسیدگی و داوری خواهد کرد.» (بقره، ۱۱۳)

مفسران و مترجمین و آنوسی‌های مبدع تفسیر و شان نزول و غیره، به نظر می‌رسد از فراوانی چنین آیاتی بی‌خبر مانده‌اند که خداوند برداشت نهایی از برآورد مطالب معینی را موکول و محول به روز حساب می‌کند، هرچند این گونه‌یادآوری‌های قرآن نیز مانع ورود بی‌مجاز مفسرین به چنین حوزه‌های قرآنی نبوده و

انعکاسی جز این ندارد که مفسرین در برداشت سریع تر از مفاهیم این گونه آیات خبره تر از خداوندند! در واقع عمل کرد مفسرین موجود یادآوری به بارگاه الهی است که پاسخ به این مقوله ها محتاج چنین صبر بزرگی نیست!

«إِنْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ارْفَعْكَ إِلَىٰ مُطَهَّرِكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. خُدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته، به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از آنان که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم و تا رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی قرار خواهم داد که کافر شده‌اند. آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در مسائل مورد اختلاف، میان شما داوری خواهم کرد». (آل عمران، ۵۵)

در این جا نیز وعده کشف اشارات و درک کامل داده های این آیه به روز واپسین محول شده تا بندگانی بی قرار، در جای صبر دراز مدت معین شده از سوی خداوند، به صفحات تفاسیر رجوع کنند. آیا با وجود صراحت این گونه آیات، مفسران مجازند برای رفع بی حوصلگی و کم صبری برخی از مومنین، وعده خداوند را ملغی کنند و به روز رسانند؟

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِنَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. و ما این کتاب به حق را سوی تو فرستادیم که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آن هاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، پیرو هواهای آنان مباش. برای هر یک از شما شریعت و روشی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی شما را با داده ها آزمایش می کند. در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت شما به سوی خداست آن گاه در باره آن چه در آن اختلاف می‌کردید آگاه تان خواهد کرد». (مائده، ۴۸)

کلمات این آیه نیز از عزم خداوند برای پرهیز از ورود بی هنگام به منطق برخی از امور خلقت و احاله آن به قیامت خبر می دهد. به راستی آن مفسرانی که با ورود ماهوی به تذکرات این گونه آیات برای خداوند هم شیرین زبانی می کنند، انتقال درک مفاهیم چنین آیه هایی را نیازمند صرف حوصله تا روز قیامت نمی دانند، و بی اعتنا به وعده های الهی نیت و برداشت خود را اعلام می کنند، علم خود را از کجا برداشته اند؟!

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ مَبُوءًا صِدْقَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». به راستی بنی اسرائیل را در جایگاه مناسبی منزل دادیم و روزی پاکیزه بخشیدیم پس به اختلاف پرداختند مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل شد همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آن چه بر سر آن اختلاف می کردند میان شان داوری خواهد کرد». (یونس، ۹۳)

دقت در آیاتی که خداوند کشف منظور و معانی آن را نیازمند گذر زمان تا مقطع قیامت می داند، عالمانه معلوم می کند که بیش تر این آیات پیرامون دسته بندی های درونی اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا می گردد، که می توان از انشعاب و دو دستگی درون مسیحیت و مقاومت در برابر کشیشان منادی تثلیث اشاراتی سر بسته یافت.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ». شنبه بر کسانی که در باره آن اختلاف کردند مقرر شد و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آن ها در باره چیزی که در مورد آن اختلاف می کردند داوری خواهد کرد». (نحل، ۱۲۴)

چنین اشاراتی که بیرون از جمع مسلمانان معنا می گیرد، توجه را به این ماجرا جلب می کند که خطاب های خداوند به یهود و نصاری حاوی مطالبی است که بیش تر اشاره به پیش آمدهای ما قبل بعثت پیامبر و بیرون از نیازهای ذهنی مسلمانان است.

«اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ . خدا روز قیامت در مورد اختلافات شما داوری خواهد کرد. (حج، ۶۹)
 إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ . در حقیقت پروردگار تو خود روز قیامت در آنچه با یکدیگر اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد.» (سجده، ۲۵)

به راستی وفور آیاتی که دریافت قضاوت نهایی خداوند در باب مضامینی را، متضمن و موکول به حضور در پیشگاه عدل الهی می‌داند، شاید هشدار برای هر یک از ما شناخته شود که همانند مفسرانی تازه سربرآورده با التجا به جرح و تعدیل آیات الهی معلوم نیست به دنبال رد پای کدام حقیقت گم و یا تعدیل شده در قرآنیم. کتابی که نادانسته های بندگان را یا به صورت «و ما ادراک» و یا بستن سدی در مقدمات برخی از سوره ها به صورت حروف مقطعه و بالاخره گفتار در باب ناتوانی بندگان، با این یادآوری که تا روز میعاد نمی‌توان راز بسیاری از اشارات قرآن را گشود .

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكَ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ . پیش از شما نیز اقوامی سؤال ساز بوده اند که از کفر سردرآوردند.» (مائده، ۱۰۲)

ایا عتیق نیشابوری را از یاد برده اید که دو هزار مورد از انواع سئوالات را با توسل و بهانه تفسیر در برابرقرآن قرار داده بود!؟

در منظر ناقد و کاونده تاریخ، اسناد غیرهمزمان، مستندی در امور دور محسوب نمی شوند، که این جا مسائل صدر اسلام است. زیرا کهن ترین اشارات در میراث مکتوب کنونی، در موضوع طلوع اسلام، لااقل سه قرن با زمان وقوع آن فاصله دارد. در این بازمانده های غالباً مجعول، پیامبر اسلام را وابسته و برخاسته از قوم بی نشان عرب می دانند که پیوسته مشغول شمشیر کشیدن به راست و چپ اند، سوسمار می خورند، تفاوت طلا و نقره را نمی دانند و پیشینه و هویت قابل پی گیری ندارند. گرفتاری مولفین و شارحان آن دوران پیوسته حل این تناقض بوده است، که آن عرب بی اثر، که تفاوت ها را نمی شناخت، برای چپاول چه چیز به سراغ کاروان ها می رفت و کالای غارتی را به کدام بازار و با چه برندی می برد؟ مولفین تواریخ و حواشی مسائل صدر اسلام حمله به این کاروان ها را زمینه ای برای نمایش میراث و عادت غارت و هجوم نزد اعراب می دانند تا برای ادعای رسوخ دین اسلام از مجرای تیغه شمشیر مقدماتی فراهم شده باشد. بدین قرار هیچ یک از مکتوبات تدارکاتی و منتسب به سده های اولیه

اسلامی، نزد مورخ اعتبار و ارزش و استحکام کاربرد در ساختمان تحقیق را ندارند و در ویتترین گفتار سیاسی با زیر ساخت دشمنی با اسلام چیده می شوند.

با این مقدمه و با تکیه بر مباحث پیشین، قرآن به تنها سند و گزاره همزمان قابل رجوع و وثوق از زمان ظهور پیامبر و طلوع اسلام تبدیل می شود و روز شمار حوادث عمده ای است که در زمان بعثت و حیات پیامبر رخ می داده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

ای مومنان اگر وامی به یکدیگر می دهید که مهلت معینی دارد، پس محرری دادگر از میان خودتان بنویسد، و هیچ کاتبی به شکرانه توان تحریر و آموزش الهی نباید از این کار سرباز زند. باید که وام دار املا کند و او با پروای از خداوند بنویسد و چیزی را فرو نگذارد، اگر کسی که وام بر عهده اوست کم خرد یا ناتوان باشد، یا املا کردن نتواند، بایدسرپرست او عادلانه املا کند، و دو شاهد از مردان خودتان را بر آن گواه بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن از گواهانی که می پسندید، که اگر یکی از آن ها فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد، و گواهان چون خوانده شوند، طفره نروند و ملول نشوید از این که وام را چه خرد باشد چه بزرگ، طبق موعدش بنویسید، این کار نزد خداوند درست تر و گواهی استوارتر و متقن تر است، مگر آن که داد و ستد نقدی باشد که گناهی بر شما نیست اگر دستادست کنید و مکتوب نکنید. و بر داد و ستد خود گواه بگیرید و نویسند و شاهد را نرنجانید و اگر چنین کنید نافرمانی

است از خداوندی که به شما آموزش می دهد، و خدا به هر چیز داناست». (سوره بقره، آیه ۲۸۲)

این سند حقوقی که پشتوانه صحت داد و ستد در مناسبات اقتصادی عهد پیامبر است، توصیه به شمشیر را بر خود ندارد و راه کار پیش گیری از بروز اختلاف میان داین و مدیون و خریدار و فروشنده را به نحوی ارائه می دهد که هنوز هم در مراودات اقتصادی خرد و کلان و در سطح جهان منظور می شود و معتبر است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلَحُونَ. وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرَ الرَّازِقِينَ .

ای مومنان چون بانگ دعوت به نماز جمعه در داده می شود به یاد کرد خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، که اگر بدانید برایتان به تر است. سپس چون نماز گزارده شد، پراکنده شوید و بخشش الهی طلب کنید و خداوند را بسیار بستایید باشد که رستگار شوید و گروهی چون داد و ستد یا بساط سرگرمی ببینند، پراکنده می شوند، تو را ایستاده رها می کنند و رو به تفریح و معاملات می آورند. بگو آن چه نزد خداوند است از سرگرمی و از داد و ستد به تر است، و برترین روزی دهنده خداوند است». (جمعه، آیات ۱۱۹-)

این تابلوی دعوت و خطابی به مومنین برای گردهمایی عبادی در روزهای جمعه است که از بی اعتنایی آنان به نماز و تمایل رجوع به مراکز تفریح و کسب و کار و دور شدن از محیط عبادت گلایه می کند. اگر حتی مومنین مکه چنین بی میلی آشکاری نسبت به تجمع جمعه از خود نشان می داده اند و به دایر کردن بساط خرید و فروش و یا پیوستن به مراکز سرگرمی کشیده می شدند، پس مکه عهد پیامبر را حتی در روز جمعه نمی توان مرکز وسوسه کننده دایری برای خرید و فروش و گذران اوقات فراغت ندانست.

«رَبِّينَا لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ

الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَحْرَثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.

مردم به شهواتی از جمله زنان و فرزندان و سیم و زر فراوان و خیل اسبان نشان خورده و چارپایان و زمین های زیر کشت و این گونه بهره وری ها از زندگانی دل خوش اند و سرانجام نیک نزد خداوند است». (سوره آل عمران، آیه ۱۴)

این آیه تصویری از طبقات اجتماعی در عهد طلوع اسلام است، از اغنیا و مترفون می گوید و سخن در باب فزونی گوسفندی بر رمه این و آن نیست. از اسب های نشان خورده، خانه های آراسته، لوازم زندگی گزیده و از جنس طلا و نقره می گوید و همپشی درفراهم آوردن ثروت و فرزندان بیش تر را تصویر می کند. در این صورت آیا می توان از مکه و مدینه ای در اندازه یک روستای زیر افتاب تفتیده گفت و جایگاهی فاقد امکانات و تجمعی از چند سیاه چادر فصلی شناخت و بالاخره آیات قرآن به جزئیات و قوانین و توصیه هایی در چنان روابط اجتماعی وارد می شود که زیربنای اقتصادی مستحکم بدان نیازمند است، از صدقات و انفاق و از مساکین و مترفون، از وثیقه و سرقت و استقراض می گوید، کم فروشی را نهی و مواظبت از اموال یتیمان و زنان و سفیهان و حتی کفار را توصیه می کند و سرانجام از ابزار ویرانگر در دست یهود با نام ربا می گوید که از همان زمان نابود کننده هستی خانواده ها و اقوام است.

به راستی که در قرآن محیط زندگی آن عربی را نمی توان یافت که در توصیفات امثال طبری و یعقوبی و یا زرین کوب های زمان ما توضیح می دهند و تبلیغ می کنند.

مراوده با مطالب و متون قرآن عظیم چنان تاثیری بر ذهن و عقل و قدرت قبول آدمی باقی می گذارد که پس از فهم و درک مندرجات آیات، دیگر نمی توان گفتار و اعمال را خلاف یافته هایی تنظیم کرد که قرآن معلم و متذکر آن بوده است. در یادداشت های پیش با شاهد قرار دادن کلام خدا و ذکر آیات مرتبط، یاد آور شدم که پیامبر بزرگوار اسلام در مقاطع متعدد، از جانب خداوند با تذکر و هشدار و توصیه های ایمانی و تربیتی مکرر، حتی تا مرحله تهدید به عزل از وظیفه ابلاغ مواجهه بوده است. جالب ترین نکته در این اشاره ملاحظات است که نشان می دهد خداوند مشوقانه کام یابی مسلمین و موارد مناسب دیگر را شاهد و فرصتی برای جلب نظر و جذب بیش تر پیامبر به مطالب آیات می گیرد. چنین نمایه هایی با درخشش تمام روشن می کند که تاکید قرآن بر این آگهی که رسول انتخابی از میان مردم معمول بوده را می توان شامل بی تعلقی وی به ادیان جاری در حوزه مکه و مدینه و از جمله یهود و نصاری شمرد که لاجرم وی را با تعلق خاطری به بت پرستان می شناساند.

«آن زمان که با مدد الهی پیروزی به دست آمد و افواج مردم را در حال دخول به دین خدا ملاحظه کردی، پروردگار را بستا و نزد آن توبه پذیر استغفار کن». (تمام سوره نصر)

«آیا سینه ات را نگشادیم و آن بار کمر شکن را از دوش ات برنداشتیم و بلند آوازه ات نکردیم. پس به هنگام فراغت در پرستش بکوش و به خداوند مایل شو». (آیاتی از سوره شرح)

«بر مطلبی که علم نداری توقف نکن چرا که گوش و چشم و قلب در تمامی این امور مسئول اند. بر زمین خرامان مگرد که شکافته نمی شود و از کوه ها هم گردن فرازتر نیستی. این گونه زشت کاری ها نزد پروردگار ناپسند است... و در جنب خداوند قائل به خدای دیگر مشو تا ملامت شنیده و مطرود به دوزخ افکنده نشوی». (اسراء، ۳۶ تا ۳۹)

«صبور باش چنان که پیامبران بلند اراده صبور بودند و برای آنان عذاب فوری مخواه. چرا که در روز موعود گمان برند که جز ساعتی از روز را نخفته بودند». (احقاف، ۳۵)

«چیزی نمانده بود از وحی دور و به مطلب دیگری متوجه ات کنند تا به دوستی با آنان پذیرفته شوی. و اگر استحکام و ثبات قدم ات نبود که به تو اموخته بودیم، بسا که اندک گرایشی به آنان نشان می دادی، در زندگانی و مرگ دو برابر طعم عذاب را می چشیدی و یاوری نمی دیدی». (اسراء، ۷۳ تا ۷۵)

ریز بینی تقلید ناشدنی در تمام گفتارهای قرآنی، کپی کاران یهود را ذر توسل به ساخت آیات وحی و جعل قرانی نو، ناکام گذارد تا به جای آیه تراشی و سوره سازی های ناممکن، به تفسیر و تاویل و روایت و حدیث و شخصیت تراشی موهوم زن و مرد و تاریخ نویسی های گوناگون برای دوران صدر اسلام بپردازند، پرچم مذاهب متعدد را برافرازند و در نهایت به جای قرآن های ناهمآهنگ، معتقدان به مذاهب گوناگون را به پیش رانند، همبستگی اسلامی را به مخالف خوانی های مذهبی و مبذل بدل کنند تا دشمن ایمانی خود را نه مشرکین، که در نحوه آبریز وضو و

هدایت پیشانی بر مهر و یا بدون مهر و ایستادن در صف نماز با دست های باز و بسته شناسایی و در غالب موارد نقل از روایات و احادیث را جایگزین اشارات قرآن کنیم. حال آن که هشدار و اخطارهای خداوند خطاب به پیامبر اعظم در باب رعایت های لازم در گذر از وظایف رسمی ابلاغ بی اندازه صریح است و در مقاطعی تذکر می دهد که گزیده شدن برای امر ابلاغ یا هر رسالت دیگر به معنای جانشینی خداوند در ابراز نظر نیست.

«از تو در باب زمان وقوع قیامت پرسیده اند. تو در جایگاه جواب نیستی. امری است که به خداوند برمی گردد. تو فقط به ترسنده از آن هشدار می دهی». (نازعات، ۴۲ تا ۴۵)

«از تو درباره روح سؤال می کنند بگو روح یک امر خداوندی است حال آن که به شما اندکی از علم داده اند». (اسراء، ۸۵)

حدیث نویسان، غالباً با گزینش و انتساب گفتار مورد نیاز خود به پیامبر، از صلابت آیات قران می کاهند و گاه به مخالفت با حساسیت های الهی بدل می کنند. اینک پیروان دین روشنگر اسلام که در موارد گوناگون به مودت و برادری دعوت شده اند به چنان شکاف و شقاقی دچارند که در موارد رو به تزایدی احتمال بازگشت دوباره نماز گذار از مسجد به سرپناه خانه و عبور از آتش تفرقه ای، که معتقد به فرقه و مذهب دیگر برپا می کند کم تر و کم تر می شود. گذشته از این ظواهر و اعمال، علت اصلی جدایی فرق را کارزاری می گویند که به دنبال درگذشت پیامبر بر سر تعیین جانشینی رسول اکرم برپا بوده است.

«از کسانی نباشید که فرقه فرقه شدند، دین شان را پاره پاره کردند و هر گروه به داشته های خود دل خوش اند». (روم، ۳۲)

محل دقت و درس آموزی است که قران مقتدر، یعنی تنها منبع گفتارهای متین و موکد، مقدم بر دوران بعثت، از مقامات اجتماعی، ثروت شمارش ناشدنی و حتی احترام عمومی نسبت به پیامبر

خبر نمی دهد، رفع نیازهای جاری و گرایش تدریجی او به دین اسلام را عطیه الهی می گوید. پیامبر را در مقام و موقع ممتازی نمی نشانند، ریاست قبیله و قومی را به او نمی سپارد، با توان جسمی فراوان و بازوی جنگنده توصیف نمی کند، خلیفه نیست و قرآن، به شهرت امانت او در تجارت اشاره ندارد و به تاکید یاد آور می شود که رسول، یکی از مردم عادی است که خواندن و نوشتن هم نمی داند و پیش از بعثت از هیچ بابتی صاحب آوازه و اعتبار و ملاحظات خاص در حوزه زندگانی خود نبوده و پایه ای ندارد، آن چنان که به هنگام ابلاغ آیات، موزد استهزاء و آزار عوام و خواص است و جز خداوند معلم و مرشد و پشتیبان ندارد که آیات قرآن را بر او وحی می فرستد تا به مردمی ابلاغ کند که هنگام دریافت، از او استقبال نکرده و شاعز و ساحر و دیوانه اش می خوانده اند.

«کافران به هنگام شنیدن آیات گویی می خواهند با گردش چشم به تو آسیب رسانند و می گفتند به راستی که دیوانه است. در حالی که آن آیات جز راه نمای عالمیان نبود». (قلم، ۵۱ و ۵۲)

«رسول جز پیام رسانی وظیفه ندارد و خداوند از آشکار و نهان تان آگاه است». (مائده، ۹۹)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست آخرین فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست». (آیه ۴۰)

آن گاه که به تعیین قرآن، رسول الله کسی از میان مردم معمول و مامور ابلاغ و انتشار عمومی ایاتی است که بر او وحی می شده و با این توجه که پس از رسول گرامی پنجره ارسال آیات و ظهور پیام آور دیگر مسدود و وظایف پیامبری به پایان می رسد و دستورالعمل جدیدی برای تنظیم سالم امورات زندگانی و قرار ارسال قرآن دیگری در جوامع انسانی صادر نیست، پس آشکار است که زمان حیات پیامبر نیز با اتمام ارسال آیات رو به پایان

باشد، زیرا برای رسول الله مرتبه دیگری بیرون از وظیفه ابلاغ اعلام نشده است.

بدین ترتیب آن زمان که پیامبر مسئولیت اداره مادی امور شناخته و کسب و کار کلانی ندارد که ادامه آن نیازمند حضور جانشینی از میان مردم معمول زمان ایشان باشد و ابواب رسالت نیز از جانب خداوند مسدود است و با این توجه که رسولان هر یک با کارنامه تکلیفی و کتاب معینی از سوی خداوند مامور می شوند مسلم است که در شرایط پایان ابلاغ دین اسلام و قرآن گفت و گوی کوشش برای یافتن جانشین موجه برای پیامبر تعویض صورت ارتباط خداوند و بندگان و مخالفت با آیات قرآن است. بنا بر این تنها جانشین پیامبر، کتاب کامل قرآن است که راه نمای بی بدیل بشر در هر شرایط زیستی و ایمانی است.

انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون.